



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

ترازومی حقیقت

ترجمہ سید جعفر مرتضیٰ

جلد « ۱ »

علامہ سید جعفر مرتضیٰ عاملی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ترازوی حقیقت ترجمه میزان الحق

نویسنده:

سید جعفر مرتضی حسینی عاملی

ناشر چاپی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۶	ترازوی حقیقت ترجمه میزان الحق جلد ۱
۱۶	مشخصات کتاب
۱۶	اشاره
۲۳	مقدمه مترجم
۲۳	اشاره
۲۴	آشنایی با میزان الحق
۲۸	مقدمه مؤلف در چاپ دوم
۳۰	مقدمه مؤلف
۳۰	اشاره
۳۱	یک بام و دو هوا
۳۲	روش گفت و گوی شیعیان
۳۳	پیدایش گفت و گوی شیعه و سنی
۳۵	کهنه نو
۳۶	تکرار مکررات
۳۶	نگران جوانان شیعه نیستیم
۳۷	برای کدام جوانان نگرانیم؟
۳۸	نگاهی گذرا بر پرسش ها
۳۹	هدف از تعدد پرسش ها
۴۰	روش ناپسند
۴۱	تکرار و اصرار
۴۱	علت پاسخ به پرسش ها
۴۱	بحث های دامنه دار
۴۲	سپاس و احترام

۴۲	اگر بخواهیم سؤال کنیم!
۴۴	بخش اول: اعتقادات عمومی
۴۴	اشاره
۴۶	فصل اول: توحید و شرک
۴۶	توسل و شرک
۴۶	پرسش شماره ۱ (۲۰۱)
۴۶	پاسخ
۴۸	تعظیم و تبرک به قبور
۴۸	پرسش شماره ۲ (۲۰۲)
۴۸	پاسخ
۵۱	فصل دوم: عقاید شیعیان
۵۱	بداء و نسبت جهل به خدا
۵۱	پرسش شماره ۳ (۱۰۳)
۵۱	پاسخ
۵۶	فوائد اعتقاد به بداء
۵۶	اشاره
۵۷	آثار اعتقاد به نبود بداء
۵۸	ناآگاهان از بداء
۵۹	نکته پایانی
۶۱	فصل سوم: قرآن کریم
۶۱	تفسیر الهی قرآن در کتاب کافی
۶۱	پرسش شماره ۴ (۱۶)
۶۱	پاسخ
۶۳	روایاتی درباره تحریف قرآن
۶۳	پرسش شماره ۵ (۵۸)
۶۸	پاسخ

- ۶۸ اشاره
- ۷۰ الف: آیه استشهد در عالم ذر
- ۷۱ ب: عزت و احترام به پیامبر(صلی الله علیه وآله) -
- ۷۲ ج: جبت و طاغوت
- ۷۳ د: لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ
- ۷۴ ه: مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ
- ۷۵ و: بِمُسْمَا اسْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ
- ۷۵ ز: إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ
- ۷۵ ح: آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا فِي عَلَيَّ
- ۷۶ ط: كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ
- ۷۸ ی: سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَقِيعٍ
- ۷۹ ک: فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا
- ۸۰ جایگاه رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در مصحف فاطمه(سلام الله علیها).
- ۸۰ پرسش شماره ۶ (۱۰)
- ۸۱ پاسخ
- ۸۹ جفر و جامعه و مصحف فاطمه
- ۸۹ پرسش شماره ۷ (۴۷)
- ۸۹ اشاره
- ۸۹ ۱. کتاب جامعه
- ۸۹ ۲. صحیفه ناموس
- ۹۰ ۳. صحیفه عبطه
- ۹۰ ۴. صحیفه ذؤابه السیف
- ۹۰ ۵. صحیفه علی
- ۹۱ ۶. جفر
- ۹۲ ۷. مصحف فاطمه
- ۹۳ ۸. تورات و انجیل و زبور

- ۹۳ پاسخ
- ۱۰۱ عدم ارائه مصحف در دوران خلافت علی (علیه السلام) - - - - -
- ۱۰۱ پرسش شماره ۸ (۱۳۷) - - - - -
- ۱۰۱ پاسخ - - - - -
- ۱۰۱ اشاره - - - - -
- ۱۰۳ آغاز سخن - - - - -
- ۱۰۴ گردآوری قرآن توسط امام علی (علیه السلام) - - - - -
- ۱۱۳ مصحف امام علی (علیه السلام) کجاست؟ - - - - -
- ۱۱۳ ویژگی های مصحف امام علی (علیه السلام) - - - - -
- ۱۱۵ دو نکته مهم - - - - -
- ۱۱۶ فایده کتب موجود نزد ائمه (علیهم السلام) - - - - -
- ۱۱۶ پرسش شماره ۹ (۱۵۴) - - - - -
- ۱۱۷ پاسخ - - - - -
- ۱۱۸ محرومیت مردم از کتاب های ائمه (علیهم السلام) - - - - -
- ۱۱۸ پرسش شماره ۱۰ (۱۵۵) - - - - -
- ۱۱۹ پاسخ - - - - -
- ۱۲۱ آیات سخیف (نعوذ بالله) - - - - -
- ۱۲۱ پرسش شماره ۱۱ (۱۷۶) - - - - -
- ۱۲۳ پاسخ - - - - -
- ۱۲۳ اشاره - - - - -
- ۱۲۵ فصل الخطاب در ترازوی داوری - - - - -
- ۱۳۱ چکیده روایی - - - - -
- ۱۳۳ اصول حدیثی شیعه - - - - -
- ۱۳۴ اهل سنت و تحریف قرآن - - - - -
- ۱۳۶ تقابل ناموفق - - - - -
- ۱۳۶ صحابه و تحریف قرآن - - - - -

- تفسیر نازل شده ----- ۱۳۶
- بخش دوم: امام و امامت ----- ۱۳۹
- اشاره ----- ۱۳۹
- فصل اول: امامت ----- ۱۴۱
- دوستی با علی و بیعت با ابوبکر ----- ۱۴۱
- پرسش شماره ۱۲ (۱۷۵) ----- ۱۴۱
- پاسخ ----- ۱۴۲
- دریافت پیام از پیامبر یا امام ----- ۱۵۰
- پرسش شماره ۱۳ (۱۷۷) ----- ۱۵۰
- پاسخ ----- ۱۵۱
- علی (علیه السلام) ناتوان از انتقال سنت پیامبر (صلی الله علیه وآله) ----- ۱۵۶
- پرسش شماره ۱۴ (۱۵۹) ----- ۱۵۶
- پاسخ ----- ۱۵۶
- محافظت از ابوبکر و وانهادن حضرت علی (علیه السلام) ----- ۱۶۱
- پرسش شماره ۱۵ (۲۷) ----- ۱۶۱
- پاسخ ----- ۱۶۱
- اشاره ----- ۱۶۱
- صدیق بودن ابوبکر ----- ۱۶۲
- همراهی ابوبکر با پیامبر (صلی الله علیه وآله) ----- ۱۶۳
- واکنش احتمالی ابوبکر در برابر خواسته پیامبر (صلی الله علیه وآله) ----- ۱۶۳
- منافات نداشتن جان فشانی با خلافت ----- ۱۶۴
- نزول آیه شراء درباره حضرت علی (علیه السلام) ----- ۱۶۶
- علم غیب امام علی (علیه السلام) ----- ۱۶۸
- فرق پیامبر و امام ----- ۱۶۹
- پرسش شماره ۱۶ (۱۲۸) ----- ۱۶۹
- پاسخ ----- ۱۶۹

- ۱۷۱ خلافت حضرت علی(علیه السلام) و مرگ هارون در زمان موسی
- ۱۷۱ پرسش شماره ۱۷ (۱۰۱)
- ۱۷۱ پاسخ
- ۱۷۲ علت نیامدن ولایت حضرت علی(علیه السلام) در قرآن
- ۱۷۲ پرسش شماره ۱۸ (۵۵)
- ۱۷۳ پاسخ
- ۱۷۶ پیش نمازی علی(علیه السلام) هنگام بیماری پیامبر(صلی الله علیه وآله)
- ۱۷۶ پرسش شماره ۱۹ (۲۵)
- ۱۷۶ پاسخ
- ۱۸۴ کامل شدن نور با نشر اسلام یا ولایت علی(علیه السلام)
- ۱۸۴ پرسش شماره ۲۰ (۵۹)
- ۱۸۴ پاسخ
- ۱۸۶ اطاعت از رسول و بی نیازی از امام
- ۱۸۶ پرسش شماره ۲۱ (۶۳)
- ۱۸۸ پاسخ
- ۱۸۸ اطاعت از امام در قرآن
- ۱۹۰ ذکر امامت در قرآن
- ۱۹۲ فصل دوم: شرایط و ویژگی های امام
- ۱۹۲ عدم صلاحیت فرد ناتوان برای امامت
- ۱۹۲ پرسش شماره ۲۲ (۱۸)
- ۱۹۲ پاسخ
- ۱۹۵ برچیدن ظلم، بدون داشتن نایب
- ۱۹۵ پرسش شماره ۲۳ (۲۹)
- ۱۹۵ پاسخ
- ۱۹۸ علت محرومیت عبدالله افطح از امامت
- ۱۹۸ پرسش شماره ۲۴ (۴۲)

- ۱۹۸ ----- پاسخ
- ۱۹۹ ----- بلوغ، شرط امامت
- ۱۹۹ ----- پرسش شماره ۲۵ (۴۶)
- ۱۹۹ ----- پاسخ
- ۱۹۹ ----- اشاره
- ۱۹۹ ----- بلوغ شرط امامت نیست
- ۲۰۱ ----- پیدایش حد و مرز بلوغ
- ۲۰۳ ----- چگونگی تحقق بلوغ
- ۲۰۵ ----- بلوغ و امامت امام جواد(علیه السلام)
- ۲۰۵ ----- پرسش شماره ۲۶ (۱۴۹)
- ۲۰۵ ----- پاسخ
- ۲۰۵ ----- شرایط امام از دیدگاه شیعه
- ۲۰۵ ----- پرسش شماره ۲۷ (۱۵۱)
- ۲۰۶ ----- پاسخ
- ۲۱۰ ----- اثبات ویژگی پیامبران برای امامان، کفر است
- ۲۱۰ ----- پرسش شماره ۲۸ (۷۴)
- ۲۱۱ ----- پاسخ
- ۲۱۲ ----- ادعای امامت توسط زید
- ۲۱۲ ----- پرسش شماره ۲۹ (۱۳۴)
- ۲۱۳ ----- پاسخ
- ۲۱۵ ----- فصل سوم: علم امام
- ۲۱۵ ----- خودکشی و علم غیب امام
- ۲۱۵ ----- سؤال شماره ۳۰ (۸)
- ۲۱۶ ----- پاسخ
- ۲۲۲ ----- منافات تقیه با مرگ اختیاری و علم غیب
- ۲۲۲ ----- پرسش شماره ۳۱ (۲۸)

۲۲۲ پاسخ

۲۲۴ جاهل به حکم مذی و عالم به گذشته و آینده

۲۲۴ پرسش شماره ۳۲ (۱۸۵)

۲۲۵ پاسخ

۲۲۷ فصل چهارم: عصمت

۲۲۷ عدم دلالت آیه تطهیر بر عصمت همه امامان

۲۲۷ پرسش شماره ۳۳ (۳۳)

۲۲۷ پاسخ

۲۲۸ منافات عصمت با تقیه

۲۲۸ پرسش شماره ۳۴ (۸۶)

۲۲۹ پاسخ

۲۳۲ مخالفت امامان با یکدیگر، دلیلی بر عدم عصمت آنان

۲۳۲ پرسش شماره ۳۵ (۱۳۲)

۲۳۲ پاسخ

۲۴۱ تناقض در احکام فقهی امام صادق (علیه السلام)

۲۴۱ پرسش شماره ۳۶ (۱۴۲)

۲۴۱ پاسخ

۲۴۳ رد عصمت امامان با روایات مربوط به لغزش آنان

۲۴۳ پرسش شماره ۳۷ (۱۴۶)

۲۴۳ پاسخ

۲۴۳ اشاره

۲۴۵ لَا تُؤَاخِذُنِي بِمَا نَسِيتُ

۲۴۸ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا

۲۴۹ منافات عصمت با آموزش خواستن حضرت علی (علیه اسلام)

۲۴۹ پرسش شماره ۳۸ (۱۸۲)

۲۴۹ پاسخ

- بخش سوم: خلفای پس از پیامبر (صلی الله علیه وآله) ----- ۲۶۰
- اشاره ----- ۲۶۰
- فصل اول: خلفا ----- ۲۶۲
- دفن پیامبر (صلی الله علیه وآله) بین دو کافر ----- ۲۶۲
- پرسش شماره ۳۹ (۷۶) ----- ۲۶۲
- پاسخ ----- ۲۶۳
- اعتلای اسلام به دست کافران و منافقان ----- ۲۶۶
- پرسش شماره ۴۰ (۲۰) ----- ۲۶۶
- پاسخ: ----- ۲۶۶
- سلطنت موروثی ----- ۲۷۰
- پرسش شماره ۴۱ (۸۴) ----- ۲۷۰
- پاسخ ----- ۲۷۱
- ازدواج پیامبر (صلی الله علیه وآله) با دختر یک حرام زاده ----- ۲۷۳
- پرسش شماره ۴۲ (۱۲۰) ----- ۲۷۳
- پاسخ ----- ۲۷۴
- اشاره ----- ۲۷۴
- انتخاب همسر شایسته ----- ۲۷۴
- بدگویی درباره خلیفه دوم ----- ۲۷۶
- اعتراف مالک اشتر درباره ابوبکر و عمر ----- ۲۷۹
- پرسش شماره ۴۳ (۱۲۴) ----- ۲۷۹
- پاسخ ----- ۲۷۹
- لعن سرپیچی کنندگان از سپاه اسامه ----- ۲۸۲
- پرسش شماره ۴۴ (۱۳۶) ----- ۲۸۲
- پاسخ ----- ۲۸۲
- اشاره ----- ۲۸۲
- ساختگی نبودن حدیث ----- ۲۸۲

- ۲۸۶ ----- معضل سرپیچی از سپاه اسامه
- ۲۸۸ ----- تلاش ناموفق برای بازسازی داستان
- ۲۹۱ ----- بررسی حدیث در کتاب های شیعه
- ۲۹۲ ----- تناقض گویی رافضیان
- ۲۹۴ ----- حدیث سپاه اسامه
- ۲۹۵ ----- پیامبر(صلی الله علیه وآله)صحابه را لعن نکرد
- ۲۹۶ ----- سرزنش شهرستانی
- ۳۰۳ ----- رافضی بودن جوهری
- ۳۱۰ ----- فصل دوم: ابوبکر
- ۳۱۰ ----- تنها پیام رسان پیامبر(صلی الله علیه وآله)
- ۳۱۰ ----- پرسش شماره ۴۵ (۱۶۰)
- ۳۱۰ ----- پاسخ
- ۳۱۳ ----- فرمان برداری از ابوبکر و صحت خلافتش
- ۳۱۳ ----- پرسش شماره ۴۶ (۷۸)
- ۳۱۴ ----- پاسخ
- ۳۱۷ ----- بیعت اختیاری انصار با ابوبکر
- ۳۱۷ ----- پرسش شماره ۴۷ (۸۳)
- ۳۱۸ ----- پاسخ
- ۳۲۵ ----- تناقض در نفاق و هجرت ابوبکر
- ۳۲۵ ----- پرسش شماره ۴۸ (۹۲)
- ۳۲۵ ----- پاسخ
- ۳۲۹ ----- فصل سوم: عمر بن خطاب
- ۳۲۹ ----- مشورت عمر باحضرت علی(علیه السلام)
- ۳۲۹ ----- پرسش شماره ۴۹ (۱۰۸)
- ۳۲۹ ----- پاسخ
- ۳۳۱ ----- عدم اعتراض حضرت علی(علیه السلام)در ماجرای هذیان

۳۳۱ پرسش شماره ۵۰ (۱۵)

۳۳۱ پاسخ

۳۳۳ کمک سلمان و عمار به عمر

۳۳۳ پرسش شماره ۵۱ (۱۰۹)

۳۳۴ پاسخ

۳۳۶ فصل چهارم: خلفا و امامان

۳۳۶ دو بار زاده شدن از ابوبکر

۳۳۶ پرسش شماره ۵۲ (۳۴)

۳۳۷ پاسخ

۳۳۷ اشاره

۳۳۷ فحاش نبودن امام صادق (علیه السلام)

۳۳۸ زاده شدن از ابوبکر

۳۴۰ دوستی با ابوبکر و عمر در کلام امام صادق (علیه السلام)

۳۴۰ پرسش شماره ۵۳ (۶۱)

۳۴۰ پاسخ

۳۴۵ فهرست مطالب

۳۶۸ درباره مرکز

ترازوی حقیقت ترجمه میزان الحق جلد ۱

مشخصات کتاب

سرشناسه: علامه سید جعفر مرتضی عاملی

عنوان و نام پدیدآور: ترازوی حقیقت ترجمه میزان الحق / تألیف: علامه سید جعفر مرتضی عاملی ؛ برگردان: محمود نظری؛
ویرایش: ابراهیم بیگدلی

مشخصات نشر: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ۱۳۹۹

زبان: فارسی

مشخصات ظاهری: ۴ج

موضوع: شبهات و پاسخ به آنها

موضوع: اعتقادات - امامت - خلافت

موضوع: غصب خلافت

موضوع: شیعه و امامان شیعه

موضوع: صحابه - همسران پیامبر

ص: ۱

اشاره

جلد یکم

ترازوی حقیقت

ترجمه میزان الحق

تألیف: علامه سید جعفر مرتضی عاملی

برگردان: محمود نظری

ویرایش: ابراهیم بیگدلی

ص: ۳

تقديم به محضر امام عصر (عجل الله تعالى فرجه الشريف)

مارا سري است با تو كه گر خلق روزگار

دشمن شوند و سر برود هم بر آن سریم

ص: ۵

مقدمه

ص: ۷

بسم الله الرحمن الرحيم

ستایش تنها او را سزا است که قلم را جهت سرنوشت بشر آفرید. و درود و سلام بر حضرت محمد و خاندان طیب و طاهرش که سفینه نجات آفریدگانند.

یکی از مهم ترین راهبردهای جنگ نرم دشمن در این روزگار، ایجاد اختلاف و شکاف در جهان اسلام است؛ جنگی که به شکلی مرموز، پایه های عقاید مسلمانان را نشانه می رود و به سان زلزله ای مهیب، همه چیز را در هم می نوردد. در موقعیت حساس و بحرانی که مسلمانان، جهت رهیافت به اهداف والای رسول الله صلی الله علیه و آله، نیاز به یکپارچگی و وحدت کلمه دارند، بلندگوهای استعمار نو، امواج نفاق و دوگانگی می پراکنند و جمود و جحود آرمیده در خاک را دوباره سازی و تبلیغ می کنند و فرقه ای واپس گرا پرورش می دهند؛ فرقه ای به ظاهر اسلامی که اعتقاداتی ویژه دارند و از سوی دشمنانی پشتیبانی می شوند که هدف اصلی آنان، ایجاد جنگ داخلی بین مسلمانان و سیاه نمایی چهره اسلام در سراسر جهان است؛ فرقه ای که با رویکردی تکفیری، مسلمانان را در گوشه و کنار جهان، به خاک و خون می کشند و شیعیان پاک طینت را خط مقدم ستیزه و رفتار جاهلانه خود قرار می دهند و در این مسیر، از هیچ کوششی فروگذار نیستند؛ گروهکی که ادعایشان، التزام به سنت نبوی است و در حقیقت، بر خلاف ادعای بی پایه و اساس خود، با گزینش سلیقه ای از سنت نبوی، پشت پا به سنت و میراث پیامبر صلی الله علیه و آله می زنند.

خواننده محترم با خواندن این کتاب، درخواهد یافت که آنان تا چه میزان، از چهارچوب سنت نبوی بی اطلاع اند و تا چه حد در ترک سنت، متهورند! کدام

روایات را گزینش می کنند و کدام را مردود می دانند! چگونه و در کجا دست به تحریف الفاظ و معانی می زنند و با چه دیدگاهی، خود را برتر از همگان می دانند! این نخوت و خودبینی و تکبر را از کجا آورده اند و بلای منیت، با آنان چه کرده است! چگونه بر مؤمنان و مسلمانان می خروشدند و چگونه با شیعیان، مجادله می کنند! که اگر مجال بیابند، برادران اهل سنت را نیز از تیغ کینه و کفر و نفاق خود، سیراب می نمایند، همچنان که با مسلمانان نجد و حجاز چنین کردند!

جوانان فریب خورده این فرقه، به دستور ملایان خود، پنبه در گوش کرده اند و سخن هیچ دلسوزی را نمی شنوند و همچون خوارج، دایه مهربان تر از مادر شده اند و حاضرند برای رسیدن به اهداف خود، اسلام را تکه تکه نمایند. اگر چه شعارشان پیروی از سلف صالح است، ولی با رویکردی که دارند، چهره سیاهی از سلف، به نمایش گذاشته اند و رفتارشان چنین القا می کند که سلف نیز، به همین راه رفته اند.

آشنایی با میزان الحق

سال ها پیش که به زیارت خانه خدا مشرف شده بودم، در پرتو حضور در کنار کعبه و حرم پیامبر صلی الله علیه و آله و خازنان وحی صلوات الله علیهم، با مردمانی از نژادها و مذاهب گوناگون آشنا شدم و با آنان، به گفت و گو نشستیم. حاصل این گفت و گو، تحکیم برادری و دوستی و مودت میان ما بود. همه آنان، به این نکته اذعان داشتند که دوستی و مودت پیامبر و اهل بیت صلوات الله علیهم، شالوده و اساس وحدت مسلمانان در مبانی توحیدی و دیگر مسائل اسلامی است؛ چرا که نقطه اشتراک همه مذاهب اسلامی، ارادت به ساحت مبارک پیامبر و خاندان پاکش

صلوات الله عليهم و اطاعت از فرمان الهی است که می فرماید: قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى. (۱).

در این راستا، صحبت هایی ژرف در مورد اهل بیت صلوات الله عليهم مطرح شد؛ به این بیان که: چون آیه تطهیر، همه نقایص و بدی ها و خطاها را از اهل بیت صلوات الله عليهم دور می دارد، با قاطعیت می توان گفت که یکی از مصادیق آن، مصونیت از خطا در ارائه سنت صحیح است؛ و شیعیان با استناد به همین آیه، سنت اهل بیت صلوات الله عليهم را حجت می دانند. مفاد آیه تطهیر، ثابت می کند که اهل بیت پیامبر صلوات الله عليهم در همه جوانب دینی و دنیوی _ از جمله: علوم و معارف اعتقادی و فقهی و قرآنی _ دارای مقامی هستند که ما را بی نیاز از دیگران می کنند و به خاطر عصمت ذاتی، تبعیت از آنان واجب است.

در آستانه عزیمت به ایران بودیم که کتابی در اختیار حجاج قرار گرفت؛ کتابی به زبان فارسی و با نام سؤالاتی که باعث هدایت جوانان شیعه شد. این کتاب، گردآمده و نوشته شده توسط همان فرقه تفرقه افکن و حمایت شده از سوی اجانب بود که با طرح سؤالات و شبهات بی اساس، سعی در مسموم کردن ذهن و فکر و عقاید جوانان داشت و در خیالی خام و اندیشه ای وهم آلود، هل من مبارز می طلبید.

وقتی کتاب میزان الحق را یافتم، دریافتم که محققانه ترین پاسخ به آن سؤالات، در این کتاب گران سنگ نهفته است و به جرأت می توان گفت که نویسنده آن، در پاسخ به شبهات مطرح شده، بی نظیر عمل کرده است.

مؤلف این اثر ارزشمند، استاد معظم، حضرت آیت الله علامه سید جعفر مرتضی عاملی دام ظلّه می باشد که با ژرف اندیشی و بررسی دقیق مسائل مختلف حدیثی و

ص: ۱۰

۱- بگو در ازای رسالت، پاداشی از شما نمی خواهم، مگر دوستی با خویشاوندانم. سوره شوری، آیه ۲۳.

فقهی و کلامی، آثار مختلف و شگرفی، به جامعه علمی و مذهبی هدیه نموده است. قدرت بی مانند ایشان در حلاجی شبهات، تسلط کامل به مبانی فقهی و کلامی طراحان شبهه، احاطه بر مبانی فقهی و کلامی شیعه، توانایی و تسلط کم نظیر بر منابع حدیثی و تاریخی و کلامی همه مذاهب اسلامی، شیوه علمی ورود به مباحث و رعایت همه جوانب اخلاقی و تربیتی در پاسخ دهی، از جمله شاخصه های معظم له می باشد. کثرت تألیفات عمیق و پر مغز علمی و پژوهش های سترگ در سیره پیامبر و ائمه صلوات الله علیهم نیز در فراگیری قلم و بیان ایشان، اثری فوق العاده به نمایش گذاشته است. خدای را سپاس که چنین عالمی اطال الله بقائه همچنان در عرصه دفاع همه جانبه از اسلام حقیقی و حقایق اسلامی، جان فشانی می کند و آن را به حقیقت جویان، معرفی می نماید.

با توجه به این که جای خالی میزان الحق، در میان فارسی زبانان احساس می شد، بحمدالله توفیقی دست داد و این اثر گران سنگ، به فارسی ترجمه گردید؛ که امید است مورد توجه اقشار مختلف جامعه، به ویژه پژوهش گران فرهیخته و روحانیان متعهد کاروان ها و حجاجی که به سرزمین وحی سفر می کنند، قرار گیرد.

بر خود لازم می دانم از کلیه دوستان و بزرگوارانی که در انجام این خدمت ناچیز، مشوق و همراه بنده بودند، تشکر نمایم؛ به ویژه از حضرت حجت الاسلام و المسلمین حاج شیخ حسینعلی نقده دوزان و سرور مکرم آیت الله زاده جناب حجت الاسلام و المسلمین حاج سید محمد جعفر مرتضی عاملی که بادقت نظر خود در انجام برگردان، حقیر را یاری نمودند. همچنین از صدیق فاضل، جناب حجت الاسلام و المسلمین آقای سید محمد حسینی و استاد

فاضل، حضرت حجت الاسلام و المسلمین حاج شیخ جواد حاجی شفیعی که در مقابله و رفع نواقص کتاب، کمال همکاری را داشتند، سپاس گزارم.

امیدوارم این کار ناچیز، با رضایت حضرت صدیقه طاهره، فاطمه زهرا سلام الله علیها مورد پذیرش در گاه الهی قرار گیرد و دانشمندان و فرهیختگان، با بذل توجه خود، حقیر را در رفع نواقص برگردان، مورد لطف و عنایت قرار دهند.

سخن را با دعایی ارزشمند به پایان می رسانم و آرزو می کنم که همه حقیقت جوینان، مشمول این دعا قرار گیرند؛ دعایی از امام همام، حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام که برای رهیافت فردی به مذهب حق، به درگاه خداوند عرضه داشت: اللهم خذ بسمعه و بصره و مجامع قلبه حتی ترده الی الحق. (۱).

اللهم اطف نائره المخالفین

اصفهان _ سوم شعبان المعظم ۱۴۳۴ هـ ق

محمود نظری

ص: ۱۲

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين و الصلاة و السلام على محمد و آله الطاهرين و اللعنه الدائمه على اعدائهم اجمعين.

کتاب میزان الحق، در صدد پاسخ گویی به پرسش ها و شبهاتی است که در کتابچه ای با نام سؤالاتی که باعث هدایت جوانان شیعه شد، منتشر گردیده است. خود ما نیز پرسش ها و شبهات دیگری بر آن افزوده ایم. تعداد شبهاتی که پاسخ داده ایم، بسیار بیشتر از رقم مندرج در کتاب یاد شده است؛ چرا که بسیاری از پرسش ها، حاوی چندین پرسش بود و مصلحت ندیدیم که آن پرسش ها را جداسازی کنیم؛ تا مبادا کسی گمان کند که در آن ها دخل و تصرف کرده ایم یا تغییر و تحریفی صورت داده ایم. به همین خاطر، آن ها را به همان صورت نخستین آوردیم.

عیب دیگری نیز در مجموع پرسش ها دیده می شد که نیاز به اصلاح داشت؛ و آن، در هم ریختگی و تفاوت موضوعی پرسش ها بود. چه بسا پژوهش گر باید فهرست همه جلد های کتاب را مطالعه می کرد تا به مطلب مورد نظرش، دست می یافت. افزون بر این، برخی از پرسش ها، به شکل های مختلفی تکرار شده بود و پاسخ ها نیز تکراری بود. از این رو، به نظر رسید که باید پرسش ها، موضوع بندی شوند. در نتیجه، هر مجموعه از پرسش ها، با یک عنوان کلی و در فصلی مستقل مطرح گردید و هر فصل، نام جداگانه ای یافت تا به عنوان مطالب،

اشاره نماید. سپس در شروع هر پرسش، دو شماره قرار گرفت: یکی از آن‌ها، همان شماره ترتیبی موجود در چاپ اول است که با شماره درج شده در کتاب سؤالاتی که باعث هدایت جوانان شیعه شد همگون می‌باشد؛ و شماره دیگر، نشان دهنده شماره ترتیبی بر اساس تنظیم چاپ دوم است.

از خداوند متعال خواستارم که این تلاش را برای وجه کریمش خالص گرداند و ثواب آن را برای روح پدر و مادر و خواهر و خویشانم و همه دوستانان امیرالمؤمنین و سید الوصیین و اهل بیت پاک او صلوات الله علیهم قرار دهد.

و الصلاة والسلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله الطاهرین.

بیروت ۲۰۱۳/۹/۲۴_ ۱۷ ذوالقعدة ۱۴۳۴

جعفر مرتضی

حسینی عاملی

ص: ۱۴

بسم الله الرحمن الرحيم

وله الحمد و الصلاة و السلام على محمد و آله الطاهرين

انسان عاقل باید در برابر حق، سر فرود آورد و در مقابل دلیل، فروتنی کند؛ هر چند مخالف تمایلات و خواسته های درونی اش باشد. این همان رویکرد مورد سفارش قرآن است که اهل تقوا و ایمان _ که در پی پرهیزکاری و نیکوکاری هستند _ هیچ گزیزی از آن ندارند؛ و خداوند، نیکوکاران را دوست دارد. این جایگاه، فرموده خداوند متعال است که به پیامبرش فرمود: **قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ؛ (۱)** و فرمود: **قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ. (۲)**

از قواعد بدیهی یک گفت و گوی سازنده و هدفمند و ثمربخش، این است که هیچ یک از دو طرف، نظر و عقیده خود را از قبل، بر دیگری تحمیل نکنند؛ بلکه خود را با ابزاری که کشف کننده حقیقت است، آماده سازد و در حالی که می خواهد برای رسیدن به حقیقت همکاری کند، پا به عرصه گفت و گو گذارد و اندیشه و اعتقاد خود را به عنوان یکی از گزینه هایی که می توان نگاهی مثبت و موضوعی و منصفانه به آن داشت، در نظر بگیرد.

ص: ۱۵

۱- بگو اگر خدای رحمان فرزندی داشت، من نخستین پرستنده بودم. سوره زخرف، آیه ۸۱.

۲- . بگو اگر راست می گوئید، برهان خود را بیاورید. سوره نمل، آیه ۶۴.

روشن است که ورود به بحث از این درگاه _ یعنی درگاه گفت و گو و مناظره _ اقتضا می کند که بر روش و معیار و موازینی تکیه شود که به عنوان خطوط مشترک، مورد رضایت و پذیرش دو طرف باشد و هر دو سوی مناظره _ یعنی همان کسانی که به دنبال حقیقت (هر چه که باشد) هستند _ به مرجعیت آن اعتراف داشته باشند. تردیدی نیست که این خاستگاه، همان حکمتی است که خداوند متعال دستور داده است که در دعوت به سوی شاهراه الهی، بر آن تکیه شود: اذْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ. (۱)

چنین روشی حکم می کند که در مناظره، به جای بدگویی کردن و به ستوه آوردن و زخم زبان زدن و سخنان فرومایه و تمسخرآمیز گفتن، از نرمش و خوش رفتاری و تکیه بر زبان علمی استفاده شود: وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ. (۲)

یک بام و دو هوا

از تناقضات شگفت انگیز، این است که گروهی همانند بوقلمون رفتار می کنند و در ارتباط با مسیحیان و یهودیان و پیروان دیگر ادیان _ حتی بت پرستان و بی دینان _ هزار چهره دوستی و مدارا نشان می دهند و به آسانی آن ها را تحمل می کنند و نسبت به آن ها دلی لبریز از مهربانی و دلسوزی دارند و چندان مایل به بحث با ایشان نیستند؛ ولی در یورش به شیعیان، لحظه شماری می کنند؛ آن هم شیعیانی که به خداوند یکتا و رسول خدا و قرآن و معاد، ایمان دارند و نمازهای

ص: ۱۶

۱- . با حکمت و اندرز نیکو، به راه پروردگارت دعوت کن و به شیوه ای که نیکوتر است، با آنان مجادله نما. سوره نحل، آیه ۱۲۵.

۲- . اگر تندخو و سخت دل بودی، قطعاً از پیرامون تو پراکنده می شدند. سوره آل عمران، آیه ۱۵۹.

پنج گانه را به جا می آورند و حج می گزارند و زکات می دهند و در راه خدا جهاد می کنند و به احکام اسلامی پای بندند.

این گروه در یورش های تبلیغاتی علیه شیعیان، برای عقیده و روش و آموزه های خود، جان فشانی می کنند و تن پوش جلادان ددمنش سنگ دل بر تن می نمایند؛ چونان جلادی که خشم می گیرد و نعره می کشد و از غضب، شعله ور می شود. آنان از هیچ سخن ناپسندی که بتواند نثار شیعیان نمایند، مضایقه نمی کنند و با هر آنچه _ از تیغ و تازیانه و سنگ و گل و لای _ که بیابند، به سوی شیعیان حمله ور می شوند. هرگز کوتاه نمی آیند و خسته نمی شوند و آرام نمی گیرند و قرار و سکون نمی یابند و شب و روز نمی شناسند؛ چنان که گویی در نشست و برخاست و خم و راست شدن و کارهای روزمره شان، کاری جز دریدن کلاف شیعیان و غوطه ور شدن در خون آنان ندارند.

روش گفت وگویی شیعیان

شیعیان، درست در نقطه مقابل این گروه قرار دارند: از روزگار رسول خدا صلی الله علیه و آله تا کنون، پای بند اوامر و نواهی الهی هستند و با اطمینان و آرامش خاطر زندگی می کنند؛ در برابر مخالفان خود، بر اساس کلمه طیبه و موعظه حسنه رفتار می نمایند؛ با بهترین روش، به مناظره برمی خیزند؛ جنگ افزارشان دلیل روشن و گفتارشان حساب شده و داوری شان دادگراانه و حجتشان پیروزمندانه است؛ بی ادبی را با خوش رفتاری، و درشت خویی را با نرم خویی و مهرورزی، و تهمت ناروا و ناسزا را با دلیل و برهان پاسخ می دهند؛ دغدغه آنان، پاسداری از دین و دین داران و صیانت از شریعت سرور رسولان است؛ از رهگذر اندیشه و فطرت و آگاهی، با مردم ارتباط برقرار می کنند و شعارشان هدایت و شایستگی، و راهشان

پرهیزکاری و رستگاری است. تنها چیزی که روان شان را جریحه دار می کند و خاطرشان را می آزارد، این است که مردمانی خارج از دایره اسلام، گمان کنند که این ستم و درستی که طرف مقابل به آنان روا می دارد، از آثار پرورشی اسلام است؛ و خیال کنند که راهبرد اسلام و میوه تربیت اسلامی است که به آنان اجازه می دهد چنین برداشت زشتی از ارزش های انسانی و جایگاه و موقعیت انسان در چرخه ارزشی اسلام داشته باشند. در حالی که بر اساس آیات قرآن و آموزه های پیامبر صلی الله علیه و آله و رهنمودهای ائمه پاک نهاد صلوات الله علیهم اصلاً این گونه نیست.

پیدایش گفت و گوی شیعه و سنی

بحث میان اهل سنت و شیعه، تازگی ندارد. این بحث از همان روز سقیفه آغاز شد و تا امروز ادامه دارد. در همان روزگاران آغازین، پرسش ها بیشتر از ناحیه امام علی صلوات الله علیه و شیعیانش، متوجه غاصبان خلافت و پیروان آنان می شد و پاسخ آن ها، بیشتر به صورت توجیه و عذرخواهی از اتفاقات پیش آمده بود:

یک بار می گفتند: «مردم، سنّ علی را برای خلافت، کم می دانند»؛ یک بار می گفتند: «به خاطر این که علی آنان را به خاک و خون کشیده بود، تن به خلافتش ندادند»؛ یا این که می گفتند: «نبوت و خلافت، در یک خاندان جمع نمی شود». و بیشتر سخنان آنان، از این دست بود.

رویدادهای جدید، در پی هم می آمد و زنجیره توجیها، قطع نمی شد؛ تا این که استراتژی سردمداران تغییر یافت و اصل میراث حقیقت را نشانه رفت و دست به تحریف معانی قرآن زد و قید و بندهای نو پدید آورد و موانعی تراشید و ضوابط و خطوط قرمزی مشخص کرد که آزاداندیشی را محدود ساخت و مفاهیم زلال آن را تحت تأثیر قرار داد و سلامت کلیدواژه های کاربردی فکر را به خطر

انداخت. این استراتژی، حصارهایی آهنین بر فراشت تا حقایق را محصور سازد و با باز گذاشتن دست گرایش های حزبی، وجدان و درون را به بند کشد و پویایی ایمان و اعتقاد صحیح را تحت سیطره خود درآورد.

حاکمیت و سخن گویان و علمای سرسپرده آنان و همه کسانی که از خوان گسترده قدرت بهره می بردند، با تمام ظرفیت مالی و دیپلماسی و نظامی، در پی پایه ریزی چرخه ای از ابزارها برآمدند که روند حرکت غاصبان خلافت را پاسداری نماید و به آنان فرصت دهد که بمانند و به مسیر خود ادامه دهند. (در جلد اول کتاب الصحيح من سیره النبی الاعظم S، گوشه ای ناچیز از این سیاست ها و چرخه مورد اشاره را آورده ام که خواننده محترم می تواند به آن مراجعه نماید.) پس از آن، مسائل وارونه شد، به طوری که ظالم بر جای مظلوم نشست و مظلوم در جایگاه ظالم قرار گرفت و به قول شاعر: «مرا کشت و من نام قاتل گرفتم / ستم کرد و نامش به دوش من افکند». همچنان کار بالا گرفت و کسی که باید پاسخ گو باشد، باز پرس شد؛ دروغ گو، راستگو گردید؛ جلاد، خود را قربانی جلوه داد؛ قربانی، جلاد گشت و... تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

این راهبرد تحریف گونه، استمرار یافت تا به مرز نادانی و فرومایگی رسید. افراد صف بسته در برابر امام علی صلوات الله علیه و حقی که خدا و رسولش برای او بنا نهاده بودند و بر ضد شیعیانی که به راه امامشان پای بند بودند، تا آنجا پیش رفتند که دیگر هیچ چیز، حتی الفبای بحث و گفت و گو نیز برایشان باقی نماند و آن را با تهمت و آزار و فحش و ناسزا عوض کردند. این، افزون بر دیگر روش های موزیانه ای بود که در منش و خلق و خوی آنان _ در برابر پیروان مکتب اهل بیت صلوات الله علیهم _ نهادینه شده بود.

در مقابل این روش، گروه چشم‌گیری وجود داشت که همواره با شیعیان اهل بیت صلوات الله علیهم، در نهایت ادب و انضباط و التزام رفتار می‌کردند که سزاوار است از سوی ما، مورد تقدیر و ستایش و بزرگداشت و احترام قرار گیرند.

کهنه نو

این روزها، دوباره گروه‌های خودبین و سلطه‌جو بازگشته‌اند تا پرسش‌هایی را که برای ما تازگی ندارد، بازخوانی کنند و در برابر شیعیان مطرح سازند و در چهار سوی شبکه جهانی اینترنت منتشر نمایند و با سرمایه‌گذاری و یارگیری در ماهواره‌های گوناگون _ که از رهگذر ادعاهای واهی و تهمت‌های ناروا و بی‌اساس، در پی فتنه‌انگیزی و کاشتن تخم کینه هستند _ عهده‌دار ترویج این گونه پرسش‌ها شوند. آن‌ها سرانجام همین پرسش‌ها را در کتابی گرد آوردند و نامش را گذاشتند: سؤالاتی که باعث هدایت جوانان شیعه شد.

البته تعداد واقعی پرسش‌های مطرح شده در کتاب یاد شده، بیش از شماره‌های ترتیبی به کار رفته توسط نویسنده است؛ چرا که بسیاری از سؤالات، به دو یا سه و بلکه بیش از ده پرسش تفکیک می‌شود. اسلوب مورد استفاده نیز، گاه سست و عامیانه و اشتباه است و در برخی موارد، تا مرز ابتذال پیش می‌رود و از ساده‌ترین قواعد ادب و متانت، به دور می‌باشد؛ چنان‌که گویی هدف آغازین و پایانی پرسش‌گران، ورود به فضای بدگویی و اهانت است.

ما در برخورد با این پرسش‌ها، همواره بر اساس قاعده‌ای رفتار می‌کنیم که قرآن به ما آموخت و امام سجاد صلوات الله علیه به آن عینیت بخشید؛ در آن هنگام که یکی از کینه‌توزان، به امام زخم زبان زد و با دیدن بی‌توجهی ایشان گفت: «با تو بودم!». امام فرمود: «من از تو روی گردان هستم».^(۱)

ص: ۲۰

۱- . مناقب اهل البيت، شیروانی، ص ۲۵۷؛ ینابیع الموده، ج ۳، ص ۱۰۹؛ شرح احقاق الحق (الملحقات)، ج ۱۲، ص ۸۰. به نقل از الصواعق المحرقة، چاپ احمد البابی، حلب، ص ۱۲۰؛ اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۳۱.

نگاهی گذرا به پرسش های مطرح شده در این کتاب، نشان می دهد که این ها همان پرسش هایی است که از صدها سال پیش، بلکه از همان روزگاران آغازین اسلام، در گوش ما تکرار شده اند. ما نیز نسل به نسل، به آن ها پاسخ داده ایم و این کار، بیش از ده ها و بلکه صدها بار تکرار شده است. اما گویی هیچ اتفاقی نیفتاده و آن ها هنوز همان پرسش ها را مطرح می کنند و اصلاً به پاسخ های ما توجهی ندارند. ما نیز دوباره بازمی گردیم و بار دیگر پاسخ می دهیم. و داستان، همچنان ادامه دارد.

نگران جوانان شیعه نیستیم

در اینجا سؤال پیش می آید که «اگر این پرسش ها تازگی ندارد و شیعه آن ها را پاسخ داده است، پس چرا از طرح این پرسش ها هراس دارید؟».

پاسخ: ما می دانیم که اسلام و تشیع، به انسان آزادی داده است تا بیندیشد؛ به او حق گزینش و تصمیم داده تا با استفاده از اندیشه و دلایل و ابزارهای موجود _ که شامل قرآن و سنت و مفاهیم و ارزش ها و عقاید می شود _ به نتیجه برسد. اسلام، جوانانش را برمی انگیزد تا هر جا که هستند، به جستجوی معرفت پردازند و به فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل کنند که می فرماید: «حکمت، گمشده مؤمن است. هر جا آن را بیابد، بدان سزاوارتر است»؛ یا می فرماید: «جوینده حکمت باشید، هر چند نزد مشرک باشد؛ چرا که شما به آن سزاوارترید و شایسته آن می باشید».(۱).

ص: ۲۱

۱- سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۹۵ و ج ۴، ص ۱۵۵؛ الجامع الصحیح، ج ۵، ص ۷۱؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۲، ص ۳۵۵؛ عوالی اللآلی، ج ۴، ص ۸۱؛ منیه المرید، شهید ثانی، ص ۱۷۳؛ بحار الانوار، ج ۲، ص ۹۹ و ۱۰۵؛ المصنف، ابن ابی شیبہ، ج ۸، ص ۳۱۷؛ الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۳۰۲؛ کنز العمال، ج ۱۶، ص ۱۱۲ و ج ۱۰، ص ۱۴۸؛ کشف الخفاء، ج ۱، ص ۳۶۳؛ تفسیر القرآن العظیم، ج ۳، ص ۲۸۹؛ الدر المنثور، ج ۱، ص ۳۴۹؛ کتاب المجروحین، ابن حبان، ج ۱، ص ۱۰۵؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۵۵، ص ۱۹۲ و ج ۲۱، ص ۱۶۹؛ تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۱۳۱؛ لسان المیزان، ج ۴، ص ۱۳۵؛ فتوح الشام، ج ۲، ص ۷۶. و ر.ک: امالی شیخ طوسی، ج ۲، ص ۲۳۸؛ تحف العقول، ص ۱۳۸ و ۲۹۲؛ غرر الحکم، ج ۱، ص ۳۹۴؛ بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۴ و ۳۸ و ۳۰۷ و ج ۲، ص ۱۷ و ۹۶ و ۹۷؛ دستور معالم الحکم، ص ۱۹؛ المجروحون، ج ۱، ص ۱۰۵؛ التراتیب الاداریه، ج ۲، ص ۳۴۸؛ الکافی، ج ۸، ص ۱۶۷؛ شرح کلمات امیرالمؤمنین، عبدالوهاب، ص ۱۲.

هیچ ترس و هراسی متوجه اسلام و تشیع نیست، مگر از جانب هواپرستی و تعصبات باطلی که در اندیشه مردم رخنه می کند و راه آنان را تحت نفوذ و قدرت خود درمی آورد و حق انتخاب و اختیار را از آنان می گیرد.

بر این اساس، وقتی کتاب سؤالاتی که باعث هدایت جوانان شیعه شد را دیدم، هیچ نگران نشدم که نامش نامی راستین باشد و واقعیت موجود میان شیعیان را بیان کند؛ چون می دانستم که جوانان شیعه، هر گاه با قضیه یا پرسشی روبه رو می شوند، بر اساس این قاعده رفتار می کنند که «ما فرزند

دلایم. هر جا که دلیل باشد، به همان سو مایلیم». این، شعار و درفش آنان است و هر جا که حق را بیابند، به آن متمایل می شوند. حال اگر دلیلی _ به خاطر کامل نبودن جزئیات موضوع یا ناقص بودن دلیل _ نتواند حقیقت را روشن سازد، آنان درنگ می کنند و با طرح پرسش، به جستجوی خود ادامه می دهند و در مورد دین و ارزش ها و مفاهیم، گزافه نمی گویند و به خاطر یک شبهه و تردید، یقین خود را بر باد نمی دهند.

برای کدام جوانان نگرانیم؟

انسان اندیشمند، باید نگران جوانانی باشد که عرصه ای برای گزینش راه خود ندارند و اجازه استقلال اندیشه و کنکاش در موضوعات مختلف، به آنان داده

نمی شود؛ بلکه آنان را مجبور می سازند که در دایره تقلید و الگوبرداری از یک گروه مشخص، باقی بمانند. برای نگه داشتن جوانان در این چارچوب، از روش های مختلف ایجاد رعب و وحشت بهره می گیرند تا نگذارند جوانان با گروه های دیگر، آشنا شوند؛ بین آنان و شناخت های جدید، موانعی ایجاد می کنند تا مبادا تحت تأثیر قرار گیرند و ارزش های طرف مقابل را بشناسند؛ با شعارهای خوش آهنگ، احساسات آن ها را برمی انگیزند و تعصبات آنان را تحریک می کنند و از آنان می خواهند که بدون بررسی و با پیش داوری، بر اندیشه دیگران بتازند و آن را رد نمایند.

قرائن نشان می دهد که هدف طراحان سؤالات، این است که چنین جوانانی را در بند کشند تا مبادا خیال آگاهی از دیگر اندیشه ها، به مغز آنان خطور کند؛ هر چند که این آگاهی، از رهگذر پژوهش و پالایش بر اساس معیارها و ضوابط صحیح علمی باشد.

با امید به این که پاسخ ما به پرسش های آن کتاب، روزنه ای برای شکستن سد دشمنی و تعصبی باشد که گرد آن جوانان ایجاد شده است، این پاسخ را پیشکش آنان می کنیم تا به وسیله آن، به سوی کرانه های بلند فکری پرکشند و با تمام وجود و عقل و فطرت و وجدان و آگاهی درونی شان، آن را دریابند.

نگاهی گذرا بر پرسش ها

اگر خواننده بزرگوار، نگاهی به پرسش های موجود در کتاب یاد شده بیندازد، از زبان ناپاک آن اطلاع خواهد یافت و خواهد دید که آنان، ادب گفت و گو را رعایت نکرده اند؛ بلکه در پی زخم زدن و ایجاد شکاف در میان مسلمانان و عمق بخشیدن بدان و افزودن صدمات و خسارات هستند تا اندیشه ها را از نور عقل و

حاکمیت وجدان، بی بهره سازند و آن را مانند شکاری بی دفاع، رها نمایند تا چنگال هوس های برانگیخته و تعصبات شدید و مسموم جاهلی، آن را بدراند.

خوانندگان محترم، به خواست خداوند، نیکویی کلام و گشودگی سینه و بزرگی دل و کرامت اخلاق را در این پاسخ نامه خواهند یافت.

هدف از تعدد پرسش ها

شاید هدف از جای دادن این حجم از پرسش ها در کتاب مذکور، این باشد که روبه رو شدن با اعداد و ارقام فراوان، چشم ها را خیره نماید و جوانان شیعه را نسبت به درستی اعتقادات خود، دچار تردید سازد؛ چرا که یکصد و نود سؤال، رقم بسیار بالایی است و ظاهراً معقول نیست که همه آن ها باطل باشد. چنانچه تنها یک چهارم یا یک پنجم و حتی یک دهم آن ها صحیح باشد، می تواند یقین را متزلزل سازد و اعتقاد به درستی مذهب را دچار اختلال نماید؛ چرا که ممکن است بخش صحیح پرسش ها، نقاط حساس مذهب را نشانه رفته باشد. و بسا شایدهای دیگر!

با توجه به این که افکار و اعتقادات شیعه، به وسیله اینترنت و ماهواره و دیگر رسانه های گروهی، در دسترس همگان قرار دارد، طراحان خواسته اند جوانانی را که ممکن است تحت تأثیر اندیشه و اعتقاد شیعه قرار گیرند، با تعدد پرسش ها حفظ نمایند. هدف اصلی از طراحی این گونه پرسش ها، این است که با استفاده از تعصبات و هیجانات بی اساس، سنگری موقت ایجاد کنند تا بلکه بتوانند احساسات و عواطف جوانان را به بازی بگیرند و آنان را از تفکر منصفانه و بی طرفانه نسبت به حقایق، بازدارند.

نمی‌خواهم با توصیف روشی که نویسندگان سؤالات به کار برده‌اند، وقت خوانندگان محترم را بگیرم. منظورم روش طرح سؤال و نحوه بیان آن‌ها نیست؛ بلکه منظورم محتوای خود پرسش‌ها است که در طرح آن‌ها، چقدر وجدان را زیر پا گذاشته‌اند، در امانت علمی خیانت کرده‌اند، مغالطه و تحریف نموده‌اند، و اموری مطرح کرده‌اند که هیچ ارتباطی به مسائل اعتقادی ندارد. صرف خواندن آن کتاب، ما را از پُرگویی در تشریح اسلوب آن، بی‌نیاز می‌کند و چه بسا قانع‌کننده‌تر باشد و شخصیت واقعی طراحان و روش‌برخورد آنان را با مردم، بهتر بنمایاند.

تکرار و اصرار

از دیگر مسائلی که در آن کتاب دیده می شود، این است که برخی از موضوعات آن، ده ها بار تکرار شده است. شاید این مسأله، برای این باشد که با تلقین مداوم، خواننده یقین کند که انتساب آن مطالب به شیعه، کاملاً صحیح است. نمونه این گونه تکرارها، فراوان می باشد و موضوعاتی همچون تکفیر صحابه و شیخین و عایشه و مروان و دیگران، بارها و بارها به شیعیان نسبت داده شده است. پیرو تکرار این ادعاها، ما نیز در همه پاسخ ها، سخنان خود را تکرار کرده ایم؛ چون احتمال می رفت که برخی از خوانندگان، پرسشی را در آن کتاب ببینند که حاوی ادعایی باشد و پاسخ آن را نیابند. و چه بسا به ذهنشان خطور نکند که ما در بخش های دیگر، آن را ذکر کرده ایم و در نتیجه، به دیگر بخش ها مراجعه نمایند و گمان کنند که ما به آن ادعا، پاسخی نداده ایم. از این رو، به گمان خود ترتیب اثر بدهند و برایشان شبهه ایجاد شود.

همچنین برخی از پرسش های آن کتاب، به شکل های مختلف و شبیه به هم مطرح شده است که نیاز به پاسخ های گوناگون ندارند. در این موارد، یا پاسخ را به جای دیگری محول کرده ایم، یا در همان جا پاسخی مختصر داده ایم.

شایان ذکر است که در نقل سؤالات و شماره آن ها، از نسخه ای استفاده کرده ایم که در سال ۱۴۲۷ هـ.ق، توسط شیخ سلیمان بن صالح خراشی، تهیه و گردآوری شده است.

علت پاسخ به پرسش ها

در قبال این جوانان _ که گروهی می خواهند آنان را در فضای بسته نگه دارند و وادار به پذیرش مطالب بدون دلیل نمایند و در تعصبات جاهلی و آشوب های غیر مسئولانه گرفتار سازند _ احساس مسئولیت کردم و خواستم پاسخ این پرسش ها را بنویسم و در دسترس جوانان و همه افراد مخلص و حقیقت جو قرار دهم. تلاش کردم که این پاسخ ها، از هر گونه طول و تفصیل ملال آور و ایجاز گویی نقص آلود، به دور باشد تا همگان _ چه شیعه و چه سنی _ مشاهده کنند که بسیاری از این پرسش ها، سزاوار آن نیست که نام شبهه بر آن نهاده شود؛ زیرا شبهه را از آن روی شبهه می خوانند که در نگاه نخست، خود را شبیه حقیقت نشان می دهد؛ در حالی که بسیاری از این پرسش ها، نه در آغاز و نه در انجام، هیچ شباهتی به حقیقت ندارند.

بحث های دامنه دار

لازم است این را هم اضافه کنم که گاه ممکن است خوانندگان محترم، احساس کنند که بحث های مطرح شده در این پاسخ نامه، نیاز به بررسی جامع تری دارد.

حقیقت این است که در بسیاری از جاها، به پاسخ های درخور و در حد معمول بسنده کرده ام تا کتاب از حالت عادی، خارج نشود و آکنده از متن ها و پاورقی های طولانی و چندین صفحه ای نباشد.

برای جبران این مسأله، باید بگویم: اگر خواننده محترم، اشتیاق داشت که اطلاعات خود را بالا-برد، می تواند به برخی از کتاب های من مراجعه کند که بسیاری از موضوعات مرتبط با این کتاب، به طور مفصل در آن ها بررسی شده است؛ مانند: کتاب سی و پنج جلدی الصحيح من سیره النبی الاعظم S، کتاب سی و پنج جلدی الصحيح من سیره الامام علی بن ابی طالب A، کتاب حقائق هامه حول القرآن الکریم، کتاب اهل البیت فی آیه التطهیر، کتاب چهارده جلدی المختصر المفید و دیگر کتاب هایی که به قلم نگارنده است.

سپاس و احترام

به همه برادران مان که در گفت و گو با ما، ادب را رعایت می کنند و در شناخت درستی و حقیقت، کوشش می نمایند، احترام می گذاریم و آنان را برادران و دوستان و خویشان و یاران خود می دانیم و معتقدیم که اختلاف نظر، دوستی ما را بر هم نمی زند. اما کسانی که از در آزار و سرزنش وارد می شوند و سخنان بی پایه می گویند، هرگز با آنان مقابله به مثل نمی کنیم؛ بلکه از خدا می خواهیم که افراد سزاوار هدایت را به نیکی و رستگاری هدایت فرماید.

اگر بخواهیم سؤال کنیم!

پاسخ ما به سؤالات آن کتاب، بر اساس انجام تکلیف بود. ما تنها به پاسخ پرسش ها بسنده کردیم و به دنبال طرح سؤال از طرف مقابل نبودیم؛ اما اگر بخواهیم چنین کاری کنیم، زمین با همه فراخی اش، بر سؤال کننده و حامیانش

تنگ می شود و آرزو می کنند که ای کاش ساکت می ماندند و پیش از طرح سؤال، جایگاه خود را می شناختند و پا را از گلیم شان درازتر نمی کردند! در آن صورت است که جوانان درمی یابند که طبق فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله، «حق با علی است و علی با حق است. علی هر گونه باشد، حق بر مدار او می چرخد». البته پاسخ هایی که در این کتاب آورده ایم، طبعاً چنین نتیجه ای را به همراه خواهد داشت. والحمد لله و الصلاة والسلام علی محمد و آله.

عینالجبل

۲۰ ژوئیه ۲۰۱۰: ۸ شعبان ۱۴۳۲

جعفر مرتضی عاملی

ص: ۲۸

بخش اول: اعتقادات عمومی

اشاره

ص: ۲۹

فصل اول: توحید و شرک

توسل و شرک

پرسش شماره ۱ (۲۰۱)

در زیارتگاه های شیعی که روزانه میلیون ها نفر به آنجا رفت و آمد دارند، برخی شیعیان به طور کورکورانه، صاحب قبر را عبادت می کنند و به او می گویند که در روز قیامت، ما را شفاعت کن. آنان نمی دانند که او هم بشری مثل ما است و تنها خداوند است که گناهان جن و انس را می آمرزد. آیا این کار، شرک نیست؟

البته من هم مردم را به زیارت قبور دعوت می کنم و می دانم که باعث بیداری انسان می شود؛ ولی نه در حدی که انسان را به عبادت قبر بکشاند. آیا دلیلی برای این گونه کارها وجود دارد؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. والصلاه والسلام على عباده الذين اصطفى محمد وآله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم ورحمة الله وبركاته.

ص: ۳۱

درباره کسانی که به زیارت اماکن مقدس می روند و به گفته شما، کورکورانه به عبادت قبر می پردازند، باید بگوییم:

یکم: اگر از جهت شرعی، زیارت این مکان ها جایز باشد، نفهمی برخی مردم و خطای آنان در نحوه زیارت، مشروعیت رفتن به این مکان های مقدس را زیر سؤال نمی برد؛ بلکه باید تلاش کرد که فهم مردم بالا برود و پرده از جلوی چشم آنان زدوده شود.

دوم: صدها سال است که شیعیان دوازده امامی، به زیارات عتبات مقدسه می روند و تا کنون کسی را ندیده ایم که راه صحیح زیارت را گم کند و به عبادت قبر یا صاحب قبر پردازد. همه ادعاهای موجود در این خصوص، خلاف واقع است و هیچ دلیل و مدرکی ندارد.

سوم: این که گفته می شود: «در روز قیامت، ما را شفاعت کن»، به این معنا است که فرد زیارت کننده، از صاحب قبر می خواهد که واسطه شود و از خدا درخواست کند که حاجتش را برآورده سازد و گناهانش را ببخشد. این کار، هیچ گونه شرک و خلاف شرعی را در بر ندارد؛ چرا که برای برآورده شدن حاجت یا بخشیده شدن گناهش، هیچ تأثیری برای خود صاحب قبر در نظر نمی گیرد. پس کار او، کمال توحید است؛ چرا که سخنش حکایت از این دارد که تنها کسی که حاجت ها را برآورده می کند و گناهان را می آمرزد، خداوند باری تعالی است. اگر او معتقد بود که صاحب قبر، توانایی برآوردن حاجات و آمرزیدن گناهان را دارد، مستقیماً از خود او درخواست می کرد، نه این که او را نزد دیگری، شفیع قرار دهد. آری؛ اگر او هیچ تأثیری برای خدا قائل نمی شد و از خود صاحب قبر درخواست می کرد که حاجتش را برآورده سازد و گناهانش را

بیامرزد، در این صورت، دچار مشکل بزرگ اعتقادی؛ اما بدیهی است که مطلب این گونه نیست. والحمد لله والصلوة والسلام
علی رسوله محمد وآله الطاهیرین.

تعظیم و تبرک به قبور

پرسش شماره ۲ (۲۰۲)

در حالی که خداوند متعال می فرماید: «فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا؛ (۱)» نباید کسی را همراه با خدا پرستید»، حکم طواف قبرها و
تعظیم در برابر آن ها و تبرک جستن و طلب شفاعت از صاحب قبر چیست؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله الطیبین الطاهیرین. السلام علیکم و رحمه الله و
برکاته.

ما به قرآن و همه آنچه که رسول خدا صلی الله علیه و آله آورده است، اعتقاد راسخ داریم و بر اساس آموزه های قرآن کریم،
معتقدیم که شهدا زنده هستند و نزد خداوند، روزی می خورند. و بر اساس تصریح قرآن، ایمان داریم که پیامبران علیهم
السلام شاهدان بر مردم هستند و پیامبر ما صلی الله علیه و آله شاهد بر پیامبران امت های پیشین است. ما معتقدیم که زیارت
رسول خدا صلی الله علیه و آله و زیارت قبر مؤمنان، مستحب است. ما معتقدیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله به زیارت
بعضی از قبرها می رفت و برخی مردگان را مورد خطاب قرار می داد و به اصحاب خود می فرمود که مردگان، سخنش را می
شنوند و نمی توانند پاسخ بدهند.

ص: ۳۳

بر اساس آنچه که گفته شد و بر پایه روایاتی که در عموم کتاب های اسلامی آمده است، همه مسلمانان، خواه پیروان اهل بیت صلوات الله عليهم و خواه پیروان دیگر مذاهب _ به استثنای پیروان ابن تیمیه که بسیار اندکند _ قبرها را زیارت می کنند.

باید هم چنین باشد؛ چرا که می بینیم پیامبر صلی الله علیه و آله حجر الاسود را می بوسید و عمر بن خطاب نیز چنین می کرد و همه مسلمانان تا به امروز، چنین کاری انجام می دهند. و می بینیم که احترام به قرآن واجب است و جایز نیست حتی جلد آن نجس شود یا کمترین بی احترامی به آن صورت گیرد. و می بینیم که خداوند، از ساختن مسجد بر جایگاه اصحاب کهف سخن می گوید. و می بینیم که خداوند متعال، با تعظیم و احترام از کعبه یاد می کند و طواف بر گرد آن را واجب می نماید و بزرگداشت آن را بر مردم لازم می شمارد و بلکه نسبت به تکریم همه مساجد، اهتمام می ورزد و احکام ویژه ای برای آن ها وضع می کند و عمل به آن احکام را بر مردم واجب می فرماید. همچنین دوست می دارد که مردم به زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله بروند و از دور و نزدیک، رهسپار مدینه شوند. و می بینیم که عمر بن خطاب، با واسطه قرار دادن عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله دست به دامان خدا می شود و برای مردم مدینه، طلب باران می کند و نه او و نه مردم پیرامون او، این کار را شرک قلمداد نمی کنند. و می بینیم که خداوند متعال در قرآن کریم، برخی از مکان ها و برخی از شب ها و برخی از درختان و بسیاری از امور را مبارک و با برکت می خواند و کعبه و قرآن را نیز این گونه توصیف می کند و حضرت عیسی علیه السلام نیز خود را مبارک و با برکت وصف می نماید.

حال چرا ما به رسول خدا صلی الله علیه و آله اقتدا نکنیم؟ چرا مانند آن حضرت، به زیارت قبور نرویم و با شهدایی که نزد پروردگار خود زنده اند، سخن نگوئیم و

به اموری که خدا در آن ها برکت قرار داده است، تبرک نجویم؟ تبرک جستن ما، به این معنا است که از کعبه و اماکن مقدس و افراد مبارک، کسب برکت می نماییم و در این کار، به پیامبر صلی الله علیه و آله و دانش آموختگان محضرش اقتدا می کنیم؛ همان گونه که آن حضرت، حجر الاسود را می بوسید و خود را به کعبه می چسباند و به ارکان آن دست می کشید.

ما از تربت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله برکت می جویم؛ همان گونه که صحابه چنین می کردند. آنان به قدری این کار را انجام دادند و خاک قبر پیامبر صلی الله علیه و آله را برداشتند که عایشه ترسید خاک آنجا تمام شود. از این رو، دیواری بر دور قبر کشید و تنها یک دریچه برای آن گذاشت. مردم باز هم از آن دریچه، خاک برمی داشتند؛ به طوری که عایشه مجبور شد دریچه را هم ببندد.

ما از رسول خدا صلی الله علیه و آله و شهیدان راه خدا، طلب شفاعت می کنیم؛ چون معتقدیم که آن حضرت زنده است و امت خویش را نظاره می کند و شهیدان نیز زنده اند و نزد پروردگار خود، روزی می خورند. ما پیامبر و اولیای الهی صلوات الله علیهم را نزد خدا شفیع و واسطه قرار می دهیم تا خدا حاجت ما را برآورده سازد؛ همان گونه که عمر، عباس را واسطه قرار داد تا خدا او را اجابت کند و باران ببارد. ما نه معتقدیم که عمر با این کارش مشرک شد، و نه معتقدیم که او قائل به الوهیت عباس گردید. و الحمد لله و الصلاه و السلام علی رسوله محمد و آله.

شیعیان معتقد به بداء هستند و این اعتقاد، نسبت دادن جهل به خداوند است. آنان در عین حال ادعا می کنند که امامان شان علم غیب می دانند؛ گویی که امامان، بزرگ تر و مهم تر از خدا هستند! آنان هر چه بخواهند این عقیده را توجیه کنند، احادیث فراوانی در کتب آن ها وجود دارد که مخالف توجیه و تأویل آنان است. (۱).

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

در پاسخ به این سؤال، مطالبی از کتاب طریق الحق می آورم که درباره بداء است:

۱. اگر بداء، به این معنا باشد که «خدا به سبب کشف خطا در حکم نخست، نظر خود را تغییر می دهد»، این سخن باطل است و نسبت دادنش به خداوند _ که

ص: ۳۶

به هر چیزی دانا است _ محال می باشد و آیات قرآن و دلایل عقلی نیز بدان تصریح دارند. هیچ یک از شیعیان اهل بیت صلوات الله علیهم به چنین چیزی که بطلانش بدیهی است، اعتقاد ندارند؛ بلکه آنان در صدد زدودن این گونه عقاید باطل، از ذهن مردم هستند.

۲. بدائی که ما بدان اعتقاد داریم، به گونه دیگری است. در نظر بگیرید که خدا درباره مرگ و میر و رزق و روزی و صحت و بیماری و اموری از این قبیل، خبری بدهد و این خبر، به اقتضای سنت الهی و اجرای طبیعی امور باشد؛ مثلاً بگوید: فلان شخص بر اساس شرایط جسمی و اوضاع درونی و شرایط محیطی و وضعیت آب و هوایی و نحوه زندگی اش، به طور طبیعی، صد سال عمر می کند. حال فرض کنید که این خبر، در لوح محو و اثبات نوشته شود و فرشتگان از آن مطلع گردند و خداوند، پیامبرش را از آن آگاه نماید؛ اما درباره حوادث غیر طبیعی، خبری ندهد و نفرماید که این فرد، به زودی کشته می شود یا به عقوبتی می میرد یا در میدان جنگ به شهادت می رسد یا مسموم می شود یا از بلندی سقوط می کند یا دچار حوادث رانندگی می شود یا گرفتار زلزله می گردد. در هر صورت، خدا این خبر را در لوح نمی نویسد، یا می نویسد و به پیغمبرش خبر نمی دهد، یا خبر می دهد و می گوید که خبر را فاش نسازد. حال اگر یکی از آن حوادث ناگوار پیش بیاید و این شخص در سن بیست سالگی بمیرد و پیامبر و فرشتگان و مردم، این حادثه را مشاهده کنند، می گویند: «بداء شده است»؛ یعنی امری پس از مخفی بودن، آشکار شده است. همچنین اگر خدا از مقدار عمر فردی خبر بدهد، ولی نگویید که او قطع رحم خواهد کرد و سی سال پیش از موعد مقرر خواهد مرد، یا این که صله رحم خواهد کرد و سی سال بر عمرش افزوده خواهد شد، این نیز بداء است.

البته ممکن است خدا پیامبرش را از لوح محفوظ با خبر کند، ولی به او دستور بدهد که مردم را تنها از لوح محو و اثبات مطلع سازد؛ یعنی لوحی که به اقتضای سنت های الهی و امور طبیعی تنظیم می شود و نبود و نبود موانع یا بروز تغییرات بر اساس پیش آمدهای جدید _ که در نتیجه تاثیر عواملی همچون اراده خود فرد یا اراده دیگران به وجود می آید _ در آن لحاظ نمی گردد.

۳. چنانچه عمری که بر آن افزوده می گردد یا از آن کاسته می شود، به میزان عمر طبیعی و بر معیار سنت الهی نباشد، نمی توان گفت که این عمر، کم یا زیاد شده است؛ زیرا وجود مرز مشخص، این فزونی یا کاستی را توجیه می کند.

۴. روشن شد که بداء، به معنای «آشکار شدن یک موضوع، پس از پنهان بودن» یا «شکل گیری بر صفحه وجود، پس از پنهان بودن» است. پس اگر بداء به غیر خدا نسبت داده شود، آشکار شدن پس از پنهان بودن مقصود است؛ مانند کلام خداوند که می فرماید: «وَبَدَأَ لَهُمْ سَيِّئَاتٍ مَا كَسَبُوا» (۱) کیفر آنچه کرده بودند، بر آنان آشکار شد. اما اگر بداء به خداوند متعال نسبت داده شود، مقصود، شکل گیری و تحقق یک موضوع در صفحه وجود است؛ آن هم به واسطه این که خدا از ازل می دانست که آن موضوع، پس از تحقق شرایط و بر طرف شدن موانع، در زمانی مشخص شکل خواهد گرفت.

این مورد، همانند تغییر قبله است که مطابق با علم الهی، در عالم خارج شکل گرفت و خداوند در این باره فرمود: «وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنُعَلِّمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَيَّ عَقْبَيْهِ» (۲) ما آن قبله ای را که قبلاً بر آن بودی، تنها برای

ص: ۳۸

۱- . سوره زمر، آیه ۴۸.

۲- سوره بقره، آیه ۱۴۳.

این قرار دادیم تا پیروان پیامبر را از کسانی که به عقاید جاهلیت بازمی گردند، بازشناسانیم». و مانند این آیه که می فرماید: «وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَ الصَّابِرِينَ وَ نَبْلُوَ أَخْبَارَكُمْ»^(۱) شما را می آزماییم تا از میان شما، مجاهدان و صابران را معلوم سازیم و احوالتان را بشناسانیم».

درباره رزق و روزی و دیگر چیزهایی که در لوح محو و اثبات نوشته می شود، همین قاعده جریان دارد و ممکن است شرایط از بین برود یا موانعی پیش آید که در آن لوح ذکر نشده است. از این رو، آنچه که سنت الهی اقتضا دارد، از لوح محو می شود و همان چیزی به ثبت می رسد که به اقتضای شرایط و موانع پیش آمده، در صفحه وجود تحقق یافته است.

داستان حضرت یونس و قوم او، و داستان ذبح حضرت اسماعیل و جایگزینی آن با ذبح عظیم که در قرآن کریم آمده است، از موارد بداء می باشد. چه بسا بتوان داستان حضرت نوح و پسرش را نیز از همین قبیل به شمار آورد.

۵. اگر مسأله بداء به این نحو نبود، دیگر وجود «لوح محو و اثبات» و «لوح محفوظ» معنایی نداشت. «لوح محفوظ» یا «ام الكتاب»، همان علم پنهان و ذخیره شده ای است که خدا به خود اختصاص داده و فرشتگان را از آن مطلع نمی سازد؛ بلکه گاه برخی از انبیا یا اولیای خود را از آن با خبر می کند. از طریق مطابقت مطالب لوح محو و اثبات با آنچه در لوح محفوظ آمده است، بداء شکل می گیرد.

۶. روشن است که سنت های الهی، مجموعه ای منظم از قوانین تنظیم شده بر اساس قاعده علیت است که خداوند می خواهد همه جهان آفرینش، از آن تبعیت کنند. اختیار و اراده انسان نیز، از جمله همین سنت ها و عوامل تأثیر گذار است.

ص: ۳۹

وقتی خداوند متعال، از طریق عوامل گوناگونی که در وجود بشر نهاده است، یک نظام مشخص برای طول عمر انسان تعریف می‌کند، مسلماً می‌تواند این طول عمر را تابع عوامل محیطی مختلف قرار دهد. همچنان که گاه اسباب و موانعی برای تأخیر یا تعجیل در مرگ مقرر می‌نماید؛ از جمله این که انسان با اراده خود، موجبات مرگش را فراهم می‌آورد، یا دیگری او را می‌کشد.

در هر صورت، اراده الهی به عنوان علت تامه‌ای که بر همه علل و اسباب و مسببات چیره است، باقی می‌ماند و گاه خود خداوند، بر اساس قانونی که برای ایجاد دگرگونی در حیات ترسیم نموده، برای از کار انداختن اسباب و علل دخالت می‌کند و شرایط را تغییر می‌دهد و موانعی ایجاد می‌کند؛ مگر این که چنین دخالتی، مغایر با مقام الوهیت باشد و مثلاً ظلم به بندگان محسوب شود یا وعده‌های الهی را نقض کند؛ چرا که خود می‌فرماید: «وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا» (۱). پروردگارت بر هیچ کس ستم روا نمی‌دارد» و «إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ» (۲). خدا خلف وعده نمی‌کند».

۷. بر اساس بیانی که از قانون بداء گذشت، به روشنی بطلان این گفته آشکار می‌شود که «خدا محکوم به چیزی است که خود مقدر فرموده است. قلم تقدیر، پس از نوشتن اتفاقات گذشته و آینده، خشکید و دست خدا بسته شد». خداوند در این باره می‌فرماید: «وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ لُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ» (۳). یهودیان، مدعی شدند که دست خداوند [از

ص: ۴۰

۱- . سوره کهف، آیه ۴۹.

۲- . سوره آل عمران، آیه ۹؛ سوره رعد، آیه ۳۱.

۳- . سوره مائده، آیه ۶۴.

آفرینش یا بخشش] بسته است. دستان خودشان بسته باد! به خاطر این سخن که گفتند، لعنت بر آنان باد! دستان او گشاده است و هر گونه که بخواهد، می بخشد».

اگر عدم اعتقاد به بداء، به این معنا باشد که «خدا دست از کار کشیده و دستش بسته است و ناتوان از تغییر و تصرف می باشد»، گمان نکنم کسی جرأت اعتقاد به چنین چیزی را داشته باشد؛ چرا که خداوند، یهودیان را به خاطر همین سخنان مذمت فرمود. چنین اعتقادی، آثار منفی و خطرناکی دارد که به آن اشاره می کنیم.

فوائد اعتقاد به بداء

اشاره

اعتقاد به بداء، فواید بسیاری دارد که برخی از آن ها بدین شرح است:

۱. اعتقاد به بداء، آینده نگری و بلندهمتی انسان را افزایش می دهد و او را به برنامه ریزی و تلاش برای تغییر معادلات و رهایی از موانع وامی دارد.

۲. علامه مجلسی نیز سه فائده برای بداء ذکر کرده است:

الف: خدا به وسیله بداء، لطف خود به بندگانش را به رخ آن دسته از فرشتگان می کشد که لوح را می نویسند و از مفاد آن مطلع هستند. همچنین بندگانش را به آنچه که در این دنیا سزاوارند، می رساند و بدین وسیله، معرفت آن ها را افزون می سازد.

ب: بندگان به واسطه اخباری که پیامبران و امامان علیهم السلام به آن ها می دهند، می فهمند که کردار نیک و بد آن ها، چه تأثیری در زندگی دنیوی شان دارد. این موضوع، آن ها را به انجام کارهای خوب و دست کشیدن از کردار بد، تشویق می کند.

ج: هر گاه پیامبران و امامان علیهم السلام، برخی از مطالب لوح محو و اثبات را به مردم اطلاع دهند، سپس بداء حاصل شود و خلاف آن را بازگو کنند، مردم باید

آن را بپذیرند. این مسأله، باعث تشدید تکلیف آن‌ها می‌شود و لطف بیشتری شامل حال‌شان می‌گردد و پاداش‌شان فزونی می‌یابد. شکی نیست که آن‌ها به خاطر تسلیم شدن و پذیرفتن این موضوع، پاداش می‌گیرند. (۱) همچنین موجب بیشتر شدن امید و ایجاد انگیزش در آنان، برای توبه کردن و انجام کارهای خوب و پافشاری بر دعا می‌گردد.

آثار اعتقاد به نبود بداء

اعتقاد به نبود بداء، آثار منفی بسیاری دارد:

۱. انسان را به تنبلی و درماندگی می‌کشاند و نشاط و نیروی زندگی را از او می‌گیرد؛ به نحوی که به یک عنصر غیر فعال و بی‌اثر تبدیل می‌شود.

۲. انسان را به افسردگی مرگ‌بار و سرخوردگی و کسالت روحی و ناامیدی از رحمت خداوند می‌کشاند.

۳. انسان را به این باور می‌رساند که خداوند سبحان، از هر گونه تصرفی ناتوان است و هیچ کاری نمی‌تواند انجام دهد. با چنین باوری، انگیزه ایجاد ارتباط با خدا و بندگی در برابر او را از دست می‌دهد؛ چون با خود می‌اندیشد: «چرا با او ارتباط برقرار کنم؟ چرا نیازهایم را از او بخواهم و جهت برطرف شدن مشکلاتم، به او متوسل شوم؟ چرا برای شفای بیماری و زیاد شدن روزی و چیزهای دیگر، از او خواهش کنم؟». او کم‌کم از چنین خدایی، احساس بی‌نیازی می‌کند و برای ارتباط با خدا، هیچ توجهی نمی‌یابد. به همین خاطر، خود را مکلف به تحصیل رضایت خدا نمی‌بیند و ملتزم به رعایت حدود شرعی و ایمانی نمی‌داند؛ چرا که با بی‌اثر شدن اوامر و نواهی، التزام به آن‌ها نیز معنای خود را از دست می‌دهد.

ص: ۴۲

۴. اعتقاد به نبود بداء، باعث می شود که ایمان به غیب نیز بی معنا گردد؛ چرا که انسان از عالم غیبی که پویا و کارساز و اثرگذار است، وارد عالم غیبی خشن و کوبنده می شود که او را در زندگی بشری، به رکود و سستی وامی دارد. اعتقاد به نبود بداء، مساوی با اعتقاد به جبر الهی است که چنین آثار منفی و مخربی را به همراه دارد.

ناآگاهان از بداء

بسیاری از افراد شیعه و غیر شیعه، آگاهی درستی از بداء ندارند؛ ولی طبق فطرت خود عمل می کنند و فطرت نیز آن ها را به همان راهی می برد که پذیرندگان این حقیقت فطری، در آن گام نهاده اند. البته ایرادی ندارد که فردی به واسطه بی اطلاعی، اعتقادی به این حقیقت نداشته باشد یا توجهی بدان ننماید؛ ولی بی اطلاعی و بی توجهی به این امر، موجب محرومیت از الطاف و فوایدی می شود که خدا برای کسانی در نظر گرفته است که به بداء توجه دارند و با شناخت کافی نسبت به جزئیاتش، به آن معتقدند.

بنا بر این، کسانی که بداء را انکار می کنند و می گویند که «اعتقاد به بداء، جهل الهی را در بر دارد و خدا را متهم می سازد که قبلاً موضوعی را نمی دانسته و بعداً بدان علم پیدا کرده است»، اینان حقیقت بداء را نفهمیده اند و نمی دانند که آنچه در لوح محو و اثبات نوشته می شود، موافق حکمت و به اقتضای سنت تکوین و بر اساس نظام علیت است و در آن، موانع و مقتضیاتی همچون صدقه و دعا و شفاعت که به وسیله اعمال اختیاری انسان پیش می آید، در نظر گرفته نمی شود؛ همچنان که در آیه قرآن، به این قاعده اشاره شده است: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ

حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ؛ (۱) خدا سرنوشت هیچ قومی را دگرگون نمی کند، مگر آنچه را که در درون دارند، دگرگون سازند.

نکته پایانی

علم غیب ائمه صلوات الله عليهم از خدا گرفته شده است و به او بازمی گردد. پس معنا ندارد که بگوییم: «اعتقاد به بداء، به این معنا است که امامان، عالم تر و آگاه تر از خدا هستند؛ چون خدا نمی داند و ائمه می دانند». این سخن، به دلایلی باطل است:

الف: خداوند متعال، همه غیب ها را می داند. بداء، به معنای آشکار شدن یک موضوع برای خدا نیست؛ بلکه به معنای آشکار شدن موضوع در صفحه وجود و واقع است. به این آیه بنگرید: «لِنَعْلَمَ أَيَّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصَىٰ لِمَا لَبِثُوا أَمَدًا؛ (۲) برای این که بدانیم کدام یک از دو گروه، حساب مدت درنگ [و خوابشان] را بهتر می شمارد». در این آیه، خدا از موضوع آگاهی دارد، اما می خواهد علم خود را در صفحه وجود، آشکار سازد. پس اعتقاد به بداء، نسبت جهل به خدا را در پی ندارد.

ب: امامان و پیامبران عليهم السلام علم غیب را از رسول خدا صلی الله علیه و آله می گیرند و او نیز در مرتبه خود، از خداوند دریافت می کند. پس درست نیست که گفته شود: «آنان آگاه تر از خدا هستند».

ج: بداء، خبر دادن از مقتضای سنت های الهی و خبر ندادن از موانع و شرایط شکل گیری آن مقتضیات است. پس اگر مانعی به وجود بیاید یا شرط تأثیر مقتضی، تحقق نیابد، معلوم می شود که آنچه در لوح محفوظ نوشته شده است، با

ص: ۴۴

۱- .سوره رعد، آیه ۱۱.

۲- .سوره کهف، آیه ۱۲.

آنچه که در لوح محو و اثبات وجود دارد، متفاوت می باشند؛ زیرا محتویات لوح محفوظ، همان چیزی است که حتماً تحقق پیدا می کند، ولی محتویات لوح محو و اثبات، همان سنت های الهی است که اقتضای وجود دارد، اما موانع و شرایط آن، لحاظ نشده است. پس اگر شرایط محقق شود و مانعی در کار نباشد، محتویات این دو لوح، با هم تطابق می یابند؛ اما در صورت فقدان شروط یا وجود موانع، با هم اختلاف پیدا می کنند. البته همه این ها، به تدبیر خود خداوند و بر اساس مصلحت عالم هستی و موافق با حکمت او صورت می پذیرد. و الصلاه و السلام علی العباده الذین اصطفی محمد و آله.

مگر شیعه نمی گوید که بیشتر روایات کتاب کافی، ضعیف است؟ مگر نمی گوید که جز قرآن، هیچ کتاب صحیحی نداریم؟ پس چرا بعد از چنین سخنی _ که به دروغ و گزاف می گویند _ ادعا می کنند که تفسیر الهی قرآن، در کتابی آمده که به اعتراف خودشان، بیشتر روایات آن ضعیف است؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و له الحمد و الصلاه و السلام علی محمد و آله الطاهرين. السلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

برای پاسخ به این پرسش، باید به چند نکته توجه کرد:

یکم: سؤال کننده می گوید که «بیشتر روایات کتاب کافی، ضعیف است». باید توجه داشت که «وجود روایات ضعیف در یک کتاب» با «ضعیف بودن اکثر روایات کتاب» فرق می کند. همچنین «ضعیف بودن روایت» و «دروغ بودن مضمون روایت» با هم تفاوت دارند و ملازمه ای بین آن دو نیست.

دوم: شیعیان کجا ادعا کرده اند که تفسیر الهی قرآن، در کتاب کافی آمده است؟ این مطلب، در کدام کتاب و منبع شیعی است؟ ما که پیش از این، نه چنین چیزی را می دانستیم و نه شنیده بودیم!

سوم: منظور از تفسیر الهی چیست؟ آیا منظور این است که «احادیث صحیح کافی را می توان به پیامبر و اهل بیتش صلوات الله علیهم _ که یکی از ثقلین هستند _ نسبت داد و در زمره اموری به شمار آورد که خدا به دریافت و پذیرش آن ها دستور داده است. در نتیجه، می توان این احادیث را از سوی خدا دانست؛ به این معنی که خدا آن سخنان را پسندیده و به پیامبر صلی الله علیه و آله اجازه داده که آن را به مردم و اهل بیت علیهم السلام ابلاغ کند و اهل بیت نیز آن را به مردم برسانند»؟

اگر مقصود از تفسیر الهی، چنین چیزی باشد، هیچ اشکالی ندارد؛ خواه این گونه احادیث صحیح، کم باشد و خواه زیاد. البته باید توجه داشت که این موضوع، اختصاص به کتاب کافی ندارد؛ بلکه شامل همه کتاب هایی می شود که حاوی روایات صحیح هستند و از طریق ادله، صدور آن روایات از رسول خدا و اهل بیتش صلوات الله علیهم ثابت شده است.

اما اگر مقصود این باشد که «به ادعای شیعه، هر چه در کتاب کافی آمده است، تفسیری از قرآن است»، باید بگوییم که هیچ یک از شیعیان، چنین سخنی نگفته اند و معنا ندارد که چنین ایرادی به آن ها وارد شود.

چهارم: هیچ عیبی ندارد که شیعیان با دیده نقد و بررسی، به روایات بنگرند و سند و مدرک و دلالت و مضمون آن ها را مورد کنکاش قرار دهند. این کار، لازمه امانت و انصاف است و وظیفه ایمانی و انسانی و دینی، چنین حکم می کند. همچنین عیبی ندارد که انسان برای انجام این کار، به دیگران تکیه نکند؛ بلکه

خود قدم در راه تحقیق بگذارد و تلاش نماید که از خطا و غفلتی که برای محققان پیش می آید، به دور بماند و در استفاده از ضوابط و معیارها _ که رعایت آن ها در پژوهش و بررسی لازم است _ کم کاری و اشتباه را به پایین ترین حد ممکن برساند و از این رهگذر، صحت آنچه را که پیشینیان بدان دست یافته اند، دوباره مورد تأکید قرار دهد.

بسی مایه شگفتی است که عالم و محقق، به شخصی اعتماد کند که چه بسا خود آن محقق، در دست یابی به نتایج صحیح علمی و پژوهشی، توانا تر از آن شخص باشد؛ اما خود را به زحمت نیندازد و نتایجی را که شخصی مثل خودش، در هزار سال پیش به دست آورده، مورد بازبینی قرار ندهد و با وجود اشکال ها و انتقادات متعدد، همان نظرات و نتایج پیشین را بپذیرد؛ به طوری که گویا به عصمت آن شخص اعتقاد دارد و گفته هایش را وحی منزل می داند که توسط پیامبر مرسل آورده شده است و جای هیچ گونه بررسی و مناقشه ای در آن نیست. و الحمد لله و الصلاه و السلام علی محمد و آله.

روایاتی درباره تحریف قرآن

پرسش شماره ۵ (۵۸)

شیعه معتقد است که برخی از آیات قرآن، توسط ابوبکر و عمر، دچار حذف یا تغییر شده است. آن ها در این باره، روایاتی را نقل کرده اند:

از ابو جعفر [امام باقر صلوات الله علیه] سؤال شد: «چرا به علی، امیرالمؤمنین گفته می شود؟». گفت: «این نام را خدا بر او نهاد و در کتابش این گونه فرمود: وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ

لَا وَ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولِي وَ أَنْ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؛ (۱) هنگامی که پروردگارت از پشت فرزندان آدم، ذریه آن ها را برگرفت، ایشان را بر خود گواه ساخت که آیا من پروردگار شما نیستم و محمد فرستاده من و علی امیر مؤمنان نیست؟».

نکته کلینی آیه ۱۵۷ سوره اعراف را به این صورت آورده است: «فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ _ یعنی بالامام _ وَ عَزَّوَهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ؛ کسانی که به امام ایمان آوردند و حرمت و عزت او را نگاه داشتند و یاری اش نمودند و از نوری که بر او نازل شده بود، پیروی کردند، آنان به حقیقت، رستگاران عالمند». او در ادامه می گوید: «یعنی کسانی که از پرستش جبت و طاغوت، اجتناب کردند. جبت و طاغوت، فلانی و فلانی هستند». (۲)

مجلسی در توضیح این مطلب می نویسد: «مراد از فلانی و فلانی، ابوبکر و عمر است». (۳) شیعیان به همین خاطر، آن دو را شیطان می دانند و در تفسیر «لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ» (۴) گفته اند: «به خدا سوگند که خطوات شیطان، ولایت فلانی و فلانی است». (۵)

درباره آیه ۷۱ سوره احزاب، از ابوعبدالله [مام صادق صلوات الله علیه] روایت کرده اند که آیه این گونه نازل شده است: «وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فِي وِلايَةِ عَلِيٍّ وَ الْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ فَقَدْ فَازَ فَوزًا عَظِيمًا؛ (۶) هر کس درباره ولایت علی و امامان بعد از او، از خدا و رسولش پیروی کند، به رستگاری عظیم نائل می شود».

ص: ۴۹

- ۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۴۱۲.
- ۲- اصول کافی، ج ۱، ص ۴۲۹.
- ۳- بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۳۰۶.
- ۴- مبادا از برنامه های شیطان پیروی کنید. سوره نور، آیه ۲۱.
- ۵- تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۲۱۴؛ تفسیر صافی، ج ۱، ص ۲۴۲.
- ۶- اصول کافی، ج ۱، ص ۴۱۴.

در خصوص آیه ۹۰ سوره بقره، از ابو جعفر روایت کرده اند که جبرئیل علیه السلام آن را این گونه بر محمد صلی الله علیه و سلم نازل کرد: «بِشَيْءٍ مَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي تَالِبٍ؛ (۱) آن ها خود را به بد بهایی فروختند و از سر حسادت، به آنچه که خدا درباره علی نازل کرده بود، کافر شدند».

نَا در مورد آیه ۲۳ سوره بقره، از جابر روایت کرده اند که جبرئیل علیه السلام بر محمد صلی الله علیه و سلم نازل شد و آیه را این گونه آورد: «وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي تَالِبٍ فَاتُّوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ؛ (۲) اگر نسبت به آنچه که درباره علی، بر بنده خود نازل کرده ایم، شک و تردید دارید، سوره ای همانند آن بیاورید».

نَا در باب آیه ۴۷ سوره نساء، از ابو عبدالله روایت کرده اند که جبرئیل علیه السلام آن را این گونه بر محمد صلی الله علیه و سلم نازل کرد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا فِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي تَالِبٍ؛ (۳) ای کسانی که به شما کتاب داده شده است، به نور آشکاری که درباره علی نازل کردیم، ایمان بیاورید».

درباره آیه ۱۳ سوره شوری، محمد بن سنان از علی بن موسی رضا رضی الله عنه نقل می کند که آیه مذکور، در قرآن به این صورت نوشته شده است: «كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا يَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ يَا مُحَمَّدُ مِنْ وِلَايَةِ عَلِيٍّ؛ (۴) ای محمد! این که مشرکان را بر ولایت علی فرا می خوانی، بر آنان گران می آید».

ص: ۵۰

-
- ۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۴۱۷.
 - ۲- شرح اصول کافی، ج ۷، ص ۶۶.
 - ۳- همان.
 - ۴- شرح اصول کافی، ج ۵، ص ۳۰۱.

در مورد آیات ابتدایی سوره معارج، از ابو عبدالله روایت کرده اند که گفت: به خدا سوگند که جبرئیل علیه السلام آن را این گونه بر محمد صلی الله علیه و سلم نازل کرد: «سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ لِّلْكَافِرِينَ بِيُولَايِهِ عَلَيَّ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ» (۱) درخواست کننده ای، درخواست عذابی کرد که بر کافران به ولایت علی واقع می شود و هیچ کس نمی تواند آن را دفع کند».

در خصوص آیه ۵۹ سوره بقره، از ابو جعفر روایت شده است که جبرئیل علیه السلام آن را این گونه بر محمد صلی الله علیه و سلم نازل کرد: «فَيَذَلُ الَّذِينَ ظَلَمُوا آلَ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا آلَ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ» (۲) کسانی که در حق آل محمد ستم کردند، سخن را به چیزی جز آنچه که به آنان گفته شده بود، تغییر دادند و ما در برابر نافرمانی کسانی که بر آل محمد ستم کردند، عذابی از آسمان فرستادیم».

در مورد آیه ۱۶۸ سوره نساء، از ابو جعفر نقل کرده اند که گفت: جبرئیل علیه السلام این آیه را بدین صورت نازل کرد: إِنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا آلَ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرْ لَهُمْ وَ لَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقًا إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ... يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ فِي وِلَايَةِ عَلِيٍّ فَمَا آمَنُوا خَيْرًا لَكُمْ وَ إِن تَكْفُرُوا بِيُولَايَةِ عَلِيٍّ فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ؛ (۳) کسانی که در حق آل محمد ظلم کردند، خدا آنان را نمی بخشد و جز به راه جهنم هدایت شان نمی کند... ای مردم! از جانب پروردگارتان، رسولی در خصوص ولایت علی به سوی شما آمده

ص: ۵۱

۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۴۲۲.

۲- اصول کافی، ج ۱، ص ۴۲۳.

۳- اصول کافی، ج ۱، ص ۴۲۴.

است. اگر ایمان بیاورید، برایتان بهتر است و اگر به ولایت علی کفر بورزید، آنچه در زمین و آسمان هاست، برای خدا است.»

شیعیان می پندارند که این آیات، دلالت آشکاری بر امامت علی داشته اند؛ اما ابوبکر و عمر، آن ها را تحریف کرده اند. در این خصوص، دو پرسش نفس گیر، متوجه شیعیان می شود:

پرسش نخست: اگر این آیات را ابوبکر و عمر تحریف کردند، پس چرا علی پس از آن که خلیفه مسلمانان شد، هیچ اقدامی برای روشن شدن موضوع نکرد؟ چرا تلاش نکرد که دست کم این آیات را به همان صورتی که نازل شده بودند، به قرآن بازگرداند؟ ما در هیچ تاریخ و روایتی ندیده ایم که علی چنین کاری کرده باشد؛ بلکه این را می دانیم که در روزگار او، قرآن به همان گونه ای باقی ماند که در روزگار خلفای پیشین و زمان پیامبر صلی الله علیه و سلم بود؛ چرا که تحت حفاظت خدایی قرار داشت که فرمود: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» (۱) قرآن را ما نازل کردیم و خود نیز آن را پاسداری می کنیم». البته این ها را ما می دانیم و شیعیان نمی دانند.

پرسش دوم: شماری از آیات که شیعیان تحریف کرده اند تا ولایت و امامت و خلافت علی رضی الله عنه را ثابت کنند، آشکارا حکایت از این دارد که چنین چیزی امکان پذیر نیست! در این آیه که درباره یهود سخن می گوید و شیعیان آن را تحریف کرده اند و به مسلمانان نسبت داده اند، تأمل کنید: «فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا آلَ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا آلَ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ». بنا بر تحریفی که انجام داده اند، این آیه درباره امری

ص: ۵۲

سخن می گوید که در آینده رخ می دهد و بر اساس همین پیش گویی، باید علی از آن خبر داشته باشد. پس به چه دلیل، علی و خاندانش دست به دادخواهی زدند و حقی را طلب کردند که از آنان غصب شده بود؟ مگر قرآن به آن ها خبر نداده بود که این امر اتفاق خواهد افتاد و مسلمانان، ولایت و جانشینی علی را نخواهند پذیرفت و او خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و سلم نخواهد شد؟ علاوه بر این، عذابی که خدا بر ظلم کنندگان در حق آل محمد نازل کرد، چه زمان روی داد؟ همه می دانند که هرگز چنین اتفاقی نیفتاد و این یک تحریف آشکار و ساده لوحانه است.

پاسخ

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم. و له الحمد و الصلاه و السلام علی محمد و آله الطاهرين. السلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

یکم: آنچه که پرسش گر درباره تحریف قرآن به شیعه نسبت داده است، هیچ جایگاهی ندارد و کتاب های عقیدتی شیعه و نظرات صریح علمای امامیه، خلاف آن را گواهی می دهد. محدث نوری که فصل الخطاب را نوشت، فریب روایاتی را خورد که اهل سنت در صحیح ترین کتاب های خود نقل کرده اند.

او دوازده دلیل برای تحریف قرآن ذکر می کند که ده دلیل _ جز مقدار ناچیزی از آن _ بر اساس احادیث اهل سنت پایه ریزی شده است و دو دلیل دیگر، مبتنی بر مطالبی است که بخشی از آن ها، برگرفته از کتاب های اهل سنت می باشد و بخش دیگر، برآمده از احادیث غالیان و راویانی است که نزد شیعه ملعونند.

البته روایاتی نیز در زمینه تفسیر قرآن وجود دارد که خود تصریح می کند که این تفسیری است که از جانب خدا نازل شده است و قرآن نیست؛ همان گونه که حدیث قدسی، کلام خداوند است و قرآن نیست.

ص: ۵۳

دوم: پرسش گر می گوید: «شیعه معتقد است که این ابوبکر و عمر بودند که دست به تحریف قرآن زدند». ما از او می خواهیم که برای مان مشخص کند که کدام عالم شیعی، چنین سخنی را گفته است؟ و به ما نشان بدهد که در کدام صفحه و کدام جلد از کدام کتاب آمده است که شیعیان معتقد به تحریف قرآن توسط ابوبکر و عمر هستند؟ ما که تا کنون، چنین چیزی نشنیده ایم!

سوم: این سخن پرسش گر که می گوید: «قرآنی که اکنون در دست ما است، همان قرآن زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله است»، کاملاً صحیح است؛ ولی خود اهل سنت می گویند که ترتیب سوره ها در مصحف ابن مسعود و ابوبکر و زید و غیره، با هم تفاوت داشتند. (۱) در پاسخ به پرسش شماره ۳۱ خواهیم گفت که امام علی صلوات الله علیه از پشت رختخواب رسول خدا صلی الله علیه و آله مصحفی را بیرون آورد که بر اساس ترتیب نزول آیه ها _ و چه بسا بر اساس ترتیب نزول سوره ها _ بود و در آن، تنزیل و تأویل و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه نوشته شده بود و مشخص بود که آیات، کی و کجا و در مورد چه کسی نازل شده است.

کسانی که بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله بر مسند خلافت نشستند، مصحف علی علیه السلام را نپذیرفتند و آن را رد کردند. روشن است که اگر پس از بیست و پنج سال، دوباره آن مصحف به مردم عرضه می شد، بحث و درگیری پیش می آمد و زمینه برای ایجاد آشوب و القای شک و شبهه توسط منافقان، فراهم می گردید. علاوه بر این، قرآن در دست مردم بود و امکان این وجود داشت که توضیح و تفسیر بیشتر، به صورت تدریجی و بر اساس نیاز، برای افراد مورد اعتماد بیان شود؛ بدون آن که کوچک ترین خللی در اوضاع اجتماعی پیش بیاید و زمینه برای اقدامات غرض ورزانه فراهم شود و آثار نامطلوبی در جامعه به بار آورد.

ص: ۵۴

چهارم: درباره هر یک از روایاتی که پرسش گر بیان کرد، باید به طور جداگانه سخن بگوییم:

الف: آیه استشهد در عالم ذر

وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ (۱)

وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولِي وَ أَنَّ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؛ هنگامی که پروردگارت از پشت فرزندان آدم، ذریه آن ها را برگرفت، ایشان را بر خود گواه ساخت که آیا من پروردگار شما نیستم و محمد فرستاده من و علی امیر مؤمنان نیست؟

در این باره، چندین اشکال بر استدلال پرسش گر وارد است:

۱. سند این حدیث، ضعیف می باشد. (۲).

۲. جمله «وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولِي وَ أَنَّ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ» بدین منظور اضافه نشده است که جزئی از قرآن تلقی شود؛ بلکه توضیح می دهد که آنچه خدا بر رسولش نازل فرمود _ یعنی شهادت بر نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین بودن امام علی صلوات الله علیه _ از عالم ذر بوده است. البته شاید امور دیگری نیز در آن عالم، صورت گرفته باشد، ولی این آیه، تنها اقرار بر ربوبیت خدا را ذکر می کند؛ زیرا مهم ترین موضوع، همین بوده است و شیوه سخنوری و اطلاع رسانی، ایجاب می کند که به موضوعات اساسی پرداخته شود.

۳. حتی اگر فرض کنیم که سند این روایت، صحیح است، نمی توان بدان اکتفا نمود و یک مسأله عقیدتی را بر اساس آن پایه ریزی کرد. هیچ عقیده ای با استناد به خبر واحد، استوار نمی شود؛ چه رسد به این که خبر، ضعیف هم باشد.

ص: ۵۵

۱- .سوره اعراف، آیه ۱۷۲.

۲- .مرآة العقول، ج ۴، ص ۳۷۰.

فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ _ یعنی بالامام _ وَ عَزَّوَهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ؛ کسانی که به او _ یعنی امام _ ایمان آوردند و حرمت و عزت او را نگاه داشتند و یاری اش نمودند و از نوری که بر او نازل شده بود، پیروی کردند، آنان به حقیقت، رستگاران عالمند.

در این باره باید بگوییم:

۱. عبارت «یعنی امام» که در روایت آمده، ضمیر «به» را تفسیر می کند و نمی توان گفت که کلمه «امام»، به عنوان جزئی از آیه است.

۲. خداوند می فرماید: «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَ يَحْرِمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّوَهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ؛ (۱) آنان که از رسول و پیغمبر امی پیروی می کنند و نامش را در تورات و انجیلی که در دستشان است، یافته اند، او آن ها را امر به معروف و نهی از منکر می کند و طعام پاکیزه و مطبوع را بر آنان حلال می نماید و پلیدی را حرام می گرداند و احکام پر رنج و مشقت را که چون زنجیر به گردن خود نهاده اند، از آنان برمی دارد. پس آنان که به او گرویدند و حرمت و عزت او را نگاه داشتند و یاری اش نمودند و از نوری که بر او نازل شده بود، پیروی کردند، آنان به حقیقت، رستگاران عالمند».

ص: ۵۶

ظاهر آیه این است که ضمیر «آمَنُوا بِهِ» به «الرَّسُول» برمی گردد، نه به امام. این مسأله، با «وَ اتَّبِعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ» مورد تأکید قرار می گیرد؛ چرا که نور، بر پیامبر نازل شد، نه بر امام. چه بسا «باء» در «بالامام» را ناسخان اضافه کرده باشند. در این صورت، معنا این گونه می شود: «کسانی که به پیامبر ایمان آوردند _ به ویژه امام _ و حرمت او را نگاه داشتند و یاری اش کردند...»؛ زیرا امام علی صلوات الله علیه از بزرگ ترین یاوران و تکریم کنندگان پیامبر صلی الله علیه و آله بود و نخستین کسی بود که از نور نازل شده بر پیامبر صلی الله علیه و آله پیروی کرد.

ج: جبت و طاغوت

اگر علامه مجلسی، جبت و طاغوت را به فلان و فلان تفسیر کرده است، دلیل بر راضی بودنش بر این تفسیر نیست؛ چه رسد به این که بگوییم بدان اعتقاد داشته است. مفسر یک متن، با چشم پوشی از درستی یا نادرستی مطلب، به بیان آن می پردازد. علاوه بر این، ذکر یک روایت در کتاب، به خودی خود نمی تواند دلیلی بر اعتقاد مؤلف به مضمون آن روایت باشد. پس پرسش گر چطور می تواند بگوید: «سخن مجلسی، دلیلی است بر این که شیعیان، ابوبکر و عمر را شیطان می دانند». اصلاً هیچ ربطی بین این دو موضوع، وجود ندارد؛ زیرا کلینی، فقط روایت را نقل کرده و مجلسی، مضمون روایت را تفسیر نموده است. پس چطور می توان این ها را دلیل بر اعتقاد شیعه دانست؟

آیا درست است بگوییم: «بخاری اعتقاد داشت که همه فتنه ها زیر سر عایشه بود و شاخ شیطان، از خانه او بیرون می آمد»؛ زیرا روایت کرده است که پیامبر «صلی الله علیه و آله» به خانه عایشه اشاره کرد و سه بار فرمود: «فتنه در اینجا است؛ جایی که

شیطان از آن سر بیرون می آورد».(۱).

آیا صحیح است بگوییم: «ابن ابی الحدید معتزلی سنی مذهب، اعتقاد داشت که امام علی صلوات الله علیه اَلْمُدَّ الْخِصَام (سرسخت ترین دشمن اسلام) بود و ابن ملجم برای به دست آوردن خشنودی خدا جان باخت»؛ زیرا او این مطلب را نقل کرده و آن را از بافته های سمره بن جندب دانسته است.(۲).

د: لَا تَتَّبِعُوا خُطَوَاتِ الشَّيْطَانِ

پرسش گر نوشته است: «شیعیان معتقدند که منظور از آیه «لَا تَتَّبِعُوا خُطَوَاتِ الشَّيْطَانِ»،(۳) فلانی و فلانی هستند». در این باره باید بگوییم:

۱. راوی این روایت که جناب عیاشی است، اصلاً هیچ سندی برای این روایت نقل نکرده است؛ در حالی که شیعیان در امور اعتقادی، وجود دلیل یقین آور را شرط می دانند. حال آیا صحیح است که عقیده همه امت را بر اساس یک روایت بدون سند پی ریزی کنیم؟

۲. خود امامان معصوم صلوات الله علیهم همواره شیعیان را از ناسزا گفتن و طعن زدن، بازمی داشتند و به پیروان خود می گفتند: «به دیگران ناسزا نگویند و کاری نکنید

ص: ۵۸

۱- ر.ک: صحیح بخاری، چاپ دار الفکر، ج ۴، ص ۴۶ و ۹۲ و ۱۷۴ و ج ۵، ص ۲۰ و ج ۸، ص ۹۵؛ صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۷۲؛ سنن ترمذی، ج ۲، ص ۲۵۷؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۱؛ عمده القاری، ج ۱۵، ص ۳۰؛ العمده، ابن بطریق، ص ۴۵۶؛ الطرائف، ابن طاووس، ص ۲۹۷؛ الصراط المستقیم، ج ۳، ص ۱۴۲ و ج ۳، ص ۱۶۴ و ج ۳، ص ۲۳۷؛ کتاب الاربعین، شیرازی، ص ۶۲۴؛ بحار الانوار، ج ۳۱، ص ۶۳۹ و ج ۳۲، ص ۲۸۷ و ج ۵۷، ص ۲۳۴؛ المراجعات، ص ۳۳۳؛ فتح الباری، ج ۶، ص ۱۴۷؛ قاموس الرجال، تستری، ج ۱۲، ص ۳۰۳؛ الصراط المستقیم، ج ۳، ص ۲۳۷؛ وصول الاخیار الی اصول الاخبار، ص ۸۳؛ الجمل، ابن شدقم، ص ۴۷؛ مناقب اهل البیت، شیروانی، ص ۴۷۱.

۲- ر.ک: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۴، ص ۷۳؛ کتاب الاربعین، شیرازی، ص ۸۹.

۳- از برنامه های شیطان پیروی نکنید. سوره نور، آیه ۲۱.

که دیگران به ما ناسزا بگویند». حال این نهی که با آن روایات ضعیف در تناقض است، چگونه قابل جمع می باشند؟

۳. روایت مذکور، کسی را شیطان نمی خواند، بلکه ولایت فلانی و فلانی را پیروی از برنامه های شیطان معرفی می کند. خود عمر بن خطاب، اعتراف کرده است که بیعت ابوبکر، به صورت ناگهانی روی داد و هر کس دوباره چنین کاری کند، باید کشته شود. آیا دستور به کشتن کسی که از برنامه های الهی پیروی می کند، کار معقولی است؟

شیعه معتقد است که امامت، اختصاص به امیر مؤمنان علی صلوات الله علیه داشت و خلافت، به زور از ایشان گرفته شد؛ در حالی که خدا و رسولش، دستور به تبعیت از امیرالمؤمنین صلوات الله علیه داده بودند و پیروی از غیر او، مخالف فرمان خدا بود.

ه: مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ

در استدلال به روایتی که آیه ۱۳ سوره نساء را به این صورت بیان می کند: «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فِي وِلَايَةِ عَلِيٍّ وَالأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا»، چندین ایراد وجود دارد:

۱. سند این روایت، ضعیف است.

۲. مقصود روایت این است که آیه به همراه این تفسیر، از سوی خدا نازل شده است. تفسیر مذکور، جزئی از قرآن نیست و در حد یک حدیث قدسی است و نظایر بسیار دارد. در مصحف عایشه و دیگران نیز زیاده های فراوانی دیده می شود که جزو قرآن به شمار نمی آید. ما ناچاریم آن ها را به عنوان تفسیر در نظر بگیریم که از سوی خدا نازل شده است. در پاسخ به پرسش شماره ۱۰، مواردی از این دست را یادآور خواهیم شد.

ص: ۵۹

و: بِسْمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ

در مورد آیه ۹۰ سوره بقره، از امام باقر صلوات الله علیه روایت کرده اند که جبرئیل علیه السلام آن را این گونه بر محمد صلی الله علیه و آله نازل کرد: «بِسْمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِي عَلِيٍّ بَعِيًّا؛ آن ها خود را به بد بهایی فروختند و از سر حسادت، به آنچه که خدا درباره علی نازل کرده بود، کافر شدند». در این باره باید بگوییم:

۱. سند این روایت، ضعیف است؛ زیرا از فردی به نام منخل بن جمیل اسدی روایت شده که روایاتش ضعیف و فاسد می باشد. (۱)

۲. مطالب اضافی که در روایت آمده، به صورت تفسیری است. چیزی که به عنوان تفسیر اضافه شده باشد، جزو قرآن نیست. پس نمی توان اشکالی بر مضمون روایت وارد کرد.

۳. امور عقیدتی را نمی توان با خبر واحد، به اثبات رساند؛ بلکه باید به مضمون آن، یقین داشت. با ضعفی که در سند روایت وجود دارد، چنین امری ممکن نیست.

ز: إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ

آنچه درباره آیه پیشین گفته شد، در مورد «وَ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَيَّ عَيْدِنَا فِي عَلِيٍّ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ» (۲) نیز وارد است.

ح: آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا فِي عَلِيٍّ

به روایتی که می گوید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا فِي عَلِيٍّ نَوْرًا مُبِينًا» (۳) چندین اشکال وارد است:

ص: ۶۰

۱- رجال النجاشی، ج ۲، ص ۳۷۲.

۲- اگر نسبت به آنچه که درباره علی، بر بنده خود نازل کردیم، شک دارید، سوره ای همانند آن بیاورید.

۳- ای کسانی که به شما کتاب داده شده است، به نور آشکاری که درباره علی نازل کردیم، ایمان بیاورید.

۱. در قرآن، اصلاً آیه ای به این شکل وجود ندارد.

۲. سند روایت، ضعیف است.

۳. امور عقیدتی، با خبر واحد ثابت نمی شود.

ط: كَبْرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ

به استدلال مطرح شده در مورد آیه «كَبْرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ»^(۱) چندین اشکال می توان وارد کرد:

۱. سند روایت، ضعیف است.

۲. خبر واحد است. تا چیزی مضمون خبر واحد را تأیید نکند، نمی توان در امور اعتقادی بدان اعتماد کرد.

۳. این یک روایت تفسیری به شمار می رود.

۴. شاید منظور روایت از این که می گوید: «در قرآن نوشته شده است»، این باشد که به صورت تفسیر مزجی نوشته شده است؛ یا در حاشیه مصحف نوشته شده است. بخاری و دیگران نقل کرده اند که عمر می خواست چنین کاری بکند و در حاشیه قرآن بنویسد: «الشیخ و الشیخه إذا زینا فارجموهما البتة؛ اگر پیرزن و پیرمرد با هم زنا کردند، حتماً آن ها را سنگسار کنید»^(۲).

ص: ۶۱

۱- آنچه مشرکان را بدان فرا می خوانی، در نظرشان بسیار بزرگ می آید. سوره شوری، آیه ۱۳.

۲- ر.ک: الثقات ابن حبان، ج ۱، ص ۲۳۹؛ صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۵۲ و ۱۵۳ و ۱۱۵؛ سنن دارمی، ج ۲، ص ۱۷۹؛ صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۱۶؛ الطبقات الکبری، ابن سعد، چاپ دار صادر، ج ۳، ص ۳۳۴؛ المحلی، ج ۱۱، ص ۲۳۵ و ۲۳۶ و ۲۳۷؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۲۳ و ۲۹ و ۳۶ و ۴۰ و ۴۳ و ۵۵ و ج ۵، ص ۱۳۲ و ۱۸۳؛ مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۳۵۹ و ۳۶۰؛ تلخیص مستدرک ذهبی (در حاشیه همان)؛ السنن الکبری، ج ۸، ص ۲۱۲ و ۲۱۳ و ۲۱۱ به چند سند مختلف؛ الجامع الصحیح، ج ۴، ص ۳۸ و ۳۹؛ المصنف، صنعانی، ج ۷، ص ۳۱۵ و ۳۳۰ و ج ۵، ص ۴۴۱؛ کشف الاستار، به نقل از مسند بزار، ج ۲، ص ۲۹۵؛ الروض الانف، ج ۳، ص ۲۴۰؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۲، ص ۶۶ و ج ۱۴، ص ۱۱۳؛ سنن ابی داود، ج ۴، ص ۱۴۵؛ مسند طرابلسی، ص ۶؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۸۵۳؛ الموطأ، ج ۳، ص ۴۲؛ اختلاف الحدیث، شافعی (حاشیه کتاب الامم)، ج ۷، ص ۲۵۰؛ مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۵ و ۶؛ محاضره الاوائل، ص ۳۵؛ المستصفی، ج ۱، ص ۱۲۱؛ فواتح الرحموت (در حاشیه آن)، ج ۲، ص ۷۳؛ نیل الاوطار، ج ۷، ص ۲۵۴؛ اصول سرخسی، ج ۲، ص ۷۱ و ۷۹؛ البرهان زرکشی، ج ۲، ص ۳۵ و ۴۱؛ الخلاف، ج ۳، ص ۱۷۵؛ التبیان، ج ۱، ص ۱۳؛ الاحکام فی اصول الاحکام، ج ۳، ص ۱۳۰ و ۱۴۰؛ مقدمه تفسیر البرهان، ص

۴۳، به نقل از حاکم و جامع السیوطی؛ الايضاح، ابن شاذان، ص ۲۱۷ و ۲۱۸ و ۲۱۹؛ فتح الباری، ج ۱۲، ص ۱۰۴ و ج ۱۳، ص ۱۴۰؛ البحر الزخار، ج ۲، ص ۲۴۴؛ جواهر الاخبار و الآثار (حاشیه آن)، ج ۲، ص ۲۴۴ و ۲۴۵ به نقل از همه صحاح سته، به جز سنن نسائی؛ الاتقان، ج ۱، ص ۵۸ و ج ۲، ص ۲۵ و ۲۶؛ محاضرات الادباء، مجلد دوم، ج ۴، ص ۴۳۳ و ۴۳۴؛ تأویل مختلف الحدیث، ص ۳۱۳؛ الکشاف، ج ۳، ص ۵۱۸، به نقل از ابی بن کعب؛ معالم القریه، ص ۲۷۸؛ احکام القرآن جصاص، ج ۳، ص ۲۶۴؛ تفسیر القرآن العظیم، ج ۳، ص ۳۶۰ و ۳۶۱، به نقل از برخی اشخاص ذکر شده؛ البیان، خویی، ص ۲۲۰؛ تاریخ القرآن، ایبازی، ص ۱۶۷؛ تفسیر المیزان، ج ۱۲، ص ۱۱۳؛ علوم القرآن الکریم، ص ۲۱۹؛ مناهل العرفان، ج ۱، ص ۱۱۱؛ التمهید فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۲۸۴ و ۲۸۵؛ الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۴، ص ۲۵۹؛ حیاة الصحابه، ج ۲، ص ۱۲ و ج ۳، ص ۴۹۹؛ کنز العمال، ج ۵، ص ۲۳۸ تا ۲۴۰ و ج ۲، ص ۳۶۶ و ۳۶۷ و ۳۶۱، به نقل از برخی اشخاص مذکور و نیز به نقل از عدنی و سعید بن منصور و ابن ابی شیبیه و ابن الجارود و ابو عوانه و ابن جریر و الحلیه و مسدد و ابن الانباری در المصاحف؛ الدر المنثور، ج ۵، ص ۱۷۹ و ۱۸۰ و ج ۱، ص ۱۰۶ به نقل از برخی اشخاص مذکور، و به نقل از ابن ضریس و ابن مردویه و ابو یعلی و ابو عبید؛ مشکل الآثار، ج ۳، ص ۲۶؛ اکذوبه تحریف القرآن، ص ۲۸، به نقل از برخی اشخاص گذشته؛ المصنف ابن ابی شیبیه، ج ۴، ص ۵۶۴ و ج ۱۰، ص ۷۶؛ الفرقان خطیب، ص ۳۶.

درباره «سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ لِّلْكَافِرِينَ بِيُولَايِهِ عَلَيَّ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ» (۱) باید بگوییم:

۱. این روایت، ضعیف است؛ چرا که در سند آن، محمد بن سلیمان وجود دارد که متهم به غلو می باشد و در هیچ موردی به او اعتماد نمی شود. (۲).

۲. حتی اگر روایت ضعیف باشد، باز هم دلیل بر دروغ بودن آن نیست.

۳. اگر قسمت افزوده شده، برای این باشد که مورد نزول آیه را بیان کند و مشخص سازد که این توضیح، از سوی خدا و توسط جبرئیل نازل شده است، در این صورت، هیچ ایرادی به مضمون روایت وارد نیست.

ص: ۶۲

۱- . درخواست کننده ای، درخواست عذابی کرد که بر کافران به ولایت علی واقع می شود و هیچ کس نمی تواند آن را دفع کند.

۲- ر.ک: رجال نجاشی و رجال طوسی و غیره.

۴. تا زمانی که به مضمون خبر واحد، چیزی ضمیمه نشود و آن را به صورت قطعی، مورد تأکید قرار ندهد، نمی توان برای اثبات امور اعتقادی، به آن خبر واحد بسنده کرد.

ک: فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا

درباره «فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا آلَ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ...» (۱) باید بگویم:

۱. سند این روایت، ضعیف است؛ چون محمد بن فضیل از دی، متهم به غلو می باشد. (۲)

۲. برای اثبات امور اعتقادی، نیاز به دلیل قطعی وجود دارد و به خبر واحد بسنده نمی شود.

۳. ممکن است این مطلب، تفسیر نازل شده از سوی خدا یا از قبیل تطبیق مورد باشد. همان طور که گفته شد، چنین مواردی را بسیار می توان در احادیث مشاهده کرد؛ ولی باید به نحو درست و قطعی ثابت شود.

۴. در متن سؤال گفته شد که این آیه، درباره بنی اسرائیل نازل شده است. به آنان دستور داده شد: «وَ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَ قُولُوا حِطَّةً» (۳) از آن دروازه، با سجده وارد شوید و بگویید: ای پروردگار ما! گناهان ما را فرو ریز؛ اما آن ها به تمسخر گفتند: «حنطه»؛ یعنی گندم. (۴).

ص: ۶۳

۱- . کسانی که در حق آل محمد ستم کردند، سخن را به چیزی جز آنچه که به آنان گفته شده بود، تغییر دادند و ما در برابر نافرمانی کسانی که بر آل محمد ستم کردند، عذابی از آسمان فرستادیم.

۲- . رجال طوسی، ص ۳۴۳ و ۳۶۵.

۳- . سوره بقره، آیه ۵۸.

۴- . مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۳۶.

اگر صحت روایت مورد بحث را بپذیریم، حدیث می خواهد شباهت این امت با امت های گذشته را بیان نماید؛ زیرا تغییر و تحریف و تمسخر، در هر دو امت دیده می شود.

پرسش گر گفت که این روایت، از چیزی سخن می گوید که امکان پذیر نیست؛ چون در آن آمده است: «آنان که به آل محمد ظلم کردند، دست به تغییر و تبدیل زدند». طبق این تفسیر، آیه پیش از وقوع ظلم و غضب، از آن خبر داده است. پس چرا علی چیزی را طلب کرد که خدا از غضب شدن و پذیرفته نشدن آن توسط مسلمانان خبر داده بود؟ عذابی که خدا بر ظلم کنندگان در حق آل محمد نازل کرد، چه زمان اتفاق افتاد؟ مسلم است که چنین اتفاقی هرگز روی نداد.

در پاسخ باید بگویم که لازم نیست تشبیه و همسان سازی، از همه جهت همگون باشد. وقتی می گوییم: «زید شیر است»، به این معنا نیست که دهان او بوی بد می دهد یا بر روی چهار پا راه می رود. شاید تشبیه امت اسلام به بنی اسرائیل، در خصوص تحریف و تبدیل دستورهای الهی و تمسخر فرمان های خداوند باشد؛ اما طول و تفصیل مطرح شده توسط پرسش گر بی مورد است. علاوه بر این، اگر صاحب حق، از قبل بداند که حقش غضب خواهد شد، دلیل نمی شود که حقش را رها کند و به دنبال پس گرفتن آن نباشد و اقامه دلیل نکند. و الحمد لله و الصلاه و السلام علی محمد و آله.

جایگاه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در مصحف فاطمه (سلام الله علیها)

پرسش شماره ۶ (۱۰)

کلینی در کتاب کافی آورده است: شماری از اصحاب ما، از احمد بن محمد، از عبدالله بن حجال، از احمد بن عمر حلبی، از ابوبصیر روایت کرده اند که پیش

ص: ۶۴

ابوعبدالله [امام صادق علیه السلام] رفتم و به او گفتم: «فدایت شوم! می خواهم از شما مسأله ای بپرسم. آیا کسی اینجا هست که صدایمان را بشنود؟». ابوعبدالله پرده ای را که بین دو اتاق بود، کنار زد و نگاهی کرد و گفت: «هر چه می خواهی بپرس». سوال های خود را پرسیدم و ایشان جواب داد؛ تا این که گفت: «مصحف فاطمه پیش ما است. مردم چه می دانند مصحف فاطمه چیست؟» گفتم: «مصحف فاطمه چیست؟» گفت: «مصحفی است که سه برابر قرآن شما است. به خدا سوگند حتی یک حرف از قرآن شما در آن نیست». گفتم: «به خدا علم همین است» گفت: «این علم است؛ ولی همه علم نیست». (۱)

سؤال این است که آیا رسول خدا صلی الله علیه و سلم از قرآن فاطمه خبر داشت؟ اگر ایشان که پیامبر خدا بود و از آن خبر نداشت، پس چگونه اهل بیت از آن با خبر بودند؟ اگر از آن خبر داشت، پس چرا از امتش پنهان کرد؟ مگر خداوند متعال نمی فرماید: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ» (۲) ای پیامبر! آنچه را که از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، به مردم برسان و اگر چنین نکنی، رسالت او را به انجام نرسانده ای».

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمة الله و بركاته.

یکم: رسول خدا صلی الله علیه و آله از مصحف حضرت فاطمه سلام الله علیها خبر داشت و آن را می شناخت؛ اما چه بسا مسلمانان نیازی به این مصحف نداشتند و تنها برای حضرت فاطمه و فرزندان صلوات الله علیهم اهمیت داشت.

ص: ۶۵

۱- .ر.ک: اصول کافی، کلینی، ج ۱، ص ۲۳۹.

۲- .سوره مائده، آیه ۶۷.

دوم: بی شک رسول خدا صلی الله علیه و آله مضمون آن مصحف را می دانست و اگر مکلف به ابلاغ مضامین آن بود، هیچ دلیلی نداشت که آن را از مسلمان ها پنهان کند. ممکن است آن حضرت، مصحف فاطمه سلام الله علیها را به شماری از اصحاب خود _ از جمله امام علی و اهل بیتش صلوات الله علیهم _ یاد داده باشد تا به امامان بعدی ابلاغ کنند و ایشان نیز به تدریج، آن را به مسلمانان آموزش دهند. بر اساس روشی که از پیامبر صلی الله علیه و آله سراغ داریم، آن حضرت در ابلاغ دیگر حقایق دینی و احکام شرعی نیز همین گونه عمل می کرد و مسائل را به عده ای از یاران خود می گفت و آن ها نیز در مواقع نیاز، شنیده های خود را به مردم منتقل می کردند. به همین خاطر بود که شماری از صحابه، دانش بیشتری داشتند و امام علی صلوات الله علیه نسبت به ره آورد آسمانی پیامبر صلی الله علیه و آله، داناتر از دیگر مسلمانان بود. همه به او نیاز داشتند و او به کسی نیاز نداشت.

ناگفته نماند که گردآوری مقداری از آن علوم در یک مصحف و وجود مصحف در نزد یک امام، به این معنا نیست که آن امام، همه دانسته های خود را از طریق مصحف دریافت کرده باشد؛ بلکه هر امامی، علمش را از امام پیشین می گرفت و امام های پیشین نیز از رسول خدا صلی الله علیه و آله دریافت کرده بودند و آن حضرت نیز علم خود را از خداوند سبحان گرفته بود.

سوم: مصحف فاطمه سلام الله علیها، قرآنی در برابر قرآن نازل شده بر پیامبر صلی الله علیه و آله نبود. ائمه صلوات الله علیهم محتوای آن را برای ما روشن کرده اند و فرموده اند که آن مصحف، در بر دارنده حوادثی است که برای فرزندان حضرت زهرا سلام الله علیها روی می دهد و شامل وصیت آن حضرت و رخدادهای آینده می باشد. (۱).

ص: ۶۶

۱- . ر.ک: کافی، ج ۱، ص ۲۳۹ و ۲۴۰ و ۲۴۱، باب ذکر الصحیفه؛ بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۵۴۶ و ج ۴۳، ص ۷۹ و ۸۰ و ج ۲۶، ص ۴۱ و ۴۴؛ بصائر الدرجات، ص ۱۷۳ و ۱۷۷؛ عوالم العلوم، ج ۱۱، ص؟؟؛ المحتضر، ص ۲۰۴؛ مدینه المعاجز، ج ۵، ص ۳۲۹؛ ینابیع المعاجز، ص ۱۲۹ و ۱۳۰؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۶، ص ۲۰۶؛ مناقب آل ابی طالب، چاپ مطبعه العلمیه، قم، ج ۳، ص ۳۳۷.

حسین بن ابی العلاء روایت می کند که از امام صادق صلوات الله علیه شنیدم که فرمود: «جفر سفید، نزد من است». گفتم: «چه چیزی در آن است؟». فرمود: «زبور داود و تورات موسی و انجیل عیسی و صحف ابراهیم و مسائل حلال و حرام و مصحف حضرت فاطمه صلوات الله علیها. گمان نمی کنم چیزی از قرآن در آن باشد».(۱).

با این که احادیث بسیاری از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل گردیده که در بر دارنده حوادثی است که برای فرزندان حضرت زهرا سلام الله علیها پیش می آید و رخدادهای گوناگون امت اسلامی را بیان می کند، چگونه می توان گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله مطالب مصحف فاطمه سلام الله علیها را به مسلمانان ابلاغ نکرده است!

چهارم: گاه منظور از مصحف، مجموعه ای از صحیفه ها و جزوه های گرد آمده در یک کتاب است. روایت کرده اند که وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله بدرود حیات گفت، امام علی صلوات الله علیه سوگند یاد کرد که جز برای نماز جمعه، عبا به دوش نگیرد تا قرآن را در یک مصحف (یعنی یک کتاب) جمع آوری کند.(۲) از ابوعلیه نیز نقل شده است که مسلمان در زمان ابوبکر، قرآن را در یک مصحف گرد آورد.(۳) البته طبق برخی گفته ها، عمر نخستین کسی بود که قرآن را در یک مصحف گرد آورد.(۴).

ص: ۶۷

-
- ۱- کافی، ج ۱، ص ۲۴۰؛ بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۳۷؛ بصائر الدرجات، ص ۱۷۰؛ فصول المهمه، حر عاملی، ج ۱، ص ۴۸۵.
 - ۲- ر.ک: المصاحف سجستانی، ص ۱۶؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۳۲۰؛ بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۱۵۵ و ج ۴۹، ص ۵۲؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۸، ص ۴۵۲.
 - ۳- المصاحف سجستانی، ص ۱۶؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۱۳۴؛ فتح الباری، ج ۹، ص ۱۳؛ تفسیر القرآن العظیم، ج ۲، ص ۴۱۹؛ الدر المنثور، ج ۳، ص ۲۹۵.
 - ۴- المصاحف سجستانی، ص ۱۶؛ منتخب کنز العمال (حاشیه مسند احمد)، ج ۲، ص ۴۵.

از امام صادق صلوات الله علیه نقل شده است که «هر کس قرآن را در یک مصحف بخواند، از دیده اش بهره کافی می برد و از عذاب پدر و مادرش کاسته می شود» (۱) و نیز می فرماید: «خواندن قرآن در یک مصحف، از عذاب والدین می کاهد» (۲) از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است که «به زودی، روزگاری خواهد آمد که در یک شب، قرآن به حرکت درمی آید و از دل ها و مصحف ها رخت برمی بندد» (۳) و می فرماید: «هر کس قرآن را در یک مصحف بخواند، دو هزار (در نقل دیگر، هزار هزار) حسنه برایش نوشته می شود» (۴) درباره خالد بن معدان (در گذشته ۱۰۴ هـ.ق) نیز نقل کرده اند که دانش او، در مصحفی بود که جلد و بند داشت (۵).

پنجم: چرا مردم به مصحف عایشه توجهی ندارند و به آن اعتراض نمی کنند؟ مصحف او با این که قرآن است، اما در تعدادی از آیات، با قرآن متداول اختلاف دارد و افزون تر از این قرآن می باشد. روایت شده است که در مصحف عایشه،

ص: ۶۸

۱- الکافی، ج ۲، ص ۶۱۳؛ ثواب العمال، صدوق، ص ۱۰۲؛ وسائل الشیعه، چاپ مؤسسه آل البیت، ج ۶، ص ۲۰۴ و چاپ دار الاسلامیه، ج ۴، ص ۸۵۳؛ عدّه الداعی، ص ۲۷۲؛ عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۲۳؛ بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۱۹۶؛ موسوعه احادیث اهل البیت، نجفی، ج ۹، ص ۱۰۶ و ج ۱۰، ص ۲۹۵.

۲- تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۹۳؛ وسائل الشیعه، چاپ مؤسسه آل البیت، ج ۶، ص ۲۰۴ و چاپ دار الاسلامیه، ج ۴، ص ۸۵۴؛ کافی، ج ۲، ص ۶۱۳؛ موسوعه احادیث اهل البیت، نجفی، ج ۷، ص ۱۲۳ و ج ۹، ص ۱۰۶ و ج ۱۲، ص ۱۰۹.

۳- کنز العمال، ج ۱، ص ۱۷۰ و چاپ مؤسسه الرساله، ج ۱، ص ۱۸۹؛ الدر المنثور، ج ۴، ص ۲۰۱. هر دو از دیلمی و او از معاذ نقل کرده است.

۴- البرهان زرکشی، ج ۱، ص ۴۶۲، به نقل از بیهقی در شعب الایمان؛ کنز العمال، ج ۱، ص ۴۷۷ و چاپ مؤسسه الرساله، ج ۱، ص ۵۳۶ به نقل از بیهقی و ابن عدی در الکامل؛ الاتقان، ج ۱، ص ۱۰۸؛ الکامل، ابن عدی، ج ۷، ص ۲۹۹؛ میزان الاعتدلال، ج ۴، ص ۵۳۰؛ لسان المیزان، ج ۷، ص ۵۲.

۵- تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۹۳؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۵۳۸؛ تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۱۰۳؛ تاریخ الاسلام، ذهبی، ج ۷، ص ۷۲؛ الوافی بالوفیات، ج ۱۳، ص ۱۵۹. و رک: العلل، ابن حنبل، ج ۲، ص ۳۳۹؛ التاریخ الکبیر، بخاری، ج ۳، ص ۱۷۶؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۶، ص ۱۹۴ و ۱۹۵؛ تهذیب الکمال، ج ۸، ص ۱۷۰.

آیه ای وجود دارد که بر نمازگزاران ایستاده در صف نخست، سلام می فرستد. (۱) و در آیه «حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى» عبارت «و صلاة العصر» نیز دارد. (۲).

مصحف حفصه نیز اختلاف هایی با قرآن متداول دارد (۳) و در آن آمده است:

و منها ركوبتهم و منها يأكلون. (۴).

إن يدعون من دونه إلا أوثاناً. (۵).

و تصريف الأرواح. (۶).

ص: ۶۹

۱- . المصاحف، ابو داود سجستانی، ص ۸۵؛ الدر المنثور، ج ۵، ص ۳۲۰؛ الاتقان فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۲۵ و چاپ دار الفکر، ج ۲، ص ۶۷؛ نواسخ القرآن، ابن جوزی، ص ۳۶.

۲- . المصنف، صنعانی، ج ۱، ص ۵۷۸؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۷۳ و ۱۷۸؛ صحیح مسلم، چاپ دار الفکر، ج ۲، ص ۱۱۲؛ سنن ابی داود، ج ۱، ص ۱۰۲؛ سنن ترمذی، ج ۴، ص ۲۸۵؛ سنن نسائی، ج ۱، ص ۲۳۶؛ السنن الکبری، بیهقی، ج ۱، ص ۴۶۲؛ السنن الکبری، نسائی، ج ۱، ص ۱۵۴ و ج ۶، ص ۳۰۴؛ تحفه الاحوذی، ج ۱، ص ۴۵۶؛ المصنف، صنعانی، ج ۱، ص ۵۷۸ و ۵۷۹؛ عمده القاری، ج ۷، ص ۲۷۳؛ فتح الباری، ج ۸، ص ۱۴۷ و ۱۴۸ به نقل از مسلم و احمد. و ر.ک: کنز العمال، ج ۲، ص ۲۳۹ و چاپ مؤسسه الرساله، ج ۲، ص ۳۷۰؛ الموطأ، ج ۱، ص ۱۵۷ و ۱۵۸؛ مشکل الآثار، ج ۳، ص ۸؛ شرح معانی الآثار، ج ۱، ص ۱۷۲؛ معرفه السنن و الآثار، ج ۱، ص ۴۷۶؛ الاستذکار، ابن عبد البر، ج ۲، ص ۱۸۵؛ تخریج الاحادیث و الآثار، ج ۱، ص ۱۵۴ و ۱۵۵.

۳- . المصنف، صنعانی، ج ۱، ص ۵۷۸؛ کنز العمال، ج ۲، ص ۳۶۵ و ۲۳۸ و چاپ مؤسسه الرساله، ج ۲، ص ۳۶۹، به نقل از ابن انباری در المصاحف؛ محاضرات الادباء، المجلد الثانی، ج ۴، ص ۴۳۴؛ فتح الباری، ج ۸، ص ۱۴۸؛ الدر المنثور، ج ۱، ص ۳۰۲؛ نیل الاوطار، ج ۱، ص ۳۹۹؛ السنن الکبری بیهقی، ج ۱، ص ۴۶۲؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۱۵۴؛ عمده القاری، ج ۷، ص ۲۷۳؛ تحفه الاحوذی، ج ۱، ص ۴۵۶؛ مسند ابی یعلی، ج ۱۳، ص ۵۰؛ شرح معانی الآثار، ج ۱، ص ۱۷۲ و ۱۷۳؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۴، ص ۲۲۸؛ التمهید، ابن عبد البر، ج ۴، ص ۲۸۰ و ۲۸۱ و ۲۸۳؛ تخریج الاحادیث و الآثار، ج ۱، ص ۱۵۴ و ۱۵۵؛ موارد الظمان، ج ۵، ص ۳۸۹.

۴- . مسند ابن راهویه، ج ۳، ص ۱۰۴۲؛ تفسیر ثعلبی، ج ۸، ص ۱۳۶؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۵، ص ۵۶؛ الدر المنثور، ج ۵، ص ۲۶۹ و ر.ک: فتح القدير، ج ۴، ص ۳۸۲؛ تفسیر آلوسی، ج ۲۳، ص ۵۱؛ الصحاح، جوهری، ج ۱، ص ۱۳۹؛ مختار الصحاح، محمد بن عبدالقادر، ص ۱۳۸؛ و المحرر الوجیز، ج ۴، ص ۴۶۳؛ زاد المسیر، ج ۶، ص ۲۸۲؛ تفسیر البحر المحیط، ج ۷، ص ۳۳۱.

۵- . تفسیر ثعلبی، ج ۲، ص ۳۰۱؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۵، ص ۳۸۷؛ الدر المنثور، ج ۲، ص ۲۲۳؛ تفسیر آلوسی، ج ۵، ص ۱۴۸؛ المحرر الوجیز، ج ۲، ص ۱۱۳؛ تفسیر البحر المحیط، ج ۳، ص ۳۶۷؛ تفسیر القرآن العظیم، ج ۱، ص ۵۶۸؛ تفسیر

الكبير رازى، ج ١١، ص ٤٦؛ تفسير عز بن عبدالسلام، ج ١، ص ٣٥٣؛ تفسير ابن ابى حاتم، ج ٤، ص ١٠٦٧.
٦- الجامع لاحكام القرآن، ج ٢، ص ١٩٨؛ تفسير سمعانى، ج ١، ص ١٦٣؛ تفسير البحر المحيط، ج ١، ص ٦٤١.

وَ إِنَّمَا أُسْكِتَ عَنْ مُوسَى الْغَضَبَ. (۱).

لَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِمَا وَ أَيْدِهِمَا بَجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا. (۲).

مَا هَذَا بَشَرًا. (۳).

أَوْ الْأَطْفَالَ. (۴).

مَنْ يَحْرَفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ. (۵).

عَصَبَهُ أَرْبَعَهُ. (۶).

مصحف فاطمه سلام الله عليها كتابی بود که در نتیجه گفت و گوی یکی از فرشتگان با آن حضرت شکل گرفت. وقتی فرشتگان از برخی امور آسمانی اطلاع می یافتند، یکی از آنان بر حضرت فاطمه سلام الله عليها نازل می شد و ایشان را مطلع می ساخت و امام علی صلوات الله علیه نیز گفت و گوی فرشته با آن حضرت را می نوشت. (۷) این نوشته ها در مجموعه ای گردآوری شد و به صورت کتابی درآمد که به «مصحف فاطمه» معروف گشت. البته این بدان معنا نیست که اخبار موجود در آن مصحف، قبلاً به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نرسیده باشد.

ص: ۷۰

۱- تفسیر سمعانی، ج ۲، ص ۲۱۹؛ تفسیر البحر المحیط، ج ۴، ص ۳۹۶.

۲- تفسیر سمعانی، ج ۲، ص ۳۱۲؛ المحرر الوجیز، ج ۳، ص ۳۶؛ تفسیر البحر المحیط، ج ۵، ص ۴۵.

۳- الجامع لاحکام القرآن، ج ۹، ص ۱۸۲.

۴- الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۲، ص ۲۳۶؛ تفسیر البحر المحیط، ج ۶، ص ۴۱۳؛ تفسیر آلوسی، ج ۱۸، ص ۱۴۵.

۵- تفسیر آلوسی، ج ۵، ص ۴۶.

۶- الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۲، ص ۲۰۰؛ تفسیر آلوسی، ج ۱۸، ص ۱۱۴.

۷- بصائر الدرجات، ص ۱۹۵ و چاپ منشورات اعلمی، ص ۱۷۳؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۴۱ و ۴۵۸؛ الخرائج و الجرائح، ج ۲،

ص ۵۲۶؛ المحتضر حلی، ص ۵۸؛ بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۵۴۵ و ج ۲۶، ص ۴۱ و ج ۴۳، ص ۷۹ و ۱۵۶ و ۱۹۵؛ مستدرک

سفینه البحار، ج ۶، ص ۲۰۵؛ موسوعه احادیث اهل البیت، نجفی، ج ۱، ص ۷ و ج ۲، ص ۳۷۵ و ج ۱۰، ص ۳۰۱.

ششم: گفت و گوی فرشته با حضرت فاطمه سلام الله علیها چیز شگفت انگیز و عجیبی نیست؛ چرا که خود اهل سنت روایت کرده اند که عمر «مُحَدَّث» بود؛^(۱) یعنی فرشتگان با او گفت و گو می کردند. همچنان که سلمان نیز مُحَدَّث بود.^(۲)

همان گونه که پرسش گر دربارهٔ مصحف فاطمه پرسید، ما هم حق داریم از او پرسیم: آیا پیامبر صلی الله علیه و آله از آنچه که فرشتگان به عمر بن خطاب و سلمان و دیگران می گفتند، خبر داشت؟ اگر بگویید که خبر نداشت، پس چگونه عمر و سلمان، چیزی را می دانستند که پیامبر صلی الله علیه و آله از آن بی خبر بود؟ و اگر بگویید که خبر داشت، پس چرا آن را برای مسلمانان بازگو نکرد؟ و الحمد لله و الصلاه و السلام علی محمد و آله الطاهرين.

ص: ۷۱

۱- . ر.ک: الاستیعاب، چاپ دار الجیل، ج ۳، ص ۱۱ ۴۷؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۵۸۰ و ج ۱۲، ص ۶۰۰؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۴، ص ۹۱ و ۹۲ و ۹۳ و ۹۵؛ صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۰۰؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۵۵؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۲۸۵؛ الغدیر، امینی، ج ۵، ص ۴۲ و ۴۴ و ۴۶ و ج ۸، ص ۹۰؛ فضائل الصحابه، نسائی، ص ۸؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۸۶؛ عمده القاری، ج ۱۶، ص ۱۹۸؛ تحفه الاحوذی، ج ۱۰، ص ۱۲۵؛ السنن الکبری، بیهقی، ج ۵، ص ۴۰؛ اسد الغابه، ج ۴، ص ۶۴؛ تاریخ الاسلام، ذهبی، ج ۳، ص ۲۶۰؛ البدایه و النهایه، ج ۶، ص ۲۲۴؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۱۰، ص ۹۹ و ۲۳۸؛ معرفه علوم الحدیث، حاکم، ص ۲۲۰؛ تفسیر سلمی، ج ۲، ص ۳۸۰؛ الاستذکار، ج ۵، ص ۱۲۴؛ المصنف، صنعانی، ج ۷، ص ۴۷۹؛ النهایه فی غریب الحدیث، ج ۱، ص ۳۵۰؛ مسند ابن راهویه، ج ۲، ص ۴۷۹؛ تاریخ بغداد، ج ۹، ص ۱۱۴؛ علل، دار قطنی، ج ۹، ص ۳۱۳؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۲، ص ۱۷۷؛ لسان العرب، ج ۲، ص ۱۳۴؛ تاج العروس، ج ۳، ص ۱۹۲؛ احکام القرآن، ابن عربی، ج ۳، ص ۵۳؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۹، ص ۱۹۳؛ تغلیق التعلیق، ج ۴، ص ۶۴؛ کتاب السنه، ابن ابی عاصم، ص ۵۶۹؛ ابوهریره، سید شرف الدین، ص ۴۱ و ۱۳۵.

۲- . ر.ک: قاموس الرجال، مرکز نشر اسلامی، ج ۵، ص ۱۸۴ و ج ۱۲، ص ۴۶۷؛ بصائر الدرجات، مؤسسه اعلمی، ص ۳۴۲؛ بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۲۷ و ۳۵۰ و ج ۲۶، ص ۶۷؛ اختیار معرفه الرجال (رجال الکشی)، ج ۱، ص ۶۴ و ۷۲.

اشاره

آیا غیر از قرآن، کتاب های دیگری نیز بر پیامبر نازل شد که فقط علی از آن آگاه باشد؟ اگر پاسخ منفی است، پس این روایات شیعه چه می گوید:

۱. کتاب جامعه

ابوبصیر روایت می کند که ابو عبدالله رضی الله عنه گفت: «جامعه نزد ما است. مردم چه می دانند که جامعه چیست؟» گفتم: «فدایت شوم! جامعه چیست؟». گفت: «آن صحیفه ای به طول هفتاد ذراع _ به ذراع پیامبر صلی الله علیه و سلم _ است که رسول خدا بیان فرمود و به دست علی نوشته شد. همه حلال ها و حرام ها و آنچه که مردم بدان نیاز دارند، حتی دیه یک خراش کوچک نیز در آن آمده است.» (۱)

باید توجه داشت که روایت می گوید: «هر آنچه که مردم بدان نیاز دارند، در جامعه آمده است». چرا باید چنین کتابی پنهان بماند و ما از آن و هر چه در آن است، محروم بمانیم؟ آیا این از مصادیق کتمان علم نیست؟

۲. صحیفه ناموسی

در حدیث علامات امام، از علی بن موسی الرضا رضی الله عنه نقل گردیده که صحیفه ای نزد او است که نام همه شیعیان _ از ابتدا تا روز قیامت _ در آن وجود دارد. و در صحیفه ای دیگر، نام همه دشمنان شان نوشته شده است. (۲)

این چه صحیفه ای است که نام همه شیعیان تا روز قیامت، در آن می گنجد؟ اگر تنها نام شیعیان امروز ایران به ثبت برسد، دست کم نیاز به صد جلد کتاب دارد!

ص: ۷۲

۱- .ر.ک: کافی، ج ۱، ص ۲۳۹.

۲- .ر.ک: بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۱۱۷.

۳. صحیفه عبیطه

از امیرالمؤمنین رضی الله عنه روایت شده است: «به خدا سو گند، صحیفه های زیادی نزد من است که به قطع ارتباط رسول خدا و اهل بیتش با دیگران مربوط می شود؛ از آن جمله، صحیفه ای است که «عبیطه» نام دارد و شدیدترین تحریم نامه علیه قبایل عرب می باشد. در آن، نام شصت قبیله عرب آمده است که شکوه و شوکت پوشالی دارند و هیچ بهره ای از دین خدا ندارند.» (۱)

به نظر می رسد که این روایت، معقول و پذیرفتنی نیست. اگر این تعداد از قبایل عرب، بهره ای از دین نبرده باشند، دیگر هیچ مسلمانی نمی ماند که بهره ای از دین داشته باشد. همان گونه که مشاهده می شود، این حکم اختصاص به قبایل عرب دارد؛ حکمی ستمگرانه که بوی نژادپرستی از آن به مشام می رسد.

۴. صحیفه ذؤابه السیف

ابوبصیر از ابوعبدالله رضی الله عنه نقل کرده است که «در حمایل شمشیر پیامبر صلی الله علیه و سلم صحیفه ای کوچک بود که بر آن حروفی نقش داشت و از هر حرف آن، هزار حرف گشوده می شد... تا کنون تنها دو حرف آن بیرون آمده است.» (۲)

سؤال این است که باقی حروف کجا است؟ آیا جا ندارد که دیگر حروف نیز بیرون بیایند تا شیعیان از آن ها استفاده کنند؟ آیا این حروف تا قیام قائم پوشیده می ماند؟ آیا قرار است نسلی پس از نسل دیگر از بین برود و دین همچنان در سرداب محبوس بماند؟

۵. صحیفه علی

ص: ۷۳

۱- بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۳۷.

۲- بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۵۶.

این صحیفه دیگری است که در حمایل شمشیر قرار داشت. از ابو عبدالله رضی الله عنه روایت شده است که «در حمایل شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله صحیفه ای بود که در آن نوشته شده بود: بسم الله الرحمن الرحیم. سرکش ترین مردم در روز قیامت، کسی است که فردی غیر از قاتلش را به قتل برساند، و فردی غیر از ضاربش را بزند، و ولایت فردی غیر از سرورانش را بپذیرد. او به آنچه که خدا بر محمد نازل کرده، کفر ورزیده است. هر کس بدعتی بگذارد یا بدعت گذاری را پناه بدهد، خداوند در روز قیامت، هیچ منصرف کننده و جایگزینی را از او نمی پذیرد» (۱).

۶. جفر

جفر، دو نوع است: جفر سفید و جفر سرخ. ابو علاء روایت می کند که ابو عبدالله رضی الله عنه گفت: «جفر سفید، نزد من است». گفتم: «چه چیزی در آن است؟». گفت: «زبور داود و تورات موسی و انجیل عیسی و صحف ابراهیم علیهم السلام و مسائل حلال و حرام. جفر سرخ نیز نزد من است». گفتم: «چه چیزی در جفر سرخ است؟». گفت: «در آن سلاح وجود دارد. جفر سرخ، برای خون گشوده می شود. صاحب شمشیر، آن را برای کشتن می گشاید». عبدالله بن ابی یعفور گفت: «خدا به شما سلامتی بدهد. آیا فرزندان حسن نیز این را می دانند؟». گفت: «آری؛ به خدا همان گونه که شب و روز را می شناسند، این را نیز می دانند؛ اما حسادت و دنیاطلبی، آن ها را وادار به انکار می کند. اگر حق را با حق می طلبیدند، برایشان بهتر بود» (۲).

ص: ۷۴

۱- بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۶۵.

۲- اصول کافی، ج ۱، ص ۴۴.

طبق این روایت، زبور داود و تورات موسی و انجیل عیسی و صحف ابراهیم علیهم السلام و همهٔ مسائل مربوط به حلال و حرام، در این جفر است؛ اما معلوم نیست چرا آن را پنهان کرده اند!

۷. مصحف فاطمه

الف: علی بن سعید نقل کرده است که ابو عبدالله رضی الله عنه گفت: «به خدا سوگند مصحف فاطمه نزد ما است. هیچ آیه ای از کتاب خدا در آن نیست. این مصحف، به املائی رسول خدا و به خط علی نوشته شده است.» (۱)

ب: محمد بن مسلم از محمد باقر (یا جعفر صادق) رضی الله عنهما روایت می کند که «فاطمه، مصحفی به جا گذاشت؛ ولکن کلامی از کلام خدا است که بر فاطمه نازل کرد و به املائی رسول خدا و به خط علی نوشته شد.» (۲)

ج: علی بن ابی حمزه از ابو عبدالله رضی الله عنه نقل کرده است که گفت: «مصحف فاطمه نزد ما است؛ ولی به خدا سوگند، یک حرف از قرآن در آن نیست و به املائی پیامبر و خط علی است.» (۳)

اگر این کتاب، به املائی رسول خدا صلی الله علیه و سلم و خط علی رضی الله عنه نوشته شده است، پس چرا آن را از امت پنهان کرده اند؟ در حالی که خداوند متعال به رسولش امر می کند که هر چه بر او نازل شده است، به دیگران ابلاغ نماید: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ» (۴) ای پیامبر!

آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است، ابلاغ کن. اگر چنین نکنی، رسالت او را انجام نداده ای.»

ص: ۷۵

۱- بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۴۱.

۲- بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۴۱. (به هم ریختگی، از خود متن است و به آن پرداخته خواهد شد. مترجم)

۳- همان، ج ۲۶، ص ۴۸.

۴- سوره مائده، آیه ۶۷.

با این دستور الهی، چگونه ممکن است که پیامبر صلی الله علیه و سلم این قرآن را از مسلمانان، پوشیده نگه دارد؟ چگونه سزاوار است که علی رضی الله عنه و امامان پس از او، آن را از شیعیان کتمان کنند؟ آیا این از موارد خیانت در امانت نیست؟

۸. تورات و انجیل و زبور

از ابو عبدالله رضی الله عنه نقل شده است که انجیل و تورات و زبور را به زبان سریانی قرائت می کرد. (۱) سؤال این است که امیرالمؤمنین و امامان پس از او، با زبور و تورات و انجیل چه کار داشتند که آن ها را دست به دست می چرخاندند و در نهان قرائت می کردند؟ متون روایی شیعه، ادعا دارد که علی بر قرآن و همه کتاب ها و صحیفه های آسمانی تسلط داشت. پس چه نیازی بود که زبور و تورات و انجیل را با خود نگه دارد؟ به ویژه آن که کتاب های مذکور، پس از نزول قرآن، نسخ شدند. علاوه بر این، ما می دانیم که اسلام، تنها یک کتاب دارد و آن هم قرآن است. داشتن کتاب های متعدد، از ویژگی های یهودیان و مسیحیان می باشد و این مسأله از کتاب های مختلف آنان مشهود است.

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

این سؤال، مسائل مختلفی را در بر دارد که نیازمند توضیح اجمالی است و باید به چند مورد توجه داشت:

ص: ۷۶

یکم: کتاب های مذکور _ مانند جفر و جامعه و مصحف فاطمه _ جزو کتاب های نازل شده از سوی پروردگار نیست و حتی حدیث قدسی نیز به شمار نمی رود. در احادیث مطرح شده در سؤال نیز، دلالت هایی بر این مطلب وجود دارد.

دوم: وجود این کتاب ها در نزد اهل بیت صلوات الله علیهم به این معنا نیست که مردم از آن ها محروم بوده اند؛ زیرا فرض بر این است که امامان، کسانی هستند که هر گاه بتوانند، مضامین آن کتاب ها را به مردم می رسانند و هیچ دلیلی وجود ندارد که علم موجود در آن کتاب ها را کتمان کنند. وقتی پرسش گر، متن «صحیفه علی» را نقل می کند و از آن آگاهی دارد، پس دیگر از کدام کتمان سخن می گوید؟

مطالب غیبی و غیر غیبی و برخی احکام شرعی که ابتدا بین مردم متداول نبود و در طول دو قرن و نیم، توسط ائمه صلوات الله علیهم به دست آنان رسید، آیا انتشار مضمون آن کتاب ها به شمار نمی آید؟ انتشار این امور غیبی، چیزی جز مشارکت در تربیت و تعلیم و تثبیت یقین امت اسلامی نبود؛ به ویژه در زمانی که دیگران، احادیث نوشته شده توسط صحابه را جمع کردند و سوزاندند.

سوم: در مورد این که هیچ صحیفه ای، گنجایش این را ندارد که نام شیعیان و دشمنان در آن درج شود، باید بگوییم:

الف: این یک اشکال بی مورد است. بحثی در این نیست که خدا می تواند به یک فرد، قدرتی ببخشد که بسیاری از معلومات را در محدوده ای کوچک گرد آورد. مموری ها و لوح های فشرده کامپیوتری، با وجود حجم بسیار کمی که دارند و چه بسا ممکن است کوچک تر از سر انگشتان دست باشند، هزاران جلد کتاب را در خود جای می دهند و امکان فهم بهتر را برای این شبهه افکنان فراهم می سازند.

ب: چه بسا دیوان مورد نظر، تنها به ذکر نام مخلصان و بزرگان و سران شیعه اکتفا کرده باشد و در مورد دشمنان اهل بیت صلوات الله عليهم نیز بر همین منوال باشد.

چهارم: عرب صدها و بلکه هزاران قبیله دارد. در شبی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به غار رفت، ده قبیله از قریش هم داستان شدند که آن حضرت را ترور کنند و خونش را چند قبیله به گردن گیرد تا بنی هاشم نتواند به خون خواهی آن حضرت برخیزد. پس در بین هزاران قبیله، وجود شصت قبیله بی بهره از دین، امری غریب و خارق العاده نیست.

پنجم: «وجود شصت قبیله در عرب که یک مسلمان ندارد»، سخنی نژادپرستانه نیست؛ چون شمار طوایف غیرعرب بی بهره از دین خدا را ذکر نکرده است و چه بسا تعداد آن ها، به هزاران طایفه برسد و وضع عرب، بهتر از آن ها باشد. علاوه بر این، روایت به این موضوع اشاره دارد که عرب نباید حتی وجود این مقدار از کفار را هم در بین خود تاب آورد.

ششم: وجود صحیفه ای که از هر حرف آن، هزار حرف گشوده می شود، اصلاً چیز عجیب و غریبی نیست؛ زیرا از امام علی صلوات الله علیه روایت شده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله هزار باب از علم را به من آموخت که از هر باب آن، هزار باب دیگر گشوده می شود».^(۱) چه بسا آنچه امام علی صلوات الله علیه از این علوم منتشر ساخت، به اندازه گشودن یک باب از این علوم هم نباشد.

ص: ۷۸

۱- الخصال، ص ۵۷۲ و ۶۵۲؛ مصباح البلاغه (مستدرک نهج البلاغه)، ج ۳، ص ۱۶۵؛ کتاب سلیم بن قیس، تحقیق انصاری، ص ۲۱۱ و ۳۳۰ و ۴۲۰ و ۴۳۱ و ۴۳۵ و ۴۶۲؛ دلائل الامامه، چاپ مؤسسه البعثه، ص ۲۳۵ و چاپ مؤسسه المهدی، ص ۱۳۱؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۲۳؛ الفصول المهمه، ابن صباغ، ج ۱، ص ۵۷۱؛ مدینه المعجزه، ج ۵، ص ۶۹؛ بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۴۶۳ و ج ۳۱، ص ۴۲۵ و ۴۳۳ و ج ۴۰، ص ۲۱۶ و ج ۶۹، ص ۱۸۳ و ج ۸۹، ص ۴۲؛ تفسیر صافی، ج ۱، ص ۴۲؛ الدر النظیم، ص ۲۸۵ و ۶۰۶. و ر.ک: موسوعه الامام علی بن ابی طالب علیه السلام فی الکتاب و السنه و التاریخ، ج ۱۰، ص ۱۶ و ۱۷؛ غایه المرام، ج ۵، ص ۲۲۴ و ج ۶، ص ۱۰۷؛ شرح احقاق الحق (الملحقات)، ج ۷، ص ۶۰۰ و ج ۲۳، ص ۴۵۲؛ تنزیه الشیعه الاثنی عشریه عن الشبهات الواهیة، تبریزی، ج ۱، ص ۱۵۶ و ۱۶۳.

هفتم: سخن مطرح شده درباره کتمان یا آموزش این حروف به مردم، تعبیر چندان دقیقی نیست. در جهان، علمی وجود دارد که نیازمند یادگیری مقدمات است تا مردم بتوانند برای دریافت علوم بالاتر، مهیا شوند. شاید در آن زمان، مردم قادر به تحصیل این علوم مقدماتی نبودند. پیامبران و اولیای الهی نیز دستور داشتند که با مردم، به اندازه عقل آن‌ها سخن بگویند. بدیهی است که بیان برخی از امور، وقتی صحیح است که زمان بیانش رسیده باشد؛ همان گونه که خداوند می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنَ أَشْيَاءٍ إِن تَبَدَّلَ لَكُمْ تَسْوُكُمْ وَإِن تَسْأَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنزَّلُ الْقُرْآنُ تُبَدَّلَ لَكُمْ عَفَا اللَّهُ عَنْهَا» (۱) ای مؤمنان! از چیزهایی که آشکار شدنش شما را اندوهگین می‌سازد، پرس و جو نکنید. اگر هنگامی که قرآن نازل می‌شود، درباره آن‌ها پرسید، بر شما آشکار می‌گردد. خدا از آن [احکامی که موجب اندوه شما می‌شود] گذشت کرد». علاوه بر این، برخی از احادیث، بر مطلوب بودن کتمان علم از نااهلان دلالت می‌کند.

هشتم: سخن مطرح شده درباره «حبس دین در سرداب» نوعی طعنه و بدگویی است. بدگویی، حربه کسی است که هیچ دلیل قانع‌کننده‌ای نداشته باشد. هیچ ایرادی ندارد که موضوع برخی از احکام، در آخرالزمان تحقق یابد. به عنوان نمونه: از زمان بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله، داوری در میان مردم، از راه سوگند و شاهد و اقرار صورت می‌گرفت؛ اما هنگامی که امام مهدی عجل الله تعالی فرجه ظهور می‌کند، قضاوتش بر اساس واقعیت و همانند قضاوت آل داود خواهد بود؛ چرا

ص: ۷۹

که گاه مردم به دروغ، سوگند می خورند و اعتراف می کنند و شاهدان نیز دچار اشتباه می شوند یا دروغ می گویند.

نهم: از خود روایات، کتمان علوم مربوط به جفر فهمیده نمی شود. چه بسا ائمه صلوات الله علیهم بنا بر نیاز مردم، به انتشار آن علوم و معارف پرداخته اند و آشکار شدن امور باقی مانده نیز متناسب با عصر ظهور امام مهدی علیه السلام است، یا اظهار آن برای نااهلان صحیح نیست. همچنین ممکن است از جمله حوادثی باشد که در زمان غیبت، برای فرزندان حضرت زهرا سلام الله علیها پیش می آید و افشای قبل از موعد، به ضرر آنان یا مردم تمام می شود.

دهم: روایت محمد بن مسلم که می گوید: «فاطمه، مصحفی به جا گذاشت؛ ولکن کلامی از کلام خدا است که بر فاطمه نازل کرد و به املائی رسول خدا و به خط علی نوشته شد»، چندین اشکال دارد:

الف: در منبع مورد نظر، حدیث به این صورت آمده است: «فاطمه، مصحفی به جا گذاشت که قرآن نیست؛ ولکن کلامی از کلام خدا است که بر فاطمه (سلام الله علیها) نازل کرد و به املائی رسول خدا و به خط علی نوشته شد».^(۱) اگر عبارت «که قرآن نیست» حذف شود، کلمه «ولکن» معنا ندارد. «لکن» برای استدراک و تصحیح جمله پیشین می آید. بدون ذکر پیشینه، استدراک معنا ندارد.

ب: چگونه ممکن است که مصحف مورد نظر، کلام نازل شده از سوی خدا بر حضرت زهرا سلام الله علیها باشد و در عین حال، رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را دیکته کرده باشد؟ اگر خدا آن را بر حضرت زهرا (سلام الله علیها) نازل کرده، باید آن را خود حضرت زهرا سلام الله علیها املا کند، نه رسول خدا صلی الله علیه و آله. آیا این نکته نشان

ص: ۸۰

۱- بصائر الدرجات، ص ۱۷۶ و ۱۷۸؛ بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۴۱ و ۴۸ و ج ۴۷، ص ۲۷۱.

نمی دهد که راوی، کلام را به اندازه ای دگرگون کرده که از اعتبار ساقط است؟ البته ممکن است مراد روایت، این باشد که خدا به خاطر حضرت زهرا سلام الله علیها مصحف را بر پدرش نازل کرد. (۱).

ج: کلام خدا بودن مصحف، به معنای قرآن بودن آن نیست؛ بلکه از قبیل احادیث قدسی است که به خاطر حضرت زهرا سلام الله علیها بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وحی شد. با این بیان، «نزول بر حضرت زهرا» با «املای رسول خدا» انسجام می یابد.

یازدهم: درباره مصحف فاطمه، معنا ندارد که بگوییم: «اگر به املای رسول خدا بود، پس چرا ائمه آن را کتمان کردند؟». دلیل کتمان، حساسیت مطالب مصحف بود و افشای آن، موجب مفسده می گردید؛ خواه توسط پیامبر صلی الله علیه و آله افشا می شد و خواه توسط دیگران.

دوازدهم: آیه «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ»، (۲) درباره فاش ساختن همه مطالب نیست؛ بلکه اختصاص به ابلاغ ولایت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه دارد. چه بسا برخی مطالب مصحف فاطمه نیز _ مانند مسائل مربوط به وصیت ایشان و حوادث پیش روی فرزندان _ اختصاص به حضرت زهرا سلام الله علیها دارد و افشای آن به مصلحت نیست.

سیزدهم: پرسش گر می گوید: «پس از بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ، چگونه ممکن است که پیامبر صلی الله علیه و آله این قرآن را از مسلمانان، کتمان کرده باشد؟». در پاسخ باید

ص: ۸۱

۱- . به نظر می رسد منظور از «رسول الله» که در متن روایت آمده، فرشته خدا باشد. متن روایات موجود در بصائر الدرجات، همین معنا را تأیید می کند. به همین دلیل، اشکال مورد نظر به هیچ وجه وارد نیست؛ مگر این که مؤلف محترم، بنا بر مصلحتی نخواست به این نکته اشاره کند. مترجم

۲- . ای پیامبر! آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است، ابلاغ کن. سوره مائده، آیه ۶۷.

بگویم که مصحف فاطمه سلام الله علیها قرآن نیست و چیزی از قرآن، در آن نیامده است؛ همان گونه که روایت ذکر شده توسط پرسش گر نیز به این امر تصریح دارد. شاید مقداری از آن، همانند احادیث قدسی باشد که خدا به خاطر حضرت زهرا سلام الله علیها، به پیامبر صلی الله علیه و آله خبر داد؛ و برخی دیگر از مطالب آن، اموری است که فرشته، حضرت زهرا سلام الله علیها را از آن مطلع ساخت.

چهاردهم: در کتمان مصحف، هیچ خیانتی به امت صورت نگرفته است؛ زیرا موضوعات مطرح شده در آن، ارتباطی به عموم مسلمانان ندارد و مسائلی است همچون وصیت حضرت زهرا سلام الله علیها، تسلی دادن به ایشان در فقدان پدر یا حوادثی که برای فرزندان پیش می آید. حتی اگر در آن، مطالب مربوط به امت اسلامی باشد، لازم نیست همیشه و همه جا فاش شود. چه بسا علنی شدن آن ها، زمانی خاص بطلبد و در غیر وقتش، به مسلمانان زیان برساند. پس افشای آن در زمان خودش، امانت داری است و در غیر وقتش، خیانت به حساب می آید.

پانزدهم: در مورد این که امام علی صلوات الله علیه چه نیازی به زبور و تورات و انجیل داشت، باید بگویم:

الف: آن حضرت با پیروان هر دینی، با کتاب خود آن ها بحث می کرد.

ب: همان گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله وارث علوم و کتب پیامبران بود و عصای موسی، انگشتر سلیمان، صحف ابراهیم، تورات، انجیل، زبور و غیره را به همراه داشت، امام علی صلوات الله علیه نیز وارث علم پیامبران بود.

باید توجه داشت که نسخ کتاب های گذشته به واسطه قرآن، به این معنا است که احکام شرعی موجود در آن ها نسخ شده است، نه این که خود کتاب ها به کلی نسخ شده باشند. نسخ علوم و معارف و اخبار موجود در آن کتاب ها، معنا ندارد.

به همین خاطر است که قرآن، برخی از حکمت‌ها و سفارش‌های لقمان به فرزندش را برای ما ذکر می‌کند؛ زیرا پند و اندرز، هرگز منسوخ نمی‌شود. و آنچه که منسوخ می‌شود، حذف نمی‌گردد. آیات ناسخ و منسوخ در قرآن نیز باقی ماند و پیامبر صلی الله علیه و آله و جانشینانش، آن‌ها را از هم تشخیص می‌دادند.

همچنین یکی از راهبردهای خدشه‌ناپذیر قرآن این است که به پیروان دیگر آیین‌ها تأکید می‌کند که ریز و درشت مسائل مربوط به کتب آنان را می‌شناسد و از این رهگذر، به اقناع آن‌ها می‌پردازد. پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله نیاز بود که این روش تداوم یابد و تا روز قیامت نیز ادامه دارد.

شانزدهم: پرسش‌گر می‌گوید: «اسلام تنها یک کتاب دارد و تعدد کتاب، از ویژگی یهودیان و مسیحیان است». این سخن، به دو دلیل قابل‌پذیرش نیست:

الف: وجود میراث پیامبران نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و جانشینانش، به معنای همانندی با یهودیت و مسیحیت نیست.

ب: قرآن، تصدیق‌کننده کتاب‌های پیشین _ از جمله تورات و انجیل _ است. بدون شک، آن دو کتاب نیز کلام الهی هستند و نسخ‌شماری از احکام آن‌ها، موجب غیر الهی شدن آن‌ها نمی‌شود. در آن کتاب‌ها، مثل‌ها و پندها و اندرزها و آموزه‌ها و ارزش‌ها و اخلاقیاتی است که نسخ در آن‌ها راه ندارد.

کمترین فایده آن کتب این است که از طریق احتجاج به آن‌ها، به پیروان دین‌های گذشته کمک شود که ایمان بیاورند؛ همان‌گونه که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین می‌شد و روش ائمه صلوات الله علیهم نیز همین بود. آن‌ها با پیروان هر کیش و مذهبی، به وسیله کتاب‌های خودشان احتجاج می‌کردند و آن‌ها نیز چاره‌ای جز پذیرش و تسلیم نداشتند. فرود آمدن حضرت (عیسی علیه السلام) در

آخرالزمان نیز همین فایده را دارد و نشانه ای برای یهودیان و مسیحیان می باشد.

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی محمد و آله.

عدم ارائه مصحف در دوران خلافت علی(علیه السلام)

پرسش شماره ۸ (۱۳۷)

شیعیان معتقدند که علی رضی الله عنه نسخه ای از قرآن داشت که بر اساس ترتیب نزول، مرتب شده بود. جا دارد از آن ها پرسیم که چرا علی پس از این که خلافت را به دست گرفت، آن قرآن کامل و صحیح را ارائه نکرد؟

آن ها ناچارند یکی از این دو سخن را بپذیرند:

۱. اصلاً چنین قرآنی وجود نداشت و شیعیان به علی دروغ بسته اند.

۲. علی حقیقت را کتمان کرد و در طول خلافتش به مسلمانان نیرنگ زد. البته چنین تهمتی از ساحت او به دور است.

پاسخ

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاه و السلام علی عبادہ الذین اصطفی محمد و آله الطیبین الطاهرین.

یکم: مصحف ابن مسعود و ابی بن کعب و زید بن ثابت و دیگران نیز در ترتیب سوره های قرآن، با هم اختلاف داشتند. ابو عبدالله زنجانی در کتاب تاریخ القرآن، یعقوبی در کتاب تاریخش و شهرستانی در تفسیر مفاتیح الاسرار، این موضوع را یادآور شده اند و دیگران نیز در کتاب های ویژه علوم قرآن، به آن پرداخته اند.

این به معنای وجود اختلاف در آیه های قرآن یا کم و زیاد شدن آن نیست؛ بلکه سوره ها و آیه های قرآن، کامل و بدون نقص و اختلاف است. اگر می گوییم

مصحف امام علی صلوات الله علیه بر اساس نزول آیات قرآن مرتب شده بود، به این معنا نیست که مصحف موجود در نزد ما ناقص است. این قرآن، بدون هیچ کم و کاست، همان قرآن امام علی صلوات الله علیه است؛ تنها با این تفاوت که قرآن گرد آمده توسط آن حضرت، حاشیه هایی داشت و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و شأن نزول آیه ها و سوره ها در آن ذکر شده بود و مشخص بود که آیه ها کی و کجا و در مورد چه کسی نازل شده است. پس معنا ندارد که پرسش گر از «نسخه کامل قرآن» سخن بگوید و القا کند که قرآن متداول، ناقص است.

دوم: امام علی صلوات الله علیه قرآنی را که آماده کرده بود، نزد ابوبکر برد؛ ولی ابوبکر دید که در آن مطالبی در مورد شأن نزول آیات آمده و ممکن است برای برخی از مردم، دردسرهایی بیافریند. از این رو، آن مصحف را رد کرد و بهتر دید که قرآن را از هر گونه مطلب اضافه، پیراسته سازد و به آیات و متن قرآن بسنده نماید. (در بحث های آتی، بیشتر به آن خواهیم پرداخت.) شاید عمر بن خطاب نیز به همین اشاره داشت که هنگام بدرقه جنگجویان سپاهش، به آن ها توصیه می کرد: «قرآن را پیراسته کنید». (۱) مراد عمر از پیرایش قرآن این بود که برخی از شأن نزول ها ذکر نشود و بیان نگردد که آیه ها در ستایش یا نکوهش چه کسانی نازل شده است؛ تا نکوهش شدگان به دردسر نیفتند و ستایش شدگان اوج نگیرند.

پس از این که ابوبکر و عمر، قرآن پیراسته را پایه قرار دادند و آن را در بین مردم رایج ساختند، دیگر ارائه کردن قرآنی که مشتمل بر محکم و متشابه و ناسخ

ص: ۸۵

۱- . مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۱۰۲؛ المصنف، صنعانی، ج ۱۱، ص ۳۲۴ و ۳۲۵؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۲، ص ۹۳؛ کنز العمال، چاپ مؤسسه الرساله، ج ۲، ص ۲۸۴؛ الغدیر، امینی، ج ۶، ص ۲۹۴ و ج ۵، ص ۶۸۸ و ۶۸۹؛ الاحکام، ابن حزم، ج ۲، ص ۲۴۹؛ الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۶، ص ۷؛ تاریخ الامم و الملوک، چاپ مؤسسه اعلمی، ج ۳، ص ۲۷۳.

و منسوخ و شأن نزول و نکوهش و ستایش افراد بود، موجب بروز شبهه و آشوب می گردید؛ به ویژه کسانی که از این طریق زیان می دیدند، فتنه و اغتشاش به پا می کردند و کارشان به تکذیب قرآن می کشید و اتهام کم و زیاد کردن و دست بردن در قرآن را مطرح می کردند. در نتیجه، ضرر عظیمی بر اسلام وارد می شد که هیچ کس به آن راضی نبود. اما اگر خلفا این مصحف را _ که حاوی موارد مذکور بود _ از همان ابتدا می پذیرفتند، مشکل برطرف می شد و تا حدود زیادی، دیگر کسی جرأت نمی کرد فتنه بر پا کند.

سوم: برای این که موضوع مصحف امام علی صلوات الله علیه کاملاً برای پرسش گر روشن شود، مطالبی را به عرض می رسانم. در کتاب حقائق

هامه حول القرآن، فصلی مستقل با عنوان مصحف فاطمه آورده ام که دوست دارم پرسش گر از آن اطلاع یابد. از این رو، آن را بدون کم و کاست، در اینجا می آورم:

آغاز سخن

سخن درباره مصحف امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بسیار است: آیا این مصحف، با قرآن متداول، اختلاف داشت؟ در صورت اختلاف، گستره آن چقدر بود؟ چه منابعی به وجود این مصحف، تصریح کرده اند؟ آیا این مصحف، همان مصحفی است که نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بود، یا چیز دیگری است؟ و دیگر سؤال هایی که ممکن است ذهن مردم را به خود مشغول کرده باشد.

برخی به خود اجازه می دهند که در مورد شیعیان، ظالمانه قضاوت کنند و بگویند: «قرآن شیعه با قرآن مسلمانان اختلاف دارد؛ چرا که طبق روایات آنان، امام علی صلوات الله علیه قرآنی با ویژگی های متفاوت داشت». در صفحات آینده، به پاسخ این پرسش ها خواهیم پرداخت و عین سخنان و احادیث را نقل خواهیم کرد

تا خواننده، جوابی سودمند و قانع کننده بیابد و جلوی یاوه سرایی برخی مغرضان که قصد شایعه سازی دارند، گرفته شود.

گردآوری قرآن توسط امام علی (علیه السلام)

مثل روز روشن است که امیرالمؤمنین صلوات الله علیه قرآن را در روزگار پیامبر صلی الله علیه و آله گرد آورد. در بحث های مختلف این کتاب، سخنانی از ابن ندیم و زنجانی و رافعی و ابن کثیر و سید امین آورده ام که به این موضوع تصریح دارند؛ ولی برای بازشناسی مصحفی که امام علی صلوات الله علیه گرد آورد و آن را به املائی رسول خدا صلی الله علیه و آله نوشت و در نظم و ترتیب، تفاوت هایی با قرآن متداول داشت، بهتر دیدم که در اینجا، برخی از متون در بر دارنده این موضوع را به طور ویژه، مورد اشاره قرار دهم:

ابن ابی الحدید معتزلی حنفی، درباره امیرالمؤمنین صلوات الله علیه می گوید: «همه اتفاق نظر دارند که در روزگار رسول خدا صلی الله علیه و آله که کسی به دنبال حفظ قرآن نبود، او قرآن را حفظ کرد و نخستین کسی بود که به گردآوری قرآن پرداخت»^(۱).

از امام محمد باقر (صلوات الله علیه) نقل شده است که «در این امت، فقط وصی محمد صلی الله علیه و آله قرآن را جمع آوری کرد»^(۲) و آن را بر اساس ترتیب نزول، گرد آورد؛^(۳)

ص: ۸۷

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۷.

۲- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۵۱؛ بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۴۸، به نقل از قمی؛ الوافی، ج ۵، ص ۲۷۴، به نقل از قمی؛ تفسیر ابو حمزه ثمالی، ص ۱۰۳؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۷۲۷؛ تفسیر الصراط المستقیم، ج ۱، ص ۳۶۶ [حاشیه].

۳- ر.ک: الاتقان، ج ۱، ص ۷۲ و چاپ دار الفکر، ج ۱، ص ۱۹۵، به نقل از ابن ابی داود؛ تاریخ الخلفاء، ص ۱۸۵؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۱۱، ص ۳۳۵؛ تفسیر القرآن العظیم، ج ۴، ص ۲۸ و ۲۹ [حاشیه]؛ تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام، ص ۳۱۷ و ۳۱۶؛ فتح الباری، ج ۹، ص ۳۸ و ۴۷؛ تفسیر، صافی، ج ۱، ص ۱؛ القرآن فی الاسلام، طباطبائی، ص ۱۳۴؛ تفسیر المیزان، ج ۱۲، ص ۱۲۶ و ۱۲۸؛ فلك النجاه، ص ۱۷۲.

به گونه ای که تاریخ نزول هر سوره، معلوم بود و احادیث تفسیری و شأن نزول سوره ها، در آن ذکر شده بود و مشخص بود که کجا و درباره چه کسی نازل شده است. از این رو، فوائد بسیار داشت.

این نشان می دهد که شک ما نسبت به جمع آوری قرآن توسط کسانی جز امام علی صلوات الله علیه، صحیح است. در بین مردم، هیچ اثری از مصحف دیگر صحابه دیده نمی شود و در موزه های دنیا نیز چیزی در این باره نمی توان یافت؛ اما نسخه های متعددی وجود دارد که به امام علی صلوات الله علیه و فرزندانش منسوب است. اگر چه کسانی به عنوان کاتبان وحی وجود داشتند، اما دلیل نمی شود که همه قرآن را در نسخه های مخصوص به خود نوشته باشند. آن ها فقط آیاتی را می نوشتند که پیامبر صلی الله علیه و آله از آن ها می خواست. پس از نوشتن آیات، کار آن ها به پایان می رسید.

از امام علی (صلوات الله علیه) نقل شده است که «اگر امکان بیابم، مصحفی را به مردم ارائه خواهم کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله برایم املاء کرد و من آن را نوشتم».^(۱) ابوالعلاء عطار و موفق خطیب خوارزم، در کتاب های خود، به طور مستند از علی بن ربیع روایت کرده اند که «پیامبر صلی الله علیه و آله به علی امر کرد که قرآن را تألیف کند. او نیز قرآن را تألیف و کتابت کرد».^(۲) برخی نیز گفته اند: «قول صحیح این است که نخستین کسی که در اسلام دست به تألیف زد، امام علی صلوات الله علیه بود که کتاب خدا را جمع آوری نمود».^(۳) البته ما موافق نیستیم که از جمع آوری قرآن،

ص: ۸۸

-
- ۱- مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۴۱ و چاپ مکتبه حیدریه، ج ۱، ص ۳۲۰؛ بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۵۲، به نقل از مناقب.
 - ۲- مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۴۱ و چاپ مکتبه حیدریه، ج ۱، ص ۳۲۰؛ بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۱۵۵ و ج ۵۹، ص ۵۲.
 - ۳- اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۸۹؛ معالم العلماء، ص ۲.

با عنوان «تألیف» یاد شود؛ همچنین دوست نداریم از امام علی صلوات الله علیه با عنوان «مؤلف» یاد کنیم.

گفته شده است که امام علی صلوات الله علیه قرآن را در طول شش ماه پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله جمع آوری کرد. (۱) شاید مراد این باشد که امام در طول آن شش ماه، قرآن را دوباره نویسی می کرد. چه بسا آن حضرت چندین بار پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله اقدام به این کار نمود و بیش از یک بار قرآن را نوشت.

از امام باقر صلوات الله علیه نقل شده است که «جز فرد دروغگو، کسی نمی تواند ادعا کند که قرآن را همان گونه که نازل شده بود، جمع آوری کرد. تنها علی بن ابی طالب و امامان پس از او صلوات الله علیهم اجمعین بودند که قرآن را آن گونه که نازل شده بود، جمع آوری و حفاظت نمودند». (۲) از امیرالمؤمنین علی صلوات الله علیه نقل شده است که فرمود: «هر گاه از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی می پرسیدم، به من پاسخ می داد؛ و اگر سؤال هایم تمام می شد، خود آغاز سخن می کرد. هر آیه ای که درباره شب و روز، آسمان و زمین، دنیا و آخرت، بهشت و جهنم، پستی و بلندی، و روشنی و تاریکی بر وی نازل می شد، برایم می خواند و املاء می کرد و من آن ها را به خط خود می نوشتم. او به من آموخت که تأویل و تفسیر و محکم

ص: ۸۹

-
- ۱- ر.ک: مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۴۰ و ۴۱ و چاپ مکتبه حیدریه، ج ۱، ص ۳۱۹؛ نهج الایمان، ص ۲۷۳؛ بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۱۵۵ و ج ۸۹، ص ۵۱.
 - ۲- بصائر الدرجات، ص ۱۹۳ و چاپ مؤسسه اعلمی، ص ۲۱۳؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۲۸؛ تفسیر برهان، ج ۱، ص ۲۰ و ۱۵؛ البیان، خوبی، ص ۲۴۲ و ۲۴۳ و چاپ دار الزهراء، ص ۲۲۳؛ الوافی، ج ۲، کتاب الحج، باب ۷۶، ص ۱۳۰؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۴۶۴؛ تأویل الآیات، ج ۱، ص ۲۳۹. و ر.ک: کنز العمال، ج ۲، ص ۳۷۳؛ فواتح الرحموت، حاشیه المستصفی، ج ۲، ص ۱۲؛ تفسیر، صافی، ج ۱، ص ۲۰.

و متشابه و خاص و عام آیات، به چه نحو است و کجا و چگونه و در مورد چه کسی نازل شده است» (۱).

رسول خدا صلی الله علیه و آله به او دستور داد قرآنی را که در خانه پیامبر و پشت رختخواب ایشان جای داشت و بر اوراق و کاغذها و برگه های خرما نوشته شده بود، مرتب سازد تا قرآن نیز همانند تورات و انجیل، از بین نرود. امام علی صلوات الله علیه آن اوراق را در یک پارچه زرد پیچید و محکم بست و گفت: «عبا به دوش نمی گیرم تا آن را منسجم سازم». تا پایان گردآوری قرآن، اگر کسی نزد امام علی صلوات الله علیه می رفت، ایشان بدون عبا بیرون می آمد. (۲) به گفته برخی، این نخستین مصحفی بود که قرآن در دل آن گرد آمد. (۳).

البته این بدان معنا نیست که امام علی صلوات الله علیه قرآن را دیگر باره، به همان صورت رایج در بین مسلمانان، جمع آوری نکرده باشد. هیچ مانعی ندارد که امام

ص: ۹۰

۱- کتاب سلیم بن قیس، ص ۹۹ و تحقیق انصاری، ص ۱۸۳؛ بصائر الدرجات، ص ۱۹۸ و چاپ مؤسسه اعلمی، ص ۲۱۸؛ کمال الدین، ج ۱، ص ۲۸۴؛ بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۳۰ و ج ۳۶، ص ۲۵۶ و ج ۴۰، ص ۱۳۹ و ج ۸۹، ص ۹۹؛ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۵۳؛ الکافی، ج ۱، ص ۶۴؛ الخصال، صدوق، ص ۲۵۷؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۲۳؛ المسترشد، ص ۲۳۵؛ تحف العقول، ص ۱۹۶؛ نهج السعاده، ج ۷، ص ۱۴۴؛ مصباح البلاغه (مستدرک نهج البلاغه)، ج ۱، ص ۳۲۷؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۱۶؛ التمهید فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۲۲۹، به نقل از البرهان و اکذوبه تحریف القرآن، به نقل از برخی افراد یاد شده. و ر.ک: وسائل الشیعه، چاپ مؤسسه آل البیت، ج ۲۷، ص ۲۰۷ و چاپ دار الاسلامیه، ج ۱۸، ص ۱۵۳؛ المعیار و الموازنه، ص ۳۰۰.

۲- ر.ک: بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۴۸ و ۵۲؛ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۵۱؛ مقدمه تفسیر البرهان، ص ۳۶؛ المحجه البیضاء، ج ۲، ص ۲۶۴؛ الاتقان، ج ۱، ص ۵۷؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۷۲۶؛ مجمع البحرین، ج ۱، ص ۳۹۸ و ۴۹۹؛ تفسیر الصراط المستقیم، ج ۱، ص ۳۶۶ (حاشیه) به نقل از الوافی، ج ۲، ص ۲۷۳ و ۲۷۴ به نقل از تفسیر قمی و الوافی، ج ۵، ص ۲۷۴؛ تاریخ القرآن، زنجانی، ص ۴۴ و ۶۴؛ تاریخ القرآن، ابیاری، ص ۸۴ و ۱۰۶؛ عمده القاری، ج ۲۰، ص ۱۶؛ اکذوبه تحریف القرآن، ص ۱۷ به نقل از عمده القاری و المصاحف سجستانی؛ فتح الباری، ج ۹، ص ۱۰؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۴۱.

۳- ر.ک: تاریخ القرآن، ابیاری، ص ۸۴؛ الفهرست، ابن ندیم، ص ۳۰؛ تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام، ص ۳۱۷ و ۳۱۶؛ موسوعه احادیث اهل البیت، نجفی، ج ۱، ص ۷.

(علیه السلام) در چندین مرحله، اقدام به گردآوری قرآن کرده باشد: مراحل در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و مراحل پس از رحلت آن حضرت؛ که یک بار آن، بر اساس ترتیب نزول قرآن بوده است. گواه بر این مطلب، تعدد نسخه های منسوب به آن حضرت می باشد.

به هر روی، طبق آنچه که در روایات پیشین آمده و در منابع دیگر نیز بدان اشاره شده است، امام علیه السلام سوگند خورد که قرآن را جمع آوری کند. به خاطر اشتغال به این کار، از بیعت با ابوکر سرباز زد و عمر به خاطر تخلف از بیعت، با حضرت تندی نمود. (۱).

این دسته از روایات، روشن می سازد که چگونه امام علی صلوات الله علیه در طی سه روز پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله قرآن را جمع آوری کرد. (۲) و گرنه سخن آنان که گفته اند: «علی علیه السلام قرآن را در سه روز نوشت یا حفظ کرد»، (۳) غیر ممکن به نظر می رسد؛ مگر این که از طریق کرامت و معجزه، چنین اتفاقی افتاده باشد. گمان نمی کنم که گوینده و ناقل این سخن، چنین مقصودی داشته باشند. پس حتماً قرآن به صورت مکتوب بوده و امام (علیه السلام) آن را مرتب و منظم کرده است.

ص: ۹۱

۱- . المصنف، صنعانی، ج ۵، ص ۴۵۰ و در حاشیه آن به نقل از انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۷؛ الاستیعاب، چاپ دار الجیل، ج ۳، ص ۹۷۴؛ اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۸۹؛ حیاة الصحابه، ج ۳، ص ۳۵۵؛ حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۶۷؛ کنز العمال، ج ۲، ص ۳۷۳ و چاپ مؤسسه الرساله، ج ۲، ص ۵۸۸؛ تاریخ الخلفاء، ص ۱۸۵؛ الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۲، ص ۳۳۸؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۳۹۹؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۴۱، به نقل از ابی نعیم و الخطیب در کتاب الاربعین؛ تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام، ص ۳۱۷ و ۳۱۶؛ الاحتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۱۰۷.

۲- الفهرست، ابن ندیم، ص ۳۰؛ الاوائل، عسکری، ج ۱، ص ۲۱۴ و ۲۱۵؛ تاریخ القرآن، ایبازی، ص ۸۴؛ اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۸۹؛ مقدمه تفسیر البرهان، ص ۳۷، به نقل از تفسیر فرات؛ اکذوبه تحریف القرآن، ص ۶۲، به نقل از برخی افراد گذشته و نیز از المصنف ابن ابی شیبه، ج ۱، ص ۵۴۵؛ موسوعه احادیث اهل البیت، نجفی، ج ۱، ص ۷.

۳- . ر.ک: اکذوبه تحریف القرآن، ص ۱۶، به نقل از تاریخ القرآن عبد الصبور شاهین، ص ۷۱.

روایات پیشین نیز به این امر تصریح دارند و چه بسا بیش از یک نسخه مکتوب، نزد آن حضرت بوده است.

لازم به ذکر است که امام علی صلوات الله علیه پیش از زید، اقدام به جمع آوری قرآن کرد؛ زیرا طبق روایت مربوط به جمع آوری قرآن توسط زید، او پس از جنگ یمامه، قرآن را برای خلیفه جمع آوری نمود.

شیخ مفید و دیگران نوشته اند که «امام علی صلوات الله علیه در مصحف خود، تأویل و تفسیر برخی از آیات را به طور مفصل نوشته بود».^(۱) این شیخ بزرگوار، درباره قرآن متداول و مقایسه آن با مصحف امام علی صلوات الله علیه می گوید: «آنچه که درباره تأویل و تفسیر معانی و حقیقت تنزیل قرآن در مصحف امیرالمؤمنین صلوات الله علیه آمده بود، حذف گردید. اگر چه این مطالب، جزو کلام خدا _ که قرآن نامیده می شود و معجزه به شمار می آید _ نبود؛ اما به طور قطع، از سوی خدا نازل شده بود. گاه چنین تأویل هایی قرآن نامیده می شود؛ همان گونه که خدای متعال، تأویل قرآن را قرآن می نامد و می فرماید: «وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا»^(۲) در [بازخوانی] قرآن، پیش از به پایان رسیدن وحی آن، شتاب مکن و بگو: پروردگارا! مرا دانش افزای».^(۳)

شیخ مفید می گوید: «امام علی صلوات الله علیه سوره های مکی را بر مدنی و منسوخ را بر ناسخ، مقدم داشت و هر چیزی را در جای خود گذاشت».^(۴) ابیاری می گوید:

ص: ۹۲

-
- ۱- . به نقل از شیخ مفید در ارشاد و الرساله السرویه. ر.ک: تاریخ القرآن، ص ۴۸؛ اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۸۹ به نقل از عده الرجال اعرجی.
 - ۲- . سوره طه، آیه ۱۱۴.
 - ۳- . اوائل المقالات، ص ۵۵ و چاپ دار المفید، ص ۸۱؛ بحر الفوائد، ص ۹۹، به نقل از اوائل المقالات.
 - ۴- . عده رسائل مفید، ص ۲۲۵، المسائل السرویه.

«چندین نفر روایت کرده اند که مصحف علی، بر اساس ترتیب نزول بود و آیات ناسخ، پس از منسوخ قرار داشت»^(۱).

از امام علی صلوات الله علیه روایت شده است که فرمود: «قرآن کاملی که مشتمل بر تأویل، تنزیل، محکم، متشابه، ناسخ و منسوخ بود و حتی یک الف و لام کم نداشت، نزد آن ها (هیئت حاکمه) آورده شد. وقتی فهمیدند که خداوند، نام اهل حق و باطل را در آن بیان کرده است و با آشکار شدنش، عهد و پیمان مردم با آنان شکسته خواهد شد، گفتند: ما نیازی به این نداریم»^(۲).

شیخ صدوق می نویسد: وقتی امیرالمؤمنین صلوات الله علیه قرآن را جمع آوری کرد و نزد آنان برد، فرمود: «این کتاب پروردگار شما است؛ همان گونه که بر پیامبران نازل کرد؛ نه حرفی بر آن افزوده شده و نه حرفی از آن کاسته شده است». گفتند: «ما نیازی به آن نداریم. همانند آنچه که در نزد تو است، نزد ما نیز وجود دارد». حضرت منصرف شد و فرمود: «فَبَدُّوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبُئْسَ مَا يَشْتَرُونَ»^(۳) آن را پشت سر افکندند و به بهای ناچیزی فروختند. چه بد چیزی خریدند»^(۴).

علت بازگرداندن مصحف به امام، این بود که وقتی ابوبکر صفحه نخست آن را باز کرد، دید رسوایی مهاجران و انصار در آن آمده است. ترسیدند که منافع شان به خطر بیفتند. از این رو، مصحف را بازگرداندند و در صدد آمدند که جایگزینی

ص: ۹۳

- ۱- تاریخ القرآن، ابیاری، ص ۸۵ به نقل از تاریخ القرآن، زنجانی، ص ۲۶؛ و ر.ک: اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۸۹، به نقل از سیوطی در الاتقان، به نقل از ابن ابی داود؛ تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام، ص ۳۱۷.
- ۲- الاحتجاج، ج ۱، ص ۳۸۳؛ بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۱۲۵ و ۱۲۶ و ج ۸۹، ص ۴۰ و ۴۱؛ البیان، ص ۲۴۲؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۴۲۱؛ تفسیر کنز الدقائق، ج ۲، ص ۳۱۲؛ تفسیر صافی، ج ۱، ص ۴۷؛ بحر الفوائد، ص ۹۹.
- ۳- سوره آل عمران، آیه ۱۸۷.
- ۴- الاعتقادات فی دین الامامیه، صدوق، چاپ دار المفید، ص ۸۶، باب الاعتقاد فی مبلغ القرآن. ر.ک: مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۴۱؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۴۲۱؛ تفسیر کنز الدقائق، ج ۲، ص ۳۱۲.

تهیه نمایند که رسوایی آنان را در بر نداشته باشد. بنا بر این، به زید بن ثابت دستور دادند که قرآن را گردآوری کند. (۱).

ابن سیرین درباره امام علی صلوات الله علیه می گوید: «خبردار شدم که او آیات ناسخ و منسوخ را در مصحف خود نوشته بود». (۲) «به دنبال آن کتاب گشتم و برای یافتنش، به مدینه نامه نوشتم؛ ولی به آن دست نیافتم». (۳) همچنین از او نقل شده است: «مطلع شدم که او مصحف را بر اساس تنزیل نوشته بود. اگر بتوان آن کتاب را یافت، علم فراوانی از آن به دست می آید». (۴) و نیز گفته است: «اگر آن کتاب به دست آید، علم حقیقی در آن است». (۵) ابن جزری نیز می گوید: «اگر مصحف علی پیدا شود، علم فراوانی در آن است». (۶) و به گفته زهری: «اگر آن مصحف پیدا شود، سودمندترین کتاب است و بیشترین دانش را در بر دارد». (۷).

ص: ۹۴

- ۱- ر.ک: الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۲۷ و ۲۲۸؛ بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۴۲ و ۴۳؛ بصائر الدرجات، ص ۱۹۶؛ بحر الفوائد، ص ۹۹.
- ۲- شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۳۸؛ الاتقان فی علوم القرآن، چاپ دار الفکر، ج ۱، ص ۱۶۲.
- ۳- الاتقان، ج ۱، ص ۵۸؛ مناهل العرفان، ج ۱، ص ۲۴۷؛ تاریخ القرآن، زنجانی، ص ۴۸؛ الصواعق المحرقة، ص ۱۲۶؛ الطبقات الکبری، ابن سعد، چاپ دار صادر، ج ۲، ص ۳۳۸؛ تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام، ص ۳۱۷.
- ۴- الاستیعاب (حاشیه الاصابه)، ج ۲، ص ۲۹۳ و چاپ دار الجیل، ج ۳، ص ۹۷۴؛ التمهید، ج ۸، ص ۳۰۱؛ الوافی بالوفیات، ج ۱۷، ص ۱۶۷. ر.ک: الصواعق المحرقة، ص ۱۲۶.
- ۵- [۵]. ر.ک: تاریخ الخلفاء، ص ۱۸۵ و چاپ دیگر، ص ۱۲۶؛ الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۲، قسم ۲، ص ۱۰۱؛ التمهید، ابن عبد البر، ج ۸، ص ۳۰۱؛ فلک النجاه، ص ۱۷۲ و ۱۸۱؛ اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۸۹؛ تفسیر البرهان [مقدمه]، ص ۴۱ به نقل از سمت النجوم العوالی؛ کنز العمال، ج ۲، ص ۳۷۳ به نقل از ابن سعد؛ الاستیعاب (حاشیه الاصابه)، ج ۲، ص ۲۵۳ و چاپ دار الجیل، ج ۳، ص ۹۷۴؛ الوافی بالوفیات، ج ۱۷، ص ۱۶۷؛ امتاع الاسماع، ج ۴، ص ۲۸۸؛ تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام، ص ۳۱۶؛ تاریخ الاسلام، ذهبی، ج ۳، ص ۶۳۷؛ ینابیع الموده، ج ۲، ص ۴۰۸. ر.ک: المراجعات، سید شرف الدین، ص ۴۱۱.
- ۶- التسهیل لعلوم التنزیل، ج ۱، ص ۴؛ التمهید فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۲۲۶ به نقل از التسهیل؛ تفسیر کنز الدقائق، ج ۱، ص ۵.
- ۷- فواتح الرحموت (حاشیه المستصفی)، ج ۲، ص ۱۲.

بعید نیست که این مصحف، همان مصحفی باشد که امام رضا صلوات الله علیه آن را به بزنی داد و به او فرمود: «داخل آن را نگاه نکن». بزنی می گوید: «آن را گشودم و سوره لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا (۱) را خواندم. نام هفتاد تن از قریش را در آن یافتم که نام خود و پدران شان ذکر شده بود. پس از مدتی، امام کسی به سراغم فرستاد تا مصحف را برای شان بفرستم» (۲).

البته در روایت کشتی، عبارت «داخل آن را نگاه نکن» نیامده است. باید همین درست باشد؛ زیرا معنا ندارد که مصحف را به او بدهد و بگوید آن را نخوان. مگر آن که خواسته باشد او را امتحان کند؛ یا از خواندن برخی سوره ها منع نماید تا از تفسیر و شأن نزول هایی که به صلاح نیست در بین مردم رواج یابد، مطلع نگردد؛ یا دلایل دیگری که ما نمی دانیم.

در خبر ابورافع آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله در همان بیماری که از دنیا رفت، به علی صلوات الله علیه فرمود: «ای علی! این کتاب خدا است. آن را نزد خود نگاه دار». علی صلوات الله علیه آن را در پارچه ای پیچید و به منزل برد. هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله وفات یافت، علی صلوات الله علیه آن را به همان نحو که خدا نازل کرده بود و او بدان آگاهی کامل داشت، تألیف کرد (۳).

شاید امام علی صلوات الله علیه هراس داشت که این مصحف را در اختیار هیئت حاکمه قرار دهد و آن ها در آن دست ببرند و برخی مطالب آن را _ که منافع شان را به خطر می انداخت یا دوستان شان را رسوا می کرد _ حذف نمایند.

ص: ۹۵

۱- . سوره بینه.

۲- . الکافی، ج ۲، ص ۶۳۱؛ تفسیر البرهان [مقدمه]، ص ۳۷؛ مناهل العرفان، ج ۱، ص ۲۷۳؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۶۴۲؛ المحججه البيضاء، ج ۲، ص ۲۶۲ و ۲۶۳؛ بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۵۴؛ اختیار معرفه الرجال، ص ۵۸۹؛ الوافی، ج ۵، ص ۲۷۳؛ مسند الامام الرضا علیه السلام، عطاردی، ج ۱، ص ۳۸۵؛ تفسیر صافی، ج ۱، ص ۴۱.

۳- . مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۴۱ و چاپ مکتبه حیدریه، ج ۱، ص ۳۱۹؛ بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۱۵۵ و ج ۸۹، ص ۵۲ به نقل از مناقب.

ممکن است از روایتی که گذشت، به ذهن مان خطور کند مصحفی که امام رضا صلوات الله علیه به بزنی داد، همان مصحف امام علی صلوات الله علیه باشد؛ اما این روایت برای اثبات موضوع، کافی نیست. در این خصوص، احادیث دیگری نیز وجود دارد مبنی بر این که این مصحف، اکنون نزد امام مورد انتظار، قائم آل محمد صلوات الله علیه است و به خواست خدا، پس از ظهورش آن را ارائه خواهد کرد.^(۱) شاید این همان قرآنی باشد که طبق روایات، چینش آن با چینش قرآن متداول، تفاوت دارد و حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه آن را به مردم آموزش می دهد.

ویژگی های مصحف امام علی (علیه السلام)

طبق احادیثی که گذشت، مصحف امام علی صلوات الله علیه چندین ویژگی داشت:

۱. بر اساس ترتیب نزول، مرتب شده بود.
۲. آیات ناسخ، پس از آیات منسوخ قرار داشت که در نتیجه ترتیب نزول بود.
۳. تأویل تفصیلی برخی از آیات، در آن نوشته شده بود.
۴. تفسیر تفصیلی برخی آیات، بر اساس حقیقت تنزیل در آن نوشته شده بود؛ به این معنا که تفسیرها، نازل شده از سوی خدا بود.
۵. محکم و متشابه در آن مشخص بود و این کار، حقایق و معانی قرآن را حفظ می کرد و جلوی بیراهه رفتن و در هم شدن خوب و بد را می گرفت.
۶. کوچک ترین حرفی در آن کم و زیاد نشده بود؛ حتی یک الف و لام.^(۲)

ص: ۹۶

۱- . الکافی، ج ۲، ص ۴۶۲؛ بصائر الدرجات، ص ۱۹۳؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۲۸؛ بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۴۲ و ۴۳؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۲۲۶. ر.ک: المحججه البیضاء، ج ۲، ص ۲۶۳؛ مصباح الفقیه [کتاب الصلاه]، ص ۲۷۵؛ تفسیر صافی، ج ۱، ص ۴۳ و ۴۴ و ج ۵، ص ۱۲۹ و ج ۷، ص ۱۰۰؛ تفسیر الاصفی، ج ۲، ص ۱۲۶۰.

۲- گفته اند: مصحف های چهارگانه ای که در زمان عثمان نوشته و به اطراف فرستاده شد، در نوشتن برخی از کلمات، با یکدیگر اختلاف ناچیزی داشتند که به تعداد انگشتان یک دست نمی رسید؛ با این ملاحظه که اگر کم یا زیاد شدن یک حرف، ضرری به قرآن محفوظ و متداول وارد نسازد، بی اشکال است. همانند کلمه «هذا» که گاهی با الف بعد از هاء نوشته می شود و گاه بدون آن [به این نحو: هذا و هاذا]. مراد امام در عبارت پایانی این است که در مواجهه با حروف شمسی، الف

و لام می افتد و به تشدید حروف شمسی اکتفا می شود و این قبیل افتادگی ها تحریف به شمار نمی آید؛ اما در مصحف امام علی علیه السلام، هیچ گونه افتادگی وجود نداشت؛ هر چند الف و لام حروف شمسی و الف بعد از هاء در هذا باشد؛ چه رسد به این که از سر خطا و اشتباه، حرفی بیفتد یا اضافه شود.

۷. نام اهل حق و باطل در آن آمده بود.

۸. با املای رسول خدا صلی الله علیه و آله و به خط امام علی صلوات الله علیه بود.

۹. رسوایی مهاجران و انصار و دیگر شخصیت هایی که برخورد شایسته ای با اسلام نداشتند، در آن ذکر شده بود؛ البته رسوایی کسانی که کارهای پلیدی از آنان سر زده و پنهان کاری و چشم پوشی از آن امکان نداشت.

دو نکته مهم

یکم: از ویژگی ها و امتیازات ذکر شده برای مصحف امام علی صلوات الله علیه روشن می شود که آموزش آن در زمان ظهور حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه چقدر دشوار خواهد بود. از امام باقر صلوات الله علیه روایت شده است که فرمود: «وقتی قائم آل محمد عجل الله تعالی فرجه به پا می خیزد، خیمه هایی بر پا می کند تا قرآن بر اساس آنچه که خدا نازل کرده است، به مردم آموزش داده شود. این کار برای کسانی که حافظ قرآن هستند، بسیار دشوار خواهد بود؛ چرا که چینش آن با چینش قرآن متداول، تفاوت دارد»^(۱).

دوم: روشن شد که مصحف امام علی صلوات الله علیه جز در موارد ذکر شده، هیچ تفاوتی با قرآن متداول ندارد. از بررسی متون و منابع گذشته به دست می آید که

ص: ۹۷

۱- . روضه الواعظین، ص ۲۶۵؛ کشف الغمه اربلی، ج ۳، ص ۲۶۵؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۲۷؛ الارشاد، شیخ مفید، ص ۳۶۵ و چاپ دار المفید، ص ۳۸۶؛ الانوار البهیه، ص ۳۸۴؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۹. ر.ک: الغیبه نعمانی، ص ۳۱۸ و ۳۱۹.

علما و مؤلفان و محدثان اهل سنت نیز به این تفاوت اعتراف دارند. پس سرزنش شیعیان توسط برخی نادان ها که می گویند: «شیعه معتقد است که آن مصحف،

قرآن دیگری است و با قرآن فعلی، تفاوت دارد و حضرت حجت علیه السلام آن را ارائه خواهد کرد»، (۱) یک داوری غیر منصفانه است و به هیچ وجه، قابل توجیه نیست؛ زیرا آن مصحف، همین قرآن است و افزوده شدن تفسیر و تأویل و ترتیب نزول، موجب نمی شود که در اصل و حقیقت، تفاوتی با قرآن متداول داشته باشد.

ای کاش همین افراد، مصحف عایشه و حفصه را نیز ملاحظه می کردند تا ببینند تا چه اندازه با قرآن متداول که از سوی خداوند نازل شده است، اختلاف دارد. ما برخی از این اختلاف ها را در همین کتاب و در پاسخ به پرسش دیگر، بیان کرده ایم. و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

فایده کتب موجود نزد ائمه (علیهم السلام)

پرسش شماره ۹ (۱۵۴)

شیعیان معتقدند که علم مخزون، نزد امامان است و آن ها علوم و کتبی را به ارث برده اند که دیگران از آن ها محرومند؛ کتاب هایی همچون «صحیفه جامعه»، «کتاب علی»، «عیطه»، «دیوان شیعه» و «جفر» که هر آنچه مردم بدان نیاز دارند، در این کتاب های خیالی آمده است. از آنجایی که این کتاب ها، از زمان غیبت مهدی پنهان هستند، چه فائده ای می توانند داشته باشند؟ جای شگفتی است که شیعیان می پندارند اگر این کتاب ها در دسترس بود، چهره تاریخ دگرگون می شد

ص: ۹۸

و امامان شان به حکومت می رسیدند و تندباد حوادث تلخ، آن ها را در هم نمی پیچید و هیچ یک از آن امامان، کشته یا مسموم نمی شدند و امام غایب شان در سرداب غیب نمی شد و از ترس کشته شدن، در پناهگاه خود پنهان نمی گردید!

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: پرسش گر با قاطعیت می گوید که جفر و جامعه و کتاب علی صلوات الله علیه خیالی هستند. آیا این علم غیب را خدا به تو داد و حقایق تاریخی را بر تو روشن ساخت که دانستی این کتاب ها وجود خارجی ندارد؟ یا از روی حدس و گمان و توهم، این سخنان را به هم می بافتی؟ خداوند متعال می فرماید: «إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا؛ (۱) گمان به هیچ وجه از حق بی نیاز نمی سازد» و «إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ؛ (۲) برخی از گمان ها گناه هستند».

ما حق داریم به خاطر این سخنان، از او برهان بخواهیم؛ همان گونه که خدا به رسولش آموخت: «قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ؛ (۳) بگو [اگر راست می گوئید]، برهان تان را بیاورید» و «قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا؛ (۴) بگو آیا علمی دارید که به ما عرضه کنید؟».

دوم: ما ارتباط میان این کتاب ها و دگرگون شدن چهره تاریخ و ایجاد تغییرات شگفت انگیز را نفهمیدیم. این کتاب ها، مهم تر و با عظمت تر و اثرگذارتر از قرآن

ص: ۹۹

۱- .سوره یونس، آیه ۳۶.

۲- .سوره حجرات، آیه ۱۲.

۳- .سوره نمل، آیه ۶۴.

۴- .سوره انعام، آیه ۱۴۸.

نیستند. وقتی قرآن چهره تاریخ را عوض نکرد، دیگر چه کتابی می تواند این کار را انجام دهد؟ با این که قرآن در دست امامان بود، ولی آن ها را به حکومت نرساند و جلوی تندباد حوادث را نگرفت و از غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه جلوگیری نکرد. خود رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز همواره در هراس بود و مجبور شد دعوتش را سه سال به صورت پنهانی انجام دهد. تورات نیز مانع از هراس حضرت موسی علیه السلام نگردید و وی مجبور شد مخفی شود و از فرعون بگریزد تا کشته نشود. همچنین مانع از توطئه قتل حضرت عیسی علیه السلام نشد، تا این که خدا او را از دیدگان قومش پنهان ساخت و به سوی خود بالا برد و همچنان پنهان خواهد ماند تا در آخرالزمان بازگردد.

سوم: به کارگیری ادبیات سخیف، با منطق علمی که مورد استفاده انسان های با شخصیت است، منافات دارد. به طور معمول، انسان هایی که برای اثبات ادعای خود دلیلی ندارند، از چنین ادبیاتی استفاده می کنند و برای دور ساختن مردم از حقیقت، به چنین روش هایی پناه می برند. و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

محرومیت مردم از کتاب های ائمه (علیهم السلام)

پرسش شماره ۱۰ (۱۵۵)

اکنون کتاب های امامان شیعه کجاست؟ امام مورد انتظارشان، برای ارائه این کتاب ها به مردم، منتظر چیست؟ آیا اصلاً مردم در امور دینی خود، نیازی به این کتاب ها دارند؟ اگر مردم به این منابع نیاز دارند، پس چرا مسلمانان از زمان مخفی شدن امام خیالی شیعیان که نزدیک به یازده قرن از آن می گذرد، از چشمه هدایت خود دور مانده اند؟ گناه اقشار مختلف مردم چیست که از این گنج ها

محروم شده اند؟ اگر مسلمانان نیازی به این منابع ندارد، پس این همه ادعا چیست؟ چرا شیعه از چشمه حقیقی هدایت _ یعنی کتاب خدا و سنت رسول صلی الله علیه و سم _ روی گردان است؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: همان گونه که میراث پیامبران، نزد جانشینان و اوصیای آن ها می ماند و به انبیای بعدی می رسید، میراث اوصیا نیز به امامان بعدی می رسد. بر همین اساس، این کتاب ها و دیگر میراث پیامبران، نزد امام معصوم است؛ خواه حاضر باشد و خواه در غیبت به سر برد.

دوم: ائمه صلوات الله عليهم بسیاری از محتوای آن کتاب ها را برای مردم بیان فرموده اند. فقط می ماند مصحف فاطمه سلام الله عليها که هیچ ضرورتی ندارد ما در صدد فهم و اطلاع از مطالب آن باشیم؛ چون حاوی وصیت نامه و سرنوشت فرزندان آن حضرت است و چه بسا بیشتر محتوای آن، به خود حضرت زهرا سلام الله عليها و نوادگان و امامان از نسلش اختصاص داشته باشد. همچنین اخبار مربوط به فتنه های آخرالزمان که در مصحف فاطمه سلام الله عليها آمده است، چه بسا همان هایی باشد که ائمه صلوات الله عليهم در طول سالیان متمادی و به مناسبت های مختلف بیان کرده اند. شاید کتاب جفر ابیض نیز به گونه است که فقط ائمه صلوات الله عليهم باید از محتوای آن آگاه باشند. پس تحکم به امام مهدی علیه السلام که «چرا این کتاب ها را به مردم ارائه نمی کند»، سخنی نابه جا است.

سوم: این که پرسش گر از امام مهدی علیه السلام با تعبیر «امام خیالی» یاد می کند، شایسته یک محقق با انصاف نیست؛ به ویژه آن که ده ها تن از علمای اهل سنت، به ولادت و وجود آن حضرت تصریح کرده اند و این اعتقاد، ویژه شیعیان نیست.

پیش تر نیز یاد آور شدیم که پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیث ثقلین فرمود: «قرآن و اهل بیت، تا روز قیامت از یکدیگر جدا نمی شوند» و «امامان پس از من، دوازده نفرند». این دو حدیث، دلالت می کند که یکی از امامان اهل بیت صلوات الله علیهم برای همیشه و تا روز قیامت زنده خواهد بود. احادیثی هم وجود دارد مبنی بر این که «هیچ گاه زمین خالی از حجت خدا نمی ماند» (۱).

چهارم: امام مهدی علیه السلام هیچ یک از اقشار مردم را از هدایت محروم نکرده است؛ بلکه مردم باعث محرومیت خود شده اند و ظهور آن حضرت را به تعویق انداخته اند؛ چرا که آن ها به وظیفه خود _ که یاری رساندن و پیروی کردن از امام است _ اقدام نمی کنند و جلوی یورش سرکشان به امام و یاران و دوستانش را نمی گیرند.

پنجم: هیچ ضرورتی ندارد که میراث موجود نزد پیامبران علیهم السلام، مدام به مردم نشان داده شود. همین که مردم بدانند این پیامبر، میراث پیامبران گذشته را دارد و عصای موسی و انگشتر سلیمان و تورات و انجیل و زبور و غیره در دست او است، کافی است تا مطمئن شوند که او با منبع الهی ارتباط دارد و برگزیده

ص: ۱۰۲

۱- ر.ک: ینابیع الموده، ج ۱، ص ۷۵ و ج ۳، ص ۳۶۰؛ شرح احقاق الحق (الملحقات)، ج ۹، ص ۳۰۵ به نقل از فرائد السمطين؛ الامالی، شیخ صدوق، ص ۲۵۳؛ کمال الدین، ص ۲۰۷؛ احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۴۸؛ بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۶ و ۴۸ و ۴۹ و ج ۵۲، ص ۹۲؛ خلاصه عباة الانوار، ج ۴، ص ۳۲۶؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۲، ص ۲۰۵؛ موسوعه احادیث اهل البیت، نجفی، ج ۹، ص ۸؛ نهج السعاده، ج ۸، ص ۳۹۳؛ الامالی، مفید، ص ۲۵۰؛ رسائل فی الغیبه، مفید، ج ۲، ص ۱۲؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۲۱۱؛ البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان، ص ۱۷۱ و ۳۲؛ الغیبه نعمانی.

خداوند است و اطاعت و یاری و فرمان برداری و همراهی با او لازم می باشد. وجود این میراث ها، لطف خداوند است تا راه هدایت مردم هموار شود.

ششم: اعتقاد شیعه به کتاب های موجود در نزد ائمه صلوات الله علیهم، آن ها را از قرآن و سنت روی گردان نکرده است؛ همچنان که اعتقاد مسلمانان _ اعم از شیعه و سنی _ به تورات و انجیل و زبور و صحف ابراهیم، موجب روی گردانی آن ها از کتاب و سنت نشده است. و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

آیات سخیف (نعوذ بالله)

پرسش شماره ۱۱ (۱۷۶)

دو گروه پیش روی ما قرار دارند: یک گروه، کتاب خدا را مورد طعن قرار می دهند و مدعی هستند که قرآن دچار تحریف و دگرگونی شده است. در رأس این گروه، نوری طبرسی قرار دارد که نویسنده کتاب مستدرک _ یکی از هشت کتاب حدیثی معتبر شیعه _ می باشد. او کتابی به نام فصل الخطاب فی اثبات تحریف کتاب رب الارباب دارد که در آن، درباره تحریف قرآن نوشته است: «یکی از دلایل تحریف قرآن این است که بخش هایی از آن، زیبایی و شیوایی معجزه گون دارد و بخش هایی از آن، سست و سخیف می باشد».(۱)

سید عدنان بحرانی می نویسد: «با توجه به این که نظریه تحریف و دگرگونی قرآن، در بین شیعیان و اهل سنت رایج است و صحابه و تابعین، آن را مسلم می دانستند و فرقه حقه نیز بر آن اجماع دارد و از ضروریات مذهب شان می باشد و در این خصوص، احادیث شان یکدیگر را تأیید می کنند، پس فایده چندانی

ص: ۱۰۳

۱- فصل الخطاب فی اثبات تحریف کتاب رب الارباب، ص ۲۱۱.

ندارد که در این زمینه، به ذکر اخباری بپردازیم که از فراوانی، قابل شمارش نیست و از حد تواتر گذشته است»^(۱).

یوسف بحرانی می گوید: «آنچه در این احادیث آمده است، به طور صریح و روشن، بر نظر ما دلالت می کند و به وضوح، گفته ما را تأیید می نماید. با وجود فراوانی و گستردگی این احادیث، اگر بتوان بر آن ها نقصی وارد کرد، بی شک می توان به همه احادیث وارد شده در شریعت، نقص وارد نمود؛ چرا که منبع و راویان و مشایخ و ناقلان و روش نقل آن ها یکی است. به جان خودم سوگند که پذیرفتن «عدم تغییر و دگرگونی در قرآن»، تنها از خوش باوری و ساده لوحی نسبت به عملکرد حکام ستم پیشه و عدم خیانت آنان به امامت کبری ناشی می شود؛ در حالی که خیانت آن ها نسبت به دیگر امانت ها آشکار می باشد و ضررش برای دین، به مراتب بیشتر است»^(۲).

این گروه، با اعتقاد به تحریف قرآن، آشکارا بر آن خدشه وارد می کنند. گروه دیگر که همان اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و سلم هستند، از نظر شیعه دوازده امامی، گناهی نابخشودنی دارند. گناه شان این است که به جای علی، ابوبکر را به خلافت برگزیدند. علمای شیعه برای گروه نخست که کتاب خدا را خدشه دار کردند، عذرها می آورند و نهایت چیزی که درباره آن ها می گویند، این است که «آن ها دچار اشتباه شدند» و «اجتهاد کردند و تأویل نمودند و ما در این نظریه، با آن ها موافق نیستیم».

کاش می فهمیدیم که چطور می توان در مسأله تحریف یا عدم تحریف قرآن، اجتهاد کرد؟ این چه اجتهادی است که آن خطا کار می گوید: «آیات سست و

ص: ۱۰۴

۱- مشارق الشمس الدریه، ص ۱۲۶.

۲- الدرر النجفیه، یوسف بحرانی، چاپ مؤسسه آل البت للاحیاء التراث، ص ۲۹۸.

سخیفی در قرآن وجود دارد». به خدا این اجتهاد نیست؛ این مصیبت عظمی است.

برای نمونه، نظر یکی از علمای دوازده امامی را درباره قائلان به تحریف، یادآور می شویم تا تناقض را خوب بنگرید. سید علی میلانی _ از علمای بزرگ شیعه در عصر حاضر _ در صفحه ۳۴ کتاب عدم تحریف القرآن، به دفاع از میرزای نوری می پردازد و می نویسد: «میرزای نوری، یکی از بزرگ ترین محدثان است و به او احترام می گذاریم. میرزای نوری، یکی از بزرگان علمای ما است و نمی توانیم با این بهانه ها به او اهانت کنیم. اصلاً این کار جایز نیست و حرام است. او محدثی بزرگ در میان علمای ما است».(۱).

پاسخ

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

در پاسخ باید بگویم که آنچه از محدث نوری نقل شد، دقیق نیست. پرسش گر به نقل از محدث نوری نوشت: «یکی از دلایل تحریف قرآن این است که بخش هایی از آن، زیبایی و شیوایی معجزه گون دارد و بخش هایی از آن، سست و سخیف است». همچنین گفت: «این چه اجتهادی است که آن خطا کار می گوید: "آیات سست و سخیفی در قرآن وجود دارد". به خدا این اجتهاد نیست؛ این مصیبت عظمی است».

این سخن، نادرست است و تحریفی زشت و ننگین در کلام میرزای نوری صورت گرفته است. ذیل آیه «وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا»(۲)

ص: ۱۰۵

۱- ثم ابصرت الحقیقه، ص ۲۹۴.

۲- سوره النساء، آیه ۸۲.

اگر قرآن از نزد کسی غیر از خدا آمده بود، در آن اختلاف بسیار می یافتند»، محدث نوری برای روشن شدن معنای «اختلاف» می نویسد:

اختلاف و دوگانگی در قرآن، ممکن است چندین مصداق داشته باشد:

۱. اختلاف و تناقض معنایی: مثل این که یک بار، معنایی را اثبات کند و بار دیگر نفی نماید.

۲. اختلاف در نظم: مثلاً بخش هایی از آن، زیبایی و شیوایی معجزه گون داشته باشد و بخش هایی از آن، سست و سخیف باشد.

۳. اختلاف در درجه فصاحت: به این نحو که بعضی از آیات، در بالاترین درجه فصاحت باشد و برخی دیگر، در پایین ترین درجه قرار گیرد.

۴. اختلاف در احکام: به این معنا که چیزی به خاطر وجود حسنی که در آن است، واجب باشد و چیز دیگر با داشتن همان حسن، واجب نباشد. و همچنین در امور حرام.

۵. اختلاف در ساختار کلمه: کلمه ای در یک موضوع، شکل های مختلف به خود گیرد.

۶. ممکن است اختلاف، در خواندن و نوشتن اجزای یک آیه صورت پذیرد.

به کار بردن کلمه «اختلاف» برای این معانی، در عرف رایج است و از نظر لغوی نیز صحیح می باشد؛ همچنان که اگر در یکی از وجوه مذکور، اختلافی وجود داشته باشد _ خواه اختلاف به نحو عموم و خصوص باشد و خواه به نحو تباین _ گفته می شود: «نسخه های این حدیث و شعر و کتاب، با هم اختلاف دارند».

این آیه، وقوع چنین اختلاف هایی را به طور کل، از قرآن نفی می کند. اگر کسی مدعی چنین اختلافاتی باشد، باید آن را ثابت نماید؛ همان گونه که

وجود ناسخ و منسوخ را ثابت می کند. به خواست خدا در بحث های آتی، سستی دلایل ارائه شده توسط مدعیان، ذکر خواهد شد. (۱)

روشن است که مراد میرزای نوری، مخالف چیزی است که پرسش گر به او نسبت می دهد. وی می خواهد شکل های گوناگون «اختلاف» را بیان کند که خدا در آیه «وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» (۲).

آن را نفی فرموده است. او به طور قاطع ابراز می دارد: «کسانی که ادعا می کنند چنین اختلاف هایی در قرآن وجود دارد، نمونه های بسیار ضعیفی برای ادعای خود ارائه کرده اند که راه به جایی نمی برد».

فصل الخطاب در ترازوی داوری

درباره کتاب فصل الخطاب باید بگویم که متأسفانه محدث نوری در نوشتن این کتاب، فریب روایات غیر شیعه را خورده و به دام آن ها گرفتار شده است؛ چون این روایات را به صورت مدون، در صحیح ترین کتاب های اهل سنت یافته است. کتاب فصل الخطاب می تواند بهترین شاهد بر سخن ما باشد؛ چرا که مبتنی بر دوازده دلیل است که ده دلیل آن، برگرفته از کتب اهل سنت است و به ندرت در کتاب های شیعه وجود دارد. تنها دو دلیل از دلایل دوازده گانه، از کتاب های شیعه گرفته شده است که کمتر در کتب اهل سنت دیده می شود. دلایل محدث نوری را می توان به این شکل خلاصه کرد:

دلیل نخست بر پایه روایات اهل سنت و اندکی از روایات شیعه می باشد که در آن ها آمده است: «هر چه در امت های پیشین واقع شد، در این امت نیز روی خواهد داد». به گفته او، «از جمله آن وقایع، تحریف کتاب خدا است».

ص: ۱۰۷

۱- فصل الخطاب، ص ۲۱۱ _ ۲۱۲.

۲- سوره نساء، آیه ۸۲.

مسلم است که این استدلال، منطق باطلی دارد. مقصود روایات، آن است که صورت کلی آن حوادث _ از حیث محتوا و مضمون، به نحو کلی و عمومی _ در این امت نیز رخ می دهد؛ مانند حوادث اجتماعی و وقایع تاریخی. وگرنه حوادث بسیاری در امت های گذشته رخ داده بود که در این امت اتفاق نیفتاد؛ مانند: گوساله پرستی، سرگردانی بنی اسرائیل در تیه، غرق شدن فرعون، ملک سلیمان، صعود عیسی به آسمان، مرگ هارون وصی موسی پیش از موسی، عذاب استیصال، تولد عیسی بدون پدر، داستان اصحاب کهف، داستان کسی که خدا او را یکصد سال در مرگ فرو برد و سپس زنده کرد.

اگر این روایت صحیح باشد، نشان می دهد که در برخی حوادث، شباهت هایی بین رخداد های مربوط به امت های پیشین و این امت وجود دارد. البته تحریفی که در امت های پیشین صورت گرفته بود، در این امت نیز عده ای بدان اقدام کردند، ولی ناکام ماندند. هنگامی که تلاش آن ها برای تحریف متن قرآن به نتیجه نرسید، به تحریف معانی و حدود آن دست زدند. اگر چه آن ها ظاهر قرآن را حفظ کردند، ولی نتیجه دو تحریف در این امت و امت های گذشته، یکی بود.

یکی از دلایل در امان ماندن قرآن از تحریف ظاهری، حدیث ثقلین است. قرآن، یکی از دو ثقلی است که تا روز قیامت، امت اسلامی را از گمراهی حفظ می کند و کتاب دین خاتم به شمار می آید؛ دینی که خداوند وعده فرموده است که آن را بر همه ادیان پیروز گرداند، اگر چه کافران را خوش نیاید. قرآن معجزه جاودان و حجت صامت الهی و هم تراز با حجت ناطق خداوند است. پس ضمن اثبات اعجاز و جاودانگی اش، باید حفظ آن تضمین شود تا اعجاز آن پایدار بماند؛ بر خلاف کتاب های پیشین که اصلاً معجزه نبودند تا به عنوان معجزه پیامبران، ماندگار و جاوید بمانند. از این رو، خدا حفاظت آن کتاب ها را تضمین نکرد؛ اما

قرآن باید حفظ شود و تا روز قیامت، از هر گونه تحریف لفظی مصون بماند تا به همراه عترت، امت را از گمراهی نگاه دارد.

خلاصه این که منظور از سنت های وارد شده در روایات، سنت های تکوینی نیست؛ زیرا تحریف کتاب خدا و بازیچه قرار دادن آن، از سنت های تکوینی به شمار نمی آید؛ بلکه سنت الهی بر این است که کتاب خدا بدون هیچ گونه تغییر و تحریفی، به حال خود باقی بماند. این سنت ها که بر اساس اصول و قواعد صحیح و دقیق در جریان است، بازیچه قرار دادن قرآن را بر نمی تابد.

اگر بخواهیم با صرف نظر از روایات، تنها آیاتی را مورد بررسی قرار دهیم که به سرگذشت و روش امت های پیشین می پردازد که هم سان با سرگذشت این امت بوده اند، مجال گسترده ای می طلبد که از توان این کتاب خارج است. به عنوان نمونه: تکذیب، عناد، طرد، اقدام به قتل، تهدید، آزار، کشتن ذریه پیامبران، تلاش برای تحریف کتاب خدا (هر چند تحریف معنایی)، سوزاندن کتاب خدا، ادعاهای دروغین در مورد وجود آیاتی که در حقیقت جزئی از کتاب خدا نبودند، قرار دادن اقوال دانشمندان و راهبان به عنوان دین و شریعت، رها کردن موسی و هارون و اهل بیت هارون، و دیگر مواردی که در آیه «رضاع کبیر» و «رجم شیخ و شیخه» می توان یافت. شبیه این امور، در این امت نیز روی داده است و اگر بخواهیم به آن ها پردازیم، سخن به درازا می کشد و نیاز به تألیف کتابی مستقل دارد.

دلیل دوم محدث نوری رحمه الله، بر پایه روایات اهل سنت است که از گردآوری قرآن بر اساس شهادت دو شاهد حکایت دارند؛ یعنی این قرآن برای ما متواتر نیست و ممکن است تحریف شده باشد.

البته شیعه این روایات را درست نمی داند. همان گونه که در کتاب حقائق

هامه حول القرآن نوشته ام، قرآن در روزگار پیامبر صلی الله علیه و آله و به دست علی بن ابی طالب صلوات الله علیه گردآوری شد. برخی از صحابه نیز به صورت جزئی، اقدام به جمع آوری قرآن کردند؛ اما تدوین برخی از سوره ها، برای آن ها میسر نشد؛ همچنان که ابن مسعود این گونه بود. با این حال، بسیاری از قاریان و حافظان، قرآن را در سینه داشتند و هزاران تن از طبقات مختلف، پیوسته آن را بر زبان می راندند.

دلیل سوم میرزای نوری، بر پایه روایاتی از اهل سنت است که مدعی «نسخ تلاوت» در مورد برخی آیات می باشند. محدث نوری، نسخ تلاوت را رد می کند و این روایات را دلیلی بر تحریف قرآن می داند. ما در رد نسخ تلاوت، با او موافقیم؛ اما در مورد مثال هایی که آورده است، باید بگویم که این موارد، یا دعا است، یا سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله دچار دستکاری ناقلان شده است. چون در بسیاری از موارد، تعابیر ناموزون و غیر فصیح دیده می شود؛ در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله فصیح ترین فرد عرب بود. این احتمال نیز وجود دارد که آن عبارات، سخنان صحابه باشد، یا خبر واحدی که ساخته و پرداخته دشمنان اسلام است.

دلیل چهارم به دسته ای از روایات اهل سنت استناد دارد که از اختلاف مصحف صحابه و پس و پیش شدن برخی آیات حکایت می کند و از ترتیب قرآن بر اساس اجتهاد صحابه سخن می گوید. به نظر ما، هر چند این دسته از روایات، قابل اعتماد نیست؛ اما اگر صحت آن ها مورد پذیرش قرار گیرد، باز هم نمی تواند به معنای تحریف قرآن باشد.

دلیل پنجم میرزای نوری این است که مصحف صحابه، در نقل برخی کلمات و آیه ها و سوره ها _ مثل سوره خلع و حقد و غیره _ با هم اختلاف دارند.

درباره روایاتی که در خصوص کلمات وارد شده است، باید گفت که این کلمات، از قبیل تفسیر و تأویل و دعا هستند و روایاتی که درباره فزونی برخی آیات و سوره ها وجود دارد، بدون شک صحیح نیستند.

دلیل هشتم او این است که مصحف ابی بن کعب _ که بنا بر نظر غیر شیعه، داناترین فرد نسبت به قرائت قرآن بود _ دو سوره اضافه دارد: سوره خلع و حقد.

البته طبق نظر شیعه، داناترین افراد نسبت به قرائت قرآن، امام علی و اهل بیت او صلوات الله علیهم بودند. اگر روایت نقل شده درباره ابی بن کعب صحیح باشد، چه بسا او آن دو را به عنوان دعا در مصحفش ذکر کرده است، نه به عنوان قرآن.

دلیل هفتم این است که طبق نقل اهل سنت، عثمان همه مصحف ها را سوزاند و مردم را مجبور کرد که قرآن را با یک قرائت بخوانند.

ما معتقدیم که به خاطر رواج قرائت های اشتباه و قرائت به لهجه های مختلف، امیرالمؤمنین صلوات الله علیه عثمان را در این کار پشتیبانی کرد. این کار، کاملاً درست

بود و می خواست قرآن را از تحریف نگه دارد، نه این که قرآن را تحریف نماید. البته امام علی صلوات الله علیه راضی به سوزاندن مصحف ها نبود؛ چرا که از آن نهی شده است.

دلیل هشتم او، روایات اهل سنت درباره ناقص شدن قرآن و از بین رفتن بسیاری از آیات و سوره ها می باشد.

شیعه این روایات را مورد کنکاش قرار داده و صلاحیت آن ها را برای استدلال، رد کرده است. برای بررسی بیشتر، به فصل های مختلف کتاب حقائق هامة حول القرآن مراجعه کنید.

دلیل نهم او این است که طبق روایات شیعه، نام ائمه صلوات الله علیهم در همه کتاب های آسمانی آمده است. پس باید در قرآن نیز آمده باشد. وقتی نیست، پس حذف شده است.

شیعه پاسخ می دهد که تحریف لفظی کتاب های گذشته و ذکر نام ائمه در آن ها، هیچ ملازمه ای با تحریف لفظی قرآن و ذکر نام ائمه در آن ندارد؛ مگر این که منظور محدث نوری این باشد که تحریف معنوی که در این امت رخ داده، شبیه تحریف لفظی است که در کتب نازل شده بر پیشینیان رخ داده است. البته روایات وارد شده از ائمه صلوات الله علیهم، بر این موضوع دلالت می کند که به خاطر حفظ قرآن از تحریف، نام امام علی صلوات الله علیه هرگز در قرآن نیامد.

دلیل دهم مبتنی بر روایات اهل سنت درباره اختلاف قرائات می باشد. او روایتی را ذکر کرده است که می گوید: «قرآن در هفت حرف نازل شد».

در کتاب حقائق هامه حول القرآن الکریم توضیح داده ام که قرائت های حاوی تبدیل و تحریف و فزونی و کاستی در کلمات قرآن، صحیح نیست. حدیث «نزول قرآن در هفت حرف» نیز صحیح نمی باشد. برای آگاهی بیشتر، می توانید به آن کتاب مراجعه کنید.

دلیل یازدهم میرزای نوری، برآمده از روایات منسوب به شیعه است که بیان گر تحریف قرآن می باشند.

همان گونه که در کتاب حقائق هامه حول القرآن آمده، شیعه این استدلال فاسد را رد می کند؛ چرا که این روایات، تأویل روشنی دارند و مرادشان تحریف معنوی است، نه تحریف لفظی. برخی از احادیث نادر در این خصوص را غالیان و راویان ضعیف و منحرف از مکتب اهل بیت صلوات الله علیهم نقل کرده اند و مضمون

آن‌ها مخالف بایسته‌های قطعی است و نباید به آن‌ها توجه و اعتماد کرد. پیش‌تر گفته شد که مراد برخی روایات، بیان تأویل و تفسیر نازل شده از سوی خداوند است و به هیچ وجه، جزوی از قرآن به شمار نمی‌آید.

دلیل دوازدهم بر پایه روایات فراوانی است که حدود هزار روایت می‌باشد و به طور خاص، آیات تحریف شده را ذکر می‌کند.

بیشتر این روایات، در همان مواردی که پیش‌تر گفته شد، جای دارند؛ یا در صدد بیان تأویل و تفسیر و شأن نزول هستند. بسیاری از آن‌ها نیز تکراری اند و تنها برای افزایش سند روایات آمده‌اند. توضیح این مطلب، در چکیده روایی خواهد آمد.

چکیده روایی

ما کتاب فصل الخطاب را مورد کنکاش قرار دادیم و بیش از سیصد و بیست روایت در آن یافتیم که به «سیاری» منتهی می‌شود. او فردی منحرف است و مذهب فاسدی دارد و از غالیانی به شمار می‌رود که امام صادق صلوات الله علیه او را لعن فرمود. همه علمای رجالی او را مورد سرزنش قرار داده‌اند و در صلاحیتش خدشه وارد کرده‌اند.

از مجموع هزار روایتی که محدث نوری آورده، بیش از ششصد روایت آن تکراری است و تنها تفاوت آن‌ها در این است که از کتاب‌های مختلف نقل شده‌اند؛ حال با یک سند یا سند‌های متفاوت. همچنین بیش از یکصد حدیث آن، درباره قرائت‌های مختلف است که بیشتر آن‌ها، به نقل از کتاب مجمع البیان مرحوم طبرسی می‌باشد. او نیز غالباً از کتاب‌های اهل سنت نقل می‌کند و بسیاری از این روایات، بین شیعه و اهل سنت مشترک است. به ویژه آن که طبرسی،

اهتمام خاصی به نقل روایت از برخی راویان اهل سنت _ همچون قتاده و مجاهد و عکرمه _ دارد. باقی مانده روایات نیز به قدری کم است که قابل توجه و یادآوری نیست. (۱)

علاوه بر مطالبی که گفته شد، باید توجه داشت که دسته ای از روایات مربوط به تحریف، از علی بن احمد کوفی نقل شده است که علمای رجال در وصفش گفته اند: «دروغ پرداز بود و مذهب فاسدی داشت». (۲)

دسته ای دیگر از این روایات، از کسانی نقل شده است که متصف به ضعف و انحراف هستند؛ همانند یونس بن ظبیان که نجاشی او را ضعیف می داند و ابن غضائری درباره او می گوید:

«دروغ پرداز و حدیث ساز و غالی است»؛ (۳)

و مانند منخل بن جمیل کوفی که درباره او گفته اند: «غالی و منحرف و ضعیف است و روایاتش فاسد می باشد»؛ و مانند محمد بن حسن بن جمهور که غالی بود و مذهب فاسدی داشت و احادیث ضعیف نقل می کرد.

اعتماد به روایات این افراد، حتی در جزئی ترین مسائل فرعی نیز صحیح نیست؛ پس چگونه می توان در مسأله مهمی همچون تحریف قرآن _ که ایمان مسلمانان و سرنوشت اسلام بدان بستگی دارد _ به روایات آن ها اعتماد کرد!

باید تحقیق جامعی صورت گیرد تا روشن شود که رویکرد ویران گر غالبان و صاحبان مذاهب فاسد، در زدن برچسب تحریف به قرآن کریم، به چه دلیل بوده است؟ بدون شک، این افترا موجب شادی دین ستیزان و خرسندی سرکشان

ص: ۱۱۴

۱- این آمار را جناب حجت الاسلام و المسلمین شیخ رسول جعفریان برای ما فراهم آورد. این آمار و بسیاری از موارد ذکر شده درباره «فصل الخطاب»، در کتاب «اکذوبه تحریف القرآن» ص ۶۸۷۱ آمده است.

۲- البیان، خویی، چاپ دار الزهراء، ۱۳۵۹ هـ ق، ص ۲۲۶.

۳- ر.ک: رجال النجاشی، ص ۲۶۵؛ رجال ابن غضائری، ص ۱۰۱؛ خلاصه الاقوال، ص ۴۱۹؛ رجال ابن داود، ص ۲۸۵؛ قاموس الرجال، تستری، ج ۱۱، ص ۱۶۷.

یهودی و مسیحی می شود و آنان را برمی انگیزد تا با تمام توان، در پی اشاعه این مطالب بر آیند.

همان گونه که زرقانی در کتاب مناهل العرفان(۱) و رحمت الله هندی در کتاب اظهار الحق آورده اند، بدیهی است که غالیان جزو شیعه نیستند؛ بلکه شیعیان از آن ها دوری می جویند و تکفیرشان می کنند. پس صحیح نیست که یاوه ها و بدعت های غالیان، به شیعه نسبت داده شود.

اصول حدیثی شیعه

سوم: سخن پرسش گر که می گوید: «کتاب مستدرک میرزای نوری، یکی از اصول هشت گانه حدیثی شیعه است»، باید مورد بررسی قرار گیرد:

الف: میرزای نوری رحمه الله از رجال سده های نخستین و میانه نیست؛ بلکه حقیقتاً از علمای معاصر است که در سال ۱۳۲۰ هـ ق وفات یافت. پس چگونه ممکن است کتاب او از اصول هشت گانه حدیثی شیعه باشد؟ حتی کتاب وسائل الشیعه _ که کتاب مستدرک محدث نوری در تکمیل آن نوشته شده است _ جزو اصول حدیثی شیعه به شمار نمی آید؛ چرا که مؤلف آن، در سال های آغازین سده دوازدهم از دنیا رفته است و در کتاب خود، تنها از کتاب های چهارگانه _ یعنی کافی، تهذیب، استبصار و من لا یحضره الفقیه _ و گاه از غیر آن ها نقل می کند.

ب: اگر فرض کنیم کتاب حدیثی میرزای نوری، مورد پذیرش و اعتماد شیعیان است، این پذیرش و اعتماد، به خاطر وثاقت و امانت و دقت او در نقل حدیث می باشد. در پذیرش احادیث، همین اندازه کافی است.

ص: ۱۱۵

ج: کاش پرسش گر، دیگر اصول هشت گانه حدیثی شیعه را نیز نام می برد؛ چون ما غیر از کتاب های چهارگانه، کتاب دیگری سراغ نداریم. چه بسا او می خواسته دو کتاب وسائل الشیعه و مستدرک الوسائل را هم به اصول حدیثی شیعه بیفزاید؛ که در این صورت، شش کتاب می شود و دو کتاب دیگر در ذمه او باقی می ماند. البته ما تردید داریم که آن دو کتاب باقی مانده، ارزش علمی چندانی داشته باشند و بتوان آن ها را جزو اصول حدیثی شیعه به شمار آورد!

اهل سنت و تحریف قرآن

در حالی که شماری از علمای اهل سنت، قائل به تحریف قرآن هستند، چگونه پرسش گر به خود اجازه می دهد نظریه عدم تحریف قرآن را به همه اهل سنت نسبت دهد؟

شماری از علما گفته اند: «برخی از اخباری های شیعه و گروهی از حشویه اهل سنت، معتقد به تحریف قرآن هستند»^(۱).

سید ابوالقاسم علی بن احمد علوی کوفی، در رد حشویه و اخباری هایی که به مضمون خبر واحد عمل می کنند، کتاب التبدیل و التحریف را به رشته تحریر در آورده است^(۲).

صاحب کتاب الذریعه می گوید: «همان گونه که در کتاب النقد اللطیف فی نفی التحریف بررسی کرده ایم، هیچ یک از علما، به صحیح بودن خبرهای واحد که حشویه نخستین، در مورد برخی آیات ذکر کرده اند و شأن قرآن را لکه دار ساخته اند، حکم ننموده است»^(۳). از سخنان محمد بن قاسم انباری نیز فهمیده می شود که در زمان او، کسانی قائل به تحریف قرآن بوده اند^(۴).

ص: ۱۱۶

۱- ر.ک: مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۵؛ المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۲، ص ۱۰۸؛ اجوبه مسائل، جار الله، ص ۳۰.

۲- ر.ک: الذریعه، ج ۳، ص ۳۱۱.

۳- ر.ک: الذریعه، ج ۲۰، ص ۱۸۹.

۴- الجامع لأحكام القرآن، ج ۱، ص ۸۱ و ۸۲ و ۸۳ و ۸۴.

کسانی هم بودند که عثمان را به خاطر اجبار مردم بر خواندن مصحف یگانه، سرزنش می کردند و می پنداشتند که آیات منسوخ را قرائت می کنند.^(۱)

شعرانی می نویسند: «اگر صاحبان قلب های ضعیف دچار مشکل نمی شدند و حکمت در دست ناهلان قرار نمی گرفت، همه آنچه را که از مصحف عثمان افتاده است، بیان می کردم».^(۲)

امام حسن صلوات الله علیه نیز به انتقاد از معاویه می گفت: «او کسی است که ادعای تحریف قرآن را ترویج می دهد و اعتقاد دارد که قرآن با شهادت دو شاهد، نوشته شده است».^(۳)

ابن شاذان، اعتقاد به تحریف قرآن را جزو عیوب اهل سنت برمی شمارد و به این خاطر، آن ها را نکوهش می کند.^(۴)

این نشان می دهد که اخباری های شیعه که نظریه تحریف قرآن به آن ها نسبت داده می شود، پس از دوره ابن شاذان پا به عرصه وجود گذاشته اند؛ اما حشویه اهل سنت که اعتقاد به تحریف داشتند، از جهت زمانی مقدم بر او بوده اند.

این اواخر نیز یکی از نویسندگان مصری، کتابی به نام الفرقان نوشته و دانشگاه الازهر، آن را منتشر کرده است. او در این کتاب معتقد است که «این قرآن، با قرآنی که خدا بر رسولش نازل فرمود، اختلاف دارد».

ص: ۱۱۷

-
- ۱- الجامع لأحكام القرآن، ج ۱، ص ۸۴.
 - ۲- شعرانی در کتاب الیواقیت و الجواهر. ر.ک: مقدمه مصحح تفسیر قمی، چاپ دار الکتب للطباعة و النشر، قم، ج ۱، ص ۲۲ به نقل از الکبریة الأحمر، چاپ شده در حاشیه الیواقیت و الجواهر، ص ۱۴۳.
 - ۳- الاحتجاج، ج ۲، ص ۷؛ کتاب سلیم بن قیس، ص ۳۶۹؛ بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۲۷۱ و ج ۴۴، ص ۱۰۱ و ج ۸۹، ص ۴۷ و ۴۸.
 - ۴- ایضاح، ابن شاذان، ص ۲۰۹ _ ۲۲۹.

تقابل میان شیعه و صحابه که پرسش گر در موضوع تحریف قرآن به راه انداخته است، موجه نیست. چرا او این تقابل را میان شیعه و اهل سنت یا یکی از فرقه های اهل سنت به راه نمی اندازد؟ شاید با من هم عقیده باشید که هدف او، تحریک و برانگیختن احساسات ضد شیعی است.

صحابه و تحریف قرآن

اگر بخواهیم این موضوع را بین شیعه و صحابه دنبال کنیم، می بینیم که در بین صحابه نیز کسانی قائل به تحریف قرآن بوده اند: در رأس آن ها، خلیفه دوم عمر بن خطاب قرار داشت که می خواست آیه «رجم زنای شیخ و شیخه» را با دستخط خود، در حاشیه مصحف بنویسد؛ همچنین ابن مسعود که معوذتین را در مصحف خود نیاورد؛ و عایشه که می گفت قسمتی از مصحفش را که زیر تخت بوده، بز خورده است؛ و حفصه که در مصحفش، «و صلاه العصر» را به آیه «حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى» اضافه دارد.

بنا بر روایت صحیح بخاری و مسلم و مسند احمد، عده ای از صحابه نیز معتقد بودند که «این مصحف ناتمام است». در این باره می توانید به کتاب حقائق

هامه حول القرآن الکریم مراجعه کنید و درستی مطلب را دریابید.

تفسیر نازل شده

شماری از احادیث معتبر در نزد شیعه، روشن می سازد که تفسیر برخی از آیات قرآن، به شکل حدیث قدسی از سوی خدا نازل می شد، یا توضیحاتی بود که جبرئیل علیه السلام از خدا می آموخت و به پیامبر صلی الله علیه و آله ابلاغ می نمود؛ همچون

اموری که فرشتگان به برخی از مردم خبر می دهند، بدون آن که چنین معارفی، جزو قرآن به شمار آید.

از مثال هایی که می تواند این مفهوم را به ذهن نزدیک سازد، حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله است که می فرماید: «نخستین چیزی که خدا آفرید، عقل بود. به او فرمود: رو کن، پس رو کرد. به او گفت: برگرد، پس برگشت. خداوند فرمود: به عزت و جلالم سوگند که هیچ آفریده ای را نیافریده ام که در نزد من، محبوب تر از تو باشد. به وسیله تو نکوهش می کنم و به وسیله تو پاداش می دهم و به وسیله تو عقوبت می کنم».^(۱)

احادیث قدسی، به طور فراوان در کتاب های حدیثی و روایی آمده است. و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

ص: ۱۱۹

۱- من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۶۹؛ کنز الفوائد، ص ۱۴؛ مکارم الاخلاق، طبرسی، ص ۴۴۲؛ مستطرفات السرائر، ص ۶۲۱؛ جواهر السنیه، حر عاملی، ص ۱۴۵؛ بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۵۹؛ جامع احادیث الشیعہ، ج ۱، ص ۳۴۳؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۷، ص ۳۱۶؛ نهج السعاده، ج ۸، ص ۱۸۵. ر.ک: کشف الخفاء، ج ۱، ص ۲۶۳؛ الوافی بالوفیات، ج ۶، ص ۱۸۷؛ سیل الهدی و الرشاد، ج ۷، ص ۵؛ اعلام الدین فی صفات المؤمنین، دیلمی، ص ۱۷۲؛ الملل و النحل، شهرستانی، ج ۱، ص ۶۳.

بخش دوم: امام و امامت

اشاره

ص: ۱۲۱

علمای شیعه دوازده امامی، از محبت انصار نسبت به علی بن ابی طالب، بسیار یاد می کنند و می گویند که انصار در جنگ صفین، جزو سپاه او بودند. باید به آن ها گفت که اگر موضوع از این قرار بود، پس چرا خلافت را به او نسپردند و آن را به ابوبکر واگذار کردند؟

آن ها در این باره، هیچ جواب قانع کننده ای ندارند. نگاه انصار و مهاجرین به مسأله خلافت، عمیق تر و درست تر از نگاه ما بود. آن گروه مؤمن، بین خلافت و ابراز عواطف به نزدیکان پیامبر صلی الله علیه و سلم فرق می گذاشتند.

در کتاب های شیعه، انصار به خاطر هم گامی با علی در جنگ صفین، مورد ستایش قرار می گیرند و در همان کتاب ها، انصار به خاطر ماجرای سقیفه، به ارتداد و واپس گرایی متهم می شوند! آن ها با معیار شگفت انگیزی، اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و سلم را می سنجند: اگر صحابه در کاری با علی همراه باشند، بهترین

مردم هستند؛ و اگر با مخالفان علی باشند یا بر خلاف خواسته علی قدم بردارند، مرتد و مصلحت اندیش و منافق به حساب می آیند!

اگر شیعیان بگویند که «ما به خاطر انکار خلافت علی بن ابی طالب، صحابه را محکوم به ارتداد و واپس گرایی می کنیم»، باید به آن ها گفت: وقتی شیعیان دوازده امامی می گویند که حدیث غدیر، متواتر است و صدها تن از صحابه آن را روایت کرده اند، پس انکار چه معنایی دارد؟ وقتی من به زبان خود اقرار می کنم که رسول خدا صلی الله علیه و سلم درباره علی فرمود: «من كنت مولاه فعلي مولاه»، چگونه ممکن است نص خلافت را انکار کرده باشم؟

اگر در جواب گفته شود که «صحابه، معنای حدیث را انکار کردند»، باید به آن ها گفت که چرا نظر خود را در تفسیر این حدیث، حق مطلق می دانید؟ آیا شما از صحابه رسول خدا _ که در آن برهه زندگی می کردند و با گوش خود این حدیث را شنیدند _ داناتر و عاقل تر هستید؟ آیا شما زبان عربی را بهتر از آن ها می دانید؟ یا چیزی از این حدیث می فهمید که آن ها نمی فهمیدند؟(۱).

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: وقتی می گوییم که «اهل فلان شهر، کسی را دوست دارند»، به این معنا نیست که در بین آن ها کسی دشمن او نیست، یا کسی نیست که او را نشناسد، یا این موضوع برای همه اهمیت داشته باشد. همچنین وقتی می گوییم: «اهل فلان شهر، سخاوتمند یا شجاع یا بخیل هستند»، به این معنا است که اغلب آن ها این

ص: ۱۲۴

۱- . ثم ابصرت الحقیقه، محمد سالم خضر، ص ۲۹۱ _ ۲۹۲.

ویژگی‌ها را دارند. از این رو برخی از رهبران اوس _ همچون اسید بن خضیر _ که از انصار بودند، در حمله به خانه حضرت فاطمه صلوات الله علیها شرکت داشتند.

دوم: در پاسخ به پرسش ۸۳ یادآور شده ام که وقتی انصار دیدند کارها در مسیری قرار گرفته که از آن واهمه دارند، پیش دستی کردند و ناخواسته گرفتار شدند. هنگامی که دیدند غاصبان خلافت برای رسیدن به اهداف خود تصمیم جدی دارند و رویارویی با آن‌ها مخاطره آمیز است، از برخوردهای صورت گرفته با دختر پیامبر صلی الله علیه و آله درس گرفتند و فهمیدند بازگشت برای آن‌ها ایمن تر است. اصلاً خلافت در دست انصار نبود که آن را _ به دلخواه یا از روی احترام _ به کسی بسپارند. آن‌ها به خاطر راحت طلبی و عافیت جویی، تسلیم وقایع شدند.

سوم: وقتی ابوبکر بر امور مسلط شد و انصار آرزوهای خود را از دست رفته دیدند، فریاد زدند که «جز با علی بیعت نمی کنیم» (۱).

ولی فریاد آن‌ها زیر فشارهای روزافزون و اختلاف‌های پیش آمده، در هم شکست. حساسیت‌های قبیله‌ای که ابوبکر با سخنانش برانگیخته بود، باعث شد این نداها شنیده نشود و همانند صدایی گنگ، در پهنای بیابانی وسیع گم شود؛ چرا که مهاجرین، به رهبری ابوبکر و عمر، به خانه حضرت زهرا صلوات الله علیها یورش بردند و شد آنچه شد.

اوضاع به گونه‌ای بود که پافشاری در برابر غاصبان، خطر داشت و موجب آزار انصار و دیگران می‌گردید.

ص: ۱۲۵

۱- ر.ک: تاریخ الامم و الملوک، دار المعارف، ج ۳، ص ۲۰۲ و چاپ الاستقامه، ج ۲، ص ۴۴۳؛ بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۳۱۱ و ۳۳۸، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۲۵؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۲، ص ۲۲؛ الاکمال فی اسماء الرجال، ص ۸۲؛ مناقب اهل البیت علیهم السلام، شیروانی، ص ۴۰۱؛ السقیفه، مظفر، ص ۷۳ و ۹۸ و ۱۴۲؛ الغدیر، ج ۵، ص ۳۷۰ و ج ۷، ص ۷۸؛ غایه المرام، ج ۵، ص ۳۲۲ و ج ۶، ص ۲۰.

چهارم: شیعیان، انصار را متهم به ارتداد و بازگشت به کفر و شرک نمی کنند؛ بلکه سخن قرآن را می گویند که فرمود: «أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ؟» (۱).

اگر پیامبر بمیرد یا کشته شود، آیا [از عقاید خود] باز می گردید؟». آن ها همان چیزی را می گویند که طبق روایات صحیح اهل سنت، در روز قیامت به پیامبر صلی الله علیه و آله گفته می شود: «تو نمی دانی صحابه پس از تو، چه بدعت هایی گذاشتند! آن ها به گذشته خود واپس گراییدند» (۲).

ص: ۱۲۶

۱- .سوره آل عمران، آیه ۱۴۴.

۲- .ر.ک: صحیح بخاری، چاپ محمد علی صبیح، ج ۶، ص ۶۹ و ۷۰ و ۱۲۲ و ج ۸ و ص ۱۳۶ و ۱۴۸ و ۱۵۰ و ۱۵۱ و ۱۴۹ و ۱۶۹ و ۲۰۲ و ج ۹، ص ۵۸ و ۵۹ و ۶۳ و ۶۴ و چاپ دار الفکر، ج ۵، ص ۱۹۲ و ۲۴۰ و ج ۷، ص ۱۹۵ و ۲۰۶ و ۲۰۷ و ۲۰۸ و ج ۸ و ص ۸۷؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۵۸ و ۱۵۰ و ج ۷ و ص ۶۷ و ۶۸ و ۷۰ و ۷۱ و ۹۶ و ۱۲۲ و ۱۲۳ و ج ۸، ص ۱۵۷؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۲۳۵ و ۲۵۳ و ۳۸۴ و ۴۰۲ و ۴۰۶ و ۴۰۷ و ۴۲۵ و ۴۳۹ و ۴۵۳ و ج ۳، ص ۲۸ و ۱۰۲ و ۲۸۱ و ج ۵، ص ۴۸ و ۵۰ و ۳۳۹ و ۳۸۸ و ۳۹۳ و ۴۰۰ و ۴۱۲؛ کنز العمال، چاپ هند، ج ۱۱، شماره ۱۴۱۶ و ۲۴۱۶ و ۲۴۷۲ و چاپ مؤسسه الرساله، ج ۴، ص ۵۴۳ و ج ۵، ص ۱۲۶ و ج ۱۱، ص ۱۷۷ و ج ۱۳، ص ۲۳۹ و ج ۱۴، ص ۳۵۸ و ۴۱۷ و ۴۱۸ و ۴۱۹ و ۴۳۳ و ۴۳۴ و ۴۳۵ و ۴۳۶؛ المصنف، صنعانی، ج ۱۱، ص ۴۰۷؛ المغازی، واقفی، ج ۱، ص ۴۱۰؛ الاستیعاب، در پاورقی الاصابه، ج ۱، ص ۱۵۹ و ۱۶۰ و چاپ دار الجیل، ج ۱، ص ۱۶۴؛ الجمع بین الصحیحین، شماره ۱۳۱ و ۲۶۷؛ الاقتصاد، شیخ طوسی، ص ۲۱۳؛ عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۹۳؛ شرح اصول الکافی، ج ۱۲، ص ۱۳۱ و ۳۷۸ و ۳۷۹؛ کتاب سلیم بن قیس، تحقیق انصاری، ص ۱۶۳ و ۲۷۰؛ شرح الاخبار، ج ۱، ص ۲۲۸ و ج ۲، ص ۲۷۷؛ کتاب الغیبه، نعمانی، ص ۵۴؛ المسترشد، ص ۲۲۹؛ الافصاح، شیخ مفید، ص ۵۱؛ التعجب، کراجکی، ص ۸۹؛ کنز الفوائد، کراجکی، ص ۶۰؛ العمده، ابن بطریق، ص ۴۶۶ و ۴۶۷؛ الطرائف، ابن طاووس، ص ۳۷۶ و ۳۷۷ و ۳۷۸؛ الملاحم، ابن طاووس، ص ۷۵؛ الصراط المستقیم، ج ۲، ص ۸۱ و ج ۳، ص ۱۰۷ و ۱۴۰ و ۲۳۰؛ عوالی اللثالی، ج ۱، ص ۵۹؛ اصول الاخبار الی اصول الاخبار، ص ۶۵ و ۶۶ و ۶۷؛ الصوارم المهرقه، ص ۱۰؛ کتاب الاربعین، شیرازی، ص ۱۴۰ و ۲۴۰ و ۲۶۲ و ۲۶۳ و ۲۶۴؛ بحار الانوار، ج ۸، ص ۱۶ و ۲۷ و ج ۲۳، ص ۱۶۵ و ج ۲۸، ص ۱۹ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۱۲۷ و ۲۸۲ و ج ۲۹، ص ۵۶۶ و ج ۳۱، ص ۱۴۵ و ج ۳۷، ص ۱۶۸ و ج ۶۹، ص ۱۴۸؛ مناقب اهل البيت عليهم السلام، شیروانی، ص ۳۹۴ و ۳۹۵؛ النص و الاجتهاد، ص ۵۲۴ و ۵۲۵؛ جامع احادیث الشیعه، ج ۲۶، ص ۱۰۳؛ الغدير، ج ۳، ص ۲۹۶؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۶، ص ۱۷۵؛ مکاتیب الرسول، ج ۱، ص ۵۷۶؛ مواقف الشیعه، ج ۳، ص ۲۰۸؛ میزان الحکمه، ج ۲، ص ۱۰۶۲ و ج ۳، ص ۲۱۸۸؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۰۱۶؛ سنن ترمذی، ج ۴، ص ۳۸ و ج ۵، ص ۴؛ سنن نسائی، ج ۴، ص ۱۱۷؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۵۰۱ و ج ۴، ص ۴۵۲؛ شرح مسلم، نووی، ج ۳، ص ۱۳۶ و ج ۴، ص ۱۱۳ و ج ۱۵، ص ۶۴؛ مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۸۵ و ج ۹، ص ۳۶۷ و ج ۱۰، ص ۳۶۵؛ فتح الباری، ج ۱۱، ص ۳۳۳ و ج ۱۳، ص ۳؛ عمده القاری، ج ۱۵، ص ۲۴۳ و ج ۱۸، ص ۲۱۷ و ج ۱۹، ص ۶۵ و ج ۲۳، ص ۱۰۶ و ۱۳۷ و ۱۴۰ و ج ۲۴، ص ۱۷۶؛ تحفه الاحوذی، ج ۷، ص ۹۳ و ج ۹، ص ۶ و ۷؛ مسند ابی داود طیالسی، ص ۳۴۳؛ المصنف، ابن ابی

شبيهه، ج ٧، ص ٤١٥ و ج ٨، ص ١٣٩ و ٦٠٢؛ مسند ابن راهويه، ج ١، ص ٣٧٩؛ منتخب مسند، عبد بن حميد، ص ٣٦٥؛ تأويل
مختلف الحديث، ص ٢١٣؛ الآحاد و المثنائين، ج ٥، ص ٣٥٢؛ سنن الكبرى، نسائي، ج ١، ص ٦٦٩ و ج ٦، ص ٣٣٩ و ص ٤٠٨؛
مسند ابي يعلى، ج ٧، ص ٣٥ و ٤٠ و ٤٣٤ و ج ٩، ص ١٠٢ و ١٢٦؛ صحيح ابن حبان، ج ١٦، ص ٣٤٤؛ المعجم الاوسط، ج ١،
ص ١٢٥ و ج ٦، ص ٣٥١ و ج ٧، ص ١٦٦؛ المعجم الكبير، ج ٧، ص ٢٠٧ و ج ١٢، ص ٥٦ و ج ١٧، ص ٢٠١ و ج ٢٣، ص
٢٩٧؛ مسند الشاميين، ج ٣، ص ١٦ و ٣١٠ و ج ٤، ص ٣٤؛ مسند شهاب، ج ٢، ص ١٧٥؛ الاستذكار، ابن عبد البر، ج ٥، ص
١١١؛ التمهيد، ابن عبد البر، ج ٢، ص ٢٩١ و ٢٩٢ و ٢٩٣ و ٣٠١ و ٣٠٨ و ج ١٩، ص ٢٢٢؛ رياض الصالحين، نوري، ص ١٣٨؛
تخريب الاحاديث و الآثار، ج ١، ص ٢٤١؛ تعليق التعليق، ابن حجر، ج ٥، ص ١٨٥ و ١٨٧؛ جامع الصغير، سيوطي، ج ٢، ص
٤٤٩؛ فيض القدير، ج ٥، ص ٤٥٠؛ تفسير جوامع الجامع، ج ٣، ص ٨٥٦؛ مجمع البيان، ج ١٠، ص ٤٥٩؛ تفسير الاصفى، ج ٢،
ص ١٤٨٣؛ تفسير الصافي، ج ١، ص ٣٦٩ و ج ٥، ص ٣٨٢ و ج ٧، ص ٥٦٦؛ تفسير نور الثقلين، ج ٥، ص ٦٨٠؛ تفسير كنز
الدقائق، ج ٢، ص ١٩٥؛ تفسير الميزان، ج ٣، ص ٣٨٠؛ تفسير القرآن، صنعاني، ج ٢، ص ٣٧١؛ جامع البيان، ج ٤، ص ٥٥؛
تفسير ابن ابي حاتم، ج ٤، ص ١٢٥٤؛ معاني القرآن، نحاس، ج ٢، ص ٣٨٢؛ تفسير ثعلبي، ج ٣، ص ١٢٦ و ج ١٠، ص ٣٠٨؛
تفسير السمعاني، ج ٢، ص ٧٧ و ج ٦، ص ٢٩٠؛ تفسير بغوي، ج ٢، ص ٧٦؛ زاد المسير، ج ٨، ص ٣٢٠؛ جامع احكام القرآن،
ج ٤، ص ١٦٨ و ج ٦، ص ٣٦١ و ٣٧٧؛ تفسير القرآن العظيم، ج ٢، ص ١٢٤ و ج ٣، ص ٢٦١ و ج ٤، ص ٥٩٥؛ الدر المنثور، ج
٢، ص ٣٤٩ و ج ٥، ص ٩٦ و ج ١٧، ص ٢١١ و ج ٢٢، ص ٤٥؛ طبقات المحدثين باصبهان، ج ٣، ص ٢٣٤؛ علل، دار قطني، ج
٥، ص ٩٦ و ج ٧، ص ٢٩٩؛ تاريخ مدينه دمشق، ج ٢٠، ص ٣٧٢ و ج ٣٦، ص ٨ و ج ٤٧، ص ١١٧؛ سير اعلام النبلاء، ج ١،
ص ١٢٠؛ تاريخ المدينه، ابن شبهه، ج ٤، ص ١٢٥١؛ البدايه و النهايه، ج ٦، ص ٢٣١؛ امتاع الاسماع، ج ٣، ص ٣٠٥ و ٣٠٦ و ج
١٤، ص ٢٢٢ و ٢٢٣؛ بشاره المصطفى، طبري، ص ٢١٧؛ الدر النظيم، ص ٤٤٤؛ نهج الايمان، ابن جبر، ص ٥٨٣؛ العدد القويه،
حلي، ص ١٩٨؛ سبل الهدى و الرشاد، صالحى، ج ١٠، ص ٩٦؛ ينابيع الموده، قندوزى، ج ١، ص ٣٩٨؛ النصائح الكافيه، محمد
بن عقيل، ص ١٦٤ و ١٦٥.

شیعیان این ارتداد و انقلاب را به گونه ای تفسیر می کنند که از کرامت صحابه پاسداری شود و آن ها را از اتهام خروج از دین، در امان نگه دارد. به همین دلیل می گویند: مراد از ارتداد در این آیه و روایت، ارتداد از اطاعت و بیعت و امثال شیعیان این ارتداد و انقلاب را به گونه ای تفسیر می کنند که از کرامت صحابه پاسداری شود و آن ها را از اتهام خروج از دین، در امان نگه دارد. به همین دلیل می گویند: مراد از ارتداد در این آیه و روایت، ارتداد از اطاعت و بیعت و امثال این ها است؛ نه ارتداد کسانی همچون اسود عنسی که ادعای پیامبری کرد و ارتدادش در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله رخ داد؛ و نه همانند نسبت ارتداد به صحابی مظلوم، مالک بن نویره که یک نفر بود و شمار اندکی از قبیله اش او را همراه می کردند. آیه مورد نظر، خطاب به همه صحابه است و روایت، اکثر

صحابه را مورد بحث قرار می دهد. دلایل بسیاری وجود دارد که مالک بن نویره، اصلاً مرتد نشد؛ چرا که ابوبکر، خون بهای او را به برادرش پرداخت کرد.

پنجم: معیار شگفت انگیزی که پرسش گر از آن سخن می گوید، ساخته و پرداخته شیعیان نیست، بلکه برگرفته از کلام خدا و رسول است. گر چه می توانیم، اما نمی خواهیم در این باره، ده ها آیه و روایت صحیحی را که خود اهل سنت نقل کرده اند، ذکر کنیم. تنها به ذکر یک حدیث بسنده می کنیم که این حقیقت را به روشنی بیان می دارد. رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «علی با حق است و حق با علی است. هر جا که علی باشد، حق بر مدار او می چرخد» (۱).

معنای حدیث این است که هر کس با علی باشد، با حق است و هر کس با غیر علی باشد، بر حق نیست. پس اگر شیعیان، همراهان امام علی صلوات الله علیه را ستایش می کنند و مخالفانش را نکوهش می نمایند، بازخواست آن ها بی جا است.

ششم: پرسش گر گفت که «صحابه، منکر حدیث غدیر نبودند؛ چون آن را روایت کرده اند». در پاسخ باید بگوییم که امام باقر صلوات الله علیه درباره رفتار برخی گروه ها با قرآن، به سعد الخیر نوشت: «حروف قرآن را ادا می کنند و حدود آن را تحریف می نمایند» (۲). با توجه به کلام امام، تکلیف مسلمانان تنها روایت کردن حدیث غدیر نیست؛ بلکه پذیرش مفهوم حدیث و پای بندی بدان و بازی نکردن با رهنمودهای آن هم مد نظر است. آنچه درباره حدیث غدیر رخ داد، این بود:

ص: ۱۲۸

۱- . ر.ک: المستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۱۲۴؛ الجامع الصحیح، ترمذی، ج ۳، ص ۱۶۶؛ کنوز الحقائق، مناوی، ص ۶۵ و ۷۰۰؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۳۳ و ۲۳۴؛ جامع الاصول، ج ۹، ص ۴۲۰؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۵ و ج ۱، ص ۱۴۱ و ۱۴۶؛ الجمل، ص ۳۶؛ تاریخ بغداد، ج ۱۴، ص ۳۲۲؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۱۹ و ۱۲۴؛ تلخیص مستدرک ذهبی، حاشیه؛ نزل الابرار، ص ۵۶؛ کنز العمال، ج ۶، ص ۱۵۷؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۲، ص ۲۹۷ و ج ۱۸، ص ۷۲؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۴۴۹.

۲- . ر.ک: الکافی، ج ۸، ص ۵۳؛ بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۵۹؛ الوافی، ج ۵، ص ۲۷۴؛ المحجه البیضاء، ج ۲، ص ۲۶۴؛ البیان، خویی، ص ۲۴۹؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۱۰۶.

الف: اکثریت صحابه، به آنچه که این حدیث حکم می‌کرد و هدفی را که به آن‌ها نشان می‌داد، پای بند نبودند. از این رو، اکثر آن‌ها به بیعت با امام علی صلوات الله علیه وفا نکردند و هر یک دلیل خود را داشتند: یکی می‌خواست خود بر جایگاه خلافت تکیه زند؛ یکی می‌خواست در این کار، با دیگران همکاری نماید تا از پست‌های دنیوی و نفوذ و اموال بهره‌مند شود؛ یکی عافیت طلب بود و راحتی شخصی را بر دردهای احتمالی ترجیح می‌داد. هنگامی که قلب و عمل همراه نباشد، اقرار زبانی به چه کار می‌آید؟

ب: یکی از صحابه، به این بهانه که پیر و فراموش کار شده است، حدیث غدیر را کتمان نمود. امام علی صلوات الله علیه نفرین کرد که خدا او را گرفتار بلا سازد. و خداوند نفرین حضرت را مستجاب فرمود. (۱).

ص: ۱۲۹

۱- ر.ک: المعارف، ابن قتیبه، ص ۵۸۰؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۹، ص ۲۱۷ و ج ۴، ص ۷۴؛ شرح الاخبار، ج ۱، ص ۲۳۲؛ انساب الاشراف، تحقیق محمودی، ج ۲، ص ۱۵۶؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۱۹؛ کنز العمال، حدیث شماره ۳۶۴۲۷؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۲۰۷؛ البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۲۱۱ و ج ۷، ص ۳۴۷ و چاپ دار احیاء التراث، ج ۵، ص ۲۳۰؛ لطائف المعارف، ص ۱۰۵؛ حلیه الاولیاء، ج ۵، ص ۲۶ و ۲۷؛ السیره النبویه، ابن کثیر، ج ۴، ص ۴۲۰؛ الطرائف، ابن طاووس، ص ۲۱۴؛ تاریخ مدینه دمشق، ترجمه الامام علی علیه السلام، تحقیق محمودی، ج ۲، ص ۱۲ و ۱۳؛ اختیار معرفه الرجال، ص ۴۵؛ الامالی، صدوق، ص ۱۰۶ و ۱۰۷؛ الخصال، ج ۱، ص ۲۱۹؛ الارشاد، مفید، ج ۱، ص ۳۵۱؛ بحار الانوار، ج ۳۷، ص ۱۹۷ و ۲۰۰ و ۲۰۱ و ج ۴۱، ص ۲۰۴؛ نهج البلاغه، شرح عبده، ج ۴، ص ۷۴؛ عیون الحکم و المواعظ، ص ۱۶۴؛ شرح احقاق الحق، الملحقات، ج ۶، ص ۳۳۸ و ۳۳۹ و ج ۸، ص ۷۴۲؛ الغدیر، امینی، ج ۱، بحث مناشدات که آن را با برخی از مصادر ذکر می‌کند؛ کتاب الاربعین فی فضائل امیر المؤمنین، شیرازی، ص ۴۲؛ رجال الکشی، نجف، چاپ اول، ص ۳۰؛ مناقب العشره نقشبندی؛ سلسله احادیث الصحیحه، البانی، ج ۴، ص ۳۴۰ به نقل از احمد و طبرانی، و اتحاف الساده المهره بزوائد مسانید العشره بصری، و مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۷، ص ۳۵۴، و مسند الفردوس دیلمی؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۳، ص ۲۰۸؛ مناقب الامام علی علیه السلام، ابن مغزلی، شماره ۳۰؛ ترجمه الامام علی بن ابی طالب، ابن عساکر، شماره ۵۲۲ و ۵۳۰ و ۵۳۱ و ۵۳۲ و ۵۳۳؛ المعجم الکبیر، طبرانی، شماره ۴۰۵۳؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۴۱۹؛ مناقب علی، شماره ۹۱؛ فضائل صحابه، شماره ۹۶۷؛ المصنف، ابن ابی شیبه، شماره ۲۱۲۲ و دیگر منابع که بسیارند.

ج: عده ای خواستند دلالت این حدیث را با ادعاهای گزاف و باطل، به بازی بگیرند؛ آن هم با گرافه هایی که هیچ برهان الهی نداشت.

هفتم: کسی ادعا نمی کند که نسبت به زبان عربی، دانایتر از دیگران است؛ اما حقیقت این است که هیچ یک از صحابه، دلالت حدیث غدیر را بر امامت و بیعت و ولایت _ به همان معنای صحیحی که شیعه می گوید _ انکار نکرده است.

هیچ یک تصریح نکرده اند که مراد از حدیث غدیر، غیر از آن چیزی است که علمای شیعه می فهمند.

نهایت چیزی که می توان گفت، این است که گروهی از صحابه _ از جمله امام علی صلوات الله علیه و بنی هاشم و دیگران _ با این که می خواستند به مقتضای این حدیث عمل کنند، ولی کاری از دستشان برنیامد. گروهی نیز بر خلاف این حدیث عمل کردند و خلافت را غصب نمودند و بیعتی را که در روز غدیر با امام بسته بودند، شکستند و با بهانه های واهی، کار خود را توجیه نمودند و گفتند: «خلافت و نبوت، در یک خاندان جمع نمی شود». گروهی که عافیت طلب بودند، با زورگویان همراه شدند؛ چرا که می خواستند سختی ها را از خود دور سازند، یا اصلاً به رخدادهای پیرامون خود، اهمیت نمی دادند. گروهی نیز به خاطر طمع در مقام و منصب و امتیازات و غنائیم، از سران حکومت پیروی کردند. و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

خداوند عزوجل می فرماید: «اتَّبِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ؛(۱) از آنچه که از جانب پروردگارتان به سوی شما نازل شده است، پیروی کنید و جز او، هیچ معبودی نگیرید». طبق صریح این آیه، پیروی از هر کس جز پیامبر صلی الله علیه و سلم باطل است. اگر نیازی به امام باشد، برای آن است که فرمان های الهی را که به ما رسیده، به عنوان بنده ای از بندگان خدا اجرا نماید، نه این که با قرائت های خود، دین جدیدی برای مردم بیاورد که با دین رسول خدا صلی الله علیه و سلم ناهمگون است.

وقتی از علی رضی الله عنه خواسته شد حکمیت قرآن را بپذیرد؛ قبول کرد و گفت: «داور قرار دادن قرآن، حق است». اگر علی درست گفته است، همان چیزی را گفته که ما بدان معتقدیم. و اگر سخن نادرستی گفته، با ویژگی های او سازگاری ندارد و علی سخن نادرست نمی گوید. اگر حکمیت قرآن با حضور امام جائز نبود، خود علی می گفت: «در حالی که من امام هستم و سخنان رسول خدا صلی الله علیه و سلم را به شما ابلاغ می کنم، چگونه در پی حکمیت قرآن هستید؟».

اگر شیعه بگوید: «وقتی پیامبر از دنیا می رود، باید امامی باشد که دین را به مردم برساند»، باید گفت که این سخنی باطل و ادعایی بدون دلیل است. آنچه که اهل زمین به آن احتیاج دارند، این است که سخنان پیامبر صلی الله علیه و سلم به آن ها برسد؛ خواه در حضور پیامبر باشند، خواه در مکان دیگری باشند، و خواه در زمان دیگری و پس از پیامبر به دنیا بیایند. اگر پیامبر سخنی نگوید و امور دینی را

ص: ۱۳۱

روشن نسازد، دیگر وجودش موضوعیتی ندارد. پس مقصود، شخص پیامبر نیست؛ بلکه سخنی است که از او می ماند و به اهل زمین می رسد.

اگر طبق گفته شیعیان، همواره باید امامی وجود داشته باشد، آن ها در مورد کسانی که در گوشه و کنار زمین دسترسی به امام ندارند، چه می گویند؟ ساکنان شرق و غرب عالم و زنان و بیماران و افراد فقیر و ضعیف و کسانی که نمی توانند کار و زندگی خود را تعطیل کنند، توان دیدن امام را ندارند و باید سخنان امام به آن ها رسانده شود. وقتی رساندن سخنان امام ضروری باشد، رساندن سخنان پیامبر صلی الله علیه و سلم ضروری تر است و باید پیش از دیگران، از او اطاعت شود. شیعیان نمی توانند خود را از ایراد وارده، خلاص نمایند. (۱).

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: پرسش گر می گوید: «طبق تصریح آیه اَتَّبِعُوا مَا اُنزِلَ اِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَ لَا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ اَوْلِيَاءَ، (۲) پیروی از هر کس جز رسول خدا صلی الله علیه و آله باطل است». این سخنی اشتباه است و آیه، هیچ اشاره ای به شخص پیامبر صلی الله علیه و آله ندارد؛ بلکه به چیزی اشاره می کند که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شده است. منظور آیه، همین قرآن و پیروی از آن می باشد. پس این آیه، تنها بر وجوب پیروی از قرآن دلالت دارد و نسبت به پیروی از چیزهای دیگر ساکت است.

ص: ۱۳۲

۱- الفصل في الملل و الأهل و النحل، ج ۴، ص ۱۵۹ - ۱۶۰.

۲- از آنچه که از جانب پروردگارتان به سوی شما نازل شده است، پیروی کنید و جز او، هیچ معبودی نگیرید. سوره اعراف، آیه ۳.

دوم: به گفته پرسش گر، «وظیفه امام این است که فرمان های الهی را که به ما رسیده، اجرایی سازد. وظیفه اش این نیست که از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن بگوید و چیزی ابلاغ کند». این سخن، قابل پذیرش نیست؛ چون خود رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داد که مسائل از جانب ایشان ابلاغ شود: «از جانب من ابلاغ کنید؛ هر چند فقط یک آیه باشد» (۱).

و فرمود: «باید حاضران به غایبان ابلاغ کنند» (۲).

از امام علی صلوات الله علیه نیز روایت شده است که «من قرآن ناطق هستم» (۳).

خداوند متعال می فرماید: «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي» (۴) بگو این، راه و رسم من است که من و پیروانم، از روی بینش، به سوی خدا دعوت می کنیم». و می فرماید: «فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (۵) اگر نمی دانید، از اهل دانش و اطلاع پرسید».

پیامبر (صلی الله علیه و آله) در ماجرای ابلاغ سوره براءت فرمود: «جبرئیل از سوی خدا به من پیام رساند که ای محمد! هیچ کس حق ابلاغ این سوره را ندارد، مگر

ص: ۱۳۳

۱- . مسند احمد، ج ۲، ص ۱۵۹ و ۲۰۲ و ۲۱۴؛ سنن دارمی، ج ۱، ص ۱۳۶؛ صحیح بخاری، چاپ دار الفکر، ج ۴، ص ۱۴۵؛ سنن ترمذی، ج ۴، ص ۱۳۷؛ عون المعبود، ج ۱۰، ص ۷۰؛ المصنف، صنعانی، ج ۶، ص ۱۰۹ و ج ۱۰، ص ۳۱۲؛ کتاب العلم، ابو خيثمه، ص ۱۴؛ خلق افعال العباد، بخاری، ص ۵۹؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۴، ص ۱۴۹؛ المعجم الصغير، طبرانی، ج ۱، ص ۱۶۶؛ مسند الشهاب، ج ۱، ص ۳۸۷.

۲- . صحیح بخاری، چاپ دار الفکر، ج ۱، ص ۳۵؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۷۶؛ مسند ابن المبارک، ص ۱۰۶؛ خلق افعال العباد، بخاری، ص ۷۹؛ بغية الباحث عن زوائد مسند الحارث، ص ۳۴؛ سنن الكبرى، نسائی، ج ۲، ص ۴۴۹ و ۴۴۳؛ شرح معانی الآثار، ج ۳، ص ۳۲۸؛ جامع بیان العلم و فضلہ، ج ۱، ص ۴۱؛ کنز العمال، چاپ مؤسسه الرساله، ج ۵، ص ۱۲۹ و ج ۱۳، ص ۶۵۱؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۶، ص ۳۴۳؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۳، ص ۱۹۸ و ج ۱۹، ص ۹۶؛ کتاب الفتن، ابن حماد مروزی، ص ۹۶؛ انطاق الاسماع، ج ۱۲، ص ۳۴۸ و ۳۴۹.

۳- . ینابیع الموده، چاپ استانبول، ص ۶۹ و چاپ دار الاسوه، ج ۱، ص ۲۱۴ به نقل از مناقب ابن مغازلی، ص ۵۰، ح ۷۳؛ شرح احقاق الحق، ج ۷، ص ۵۹۵ و ج ۳۲، ص ۶۷ به نقل از حسام الدین مردی حنفی در کتاب آل محمد، ص ۴۵.

۴- . سوره یوسف، آیه ۱۰۸.

۵- سوره نحل، آیه ۴۳.

و فرمود: «من شهر علم هستم و علی دروازه آن است. هر کس بخواهد وارد شهر شود، باید از دروازه وارد شود» (۲). و مواردی از این دست که بسیار فراوان است.

سوم: درباره پذیرش حکمیت از سوی امام علی صلوات الله علیه باید بگویم که خوارج، حق نداشتند چنین چیزی را از او بخواهند. او همان امامی بود که آن ها مأمور بودند اوامرش را بپذیرند و از او اطاعت نمایند و برای دریافت دانش پیامبر صلی الله علیه و آله به او رجوع کنند. درخواست حکمیت، همانند درخواست بنی اسرائیل از موسی علیه السلام بود که گفتند خدا را آشکارا به آن ها نشان بدهد. همان گونه که موسی درخواست بنی اسرائیل را رد نکرد، امام علی صلوات الله علیه نیز درخواست خوارج را رد نمود؛ هر چند خواسته دو گروه، باطل و خارج از جاده

ص: ۱۳۴

۱- مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۵۱؛ تخریج الاحادیث و الآثار، ج ۲، ص ۵۰؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۳۱۸؛ ذخائر العقبی، ص ۶۹؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۵۱؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۹؛ تحفه الاحوذی، ج ۸، ص ۳۸۶؛ کنز العمال، چاپ مؤسسه الرساله، ج ۲، ص ۴۲۲؛ تفسیر القرآن العظیم، ج ۲، ص ۳۴۶؛ الدر المنثور، ج ۳، ص ۲۰۹ و ۲۱۰؛ فتح القدر، ج ۲، ص ۳۳۴؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۳۴۸؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۷۶؛ البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۴۶ و ج ۷، ص ۳۹۴؛ جواهر المطالب، ابن دمشق، ج ۱، ص ۹۷؛ مناقب علی بن ابی طالب، ابن مردویه، ص ۲۵۲؛ ینابیع الموده لذوی القربی، ج ۲، ص ۱۶۱؛ ابوهریره، سید شرف الدین، ص ۱۲۴؛ الخصال، ج ۲، ص ۳۶۹؛ بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۲۸۶ و ج ۳۸، ص ۱۷۱؛ مصباح البلاغه (مستدرک نهج البلاغه)، ج ۳، ص ۱۲۸؛ شرح الاخبار، ج ۱، ص ۳۰۴؛ الاختصاص مفید، ص ۱۶۸؛ اقبال الاعمال، ج ۲، ص ۳۷؛ هدیه الابرار، ج ۲، ص ۳۶۵؛ نور الثقلین، ج ۲، ص ۱۷۸.

۲- . مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۲۶ و ۱۲۷؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۴؛ المعجم الکبیر، ج ۱۱، ص ۵۵؛ الاستیعاب، چاپ دار الجیل، ج ۳، ص ۱۱۰۲؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۷، ص ۲۱۹ و ج ۹، ص ۱۶۵؛ فیض القدر، ج ۳، ص ۶۰؛ کنز العمال، چاپ مؤسسه الرساله، ج ۱۳، ص ۱۴۸؛ جامع الصغیر، ج ۱، ص ۴۱۵؛ نظم درر السمطین، ص ۱۱۳؛ کشف الخفاء، ج ۱، ص ۲۰۳؛ المناقب، خوارزمی، ص ۸۳؛ فتح الملک العلی، ص ۱۰ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۵؛ الکامل، ابن عدی، ج ۱، ص ۱۹۰ و ۱۹۲ و ج ۲، ص ۳۴۱ و ج ۳، ص ۴۱۲؛ تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۱۸۱ و ج ۵، ص ۱۱۰ و ج ۷، ص ۱۸۲ و ج ۱۱، ص ۵۰؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۳۷۸ و ۳۷۹ و ۳۸۰ و ۳۸۱ و ۳۸۳؛ اسد الغابه، ج ۴، ص ۲۲؛ تهذیب الکمال، ج ۱۸، ص ۷۷ و ج ۲۰، ص ۴۸۵؛ تذکره الحفاظ، ج ۴، ص ۱۲۳۱؛ میزان الاعتدال ذهبی، ج ۱، ص ۲۴۷ و ج ۲، ص ۲۵۱.

درستی بود. با این که امام علی (صلوات الله علیه) حق داشت به خوارج بگوید: «در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمان داده همه امت اسلامی، علوم خود را از من بیاموزند و علی با قرآن است و قرآن با علی است، پس چگونه حکمیت قرآن را درخواست می کنید؟» ولی چنین سخنی به آن ها نگفت و با لطف و مهربانی، از آنان درگذشت و با بزرگواری و جوان مردی، سخن ایشان را پذیرفت تا حجت بر آن ها تمام شود.

این همانند فرموده خدا به پیامبر است که فرمود: «عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَبْتَ لَهُمْ؛ (۱) خدا از تو درگذرد! چرا [پیش از آن که حال راست گویان بر تو معلوم شود و دروغ گویان را بشناسی] به آنان اجازه دادی؟». خدای متعال می خواست با این بیان، بزرگواری و کرامت اخلاقی پیامبر صلی الله علیه و آله را آشکار سازد؛ پیامبری که به دروغ ها و نیت های شوم مردم آگاهی داشت، اما مدارا می کرد و آن ها را به حضور می پذیرفت و ادعای ایشان را تصدیق می فرمود.

این آیه شریفه نیز همین گونه است: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أُولَئِكَ؟ (۲) ای پیامبر! چرا برای خشنودی همسرانت، چیزی را تحریم می کنی که خدا بر تو حلال کرده است؟». خداوند در این آیه، پیامبرش را مورد عتاب قرار داد تا کرامت اخلاقی ایشان را آشکار سازد؛ چون علی رغم آزارهای شدیدی که از همسرانش می دید و آن ها مدام بر شرارت خود می افزودند، اما پیامبر برای خشنودی همسرانش، از حلال الهی چشم می پوشید.

چهارم: امامان مذاهب فقهی و عقیدتی اهل سنت، به گفته خودشان، مسائل و احکام و حقائق دینی را به مردم معرفی می نمایند و در استنباط این حقائق و

ص: ۱۳۵

۱- .سوره براءت، آیه ۴۳.

۲- .سوره تحریم، آیه ۱.

احکام، از کتاب خدا و سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله استفاده می کنند. با این که نظرات آن ها در این خصوص، گاه درست و گاه خطا است. پس چرا رأی و نظر آن ها، جزو دین و شریعت پیامبر صلی الله علیه و آله به حساب می آید، اما اگر ائمه طاهرین صلوات الله علیهم شنیده های خود را _ به نقل از پدران شان و با سند های متصل به پیامبر صلی الله علیه و آله _ ابلاغ کنند، مورد پذیرش قرار نمی گیرد؟ چرا مردم مسائل دینی خود را از اهل بیتی که خدا آن ها را تطهیر نموده، دریافت نمی دارند؟ مگر آنچه که مردم از راویان حدیث دریافت می کنند، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نرسیده است؟ پس چرا آن را قبول می کنند و این را نمی پذیرند؟

پنجم: سخن پرسش گر که می گوید: «هیچ دلیلی وجود ندارد که مردم پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله نیاز به امام داشته باشند تا دین را به آن ها برسانند»، قابل پذیرش نیست. آن حضرت در زمان حیاتش، عده ای را به عنوان مبلغ و معلم و حاملان فقه و احکام، به اطراف گسیل می داشت. به عنوان نمونه: پیامبر (صلی الله علیه و آله) پیش از هجرت به مدینه، مصعب بن عمیر را برای آموزش احکام دین و حقایق ایمان، به آن شهر فرستاد. در نیاز به مبلغان دینی، چه تفاوتی میان دوره حیات و وفات آن حضرت وجود دارد؟ اگر پیامبر صلی الله علیه و آله آموزگاران را منصوب نمی کرد تا مسائل دینی را بشناسند و بشناسانند، مردم پس از وفات او، چگونه از مسائل دینی آگاهی می یافتند؟

ششم: بر شیعیان اشکال وارد کردند که «اگر کسانی در گوشه و کنار زمین، دسترسی به امام نداشته باشند، امام چگونه می تواند دین را از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله به آن ها ابلاغ کند؟». پاسخ این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در زمان حیات خود، چگونه دین را به کسانی که در حضورش نبودند و به کسب و کار خود اشغال داشتند، ابلاغ می فرمود؟ اگر بگویید که «آن حضرت به طور مستقیم

این کار را می کرد»، سخن نادرستی گفته اید. و اگر بگویید که «سخنان خود را توسط فرستادگانش ابلاغ می فرمود»، پس چرا امام اجازه نداشته باشد دین را به واسطه فرستادگانش ابلاغ نماید؟ و الحمد لله و الصلاة و السلام علی محمد و آله.

علی (علیه السلام) ناتوان از انتقال سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله)

پرسش شماره ۱۴ (۱۵۹)

از آنچه که به پندار خودتان، از طریق امامان اهل بیت به شما رسیده است، پا را فراتر گذاشته اید. به جز علی بن ابی طالب رضی الله عنه، هیچ یک از آنان در سن تشخیص، رسول خدا صلی الله علیه و سلم را درک نکردند. آیا علی می توانست به تنهایی، همه سنت پیامبر صلی الله علیه و سلم را به نسل های بعدی انتقال دهد؟ چگونه چنین چیزی ممکن است؟ در حالی که به اعتراف خودتان، گاه رسول خدا صلی الله علیه و سلم او را در مدینه می گذاشت یا به مأموریت می فرستاد و همیشه با پیامبر (صلی الله علیه و آله) نبود! او چگونه می توانست رفتار پیامبر (صلی الله علیه و آله) در خانه اش را گزارش کند؟ گزارش این امور، تنها از همسران پیامبر برمی آمد. پس هرگز علی نمی توانست به تنهایی همه سنت پیامبر (صلی الله علیه و سلم) را برای شما نقل کند.

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله الطیبین الطاهرین. السلام علیکم و رحمہ الله و برکاته.

یکم: خود شما از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اید که «نیمی از دین تان را از این حمیرا (عایشه) دریافت کنید» (۱). مدت زمانی که عایشه پس از ازدواج،

ص: ۱۳۷

۱- . ر.ک: السنه قبل التدوین، ص ۲۵۲؛ النهایه فی غریب الحدیث، ج ۱، ص ۴۳۸؛ تحفه الاحوذی، ج ۱۰، ص ۲۵۹؛ الاحکام آمدی، ج ۱، ص ۲۴۸؛ کشف الخفاء، ج ۱، ص ۳۷۴؛ السیره النبویه، ابن کثیر، ج ۲، ص ۱۳۷؛ البدایه و النهایه، ج ۳، ص ۱۵۹؛ لسان العرب، ج ۴، ص ۲۰۹. در تفسیر الکبیر رازی، ج ۳۲، ص ۳۲ و تفسیر الآلوسی، ج ۳، ص ۱۵۵ آمده است: دو سوم دینتان را از حمیرا بگیرید.

با پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود، در مقایسه با زمانی که امام علی صلوات الله علیه با رسول خدا صلی الله علیه و آله زندگی کرد، زمان بسیار کوتاهی است. وقتی عایشه می تواند نیمی از دین را به مردم ابلاغ کند، آیا چیز زیادی است که امام علی صلوات الله علیه همه دین را از رسول خدا صلی الله علیه و آله دریافت کند و به مردم برساند؟

دوم: وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله توانست به تنهایی دین اسلام را از منبع وحی دریافت کند و در مدت بیست و سه سال به مردم ابلاغ نماید، پس چرا امام علی صلوات الله علیه نتواند آن را به تنهایی از پیامبر صلی الله علیه و آله دریافت کند و در مدت سی سال به مردم برساند و به فرزندانش _ امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهما _ بیاموزد و آن ها نیز به همان نحو، به فرزندان خود آموزش دهند؟

سوم: امام علی صلوات الله علیه «علم الکتاب» می دانست. از روش و منش آن حضرت برمی آید که بسیاری از علوم و معارف را از قرآن استنباط می کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله هزار باب از علم را به او آموخت که از هر باب آن، هزار باب دیگر گشوده می شد. او دروازه دانش رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و خود پیامبر فرمود: «من شهر دانش هستم و علی دروازه آن است». حال اگر چنین شخصی نتواند همه آموزه های دینی را دریابد، عایشه چگونه می تواند نصف آن را دریافت کند و به مردم برساند؟ در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله نه چیزی از باب های دانش را به او آموخت، و نه خود عایشه علم الکتاب می دانست!

این موضوع به ما می فهماند که فنون و روش ائمه صلوات الله علیهم برای یادگیری و دریافت معارف، با روش دیگران تفاوت دارد و تقسیم بندی شما ناعادلانه است: تِلْكَ إِذَا قِسْمَةٌ ضِيزَى.

چهارم: خدا درباره حضرت یحیی علیه السلام می فرماید: «يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا» (۱) ای یحیی! کتاب آسمانی را به جد و جهد بگیر. در زمان کودکی، به او نبوت بخشیدیم». و درباره دورانی که حضرت عیسی علیه السلام در گهواره بود، می فرماید: «فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا * قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا * وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا مِمَّا كُنْتُ وَ أَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا» (۲) [مریم] به آن [نوزاد] اشاره کرد. گفتند: چگونه با کودکی که در گهواره است، سخن بگوییم؟ [نوزاد به سخن آمد و] گفت: من بنده خداوند هستم که به من کتاب آسمانی داده و مرا پیامبر گردانده است. هر جا که باشم، مرا مبارک گردانده و مادام که زنده باشم، مرا به نماز و زکات سفارش فرموده است». و در جای دیگر می فرماید: «فَوَحَّيْنَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا» (۳) بنده ای از بندگان ما [یعنی خضر] را یافتند که به او رحمتی از سوی خویش ارزانی داشته و از پیشگاه خود به او علم آموخته بودیم». و در مورد آموزش زبان پرندگان به حضرت سلیمان علیه السلام می فرماید: «وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلَّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ» (۴) گفت: ای مردم! به ما زبان مرغان آموخته شده است». و دیگر آیاتی که نشان می دهد خداوند متعال، قادر است به برخی از بندگانش، علوم ارزشمندی اعطا کند و حتی در خردسالی و آغاز تولد، آن ها را لایق نبوت و دیگر مقامات الهی گرداند. آیا چنین خدایی نمی تواند آموختن هزار باب از دانش رسول خدا صلی الله علیه و آله را که از هر باب آن، هزار باب گشوده

ص: ۱۳۹

۱- .سوره مریم، آیه ۱۲.

۲- .سوره مریم، آیه ۲۹ - ۳۱.

۳- .سوره کهف، آیه ۶۵.

۴- .سوره نمل، آیه ۱۶.

می شود، بر امام علی صلوات الله علیه آسان گردانند؟ آیا نمی تواند «علم الکتاب» را به او ارزانی دارد؟

پنجم: طبق حدیث ثقلین، تمسک به قرآن و اهل بیت صلوات الله علیهم می تواند تا روز قیامت، انسان را از گمراهی نجات دهد. پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیث دیگر می فرماید: «خلفای پس از من، دوازده تن هستند». و بیان می دارد: «مَثَل اهل بیت من در میان شما، همانند کشتی نوح است که هر کس بر آن سوار شد، نجات یافت و هر کس از آن کناره گرفت، غرق و نابود شد». از مجموع این احادیث به دست می آید که این دین، در نزد اهل بیت صلوات الله علیهم محفوظ است و امت اسلامی برای ایمن ماندن از گمراهی، باید به آن ها مراجعه کنند.

ششم: هیچ ایرادی ندارد که اکثر ائمه صلوات الله علیهم، زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله را درک نکرده باشند. همان گونه که خود ائمه صلوات الله علیهم تصریح کرده اند، رسول خدا صلی الله علیه و آله علوم را به امام علی صلوات الله علیه آموزش داد و امام بعدی نیز به همان شکل، از امام قبلی دریافت نمود. در پاسخ به پرسش ۲۲ و ۱۵۸ به این موضوع پرداخته ایم و احادیثی را ذکر کرده ایم که می فرماید: «حدیث من، حدیث پدرم است و حدیث پدرم، حدیث جدم و ...».

هفتم: مردم نیازی ندارند که همه اتفاق های پیش آمده در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله را بدانند؛ بلکه تنها نیازمند شناخت آن بخش از زندگی رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند که متضمن احکام و رفتار اخلاقی و اجتماعی و سیاسی و این قبیل امور است. خود پیامبر صلی الله علیه و آله نیز موظف بود این مسائل را به مردم ابلاغ کند. در این خصوص، نمی توان به نقل خودسرانه شماری از همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله) تکیه کرد. چه بسا آنان به مصلحت خود نمی دانستند که برخی امور را نقل کنند. همچنان که می بینیم برخی از همسران پیامبر، چیزهایی را که به مصلحت

آنان نبود، پنهان می کردند و با فاش شدن ماجرا، می کوشیدند بر کار خود پوشش نهند و آثار بر جای مانده را از بین ببرند. به عنوان نمونه: در بیماری منجر به وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله که ابوبکر می خواست به جای پیامبر نماز جماعت بخواند، آن حضرت با تکیه بر شأنه امام علی صلوات الله علیه و فضل بن عباس، از منزل بیرون رفت تا پدر عایشه را از اقامه جماعت بازدارد. بعدها که عایشه این موضوع را نقل کرد، هیچ نامی از امام علی صلوات الله علیه نبرد. (۱).

همچنین عایشه مانع از این می شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله نام حضرت خدیجه علیها السلام را به میان آورد. خود او نقل می کند: پیامبر صلی الله علیه و آله از خدیجه یاد کرد و بسیار او ستود. غیرت زنانه به سراغم آمد و گفتم: «یا رسول الله! خداوند به جای پیرزنی دهان گشاد از پیرزنان قریش، یک زن زیبا به تو داده است». (طبق نقل دیگر: چقدر از این زن دهان گشاد یاد می کنی! خدا بهتر از او را نصیب تو کرده است). چهره رسول خدا صلی الله علیه و آله چنان دگرگون شد که تا آن زمان، ندیده بودم چنین برافروخته شود؛ مگر هنگامی که بر او وحی نازل می شد یا ابری پدیدار می گشت و انتظار می کشید که بداند آن ابر رحمت است یا عذاب.

رسول خدا فرمود: «خدا هیچ زنی بهتر از خدیجه، نصیبم نکرد. وقتی مردم مرا تکذیب کردند، او مرا تصدیق نمود. وقتی مردم مرا محروم کردند، او با دارایی

ص: ۱۴۱

۱- . مسند احمد، ج ۶، ص ۳۴ و ۲۲۸؛ عمده القاری، ج ۵، ص ۱۹۲؛ خلاصه عبقات الانوار، ج ۳، ص ۲۸۷؛ فتح الباری، ج ۲، ص ۱۳۱؛ الغدیر، ج ۹، ص ۳۲۴ و ۳۲۵؛ صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۷۵؛ المصنف، صنعانی، ج ۵، ص ۴۳۰؛ المسترشد، طبری، ص ۱۲۶؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۱۱، ص ۱۷۵؛ تاریخ الامم والملوک، ج ۲، ص ۴۳۳؛ الارشاد، مفید، ج ۱، ص ۳۱۱؛ مناقب اهل البیت، شیروانی، ص ۴۲؛ قاموس الرجال، ج ۱۲، ص ۲۲۹؛ شرح احقاق الحق (الملحقات) ج ۳۱، ص ۴۵.

خود مرا کمک کرد. وقتی از فرزند دیگران محروم شدم، خدا از طریق او به من فرزند عطا فرمود» (۱).

و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله.

محافظت از ابوبکر و انهادن حضرت علی (علیه السلام)

پرسش شماره ۱۵ (۲۷)

پیامبر صلی الله علیه و سلم وقتی از مکه به مدینه هجرت کرد، ابوبکر صدیق را به همراه خود برد و او را نجات داد؛ اما از علی رضی الله عنه خواست که در بستر او بیارامد و در معرض نابودی قرار گیرد. اگر علی، امام و وصی و خلیفه منصوب از سوی خدا بود، پس چرا در معرض مرگ قرار گرفت؟ اگر مرگ ابوبکر، هیچ ضرری برای امامت و سلسله امامت نداشت، پس چرا نجات داده شد؟ «در بستر مرگ آرمیدن» یا «زنده ماندن و خار در پا نخلیدن» سزاوار کدام یک از آن دو بود؟ اگر بگویید که «علی علم غیب داشت»، خوابیدن در بستر پیامبر صلی الله علیه و سلم چه فضیلتی می توانست برای او داشته باشد؟

پاسخ

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

ص: ۱۴۲

۱- صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۳۴ ولی در آن، پاسخ پیامبر صلی الله علیه و آله را ذکر نکرده است؛ اسد الغابه، ج ۵، ص ۵۵۷ و ۵۵۸ و ۴۳۸؛ الاصابه، ج ۴، ص ۲۸۳؛ الاستیعاب، در حاشیه الاصابه، ج ۴، ص ۲۸۶ و ۲۸۷؛ صفه الصفوه، ج ۲، ص ۸؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۱۱۷ و ۱۱۸ و ۱۵۰ و ۱۵۴. و.ر.ک: بخاری، چاپ ۱۳۰۹ هـ.ق، ج ۲، ص ۲۰۲؛ البدایه و النهایه، ج ۳، ص ۱۲۸؛ اسعاف الراغبین، در حاشیه نور الابصار، ص ۹۶ و چاپ العثمانیه، ص ۸۵ و چاپ السعیدیه در مصر، ص ۹۰؛ قاموس الرجال، ج ۱۰، ص ۳۳۲؛ بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۱۲ به نقل از کشف الغمه.

توصیف ابوبکر به صدیق، (۱) کاملاً بی جا است. از امیرالمؤمنین علی صلوات الله علیه روایت شده است که بر منبر بصره فرمود: «صدیق اکبر و فاروق اعظم، من هستم. بعد از من، کسی جز فرد دروغ گو، چنین ادعایی نمی کند». (۲).

ممکن است گفته شود: «پرسش گر ادعا نکرد که ابوبکر، صدیق اکبر است؛ بلکه او را با کلمه صدیق توصیف کرد. پس منافاتی ندارد که ابوبکر، صدیق باشد و امیرالمؤمنین علی صلوات الله علیه، صدیق اکبر». پاسخ این است که توصیف ابوبکر به صدیق نیز، هیچ توجیهی ندارد؛ زیرا اسلام آوردن او، چندین سال به تأخیر افتاد.

این بحث، مجال دیگری می طلبد و برای روشن شدن مسأله، می توانید به کتاب الصحیح من سیره النبی الاعظم رجوع کنید.

ص: ۱۴۳

۱- صدیق در لغت، به معنای بسیار تصدیق کننده است و بنا بر روایات، به نخستین کسی که پیامبر صلی الله علیه و آله را تصدیق کرد، اطلاق می شود. مترجم

۲- ر.ک: مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۱۲؛ تلخیص مستدرک ذهبی، حاشیه همان صفحه؛ الاوائل، ج ۱، ص ۱۹۵؛ فرائد السمطین، ج ۱، ص ۲۴۸؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۳، ص ۲۲۸ و ج ۱، ص ۳۰؛ البدایه و النهایه، ج ۳، ص ۲۶؛ الخصائص، نسائی، ص ۴۶ با سندی که همه رجال آن موثق هستند، آن را نقل کرده است؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۴ با سند صحیح آن را نقل کرده است؛ تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، ص ۵۶؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۷؛ ذخائر العقبی، ص ۶۰ به نقل از خلفی؛ الآحاد و المثانی، مخطوط موجود در کپرلی، شماره ۲۳۵؛ معرفه الصحابه، ابو نعیم، مخطوط موجود در کتابخانه طوپ قپوسرای، شماره ۴۹۷، ج ۱؛ تذکره الخواص، ص ۱۰۸ به نقل از مسند احمد و الفضائل؛ حاشیه ترجمه الامام علی علیه السلام از تاریخ ابن عساکر، تحقیق محمودی، ج ۱، ص ۴۴ و ۴۵ به نقل از المصنف ابن ابی شیبه، صفحه شماره ۱۵۵/أ؛ کنز العمال، چاپ دوم، ج ۱۵، ص ۱۰۷ به نقل از ابن ابی شیبه و نسائی و ابن ابی عاصم در کتاب السنه و عقیلی و حاکم و ابو نعیم و نیز به نقل از الضعفاء عقیلی، ج ۶ ورقه ۱۳۹ و معرفه الصحابه، ابو نعیم، ج ۱ ورقه ۲۲/أ و تهذیب الکمال مزی، ج ۱۴ ورقه ۱۹۳/ب و به نقل از تفسیر طبری و الفضائل احمد، حدیث ۱۱۷ و نیز آن را در ذیل احقاق الحق (الملحقات)، ج ۴، ص ۳۶۹ از میزان الاعتدلال، ج ۱، ص ۴۱۷ و ج ۲، ص ۱۱ و ۲۱۲ روایت کرده است؛ الغدیر، امینی، ج ۲، ص ۳۱۴ از بسیاری از منابع فوق نقل نموده است و نیز از الرياض النضره، ص ۱۵۵ و ۱۵۸ و ۱۲۷ و اللثالی المصنوعه، ج ۱، ص ۳۲۱.

همراهی ابوبکر با پیامبر (صلی الله علیه و آله)

سخن پرسش گر وقتی صحیح است که پیامبر صلی الله علیه و آله ابوبکر را به همراه خود برده باشد؛ در حالی که این موضوع، مورد تردید است. طبق برخی روایات، پیامبر صلی الله علیه و آله بدون آن که به کسی اطلاع دهد، عازم غار شد. ابوبکر در پی خبرهای تازه، از خانه بیرون آمد و امام علی صلوات الله علیه را در رختخواب پیامبر صلی الله علیه و آله یافت. از او درباره رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید. امام به او خبر داد که پیامبر به طرف چاه میمون رفته است. ابوبکر به آن حضرت ملحق شد و همراه ایشان ماند.

پس این که پرسش گر با قطع و یقین می گوید: «پیامبر ابوبکر را به همراه خود برد»، معنا ندارد. پیامبر صلی الله علیه و آله او را با خود نبرد؛ بلکه او به پیامبر ملحق شد. همچنین معنا ندارد که بگوییم: «پیامبر صلی الله علیه و آله ابوبکر را نجات داد و او را زنده نگاه داشت». به هیچ وجه این گونه نبود [و اصلاً بود و نبود او برای مشرکان اهمیتی نداشت که جانش در خطر باشد و پیامبر صلی الله علیه و آله بخواهد جان او را نجات بدهد]؛ یا دست کم این موضوع، به شدت مورد تردید است.

واکنش احتمالی ابوبکر در برابر خواسته پیامبر (صلی الله علیه و آله)

چگونه می توان ثابت کرد که اگر پیامبر صلی الله علیه و آله چیزی را که از امام علی صلوات الله علیه خواسته بود، از ابوبکر می خواست، او نیز به پیامبر صلی الله علیه و آله پاسخ مثبت می داد و در بستر حضرت می خوابید؟ بر فرض این که پاسخ مثبت می داد، از کجا معلوم که با دیدن برق شمشیرهایی که پیرامونش را فرا گرفته بود، همانند امام علی صلوات الله علیه ایستادگی می کرد و اسرار را فاش نمی ساخت؟

ما از ابوبکر، پایداری در جنگ را سراغ نداریم؛ بلکه او را اهل فرار و سستی و شانه خالی کردن از وظایف جنگی می شناسیم: او در جنگ احد و خیبر و حنین و

ذات السلاسل، پا به فرار گذاشت؛ در جنگ خندق، از مبارزه با عمرو بن عبدود شانه خالی کرد؛ در جنگ بدر، از حمایت رسول خدا صلی الله علیه و آله دریغ ورزید و خاطر جمع بود که مسلمانان، روح شان را فدای آن حضرت می کنند و تا آخرین نفر، جان شان را ایثار می نمایند تا دست مشرکان به پیامبر صلی الله علیه و آله نرسد.

در حالی که راویان خبر داده اند که در جنگ بدر، رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدیک ترین فرد به دشمن بود، از ابوبکر هیچ حرفی _ حتی به اندازه جنابان لب _ به میان نیاورده اند؛ گویا او اصلاً در جنگ بدر حضور نداشته است.

منافات نداشتن جان فشانی با خلافت

آرمیدن امام علی صلوات الله علیه در بستر پیامبر صلی الله علیه و آله و قرار گرفتن در معرض خطر، منافاتی با این ندارد که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را جانشین خود کرده باشد؛ زیرا:

الف: ثابت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله در روزی که آیه «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ»^(۱) نازل شد، به بنی هاشم فرمود: «علی، برادر و وصی و جانشین من است». سخن آن حضرت، به صورت «جانشین من در بین شما» و عباراتی شبیه به این نیز ثبت شده است؛ اما در هیچ منبعی نیامده است که آن حضرت فرموده باشد: «پس از مرگم، جانشین من است».

ب: طبق سخن پیامبر صلی الله علیه و آله که در جنگ تبوک و غیره، به امام علی صلوات الله علیه فرمود: «انت منی بمنزله هارون من موسی؛ الا- انه لا- نبی بعدی»، جانشینی امام علی (صلوات الله علیه) برای پیامبر (صلی الله علیه و آله)، هم اندازه با جانشینی حضرت هارون

ص: ۱۴۵

۱- خویشان نزدیک را هشدار بده. سوره شعراء، آیه ۲۱۴.

برای برادرش حضرت موسی علیهما السلام بود؛ اگر چه هارون پیش از موسی از دنیا رفت.

بنا بر این، پیامبر صلی الله علیه و آله جانشینی فراگیر امام علی صلوات الله علیه را اراده کرده بود که شامل زمان حیات و پس از وفات ایشان می شد؛ چرا که اگر مقصودش تنها جانشینی در زمان حیات بود، معنا نداشت که بفرماید: «الا انه لا نبی بعدی؛ جز این که پس از من پیامبری نیست»؛ بلکه باید می فرمود: «لا نبی معی؛ جز این که پیامبری همراه من نیست». و اگر مراد آن حضرت، فقط جانشینی در غزوه تبوک بود، نیازی نبود که امام علی صلوات الله علیه را در جایگاه هارون نسبت به موسی قرار دهد. پیامبر صلی الله علیه و آله در طول حیاتش، افراد زیادی را به عنوان جانشین خود در مدینه گذاشت؛ اما هیچ گاه آنان را در جایگاه هارون نسبت به موسی قرار نداد.

بنا بر این در حدیث منزلت، «عموم لفظ» مد نظر بوده است، نه «خصوصیت مورد». شاهد بر این مطلب، آیه «وَ أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ»^(۱) است که هیچ کس ادعا نکرده است که مورد آن، اختصاص به دوره حیات پیامبر صلی الله علیه و آله داشت.

ج: این گونه تعبیر، یک قید واقعی را در بر دارد؛ به این بیان که امام علی صلوات الله علیه بر فرض زنده ماندن، جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله خواهد شد. وقتی کسی می خواهد وصی و وکیل انتخاب کند، نمی تواند تضمین نماید که این وصی و وکیل، تا مدت ها پس از مرگ وی زنده خواهد ماند؛ چون احتمال دارد که پیش از او بمیرد. با این حال، کارها بر اساس تخمین و گمانه زنی و با توجه به سن فرد و سیر طبیعی امور، جریان می یابد. همچنین وقتی که یک پادشاه، فرزند یا

ص: ۱۴۶

۱- کارشان بر پایه مشورت در میان خودشان است. سوره شوری، آیه ۳۸.

برادرش را ولی عهد خود قرار می دهد، تضمین نمی کند که ولی عهد پس از وی زنده بماند.

د: اگر خدا به پیامبرش دستور دهد که «علی را برای زمان حیات و پس از وفات، به عنوان امام امت منصوب کن»، هیچ مانعی ندارد که طبق قانون بداء، امام علی صلوات الله علیه خود را فدای پیامبر صلی الله علیه و آله کند. قانون بداء را در پاسخ به پرسش ۱۰۳ شرح دادیم و گفتیم که ممکن است خدا به پیامبرش خبر بدهد که «فلان کار، طبق سنت الهی انجام می گیرد»؛ ولی به او نگوید که موانعی پیش می آید و جلوی آن را می گیرد، یا برخی از شرائط تحقق آن، مهیا نمی شود.

هنر حتی اگر فرض کنیم که این مورد، از موارد بداء نباشد، در نظر گرفتن امام علی صلوات الله علیه برای خلافت، مانع از این نمی شود که در پیش آمدهایی از این دست، دچار جراحت و قطع عضو و شکستگی و از کار افتادگی اعضا نگردد.

شاید دو جواب اخیر ما، هماهنگ با سخن پیامبر صلی الله علیه و آله باشد که دو روز پس از ليله المبيت، به امام علی صلوات الله علیه فرمود: «ای علی! آن ها دیگر نمی توانند به تو آسیبی برسانند».^(۱) این جمله حاکی از آن است که امام علی صلوات الله علیه از آسیب مشرکان، در امان نبود و احتمال داشت دچار مرگ، قطع عضو، جراحت، یا انواع و اقسام دردها شود.

نزول آیه شراء درباره حضرت علی (علیه السلام)

درباره آیه شراء، لازم است چند مطلب بیان گردد:

ص: ۱۴۷

۱- [۱]. ر.ک: الامالی طوسی، ج ۲، ص ۸۳ و چاپ دار الثقافة، ص ۴۶۸؛ حلیه الابرار، ج ۱، ص ۱۴۷؛ بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۶۲؛ المیزان، ج ۹، ص ۸۲؛ الدرجات الرفیعه، ص ۱۴؛ اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۲۳۷ و ۳۷۶؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۲.

الف: آیه شراء می فرماید: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ» (۱). برخی از مردم هستند که برای به دست آوردن خشنودی خداوند، از جان خود می گذرند و خدا به بندگانش مهربان است». نزول این آیه کافی است تا شکوه عملکرد امام علی صلوات الله علیه را نشان دهد؛ یعنی همان آرمیدن در بستر پیامبر صلی الله علیه و آله که در شب هجرت رخ داد. در این ماجرا، امام علی صلوات الله علیه به هیچ وجه، کوچک شمرده نشد و به حال خود رها نگردید؛ بلکه چشم های خدا از او نگهبانی می کرد و فرشتگان، نظاره گر جایگاهش بودند و نامش در قرآن مجید، به بزرگی یاد شد.

از کجا معلوم که اگر ابوبکر به جای امام علی صلوات الله علیه قرار می گرفت، در برابر خطری که او را احاطه کرده بود، پایداری می کرد؟ از کجا معلوم که اگر پیامبر صلی الله علیه و آله از ابوبکر می خواست در جایگاه امام علی صلوات الله علیه قرار گیرد، او می توانست دستور پیامبر صلی الله علیه و آله را اجرا نماید؟ او اصلاً چنین توانی نداشت و با این که مدام معجزات پیامبر صلی الله علیه و آله را می دید، وقتی با آن حضرت به غار رفت، او را حزن و اندوه فراگرفت. قرآن در این باره می فرماید: «إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ؛ (۲) پیامبر به رفیقش گفت: اندوهگین نباش».

در حدیثی که پیامبر صلی الله علیه و آله از عمر خواست پیامش را به اهل مکه برساند، عمر سر باز زد و بهانه آورد که در مکه، خویشاوندی ندارد تا از او حمایت شود. به همین دلیل، عثمان را فرستاد. (۳) آیا دلیلی وجود دارد که نشان دهد ابوبکر از این جهت، قوی تر از عمر بوده است؟

ص: ۱۴۸

-
- ۱- .سوره بقره، آیه ۲۰۷.
 - ۲- .سوره براءت، آیه ۴۰.
 - ۳- .مسند احمد، ج ۴، ص ۳۲۴؛ تخریج الاحادیث و الآثار، ج ۳، ص ۳۰۹ و ۳۱۰؛ جامع البیان طبری، ج ۲۶، ص ۱۱۱؛ تفسیر الثعلبی، ج ۹، ص ۴۷؛ تفسیر بغوی، ج ۴، ص ۱۹۳؛ تفسیر القرآن العظیم، ج ۴، ص ۲۰۰ و ۲۱۰؛ تفسیر ثعالبی، ج ۵، ص ۲۵۴؛ الثقات، ابن حبان، ج ۱، ص ۲۹۸ و ۲۹۹؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۳۹، ص ۷۸؛ تاریخ الامم و الملوک، چاپ مؤسسه الاعلمی، ج ۲، ص ۲۷۸؛ البدایه و النهایه، چاپ دار احیاء التراث العربی، ج ۴، ص ۱۹۱؛ السیره النبویه، ابن هشام، ج ۳، ص ۷۸۰؛ عیون الاثر، ج ۲، ص ۱۱۸؛ السیره النبویه، ابن کثیر، ج ۳، ص ۳۱۸؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۵، ص ۴۶؛ السیره الحلبیه، چاپ دار المعرفه، ج ۲، ص ۷۰۰؛ بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۳۲۹؛ عین العبره فی غبن العتره، ص ۲۴؛ تفسیر مجمع البیان، طبرسی، ج ۹، ص ۱۹۴.

در قرآن چیزی وجود ندارد که بر فضیلت ابوبکر دلالت کند؛ بلکه مطالبی آمده است که از او سلب فضیلت می کند. این موضوع، دلالت بر عظمت فضایل امام علی صلوات الله علیه دارد و نشان می دهد که خداوند می خواست آن حضرت را گرامی بدارد و بزرگ شمارد؛ نه این که فضیلتی را برای دیگران یادآور شود. اگر خواسته خدا این بود که ابوبکر زنده بماند و جانش حفظ شود، حتماً او را _ هر چند با یک کلمه _ ستایش می کرد؛ نه این که او را با نکوهش یاد کند و بفرماید: «ثَانِي اٰثْنِيْنِ اِذْ هُمَا فِي الْغَارِ» (۱).

ب: آیه شفاء، حکایت از این دارد که خود امام علی صلوات الله علیه آرمیدن در بستر پیامبر صلی الله علیه و آله را پیشنهاد کرد و برای این کار پیش قدم شد و به خاطر رسول خدا صلی الله علیه و آله جان خود را در طبق اخلاص قرار داد. داستان، تنها امثال امر و پذیرفتن خواسته پیامبر صلی الله علیه و آله از روی اکراه و اجبار نبود؛ بلکه درخواستی بود که آب زلال را به زمین تشنه می رساند.

علم غیب امام علی (علیه السلام)

درباره علم غیب امام علی صلوات الله علیه باید بگویم که آن حضرت، چیزهایی را می دانست که رسول خدا صلی الله علیه و آله به او خبر داده بود. در این مورد، دلیلی نداریم که ثابت کند رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی غیر از آنچه که قبلاً گفتیم، به آن حضرت گفته باشد. و الحمد لله و الصلاه و السلام علی محمد و آله.

ص: ۱۴۹

شیعیان فرق چندانی بین پیامبران و امامان قائل نیستند؛ به طوری که شیخ شان مجلسی، درباره امامان می گوید: «اگر احترام به خاتمیت پیامبر صلی الله علیه و آله نبود، هیچ دلیلی نمی دیدیم که امامان را با وصف نبوت یاد نکنیم. فرقی میان نبوت و امامت، در عقل ما نمی گنجد»^(۱). سؤال این است که اگر وظایف و ویژگی های اختصاصی پیامبران _ از قبیل عصمت و معجزات و ابلاغ دین از سوی خدا _ با وفات خاتم انبیاء حضرت محمد صلی الله علیه و سلم متوقف نشد و پس از او نیز، توسط دوازده مرد ادامه یافت، پس اعتقاد به ختم نبوت، چه ارزشی دارد؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: عالمی که پرسش گر به او اشاره کرده است، می گوید که در این مسأله، عقلش نمی تواند تفاوت را درک کند. چه بسا دیگر علما بتوانند به نتایج درست دست یابند و فرقی را که او از فهمش عاجز بوده، درک نمایند.

دوم: خود علامه مجلسی رحمه الله در همین گفتار تصریح می کند که «ما باید اذعان کنیم که امامان، پیامبر نیستند». و ادامه می دهد: «شاید فرق امامان با پیامبران غیر اولوالعزم، این باشد که امامان، نایبان رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند که احکام دین را به طور نیابتی ابلاغ می کنند؛ ولی پیامبران، گر چه پیرو شریعت دیگر انبیا

ص: ۱۵۰

بودند، اما شخصاً و اصالتاً به نبوت مبعوث شدند. البته نیابت امامان از پیامبر صلی الله علیه و آله، والاتر از اصالت دیگر پیامبران است.» از کلام علامه مجلسی رحمه الله روشن می شود که شیعیان بین امامت و نبوت، فرق می گذارند.

سوم: حضرت ابراهیم علی نبینا و آله و علیه السلام پس از رسیدن به مقام نبوت و خلت و رسالت، به مقام امامت نائل شد؛ زیرا در اواخر زندگی اش به امامت رسید. این بدان معنا است که امامت، دارای معنای عظیمی است که نیاز به درس آموزی و اندیشه دارد. چه بسیار پیامبرانی که به مقام امامت نرسیدند و امامانی که دارای مقام نبوت نبودند.

مقام «خاتم نبوت»، مقامی کامل تر و تمام تر و باشکوه تر و برتر از نبوت معمولی است. امامت و جانشینی خاتم پیامبران نیز، مقامی بزرگ و باشکوه است که شکوه و جلالش را از پیامبر خاتم می گیرد. پس سخن پرسش گر که گفت: «پس اعتقاد به ختم نبوت، چه ارزشی دارد؟»، کاملاً بی معنا است.

چهارم: همان گونه که ابلاغ دین و معارف خاصه، اختصاص به پیامبر خاتم ندارد و شامل نبوت و امامت در هر مکان و زمانی می شود، عصمت نیز مقامی است که اختصاص به پیامبر خاتم ندارد؛ بلکه از خصوصیات کلی نبوت و امامت در همه زمان ها است. پس سخن پرسش گر که می گوید: «عصمت با وفات خاتم الانبیاء متوقف شد»، کاملاً بی معنا است. وقتی عصمت، اختصاص به خاتمیت نداشته باشد و شامل هر نبوت و امامتی گردد، چرا باید متوقف شود؟

پنجم: آنچه که با وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله متوقف می شود، ابلاغ از سوی خدا است که همان نبوت می باشد؛ زیرا نبوت به آن حضرت ختم می گردد. اگر منظور از معجزه، چیزی است که نبوت را به اثبات می رساند، آن نیز با وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله متوقف می شود؛ ولی معجزه برای اثبات امامت _ که با

استفاده از علم الکتاب صورت می پذیرد؛ همانند استفاده آصف بن برخیا از علم الکتاب برای آوردن تخت بلقیس از یمن به بیت المقدس _ با وفات آن حضرت پایان نمی یابد. هر امامی که علم الکتاب داشته باشد، همواره چنین معجزه ای با او همراه خواهد بود. و الصلاة و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

خلافت حضرت علی(علیه السلام) و مرگ هارون در زمان موسی

پرسش شماره ۱۷ (۱۰۱)

شیعه معتقد است که به خاطر حدیث «انت منی بمنزله هارون من موسی»^(۱) علی سزاوار خلافت پس از رسول خدا صلی الله علیه و سلم بود. در حالی که هارون جانشین موسی علیه السلام نشد؛ بلکه یوشع بن نون به جانشینی وی رسید!

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله الطیبین الطاهرین. السلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

در پاسخ به پرسش ۱۱۶، جواب این سؤال را داده ایم. می توانید به آنجا مراجعه کنید. خلاصه پاسخ این است که حدیث می خواهد بفهماند که هارون نسبت به موسی، جایگاهی داشت که او را از چهار ویژگی برخوردار می کرد: مقام نبوت، جانشینی، وزارت و پشتیبانی از موسی. همان گونه که هارون در زمان حیاتش این ویژگی ها را دارا بود، امام علی صلوات الله علیه نیز به جز مقام نبوت، همین جایگاه را نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله دارد و تا زنده است، این ویژگی ها را دارا می باشد.

ص: ۱۵۲

۱- . بخاری و مسلم آن را آورده اند.

مرگ هارون پیش از موسی، موجب شد که این جایگاه پس از وفات وی از بین برود؛ ولی در زمان حیاتش، به قوت خود باقی بود. ولی امام علی صلوات الله علیه پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله زنده ماند و چیزی پیش نیامد که این جایگاه را از دست بدهد. پس تشبیه امام علی صلوات الله علیه به هارون، به خاطر تحقق این جایگاه برای او است، نه این که او نیز در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا می رود.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «الا انه لا نبی بعدی»؛ یعنی علی نیز همه آن مقامات را دارد، جز این که پس از من، نبوتی در کار نیست. این جمله دلالت می کند که این جایگاه، با وفات پیامبر صلی الله علیه و آله از بین نمی رود؛ بلکه همه آن مقامات _ به جز مقام نبوت _ بعد از رحلت آن حضرت ادامه دارد. *والصلاه والسلام علی محمد وآله.*

علت نیامدن ولایت حضرت علی(علیه السلام) در قرآن

پرسش شماره ۱۸ (۵۵)

اگر آن گونه که شیعه اعتقاد دارد، ولایت علی بن ابی طالب رضی الله عنه و فرزندانش رکنی است که جز با وجود آن، ایمان محقق نمی شود و هر کس به آن ایمان نیاورد _ حتی اگر شهادت به وحدانیت خدا بدهد و رسالت محمد صلی الله علیه و سلم را بپذیرد و نماز به پا دارد و زکات بپردازد و روزه بگیرد و حج به جا آورد _ کافر است و سزاوار جهنم می باشد، پس چرا در قرآن کریم، به این رکن عظیم تصریح نشده است؟ در حالی که قرآن به ارکان و واجباتی تصریح می کند که اهمیت کمتری نسبت به این رکن عظیم دارند؛ مانند: نماز و زکات و روزه و حج و مباحاتی همچون صید. پس بزرگ ترین رکن از ثقل اکبر، در کجا آمده است؟

ص: ۱۵۳

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

پرسش شماره ۶۳ هم به همین مضمون است. در اینجا نیز به آن پاسخ می دهیم.

یکم: موضوع امامت و ولایت، در آیه های متعدد قرآن آمده است؛ از جمله آیه «إِنَّمَا وَثِقُكُمْ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ (۱)؛ (۲) همانا سرور شما خداوند است و پیامبر او و مؤمنانی که نماز به پا می دارند و در حال رکوع، زکات می دهند».

البته نام امام علی و امامان دوازده گانه صلوات الله علیهم در قرآن نیامده است؛ همان گونه که به تعداد رکعات نماز و نصاب زکات و بسیاری از مسائل دیگر، تصریح نشده است. این در حالی است که خداوند، آیه ای درباره نوشتن بدهی (کتابت دین) ذکر فرموده که طولانی ترین آیه قرآن می باشد؛ با این که نوشتن بدهی، امری مستحب است. همچنین اجازه گرفتن فرزند از والدین به هنگام ورود به حریم خصوصی آن ها و بسیاری از مباحث دیگر، در قرآن آمده است و خود پرسش گر نیز بدان اعتراف دارد. این مسأله به ما می فهماند که ذکر یک مطلب در قرآن، بر اساس اهمیت آن نیست؛ بلکه دلایل دیگری دارد که تنها خدا از آن آگاه است.

دوم: خداوند متعال بهتر از هر کسی می داند که چه موضوعی سزاوار است در قرآن، مطرح شود. کسی حق ندارد در این باره به خدا اعتراض کند. و آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید _ همانند چیزی که در قرآن آمده است _ باید بدون کم و کاست به اجرا درآید؛ چون از روی هوای نفس سخن نمی گوید.

ص: ۱۵۴

۱- .سوره مائده، آیه ۵۵

۲- .الغدیر، ج ۳، ص ۱۵۶ _ ۱۶۲.

سوم: در صحیح بخاری و صحیح مسلم و مسند احمد و بسیاری از منابع دیگر، به نقل از جابر بن سمره آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله در روز عرفه فرمود: «بعد از من، دوازده امیر (یا امام) خواهند آمد که همگی از قریش هستند». برخی از مردم، بی ادبانه رفتار کردند و سر و صدا و فریاد و هیاهو به راه انداختند و نشستند و برخاستند تا نگذارند سخن ایشان شنیده شود. این ماجرا نشان می دهد که برای بیان امامت علی صلوات الله علیه، موانع بزرگ و گردنه های خطرناکی پیش روی پیامبر صلی الله علیه و آله بود.

مؤید این مطلب، ماجرای دیگری است که وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله قلم و کاغذ خواست تا چیزی برای مردم بنویسد که پس از او گمراه نشوند، عمر ترسید که آن حضرت، درباره خلافت سخنی بگوید. از این رو، با جمله معروف خود، راه را بر پیامبر بست و گفت: «این مرد هذیان می گوید. درد بر او غالب شده است».

با توجه به این مطالب، روشن است که اگر پیامبر صلی الله علیه و آله چیزی در این باره می نوشت، زندگی اهل بیت صلوات الله علیهم دچار خطری بزرگ و حتمی می شد و چه بسا کار به ضرب و شتم خود پیامبر صلی الله علیه و آله می کشید. با وجود این، هرگز اهل بیت صلوات الله علیهم از خطر و آزار حاکمان در امان نماندند و تا سر حد مرگ پیش رفتند. شاید اعلان ولایت امام علی صلوات الله علیه در روز غدیر _ که یهود را از ضربه زدن به دین اسلام مأیوس کرد و خداوند فرمود: «الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ؛ (۱) امروز کافران از دین شما مأیوس شدند» _ یهودیان را بر آن داشت که در مسموم کردن پیامبر صلی الله علیه و آله شتاب کنند. پس از آن نیز، همان

ص: ۱۵۵

عرق یهودی، ابن ملجم را به کشتن امام علی صلوات الله علیه واداشت؛ چرا که دایه ابن ملجم، یک زن یهودی بود.

حال فکر می کنید اگر نام امام علی صلوات الله علیه به صراحت در قرآن می آمد، چه اتفاقی می افتاد؟ آیا این کار، سلامت قرآن را به خطر نمی انداخت؟ آیا دست دشمنان را برای تشکیک و شبهه افکنی پیرامون سلامت قرآن باز نمی گذاشت.

چهارم: همان گونه که روش و منش شیعیان در طول تاریخ نشان می دهد، آنان با پیروان دیگر مذاهب، به عنوان یک مسلمان رفتار می کنند: از آن ها زن می گیرند و به آن ها زن می دهند؛ گوشت ذبح شده توسط آن ها را می خورند؛ از آنان ارث می برند و برای آنان ارث می گذارند. این رفتار، بر خلاف سخن کسانی است که می گویند: «شیعیان، منکران ولایت علی صلوات الله علیه و فرزندانش را کافر می دانند».

البته پذیرفته نشدن اعمال در نزد خداوند، دلایل خاص خود را دارد. قائل شدن به «عدم قبول اعمال»، به معنای «تکفیر» نیست. ریا نیز عمل را باطل می کند؛ ولی موجب کفر نمی شود. ممکن است انسانی مسلمان باشد، اما بسیاری از کارها را انجام ندهد _ مثلاً _ مستطیع باشد و به حج نرود، یا به خاطر طمع، زکات مالش را نپردازد _ اما با این حال، کسی به کفر وی حکم نمی کند.

پنجم: ممکن است کسی «لا اله الا الله، محمد رسول الله» بگوید، نماز بخواند، زکات بپردازد، روزه بگیرد، حج برود، ولی با ارتکاب برخی گناهان کبیره _ مثل کشتن عمدی یک انسان محترم _ مستحق رفتن به جهنم شود. کناره گرفتن از ولایت علی و فرزندانش صلوات الله علیهم، اگر از روی عمد و سستی و کوتاهی باشد، جزو گناهان کبیره به شمار می رود؛ و اگر از سر خطا و نادانی باشد، حکم جاهل قاصر بر آن بار می شود. و الحمد لله و الصلاه و السلام علی محمد و آله.

شما می گویند: «بعد از پیامبر صلی الله علیه و سلم، علی بن ابی طالب رضی الله عنه امام بر حق بود»، پس چرا به هنگام بیماری منجر به وفات پیامبر صلی الله علیه و سلم، علی حتی در یک نماز، امام جماعت نشد؟ مگر امامت صغری، دلیلی بر امامت کبری نیست؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاه والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: این موردی که پرسش گر به آن اشاره می کند _ یعنی پیش نماز شدن ابوبکر در بیماری رسول خدا صلی الله علیه و آله _ هیچ سودی برای او ندارد. در جلد ۳۲ کتاب الصحيح من سیره النبی الاعظم، به طور کامل در این باره بحث کرده ام و روشن ساخته ام که مطلب، بر خلاف چیزی است که پیروان ابوبکر دنبال می کنند. در کتاب الصحيح

من سیره الامام علی (جلد ۸، صفحه ۳۷۰ به بعد) مقداری به این بحث پرداخته ام که می توانید به آن مراجعه کنید. در اینجا به صورت گذرا، به چند مورد اشاره می کنم:

۱. برای پیش نماز شدن، بلوغ و عقل و اسلام و خوب بودن قرائت، کافی است.

۲. شیعیان، عدالت را برای امام جماعت، لازم می دانند؛ به این معنا که امام جماعت، باید در مسیر شرع و شریعت، پایدار باشد. بر خلاف پیروان خلفا که نه تقوا را شرط پیش نماز می دانند و نه عدالت را. آن ها بر اساس آنچه که در کتاب های شان آمده است، به رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت می دهند که فرمود:

«می توانید پشت سر هر نیکوکار و بدکاری نماز بخوانید»^(۱) این در حالی است که اهل سنت، عدالت و تقوا را برای خلیفه و امام، لازم می دانند. پس طبق گفته خودشان، حتی اگر فرض کنیم که پیامبر صلی الله علیه و آله، ابوبکر را به عنوان امام جماعت نصب کرده باشد، دلیل بر وجود صفت عدالت در او نمی شود.

۳. آن ها داشتن علم را از شرایط امام جماعت نمی دانند. بنا بر این، نماز خواندن پشت سر عالم و جاهل و باسواد و بی سواد صحیح است؛ اما حاکم اسلامی باید علم داشته باشد.

۴. در امام جماعت، بیعت لازم نیست؛ ولی پیروان خلفا، بیعت با امام امت را لازم می دانند.

۵. لازم نیست امام جماعت، متن و وصیتی از امام پیشین داشته باشد؛ اما در مورد امام امت، لازم است. هم شیعیان این را شرط می دانند و هم خود شما، خلافت عمر را با وصیت ابوبکر درست کردید.

۶. در امام جماعت، انتخاب شدن از سوی بزرگان و معتمدان لازم نیست؛ ولی پیروان خلفا، این مسأله را برای انتخاب خلیفه، لازم می دانند.

ص: ۱۵۸

۱- ر.ک: سنن ابی داود، کتاب الصلاه، باب ۶۳؛ جامع الخلاف و الوفاق، ص ۸۴؛ فتح العزیز، رافعی، ج ۴، ص ۳۳۱؛ المجموع، نووی، ج ۵، ص ۲۶۸؛ مغنی المحتاج، شربینی، ج ۳، ص ۷۵؛ المبسوط، سرخسی، ج ۱، ص ۴۰؛ تحفه الفقهاء سمرقندی، ج ۱، ص ۲۲۹؛ بدائع الصنائع، ج ۱، ص ۱۵۶؛ الجوهر النقی، ماردینی، ج ۴، ص ۱۹؛ البحر الرائق، ابن نجیم مصری، ج ۱، ص ۶۱۰؛ تلخیص الحییر، ج ۴، ص ۳۳۱؛ نیل الاوطار، ج ۱، ص ۴۲۹؛ شرح اصول کافی، ج ۵، ص ۲۵۴؛ المسترشد، طبری؛ الافصاح، شیخ مفید، ص ۲۰۲؛ المسائل العکبریة، شیخ مفید، ص ۵۴؛ الطرائف، ابن طاووس، ص ۲۳۲؛ عوالی اللثالی، ج ۱، ص ۳۷؛ السنن الکبری، بیهقی، ج ۴، ص ۱۹؛ عمدہ القاری، عینی، ج ۱۱، ص ۴۸؛ تأویل مختلف الحدیث، ابن قتیبه، ص ۱۴۵؛ سنن دار قطنی، ج ۲، ص ۴۴؛ تنقیح التحقیق فی احادیث التعلیق، ذهبی، ج ۱، ص ۲۵۶ و ۲۵۷؛ نصب الرایه، ج ۲، ص ۳۳ و ۳۴؛ الدرایه فی تخریج احادیث الهدایه، ج ۱، ص ۱۶۸؛ الجامع الصغیر، سیوطی، ج ۲، ص ۹۷؛ کنز العمال، ج ۶، ص ۵۴؛ کشف الخفاء، عجلونی، ج ۲، ص ۲۹ و ۳۲؛ شرح سیر الکبیر، سرخسی، ج ۱، ص ۱۵۶.

۷. امام جماعت، نیازی به شجاعت و تدبیر و توان قضاوت و فرماندهی سپاه و آموزش قرآن و حکمت به مردم ندارد؛ ولی شیعیان، این را شرط امامت و خلافت می دانند.

۸. در امام جماعت، لازم نیست خدا و رسولش بدان تصریح کرده باشند؛ ولی شیعیان، تصریح خدا و رسول را برای امام و خلیفه لازم می دانند.

پس روشن شد که نه بر اساس مذهب شیعه و نه بر اساس مذهب اهل سنت، نمی توان از خواندن نماز جماعت، برای اثبات هیچ امری (اعم از امامت و خلافت و تقوا و عدالت و غیره) بهره برد.

دوم: نمی توان ثابت کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله دستور خواندن نماز جماعت را به ابوبکر داده باشد؛^(۱) اما ثابت شده است که او را عزل کرد و خود به جای او نماز خواند. اگر ابوبکر را خود آن حضرت نصب کرده بود، او را بر کنار نمی کرد. حتی اگر عزل وی ثابت نشود، باز هم احتمال چنین رخدادی می تواند صلاحیت «استدلال به نصب» را از بین ببرد.

سوم: حتی اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله به او دستور داده بود که نماز جماعت بخواند، سخن عمر درباره پیامبر صلی الله علیه و آله باعث شد سخن آن حضرت، از اعتبار ساقط شود؛ زیرا کسی که به خاطر بیماری _ یا بدون هیچ دلیلی^(۲) _ پریشان می گوید و هذیان می بافد، نمی توان از امر و نهی اش چیزی استنباط کرد.

ص: ۱۵۹

-
- ۱- ر.ک: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۹، ص ۱۹۶ تا ۱۹۸؛ کتاب الاربعین، شیرازی، ص ۶۱۹.
 - ۲- خفاجی در شرح الشفاء، ج ۴، ص ۲۷۸ و بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۴۶۸ تصریح کرده اند که عمر گفت: «پیامبر هذیان می گوید». خوب است به پاورقی کتاب مکاتیب الرسول، ج ۳، ص ۶۹۳ تا ۷۰۲ مراجعه فرمایید. و ر.ک: سبل الهدی و الرشاد، ج ۱۲، ص ۲۴۸ با سند صحیح به نقل از ابی یعلی از جابر و نیز ابن عباس؛ الطبقات الکبری، ابن سعد، چاپ لیدن، ج ۲، قسم ۲، ص ۳۷؛ مکاتیب الرسول، ج ۳، ص ۶۹۳ و ۶۹۴ و ۶۹۶ که در حاشیه از بخاری، ج ۱، ص ۳۹ و ج ۶، ص ۱۱ و ج ۷، ص ۱۵۶ و ج ۹، ص ۱۳۷ نقل کرده است؛ فتح الباری، ج ۱، ص ۱۸۵ و ج ۸، ص ۱۰۰ و ۱۰۱ و ج ۱۳، ص ۲۸۹؛ عمدہ القاری، ج ۲، ص ۱۷۰ و ج ۲۵، ص ۷۶؛ الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۲، قسم ۲، ص ۳۷؛ ابن سبأ، ص ۷۹؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۲۵۹؛ مناقب آل ابی طالب، چاپ قم، ج ۱، ص ۲۳۵ به نقل از ابن بطه و طبری و مسلم و بخاری می گوید و عبارت از بخاری است. او روایت کننده از ابن عباس را نام نبرده است؛ بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۴۶۸ و ج ۳۰، ص ۵۳۱ و ۵۳۳ و ۵۳۵ به نقل از اعلام الوری و الارشاد مفید و ص ۴۷۲ به نقل از مناقب آل ابی طالب و ج ۳۶، ص ۲۷۷ به نقل از الغیبه نعمانی، ص ۳۸ و ۳۹ به نقل از عبد الرزاق از معمر از ابان بن ابی عیاش از سلیم از علی علیه السلام؛ المصنف، صنعانی، ج ۵، ص ۴۳۸؛ العبر و دیوان المبتدأ و الخبر، ج ۲، ص ۸۴۹؛ السیره الحلبیه، ج ۳، ص ۳۸۲؛ الارشاد، مفید، ص ۸۷؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۳۲۴ و ۳۳۶؛ الشفاء، قاضی عیاض، ج ۲، ص ۴۳۱؛ الدرر، ابن عبد البر، ص ۱۲۵ و ۲۰۴؛ کشف المحجبه، ص ۶۴؛ البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۲۲۷ و ۲۵۱؛ الفائق، زمخشری، ج ۴، ص ۹۳؛ التراتیب الاداریه، ج ۲، ص ۲۴۱ و ۲۴۳؛ الادب المفرد، ص ۴۷؛ شرح الخفاجی للشفاء، ج ۴، ص ۲۷۷؛ شرح القاری (در حاشیه القاری)، ص ۲۷۷؛ الطرائف، ص ۴۳۲ به نقل از الجمع بین الصحیحین و دیگر

کتاب‌ها؛ غایه المرام، ص ۵۹۶؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۲، ص ۵۴ به نقل از بخاری و مسلم و نیز ص ۵۵ و ج ۶، ص ۵۱ به نقل از جوهری. علامه احمدی در مکاتیب الرسول بر اساس بخاری، ج ۹، ص ۱۳۷ و الطبقات الکبری ابن سعد، ج ۲ قسم ۲، ص ۳۷ اضافه کرده است: «لن تضلوا»؛ همچنان که در مسند احمد، ج ۱، ص ۳۲۴ و ۳۳۶ و الطرائف آمده است. در بخاری، ج ۷، ص ۱۵۶ و نیز در ج ۹، ص ۱۳۷ آمده که «عمر گفت: ان النبی صلی الله علیه و آله...». در الطبقات و مسلم و ابن شهر آشوب و عبد الرزاق، ج ۵، ص ۴۳۸ و مسند احمد، ج ۱، ص ۳۲۴ و الشفاء، ج ۲، ص ۴۳۱ آمده: «ان النبی قد اشدت به الوجع». در الطرائف، ص ۴۳۱ و ۴۳۲ و در شرح خفاجی، ج ۴، ص ۲۷۸ آمده: «در برخی از طرق این حدیث آمده است که عمر گفت: ان النبی، صلی الله علیه و آله یهجر...». و در بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۴۶۸ آمده: «یکی از حاضران برخاست و به دنبال دوات و قلم رفت. عمر گفت: برگرد؛ چون او هذیان می گوید». و در ص ۴۹۸ به نقل از سلیم آمده: «یکی از حاضران گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله هذیان می گوید»؛ همان گونه که در الارشاد نیز آمده است. در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۶، ص ۵۱ آمده: «عمر سخنی گفت که معنای آن این بود که درد بر پیامبر چیره شده است». در العبر و دیوان المبتدأ و الخیر آمده: «یکی از حاضران گفت: او هذیان می گوید. و دیگری به صورت سؤال گفت: آیا او هذیان می گوید؟». حلبی می گوید: یکی از آن‌ها _ یعنی آقای ما عمر _ گفت: درد بر رسول خدا صلی الله علیه و آله چیره شده است». در بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۲۷۷ آمده است که امام علی علیه السلام به طلحه گفت: «آیا هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله قلم و کاغذ خواست تا چیزی بنویسد که امت اسلامی پس از او گمراه نشود، تو شاهد نبودی؟ رفیق تو گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله هذیان می گوید. رسول خدا صلی الله علیه و آله خشمگین شد و این کار را رها کرد». در الطرائف آمده: «در روایت ابن عمر _ در غیر کتاب حمیدی _ نقل شده است که عمر گفت: این مرد هذیان می گوید». در کتاب حمیدی آمده: «گفتند چه شده که او هذیان می گوید».

چهارم: امام علی (صلوات الله علیه)، ابوالاسود را مأمور نماز در بصره کرد، و ابن عباس را مأمور نماز در شهرهای دیگر نمود.
اگر امامت صغری، دلالت بر امامت کبری داشته باشد، صحیح نبود که ابن عباس را به همراه ابوالاسود نصب کند.

ص: ۱۶۰

پنجم: پیامبر صلی الله علیه و آله به ابوبکر و دیگران دستور داد که به سپاه اسامه بیوندند(۱) و سرپیچی کنندگان از سپاه اسامه را لعن فرمود.(۲) چگونه ممکن است؟

چهارم: امام علی صلوات الله علیه، ابوالاسود را مأمور نماز در بصره کرد، و ابن عباس را مأمور نماز در شهرهای دیگر نمود. اگر امامت صغری، دلالت بر امامت کبری داشته باشد، صحیح نبود که ابن عباس را به همراه ابوالاسود نصب کند.

پنجم: پیامبر صلی الله علیه و آله به ابوبکر و دیگران دستور داد که به سپاه اسامه بیوندند(۳) و سرپیچی کنندگان از سپاه اسامه را لعن فرمود.(۴) چگونه ممکن است؟

پیامبر صلی الله علیه و آله ابوبکر سرپیچی کننده از فرمان را مأمور خواندن نماز جماعت کند.

ششم: ابوبکر دو بار برکنار شد: یک بار از خواندن نماز جماعت با مردم؛ و بار دیگر، از ابلاغ سوره براءت که مربوط به امامت مسلمین می شد. این مسأله نشان می دهد که او به تصریح پیامبر صلی الله علیه و آله، صلاحیت هیچ یک از این امور را نداشت؛ نه امامت صغری و نه امامت کبری.

هفتم: بیعت روز غدیر _ که صراحت آشکار در امامت کبری داشت _ نتوانست چیره شدگان بر خلافت را قانع سازد تا علی رغم بیعتی که با امام علی صلوات الله علیه داشتند، امر خلافت را به صاحب اصلی اش بسپارند. حال بر فرض که رسول خدا

ص: ۱۶۱

۱- ر.ک: السیره الحلبیه، ج ۳، ص ۲۰۸؛ المسترشد، طبری، ص ۱۱۶؛ دلائل الصدق، ج ۳، قسم ۱، ص ۴ به نقل از ابن روزبهان؛ البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۲۴۲؛ السیره النبویه، ابن کثیر، ج ۴، ص ۴۴۱؛ السبل الهدی و الرشاد، ج ۶، ص ۲۵۰؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۵، ص ۳۷؛ کتاب شافعی، ج ۱، ص ۹۹؛ فقه السنه، ج ۱، ص ۲۵۹؛ اختلاف الحدیث، ص ۴۹۷؛ کتاب المستدرک، شافعی، ص ۲۹ و ۱۶۰؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۲۰۹ و ج ۶، ص ۲۴۹؛ صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۶۶ و ۱۷۵؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۳۸۹؛ سنن نسائی، ج ۲، ص ۸۴؛ السنن الکبری، بیهقی، ج ۲، ص ۳۰۴ و ج ۳، ص ۸۲؛ فتح الباری، ج ۱، ص ۴۶۴ و ج ۵، ص ۲۶۹؛ مسند ابن راهویه، ج ۳، ص ۸۳۱؛ المعجم الاوسط، ج ۵، ص ۱۸۰ و ج ۶، ص ۲۵۳؛ سنن دارقطنی، ج ۱، ص ۳۸۲؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۰، ص ۱۸۴ و ج ۱۳، ص ۳۳؛ کنز العمال، ج ۸، ص ۳۱۱؛ الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۲، ص ۲۱۵ و ۲۲۱؛ الثقات، ج ۲، ص ۱۳۱؛ الکامل، ج ۶، ص ۱۳۳؛ تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۴۴۳؛ تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، ص ۴۳۹.

۲- ر.ک: الملل و النحل، چاپ دار المعرفه، ج ۱، ص ۲۳؛ حاشیه الفصل ابن هزم، ج ۱، ص ۲۰ و چاپ سال ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۳۰؛ السقیفه و فدک، جوهری، ص ۷۶ و ۷۷؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۶، ص ۵۲ به نقل از جوهری؛ المواقف، ایجی، چاپ دار الجیل، ۱۴۱۷ هـ، ج ۳، ص ۶۵۰؛ شرح المواقف، قاضی جرجانی، چاپخانه سعادت مصر، ۱۳۲۵، ج ۸، ص ۳۷۶؛ المعیار و الموازنه، حاشیه، ص ۲۱۰؛ جواهر المطالب فی مناقب الامام علی، ابن دمشقی، ج ۲، پاورقی ص ۱۷۲ به نقل از شریف جرجانی در اواخر شرحش بر کتاب المواقف ایجی، چاپ استانبول، ص ۶۱۹ و چاپ هند، ص ۷۴۶ و چاپ

مصر، ص ۳۷۶؛ شواهد التنزیل حسانی، ج ۱، پاورقی، ص ۳۳۸.

۳- . ر.ک: السیره الحلییه، ج ۳، ص ۲۰۸؛ المسترشد، طبری، ص ۱۱۶؛ دلائل الصدق، ج ۳، قسم ۱، ص ۴ به نقل از ابن روزبهان؛ البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۲۴۲؛ السیره النبویه، ابن کثیر، ج ۴، ص ۴۴۱؛ السیل الهدی و الرشاد، ج ۶، ص ۲۵۰؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۵، ص ۳۷؛ کتاب شافعی، ج ۱، ص ۹۹؛ فقه السنه، ج ۱، ص ۲۵۹؛ اختلاف الحدیث، ص ۴۹۷؛ کتاب المستدرک، شافعی، ص ۲۹ و ۱۶۰؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۲۰۹ و ج ۶، ص ۲۴۹؛ صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۶۶ و ۱۷۵؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۳۸۹؛ سنن نسائی، ج ۲، ص ۸۴؛ السنن الکبری، بیهقی، ج ۲، ص ۳۰۴ و ج ۳، ص ۸۲؛ فتح الباری، ج ۱، ص ۴۶۴ و ج ۵، ص ۲۶۹؛ مسند ابن راهویه، ج ۳، ص ۸۳۱؛ المعجم الاوسط، ج ۵، ص ۱۸۰ و ج ۶، ص ۲۵۳؛ سنن دارقطنی، ج ۱، ص ۳۸۲؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۰، ص ۱۸۴ و ج ۱۳، ص ۳۳؛ کنز العمال، ج ۸، ص ۳۱۱؛ الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۲، ص ۲۱۵ و ۲۲۱؛ الثقات، ج ۲، ص ۱۳۱؛ الکامل، ج ۶، ص ۱۳۳؛ تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۴۴۳؛ تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، ص ۴۳۹.

۴- . ر.ک: الملل و النحل، چاپ دار المعرفه، ج ۱، ص ۲۳؛ حاشیه الفصل ابن هزم، ج ۱، ص ۲۰ و چاپ سال ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۳۰؛ السقیفه و فدک، جوهری، ص ۷۶ و ۷۷؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۶، ص ۵۲ به نقل از جوهری؛ المواقف، ایجی، چاپ دار الجیل، ۱۴۱۷ هـ، ج ۳، ص ۶۵۰؛ شرح المواقف، قاضی جرجانی، چاپخانه سعادت مصر، ۱۳۲۵، ج ۸، ص ۳۷۶؛ المعیار و الموازنه، حاشیه، ص ۲۱۰؛ جواهر المطالب فی مناقب الامام علی، ابن دمشقی، ج ۲، پاورقی ص ۱۷۲ به نقل از شریف جرجانی در اواخر شرحش بر کتاب المواقف ایجی، چاپ استانبول، ص ۶۱۹ و چاپ هند، ص ۷۴۶ و چاپ مصر، ص ۳۷۶؛ شواهد التنزیل حسانی، ج ۱، پاورقی، ص ۳۳۸.

(صلی الله علیه و آله) به هنگام بیماری، امام علی (صلوات الله علیه) را مأمور خواندن نماز جماعت می کرد. آیا اقامه جماعت توسط او کافی بود تا خلافتش را بپذیرند؟

هشتم: ابن تیمیه می گوید: «این گونه نیست که اگر کسی در زمان حیات پیامبر، صلاحیت گماشته شدن بر عده ای از امت را داشت، پس از وفات پیامبر نیز صلاحیت خلافت را داشته باشد. پیامبر، افراد متعددی را جانشین خود کرد که برخی از آنها، صلاحیت نداشتند پس از وفات آن حضرت، عهده دار خلافت شوند؛ مانند ابن ام مکتوم نابینا که پیامبر در زمان حیاتش او را به جانشینی خود گماشت، اما صلاحیت خلافت بعد از پیامبر را نداشت»^(۱). این مطلب، سخن ایجی و رازی را باطل می کند که گفته اند: «امامت صغری، دلیلی بر امامت کبری است»^(۲). سؤال مطرح شده نیز بر اساس همین سخن، پایه ریزی شده است.

نهم: پیامبر صلی الله علیه و آله در غزوه تبوک، امام علی صلوات الله علیه را به عنوان جانشین خود در مدینه گماشت که یک امارت دنیوی بود. سپس برای اشاره به این که او خلیفه و وزیر پیامبر در زمان حیات و پس از وفات می باشد، فرمود: «تو نسبت به من، همانند هارون نسبت به موسی هستی؛ جز این که پس از من پیامبری نیست».

حال چرا باید این اعلام عملی و گفتاری پیامبر صلی الله علیه و آله مبنی بر همیشگی بودن خلافت و وزارت امام علی صلوات الله علیه _ در زمان حیات و وفات پیامبر _ را برای اثبات خلافت و امامت وی کافی ندانیم و برای اثبات خلافت ابوبکر، به امور واهی و نادرست استدلال کنیم؟ و الحمد لله و الصلاه و السلام علی محمد و آله.

ص: ۱۶۲

۱- . منهاج السنه، ج ۴، ص ۹۱.

۲- . المواقف، ایجی، ج ۳، ص ۶۰۹؛ الاربعین فی اصول الدین، رازی، ج ۲، ص ۹۲.

در مورد آیه «يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ؛ (۱) کافران می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند»، شیعیان از ابوالحسن روایت کرده اند: «مراد این است که می خواهند ولایت امیرالمؤمنین را خاموش سازند».

درباره «وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ؛ (۲) خدا نور خود را کمال می بخشد»، می گوید: «منظور از نور، همان امامت است و خداوند، امامت را کامل می گرداند».

در مورد آیه «فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ النُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا؛ (۳) به خدا و رسول و نوری که فرستادیم، ایمان آورید» می گوید: «به خدا سوگند که این نور، همان امامان از آل محمد صلی الله علیه و آله هستند» (۴).

سؤال این است که آیا خدا نورش را با انتشار اسلام کامل کرد یا با اعطای ولایت و خلافت به اهل بیت؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: کلینی از محمد بن فضیل نقل کرده است:

از ابوالحسن کاظم صلوات الله علیه درباره آیه «يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ» پرسیدم. فرمود: «یعنی این که می خواهند ولایت امیرالمؤمنین را با دهان خود خاموش سازند».

ص: ۱۶۳

۱- . سوره صف، آیه ۸.

۲- . سوره صف، آیه ۸.

۳- . سوره تغابن، آیه ۸.

۴- . کافی، ج ۱، ص ۱۴۹.

در مورد آیه «وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ» پرسیدم. فرمود: «بر اساس کلام خداوند که می فرماید: فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ النُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا، آن نور، همان امام است و خداوند، امامت را به کمال می رساند».

گفتم: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينِ الْحَقِّ»^(۱) فرمود: «خدا به پیامبر درباره ولایت جانشینش فرمان داد. ولایت، همان دین حق است».

گفتم: «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ»^(۲) فرمود: به هنگام قیام حضرت قائم صلوات الله علیه، خدا دین حق را بر همه دین ها چیره می گرداند. منظور از نور در «وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ»، ولایت قائم است. و مراد از «وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»، یعنی هر چند که کافران از ولایت علی صلوات الله علیه بیزار باشند.

پرسیدم: «این تنزیل است؟». فرمود: «آری؛ این حرفی که گفتم، تنزیل است؛ ولی حرف های دیگر، تأویل هستند»^(۳).

مقصود از «تنزیل» که در روایت به آن اشاره شد، قرآن بودن آن سخنان نیست؛ بلکه نزول آن تفسیر از سوی خداوند است؛ همان گونه که اذان و اقامه و دیگر واجبات را خدا نازل کرد. همچنین احادیث قدسی که قرآن نیست و در عین حال، از سوی خدا نازل شده است تا اموری را به طور ویژه روشن سازد؛ همانند این حدیث قدسی که می فرماید: «ای بنده من! مرا اطاعت کن تا همانند من شوی و به هر چه گفستی باش، ایجاد شود»^(۴) مراد از «تأویل» نیز این است که با تطبیق مضمون آیه بر مصداق های عینی و خارجی، مطالب را روشن سازیم.

ص: ۱۶۴

- ۱- او کسی است که رسولش را با هدایت و آیین حق فرستاد. سوره براءت، آیه ۳۳.
- ۲- تا این دین را بر همه ادیان عالم برتری دهد. سوره براءت، آیه ۳۳.
- ۳- الکافی، ج ۱، ص ۴۳۲؛ بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۳۱۸ و ج ۲۴، ص ۳۳۶ و ج ۵۱، ص ۶۰؛ موسوعه احادیث اهل البیت، نجفی، ج ۳، ص ۱۱۳؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۲، ص ۲۱۲.
- ۴- مستند الشیعه، ج ۱، ص ۶؛ الامام علی، همدانی، ص ۳۶۲؛ الفوائد الرجالیه، بحر العلوم، ج ۱، ص ۲۹؛ و ر.ک: الفوائد العلیه، ج ۲، ص ۳۹۴؛ الجواهر السنیه، ص ۳۶۱؛ بحار الانوار، ج ۱۰۲، ص ۱۶۵؛ شجره طوبی، ج ۱، ص ۳۳؛ مشارق انوار الیقین، ص ۱۰.

دوم: امامت، دین اسلام را از بازی بازیگران و امیال گمراهان که موجب گمراهی دیگران می شوند، حفظ و نگهداری می کند. امامت، سبب گسترش اسلام می شود و نور اسلام به وسیله امام، پرتو افشانی می کند و قلب ها را فرا می گیرد و دل ها را آرامش می بخشد و دیده ها را روشن می سازد.

نخستین تجلی و گسترش نور اسلام، از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله صورت گرفت؛ گو این که پیامبر، عامل پدیدآورنده اسلام بود و امامت، عامل نگهدارنده این اسلام نوپا و نوظهور. و الحمد لله و الصلاه و السلام علی محمد و آله.

اطاعت از رسول و بی نیازی از امام

پرسش شماره ۲۱ (۶۳)

ایمان داشتن به خاتمیت پیامبر صلی الله علیه و سلم، به این معنا است آن حضرت در زمان حیات و پس از وفاتش، امام مردم بوده و خواهد بود. کسی که برایش ثابت شود که محمد علیه الصلاه و السلام رسول خدا است و اطاعتش واجب است و تا حد امکان، در پیروی از آن حضرت تلاش کند، دو حالت می توان برایش در نظر گرفت:

۱. او به صرف تبعیت از پیامبر صلی الله علیه و سلم وارد بهشت می شود. طبق این سخن، او نیازی به مسأله امامت ندارد و لازم نیست از کسی جز رسول خدا علیه الصلاه و السلام اطاعت کند.

۲. او بدون پیروی از امام وارد بهشت نمی شود. این سخن، بر خلاف نص قرآن کریم است و خداوند متعال در جاهای مختلف قرآن، بهشت را بر کسانی واجب کرده است که از خدا و رسولش اطاعت کنند؛ نه این که ورود به بهشت، مشروط بر اطاعت از امام و ایمان به او باشد. خداوند می فرماید: «وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ

فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا؛ (۱) کسانی که از خدا و پیامبر اطاعت کنند، در زمره کسانی هستند که خدا به آنان نعمت بخشیده است؛ اعم از پیامبران و صدیقان و شهیدان و صالحان. اینان رفیقان خوبی هستند». همچنین می فرماید: «وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ؛ (۲) هر کس از خدا و پیامبرش اطاعت کند، خدا او را وارد بوستان هایی می کند که از فرودست آن ها جویبارها جاری است. در آن جاودانه می ماند و این رستگاری بزرگی است».

اگر طبق پندار شیعیان، امامت اساس کفر و ایمان بود و بزرگ ترین رکن دین به شمار می آمد و کردار هیچ بنده ای جز با ولایت پذیرفته نمی شد، خداوند عزوجل آن را در قرآن یادآور می شد و بر آن تأکید می فرمود؛ چرا که می دانست درباره امامت، درگیری رخ خواهد داد.

گمان نمی کنم کسی بتواند ادعا کند که در آیات مربوط به اطاعت از خدا و رسول، بحث امامت نیز مطرح شده است. چنین سخنی، بیراهه رفتن در تفسیر قرآن می باشد. در بطلان چنین ادعایی، همین بس که اطاعت از رسول خدا، اطاعت از خدایی است که او را فرستاد و به فرمان برداری از خود بسنده نکرد و پیروی از رسول را تحت اطاعت از خود گنجانده و بلکه بالاتر، اطاعت از رسول را به طور جداگانه ذکر کرد و با «طاعة الله و طاعة الرسول»، دو رکن مهم اعتقادی اسلام را مورد تأکید قرار داد و بعد از اطاعت خداوند، اطاعت از رسول را شرط وارد شدن به بهشت معرفی کرد؛ چرا که گفته های پیامبر، بر اساس دریافت هایی است که از جانب خدا دارد و اطاعت از پیامبر، اطاعت از کسی است که او را

ص: ۱۶۶

۱- .سوره النساء، آیه ۶۹.

۲- .سوره نساء، آیه ۱۳.

فرستاده است. از سوی دیگر، چون ثابت نشده است که پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله، کسی دریافتی از جانب خدا داشته باشد، پس خداوند عزوجل، رستگاری و دست یابی به بهشت را تنها منوط بر اطاعت رسول و عمل به دستور او نمود، نه اطاعت و عمل به دستور دیگران.

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

اطاعت از امام در قرآن

آیه «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا» (۱) و آیه «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» (۲) را یاد آور شدید و گفتید: «هر کس از خدا و رسول پیروی کند، وارد بهشت می شود. چنین شخصی از مسأله امامت بی نیاز است و لازم نیست از کسی جز رسول خدا علیه الصلاة والسلام اطاعت کند. اگر گفته شود که این شخص بدون پیروی از امام وارد بهشت نمی شود، این خلاف نص آیات قرآن است».

آنچه شیعه می گوید، مخالفتی با سخن شما ندارد؛ جز این که شیعیان می گویند: پیامبر صلی الله علیه و آله به فرمان خداوند، علی صلوات الله علیه را به عنوان امام و خلیفه خود قرار داد و دوازده امام صلوات الله علیهم را به عنوان جانشین خود نصب کرد که آخرین آن ها حضرت مهدی (صلوات الله علیه) است.

ص: ۱۶۷

۱- .سوره نساء، آیه ۶۹.

۲- .سوره نساء، آیه ۱۳.

و می گویند: در صحیح بخاری و صحیح مسلم آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله تصریح فرمود که پس از وی، دوازده امام خواهد آمد که نخستین آن ها امام علی صلوات الله علیه است و آخرین آن ها حضرت مهدی صلوات الله علیه می باشد.

و می گویند: این آیه درباره امامت نازل شده است: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ»؛ (۱) ای پیامبر! آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شد، ابلاغ کن.

اگر چنین نکنی، رسالت او را به جا نیاورده ای. خداوند تو را از [آسیب] مردم حفظ می نماید. خدا گروه کافران را هدایت نمی کند».

وقتی این آیه نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله برای امام علی صلوات الله علیه بیعت گرفت. این ماجرا، پس از حجه الوداع و در روز غدیر _ یعنی روز هجدهم ذی الحجه و هفتاد روز پیش از شهادت پیامبر صلی الله علیه و آله _ رخ داد. پس از نصب علی صلوات الله علیه بر خلافت و امامت، این آیه نازل شد: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا»؛ (۲) امروز دین شما را به کمال رساندم و نعمتم را بر شما تمام کردم و دین اسلام را برای شما پسندیدم». این موضوع، در کتاب های خود اهل سنت نیز، به طرق مختلف روایت شده است.

در کتب اهل سنت آمده است که علی بن ابی طالب صلوات الله علیه در حال رکوع، زکات داد و درباره او، این آیه نازل شد: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»؛ (۳) سرور شما خداوند است و پیامبر او و مؤمنانی که نماز به پا می دارند و در حال رکوع، زکات می دهند».

ص: ۱۶۸

۱- .سوره مائده، آیه ۶۷.

۲- .سوره مائده، آیه ۳.

۳- .سوره مائده، آیه ۵۵.

علاوه بر این، بر اساس روایات شیعه و سنی، آیات فراوانی در مورد امام علی صلوات الله علیه نازل شده است که به روشنی بیان می‌دارد که آن حضرت پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله، به امامت گماشته شد. ده‌ها و بلکه صدها حدیث نیز بر ولایت آن حضرت دلالت دارد. پس روشن می‌شود که امامت علی و یازده فرزندش صلوات الله علیهم، برآمده از دستور خدا و رسول است و چاره‌ای جز این نیست که در این باره، از اوامر خدا و رسولش اطاعت شود. این آیه نیز بر همین موضوع تأکید می‌نماید: «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ؛ (۱) اگر خدا و رسولش به کاری حکم کنند، هیچ مرد و زن مؤمنی حق ندارد در کارش اختیاری داشته باشد [و بر خلاف حکم خدا و رسول، کاری کند]».

ذکر امامت در قرآن

گفتید که «اگر امامت، اساس ایمان و کفر بود و بزرگ‌ترین رکن دین به شمار می‌آمد و کردار بندگان جز با آن پذیرفته نمی‌شد، حتماً این مسأله در قرآن ذکر می‌گردید». در پاسخ باید بگوییم:

الف: از آنچه گذشت، پاسخ این سخن روشن می‌شود. شیعه می‌گوید: بحث امامت در قرآن آمده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بارها آن را یادآور شد و در روز غدیر و روز هشدار به خویشاوندان نزدیکش (انذار عشیره الاقریین)، برای امام پس از خود بیعت گرفت. آیات و روایات بی‌شماری بر امامت دلالت دارد.

ب: ما نباید تصمیم بگیریم که چه چیزی به صراحت در قرآن ذکر شود و چه چیزی به صورت ضمنی بیان گردد؛ بلکه خداوند متعال، هر چه بخواهد می‌کند و

ص: ۱۶۹

به مصلحت بندگانش آگاه است و بهترین را برای آن‌ها انتخاب می‌نماید. او است که مقرر می‌فرماید کدام مطلب ذکر شود و کدام مطلب ذکر نشود. او است که باید‌ها و نباید‌ها و روش و کیفیت هر چیز را مشخص می‌کند.

ج: با این که نماز ستون دین است، ولی تعداد نمازها و تعداد رکعات آن‌ها در قرآن نیامده است؛ با این حال، کیفیت وضو گرفتن و زمان خواندن نماز را بیان فرموده است. همچنین به مسأله اجازه گرفتن فرزند از پدر و مادر هنگام وارد شدن به حریم خصوصی آنان، و کناره گرفتن از زنان به هنگام عادت ماهانه آن‌ها پرداخته است و نوشتن بدهی (کتابت دین) را در طولانی‌ترین آیه ذکر نموده است؛ علی‌رغم این که اهمیت این امور، بالاتر از نماز نیست و نوشتن بدهی، اصلاً جزو واجبات به شمار نمی‌آید.

علاوه بر این، خداوند، پرداخت زکات را واجب کرد، ولی مقدار و احکام مربوط به آن را روشن نفرمود؛ حج را واجب کرد و بسیاری از مسائل آن را بیان نفرمود و شرح و تفصیل احکام را به عهده پیامبر صلی الله علیه و آله گذاشت و به مسلمانان دستور داد که احکام شریعت را از او دریافت کنند و در همه مسائل اختلافی، مرجعیت او را بپذیرند.

امامت و جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله نیز، یکی از موارد اختلافی است که شهرستانی در این باره می‌گوید: «بزرگ‌ترین اختلاف امت، در مسأله امامت است. در طول تاریخ مسلمانان، آن گونه که برای موضوع امامت شمشیر کشیده‌اند، برای موضوع دیگری شمشیر نکشیده‌اند»^(۱). پس برای شناخت حکم خدا در این مسأله اختلافی نیز باید به پیامبر صلی الله علیه و آله مراجعه کرد. و الحمد لله و الصلاه و السلام علی محمد و آله.

ص: ۱۷۰

پرسش شماره ۲۲ (۱۸)

اگر علی رضی الله عنه می دانست که خدا او را خلیفه کرده است، پس چرا با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کرد؟ اگر بگویید که «او قدرت و توانایی نداشت»، فرد ناتوان، صلاحیت امامت نیز ندارد. کسی می تواند امام باشد که توان به دوش کشیدن بار امامت را داشته باشد. اگر بگویید که «توانایی داشت، اما از توانایی اش استفاده نکرد»، این خیانت است و خائن نمی تواند امام باشد و نمی توان در مورد رهبری مردم، به او اعتماد کرد. البته شأن علی رضی الله عنه به دور از این سخنان است؛ اما اگر پاسخ درستی دارید، می توانید پاسخ گو باشید.

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد وآله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم ورحمة الله وبركاته.

یکم: همان طور که از برخی متون استفاده می شود و در پاسخ به پرسش شماره ۵ یادآور شده ایم، امام علی صلوات الله علیه با ابوبکر بیعت نکرد. در مورد بیعت امام

صلوات الله عليه با عمر و عثمان نیز مسأله همین گونه بود. بنا بر این، مجالی برای اثبات این بیعت ادعایی وجود ندارد.

دوم: حتی اگر امام علی صلوات الله علیه با ابوبکر بیعت کرده باشد، تحت فشاری بود که بر حضرت وارد کردند و همسرش را کتک زدند و کودکش را سقط نمودند و خانه و اهل خانه اش را به آتش کشیدند؛ در حالی که امیرالمؤمنین و حضرت زهرا و امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهم و خدمت کارشان فضا در خانه بودند. کسی که به زور بیعت کند، بیعتش صحیح نیست. (۱)

سوم: اهل سنت _ بنا بر آنچه که در کتاب بخاری و غیره آمده است _ ادعا می کنند که «امام علی صلوات الله علیه پس از شش ماه بیعت کرد». (۲) پرسش این است که چرا آن حضرت در این مدت از بیعت سر باز زد؟ آیا به خاطر علاقه و اشتیاق فراوان ایشان به بیعت بود؟ یا به خاطر حوادث و اتفاق هایی بود که دوستداران خلفا تلاش کرده اند آن حوادث را پنهان نمایند و از صفحه تاریخ محو سازند؟

چهارم: طغیان گران، یحیی بن زکریا علیه السلام را کشتند؛ بنی اسرائیل، پیامبران خود را به قتل رساندند؛ حضرت هارون علیه السلام نتوانست از گوساله پرستی بنی اسرائیل جلوگیری کند؛ پیامبر صلی الله علیه و آله در طول سیزده سال پیش از هجرت، نتوانست کاری با قریشیان انجام دهد. آیا نبوت این پیامبران باطل شد و صلاحیت آن ها برای مقام نبوت از دست رفت؟ همچنین پیامبر صلی الله علیه و آله به خاطر ممانعت

ص: ۱۷۲

-
- ۱- . ر.ک: البدایه و النهایه، ج ۱۰، ص ۹۰؛ مقاتل الطالبیین، ص ۱۹۰؛ تاریخ الامم و الملوک، چاپ اروپا، ج ۳، ص ۲۰۰ و چاپ مؤسسه اعلمی، ج ۶، ص ۱۹۰؛ الکامل فی التاریخ، ج ۵، ص ۵۳۲.
 - ۲- . ر.ک: صحیح بخاری، چاپ دار الفکر، ج ۵، ص ۸۲؛ صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۵۴؛ شرح اصول الکافی، ج ۷، ص ۲۱۸؛ الصوارم المهرقه، ص ۷۱؛ مناقب اهل البیت علیهم السلام، شیروانی، ص ۴۱۳؛ شرح مسلم، نووی، ج ۱۲، ص ۷۷؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۳۷۸؛ عمدہ القاری، ج ۱۷، ص ۲۵۸؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۴، ص ۵۷۳؛ نصب الرایه، زیلعی، ج ۲، ص ۳۶۰؛ البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۳۰۷؛ السیره النبویه، ابن کثیر، ج ۴، ص ۵۶۸؛ الاکمال فی اسماء الرجال، ص ۱۶۸.

برخی، نتوانست به هنگام رحلتش چیزی برای امتش بنویسد و از گمراهی آنان جلوگیری کند، و نتوانست لشکر اسامه را روانه جنگ سازد. آیا می توان گفت: «نبوت آن حضرت باطل شد؛ چون کسی سزاوار پیامبری است که بتواند بار سنگین نبوت را به دوش بکشد».

اگر بدانیم که آن پیامبران توانایی دفع دشمنان را داشتند و می توانستند دستور خود را به زور اجرایی سازند و هارون می توانست قومش را از گوساله پرستی بازدارد و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می توانست با زور و اجبار، آن نوشته را بنویسد و لشکر اسامه را راهی سازد و با این حال، هیچ یک از آن پیامبران چنین نکردند، آیا در این صورت، صحیح است پیامبران را متهم به خیانت سازیم و بگوییم: «فرد خیانت کار، صلاحیت پیامبری ندارد و نباید مردم را به دست او سپرد». به خدا پناه می بریم. چنین چیزی از آن ها به دور است.

خداوند از لحاظ تکوینی، توان نابود کردن جباران و طغیان گران را دارد و می تواند هر گونه که بخواهد، کارها را پیش ببرد؛ اما این کار، مخالف حکمت و سنت او است و چنین کاری نمی کند. همین سخن، درباره پیامبران علیهم السلام نیز جریان دارد و خداوند متعال می تواند ایشان را بر آنچه که دوست دارند، توانا سازد؛ اما چنین نمی کند. بنا بر آنچه گفتیم، این کار مخالف با حکمت و سنتی است که خداوند می خواهد کارها را بر اساس آن به جریان اندازد.

پنجم: امامت و نبوت، با نصی تحقق می یابد که نشان دهد خدا فرد مشخصی را به این مقام خطیر، منصوب کرده و او را برای این کرامت الهی، برگزیده است. خداوند، رضایت و خشنودی مردم از فرد منصوب را لحاظ نمی کند. از این رو است که مردم، همیشه با پیامبران در جنگ بودند و گاه آنان را می کشتند. و الحمد لله و الصلاه و السلام علی محمد و آله.

از دیدگاه شیعه، تعیین امام معصوم از آن رو واجب است که شر و ظلم را از شهرها و روستاها ریشه کن کند و عدالت را در همه جا برقرار سازد. سؤال این است که آیا در همه شهرها و آبادی هایی که خدا آفریده، همیشه معصومی حضور دارد تا ظلم را از مردم دور سازد یا نه؟ اگر بگویید: «در هر شهر و آبادی، همیشه معصومی حضور دارد»، این سخن، گزافه ای آشکار است. آیا در شهرهای کافران و مشرکان و اهل کتاب نیز معصوم حضور دارد؟ آیا در شهر شام و نزد معاویه نیز معصوم وجود داشت؟ اگر بگویید: «معصوم یکی است و در شهرها و آبادی ها، نایب و جانشین دارد»، سؤال این است که آیا در همه شهرها نایب دارد یا در بعضی شهرها؟ اگر بگویید: «در همه شهرها جانشین دارد»، این نیز همانند پاسخ نخست شما، سخنی بی جا و گزافه است. و اگر بگویید: «فقط در بعضی جاها جانشین دارد»، باید گفت که همه شهرها و آبادی ها، به طور یکسان نیازمند معصوم هستند. پس چرا بین آن ها فرق می گذارید؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

هدف از نصب امام، همان هدفی است که در نصب پیامبر وجود دارد. امام، جانشین پیامبر است و وظایف او را به جا می آورد و پس از پیامبر، مردم را هدایت می کند؛ با این تفاوت که از وحی _ آن گونه که بر پیامبران نازل می شود _ برخوردار نیست.

از جمله وظایف مهم پیامبران و جانشینان آن‌ها، هدایت مردم و برپایی قسط و عدل است؛ البته به شرط آن که خود مردم نیز پذیرا باشند و با آنان همکاری نمایند. اگر مردم آن‌ها را یاری نکنند و تنهایشان بگذارند، گناهی متوجه پیامبران و جانشینان آن‌ها نمی‌شود؛ بلکه این مردم هستند که کوتاهی کرده‌اند و موجب محرومیت خود از نعمت‌های الهی شده‌اند. از همین رو می‌بینیم که به صرف مبعوث شدن پیامبران و نازل شدن کتاب‌های آسمانی، ظلم و ستم از زمین برچیده نشد؛ بلکه مردم به پیامبران بد کردند و آزارشان دادند و شماری از پیامبران و جانشینان آن‌ها و امامان را به شهادت رساندند.

تنها یک نمونه کافی است تا دلیلی باشد بر آنچه گفتیم. و آن حادثه‌ای است که برای امام حسین صلوات الله علیه پیش آمد؛ همان کسی که می‌گفت: «من برای طغیان و یاغی‌گری و فساد و ستم‌پیشگی قیام نکرده‌ام؛ بلکه برای ایجاد اصلاح در امت جدم قیام کرده‌ام. من می‌خواهم امر به معروف و نهی از منکر نمایم. هر کس با پذیرش حق، دعوت مرا بپذیرد، خداوند به حق شناسی و پاداش دهی سزاوارتر است. و هر کس دعوت مرا نپذیرد، شکیبایی پیشه می‌سازم تا خدا میان من و اینان، به حق داوری کند» (۱). اما سزای او، کشته شدن و نابودی خاندان و یارانش به آن شکل دردناک و دل‌خراش بود. همان گونه که پدرش علی صلوات الله علیه نیز نسبت به خود و همسر و خاندانش، رنج‌ها و مصیبت‌های فراوان دید و سرانجام به دست شقی‌ترین فرد در میان پیشینیان و پسینیان، به شهادت رسید. سپس

ص: ۱۷۵

۱- بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹؛ کتاب الفتوح، ابن اعثم، چاپ دار الاضواء، ج ۵، ص ۲۱؛ مناقب آل ابی طالب، چاپ قم، ج ۴، ص ۸۹ و چاپ مطبعه حیدریه نجف، ج ۳، ص ۲۴۱؛ العوالم الامام الحسین علیه السلام، ص ۱۷۹؛ لواعج الاشجان، ص ۳۰؛ شرح احقاق الحق (الملحقات)، ج ۱۱، ص ۶۰۲ به نقل از مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۸.

فرزندش امام حسن صلوات الله علیه با نقشه معاویه و با زهر دختر اشعث بن قیس شهید شد.

حال ما همین سؤال را از خود پرسش گر می پرسیم. خداوند، پیامبران و رسولان را برای هدایت مردم و برپایی عدل و داد فرستاد و فرمود: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ؛ (۱) پیامبران مان را همراه با پدیده های روشن گر فرستادیم و همراه آنان، کتاب آسمانی و میزان نازل کردیم تا مردم به دادگری برخیزند». طبق بیان آیه، این موضوع به مکان و زمان ویژه ای اختصاص ندارد؛ بلکه شامل همه زمان ها و مکان ها و شهرها و آبادی ها می شود. آیا به نظر شما، همیشه در هر شهر و آبادی، یک پیامبر معصوم وجود دارد که ظلم را از مردم دور سازد؟ اگر بگویید: «در همه شهرها و روستاهایی که خداوند آفریده، همیشه یک پیامبر معصوم وجود دارد»، آشکارا سخن لجاجت آمیزی گفته اید. آیا در شهرهای کافران و مشرکان و اهل کتاب، پیامبر معصوم وجود دارد؟ آیا در نزد قیصر و کسری نیز پیامبر معصوم وجود داشت؟

اگر بگویید: «آری؛ همیشه یک پیامبری بود و در شهرها نماینده داشت»، باید از شما پرسید: آیا در همه شهرهای کره زمین نماینده داشت یا در بعضی از شهرها؟ اگر بگویید: «در همه شهرها و آبادی ها نماینده داشت»، باید بگویم که این سخن شما نیز همانند پاسخ نخست، لجاجت آمیز است. و اگر بگویید: «در برخی از شهرها نماینده داشت و در برخی دیگر نداشت»، باید بگویم که همه شهرها و آبادی ها به طور یکسان، نیازمند پیامبر معصوم هستند. پس چرا بین آن ها فرق می گذارید؟ و الحمد لله و الصلاه و السلام علی محمد و آله.

ص: ۱۷۶

عبدالله فرزند جعفر صادق، برادر تنی اسماعیل بن جعفر صادق بود و هر دو، از فاطمه دختر حسین بن علی بن حسین بن ابی طالب علیه السلام به دنیا آمده بودند و طبق قاعده شیعیان، از دو طرف «سید حسینی» به شمار می آمدند. سؤال این است که چرا بعد از این که اسماعیل در زمان حیات پدر از دنیا رفت، عبدالله از رسیدن به مقام امامت محروم شد؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: برای رسیدن به امامت، فرزند فلانی بودن و انتساب به قریش و بنی هاشم کافی نیست؛ بلکه ملاک امامت، گزینش و انتصاب از جانب خداوند است. این گزینش و انتصاب، بر اساس معیارهایی صورت می گیرد که برتر و بالاتر و فراتر از نسیب و خویشاوندی است. خدا بر اساس چنین معیاری، دوازده امام را برگزید که همه آن ها از خاندانی پاک بودند. خداوند متعال نسبت به کارهایی که انجام می دهد، مورد بازخواست قرار نمی گیرد؛ بلکه دیگران هستند که مورد بازخواست قرار می گیرند. خدا می داند که رسالتش را در کجا قرار دهد.

دوم: پرسش گر خیال می کند که حتماً باید امام بعدی، بزرگ ترین فرزند امام قبلی باشد؛ در حالی که واقعیت، خلاف این را ثابت می کند. به همین جهت، امام صادق صلوات الله علیه با وجود فرزند بزرگ تر، به امام کاظم صلوات الله علیه وصیت کرد؛ چرا که فرزند بزرگ، گرفتار نقص مادرزاد بود. امام نباید ناقص باشد و نفرت دیگران را برانگیزد.

سوم: هیچ معنایی ندارد که فردی به امامت منصوب شود و در زمان پدرش که امام پیشین است، از دنیا برود. در زمان حیات پدر، امامت برای پدر ثابت می شود و امامت فرزند، معنایی ندارد. اما اگر فرزند در زمان پدر از دنیا برود، روشن می شود که او امام بعدی نبوده و موضوع از اساس منتفی است.

چهارم: بر خلاف تلاش پرسش گر که می خواهد خواننده را گمراه سازد، هیچ یک از علمای شیعه، شرط نکرده است که حتماً باید امام از دو طرف، سید حسینی باشد. و الحمد لله و الصلاه و السلام علی محمد و آله.

بلوغ، شرط امامت

پرسش شماره ۲۵ (۴۶)

شیعه اعتقاد دارد که از جمله شرایط امام، «تکلیف» است؛ یعنی دارا بودن عقل و بلوغ. از توقیعات و نامه های امام غایب آن ها که محمد عسکری نام داشت، چنین برمی آید که او در سه یا پنج سالگی به امامت رسید. پس چرا شیعیان، شرط تکلیف را کنار گذاشته اند و قائل به امامت او شده اند؟

پاسخ

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله الطیبین الطاهرین. السلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

بلوغ شرط امامت نیست

یکم: هیچ کس نگفته است که بلوغ، شرط امامت و نبوت است؛ بلکه گفته اند: بلوغ، شرط تکلیف و همچنین شرط امامت جماعت است.

دوم: برخی از آیات قرآن دلالت می کنند که شماری از مردم، ویژگی هایی دارند که موجب وضع احکام خاص برای آنان می شود؛ همانند یحیی بن زکریا (علیه السلام)

که خداوند درباره او می فرماید: «يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتِنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا»^(۱) [گفتیم] ای یحیی! کتاب آسمانی را به جد و جهد بگیر. در دوران کودکی به او نبوت بخشیدیم».

همچنین درباره حضرت مریم و زاده شدن عیسی علیهما السلام می فرماید: «فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا * يَا أُخْتُ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكَ امْرَأًا سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكَ بَغِيًّا * فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا * قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا * وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَ أَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا»^(۲) سپس او [عیسی] را برداشت و نزد قومش برد. گفتند: ای مریم! کار شگرفی پیش آوردی. ای خواهر هارون! نه پدرت مردی نابکار بود و نه مادرت پلیدکار. [مریم] به آن [نوزاد] اشاره کرد. گفتند: چگونه با کودکی که در گهواره است، سخن بگوییم؟ [نوزاد] گفت: «من بنده خدا هستم که به من کتاب آسمانی داده و مرا پیامبر گردانده است. هر جا که باشم، مرا مبارک ساخته و مادام که زنده باشم، مرا به نماز و زکات سفارش فرموده است».

از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نیز روایت شده است که فرمود: «در حالی که آدم بین آب و گل (یا آب و جسد) بود، من پیامبر بودم»^(۳).

ص: ۱۷۹

۱- .سوره مریم، ۱۲.

۲- .سوره مریم، آیه ۲۷ - ۳۱.

۳- ر.ک: الاحتجاج، طبرسی، ج ۲، ص ۲۴۸؛ الفضائل، ابن شاذان، ص ۳۴؛ بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۳۵۳ و ج ۵۰، ص ۸۲؛ الغدير، امینی، ج ۷، ص ۳۸ و ج ۹، ص ۲۸۷؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۶۶ و ج ۵، ص ۵۹ و ۳۷۹؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۲۴۵؛ مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۶۰۹؛ مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۲۲۳؛ تحفه الاحوذی، ج ۷، ص ۱۱۱ و ج ۱۰، ص ۵۶؛ المصنف، ابن ابی شیبہ، ج ۸، ص ۴۳۸؛ الآحاد و المثنی، ج ۵، ص ۳۴۷؛ کتاب السنه، ابن ابی عاصم، ص ۱۷۹؛ المعجم الاوسط، ج ۴، ص ۲۷۲؛ المعجم الکبیر، ج ۱۲ ص ۷۳ و ج ۲۰، ص ۳۵۳؛ الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۲۹۶؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۴۰۹ و ۴۵۰؛ تذکره الموضوعات، فتنی، ص ۸۶؛ کشف الخفاء، ج ۲، ص ۱۲۹؛ خلاصه عبقات الانوار، ج ۹، ص ۲۶۴ به نقل از ابن سعد؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۲، ص ۳۹۲ و ۵۲۲ به نقل از کتاب النکاح؛ فیض القدیر، ج ۵، ص ۶۹؛ الدر المنثور، ج ۵، ص ۱۸۴؛ فتح القدیر، ج ۴، ص ۲۶۷؛ الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۱، ص ۱۴۸ و ج ۷، ص ۵۹؛ التاریخ الکبیر، بخاری، ج ۷، ص ۲۷۴؛ ضعفاء، عقیلی، ج ۴، ص ۳۰۰؛ الکامل، ابن عدی، ج ۴، ص ۱۶۹ و ج ۷، ص ۳۷؛ اسد الغابه، ج ۳، ص ۱۳۲ و ج ۴، ص ۴۲۶ و ج ۵، ص ۳۷۷؛ تهذیب الکمال، ج ۱۴، ص ۳۶۰؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۷، ص ۳۸۴ و ج ۱۱، ص ۱۱۰ و ج ۱۳، ص ۴۵۱ و ص ۴۲۸ به نقل از کسی که در مسند احمد از او روایت شده است؛ تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۱۴۸؛ الاصابه، ج ۶، ص ۱۸۱؛ المنتخب من ذیل المذیل، ص ۶۶؛ تاریخ جرجان، ص ۳۹۲؛ ذکر اخبار اصبهان، ج ۲، ص ۲۲۶؛ البدایه و النهایه، ج ۲، ص ۲۷۵ و ۲۷۶ و ۳۹۲؛ الشفاء لتعریف حقوق المصطفی، ج ۱، ص ۱۶۶؛ عیون الاثر، ج ۱، ص ۱۱۰؛ السیره النبویه، ابن کثیر، ج ۱، ص ۲۸۸ و ۲۸۹ و ۳۱۷ و ۳۱۸؛ دفع الشبه عن الرسول، ص ۱۲۰؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۱، ص ۷۹ و ۸۱ و ۸۳ و ج ۲، ص ۲۳۹؛ ینابیع الموده، ج ۱، ص ۴۵ و ج ۲، ص ۹۹ و ۲۶۱.

همه این موارد، دلالت می کنند که حضرت عیسی و یحیی علیهما السلام و پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله، در کامل ترین حالات و بالاترین درجات فهم و عقل بوده اند که توانسته اند استحقاق چنین مرتبه عظیمی را در سن کودکی و بلکه زمان ولادت و حتی پیش از ولادت داشته باشند.

امامت اگر یک عطیه الهی باشد که بر توانایی های والا و ملکه های عالی و تربیت و پرورش الهی بر مبنای قاعده «وَلِتُصَيِّبَنَّ عَلٰی عَيْنِي» (۱) استوار است و امری پیش پا افتاده و بر اساس گزینش بشری نیست، پس برگزیدگان الهی باید ویژگی های خاصی از جهت فهم و ظرفیت وجودی و دیگر امور داشته باشند. بر این اساس، دور از ذهن نیست که تکلیف چنین اشخاص برگزیده ای، با دیگران متفاوت باشد و اعطای مقام امامت در سن کم، از ویژگی های ایشان به حساب آید؛ همان گونه که عیسی و یحیی علیهما السلام و دیگران که خدا آنان را به عنوان رهبر و سرور و رهنما و پیشوا و الگو برای بندگانش برگزید، این چنین بودند.

پیدایش حد و مرز بلوغ

بسیاری معتقدند که پس از هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه و در ماجرای قبول یا عدم قبول ابن عمر برای شرکت در جنگ، حد و مرز بلوغ تعیین شد و

ص: ۱۸۰

۱- تا زیر نظر من ساخته شوی. سوره طه، آیه ۳۹.

پیش از آن، فهم و درک و تشخیص فرد بود که اعتبار داشت و دایره تکلیف، برمدار آن می چرخید. (۱) شاهد بر این مطلب، مسلمان شدن امام علی صلوات الله علیه است که در ده سالگی روی داد. البته کسانی که دوست دارند افتخار «نخستین مسلمان» را به کسانی جز امام علی صلوات الله علیه اعطا نمایند، با این مسأله به زحمت افتاده اند و سخنی را بافته اند مبنی بر این که علی علیه السلام نخستین کودک مسلمان و ابوبکر نخستین مرد مسلمان و خدیجه نخستین زن مسلمان بود. (۲) این سخن، کاملاً پوچ و بی اساس است؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله هنگامی که حضرت فاطمه علیها السلام را به ازدواج امام علی صلوات الله علیه درآورد، عنوان «نخستین مسلمان» را از فضائل امام علی علیه السلام برشمرد. (۳) عباراتی همچون «نخستین فرد از امت من در قبول اسلام»، «نخستین فرد این امت در پذیرش اسلام»، و «نخستین مردی که اسلام آورد»، (۴) از

ص: ۱۸۱

- ۱- ر.ک: اسعاف الراغبین، صبان، چاپ شده در حاشیه نور الابصار، ص ۱۴۹؛ السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۲۶۹؛ الکنز المدفون، ص ۲۵۶ و ۲۵۷ به نقل از بیهقی؛ التمهید ابن عبد البر، ج ۱۸، ص ۸۸.
- ۲- نزهه المجالس، ج ۲، ص ۱۴۷؛ البدایه و النهایه، ج ۳، ص ۱۷ و ۲۶ و ۲۷؛ السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۲۷۵؛ السیره النبویه، دحلان، ج ۱، ص ۹. و ر.ک: سنن ترمذی، ج ۱، ص ۳۰۶؛ الذریه الطاهره النبویه، دولابی، ص ۶۳؛ کتاب الاوائل، طبرانی، ص ۸۲؛ تفسیر ثعلبی، ج ۵، ص ۸۵.
- ۳- ر.ک: المناقب، خوارزمی، ص ۱۰۶؛ کشف الغمه، اربلی، ج ۱، ص ۱۴۸ و ۳۷۴؛ الغدیر، امینی، ج ۲، ص ۴۴ و ج ۳، ص ۹۵۴ و ۲۲۰ و ج ۹، ص ۳۹۴؛ الذریه الطاهره النبویه، دولابی، ص ۹۳ و ۱۴۴؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۲۵۷ و ج ۱۳، ص ۲۲۷ و ۲۲۳؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۰۵ و ج ۱۳، ص ۱۱۴ و ۱۳۵؛ مناقب الامام امیرالمؤمنین علیه السلام، کوفی، ج ۱، ص ۲۷۶ و ۲۷۹ و ۲۹۰؛ مناقب علی بن ابی طالب، ابن مردویه، ص ۵۰؛ العثمانیه، جاحظ، ص ۲۸۹ و ۲۹۴؛ فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام، ابن عقده کوفی، ص ۲۰۴ و ۱۰۲؛ تنبیه الغافلین، ابن کرامه، ص ۹۸؛ شرح الاخبار، ج ۲، ص ۳۶۰؛ کنز الفوائد، کراجکی، ص ۱۲۱؛ بحار الانوار، ج ۳۸، ص ۱۹ و ج ۴۳، ص ۱۳۶؛ شرح احقاق الحق (الملحقات)، ج ۴، ص ۱۵۱ و ۱۵۲ و ۱۵۵ و ج ۱۵، ص ۳۲۵ و ۳۳۸ و ۳۳۹ و ۳۴۰ و ۴۱۰ و ج ۲۰، ص ۲۷۱ و ج ۲۲، ص ۱۴۲ و ۱۵۳ و ۱۸۶ و ۲۵۶ و ۳۵۹ و ۳۶۰ و ج ۲۳، ص ۵۲۶ و ۵۲۹ و ۵۳۷ و ۶۱۱ و ۶۱۴ و ج ۳۱، ص ۲۶۸ و ج ۳۲، ص ۴۶ و ۲۱۱ و ج ۳۳، ص ۳۲۴ و ۳۲۶ و ۳۲۷؛ دفع الارتیاب عن حدیث الباب، ص ۱۶؛ فتح الملک العلی، مغربی، ص ۶۷ و ۶۸؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۱۳۲؛ اسد الغابه، ابن اثیر، ج ۵، ص ۵۲۰؛ غایه المرام، بحرانی، ج ۵، ص ۱۷۹.
- ۴- ر.ک: سیره ابن اسحاق، ص ۱۳۸؛ مناقب الامام امیرالمؤمنین علیه السلام، کوفی، ج ۱، ص ۲۷۵ و ۲۹۰؛ مناقب علی بن ابی طالب، ابن مردویه، ص ۷ و ۵۰؛ العثمانیه، جاحظ، ص ۲۹۴؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۱۶۷ و ۱۵۸ و ج ۱۳، ص ۲۳۳؛ غایه المرام، ج ۲، ص ۶۷ و ۶۸ و ج ۶، ص ۸؛ السیره النبویه، دحلان، ج ۱، ص ۹۱؛ السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۲۶۸ و ۲۷۵؛ مناقب مغازلی و مناقب خوارزمی، ص ۱۸ تا ۲۰؛ الغدیر امینی، ج ۳، ص ۲۲۰ تا ۲۳۶ و ج ۱۰، ص ۱۶۸ و ۲۹ و ۳۲۲ و ج ۹، ص ۳۹۲؛ کتاب تاریخ بغداد، ج ۴، ص ۲۳۳؛ حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۶۶؛ تهذیب تاریخ مدینه دمشق، ج ۳، ص ۴۰۷.

سخنان رسول خدا(صلی الله علیه و آله) است که همواره امام علی(صلوات الله علیه) بدان افتخار می کرد و این مسأله، هر شبیه ای پیرامون این موضوع را از بین می برد. خود امام بارها با افتخار تصریح کرده است که پیش از اسلام آوردن ابوبکر، مسلمان شد(۱) و هفت سال پیش از دیگران نماز خواند؛(۲) با این حال، هیچ کس به او نگفت که تو در آن زمان، کودک بودی و به بلوغ و کمال عقل، نرسیده بودی.

چگونگی تحقق بلوغ

بلوغ مردان، با احتلام یا رویدن موی عانه محقق می شود و این دو نشانه، سن مشخصی ندارد. نوشته اند که وقتی می خواستند برخی از اسیران بنی قریظه را بکشند، رویش مو در عانه آن ها را مورد بررسی قرار می دادند. همچنین گفته اند که عمرو عاص، فرزندش عبدالله را که تنها دوازده سال داشت، بزرگ و بالغ

ص: ۱۸۲

۱- ر.ک: المعارف، ابن قتیبه، چاپ دار المعارف، ص ۱۶۹؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۱۲۲ و ج ۱۳، ص ۲۰۰ و ۲۲۸ و ۲۴۰؛ العثمانیه، جاحظ، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، دار الكتاب العربی، مصر، ص ۲۹۰؛ البدايه و النهایه، چاپ دار احیاء التراث، ج ۷، ص ۳۷۰؛ الآحاد و المثنائی، ج ۱، ص ۱۵۱؛ الکامل، ابن عدی، ج ۳، ص ۲۷۴؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۳۳؛ تهذیب الکمال، ج ۱۲، ص ۱۸؛ انساب الاشراف، بلاذری، ص ۱۴۶؛ الجوهرة فی نسب الامام علی و آله بری، ص ۹؛ جواهر المطالب، ابن دمشقی، ج ۱، ص ۳۸؛ ینابیع الموده، ج ۲، ص ۱۴۶.

۲- سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۴۴؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۱۲؛ المصنف، ابن ابی شیبہ، ج ۷، ص ۴۹۸؛ الآحاد و المثنائی، ج ۱، ص ۱۴۸؛ کتاب السنه، ابن ابی عاصم، ص ۵۸۴؛ السنن الکبری، نسائی، ج ۵، ص ۱۰۷؛ خصائص امیر المؤمنین، نسائی، ص ۴۶؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱، ص ۳۰؛ کتر العمال، چاپ مؤسسه الرساله، ج ۱۳، ص ۱۲۲؛ تذکره الموضوعات، فتنی، ص ۹۶؛ تفسیر ثعلبی، ج ۵، ص ۸۵؛ تهذیب الکمال، ج ۲۲، ص ۵۱۴؛ میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۱۰۲؛ السیره النبویه، ابن کثیر، ج ۱، ص ۴۳۱؛ جواهر المطالب، ابن دمشقی، ج ۱، ص ۷۰؛ ینابیع الموده، ج ۱، ص ۱۸۹ و ۱۹۳ و ۴۵۵ و ج ۲، ص ۱۴۸؛ شرح احقاق الحق (الملحقات)، ج ۴، ص ۲۰۹ و ۲۱۳ به نقل از فضائل الصحابه ابن حنبل و سنن المصطفی، ابن ماجه، چاپ الغازیه مصر، ج ۱، ص ۵۷ و ریاض النضره، چاپ محمد امین خانجی مصر، ج ۲، ص ۱۵۵.

می دانست. (۱) خلیفه الراشد بالله نیز در نه سالگی، با کنیزی همبستر شد و کنیز ازوی حامله گردید. (۲) در مورد برخی زنان نیز نقل شده است که در سن بسیار کم حامله شده اند.

چهارم: باید به پرسش گری یادآور شوم که موضوع خردسالی، منحصر به امام مهدی صلوات الله علیه نیست؛ بلکه امام جواد و امام هادی صلوات الله علیهما نیز در سن کم، امر امامت را عهده دار شدند.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «حسن و حسین، هر دو امام هستند؛ چه بنشینند و چه به پا خیزند». (۳) و با این سخن، امامت آن دو را تأیید فرمود؛ در حالی که ایشان در زمان وفات پیامبر، شش یا هفت سال داشتند. پیامبر نفرمود که امامت آن دو، از چه زمان شروع شده یا شروع می شود. این عبارت می رساند که امامت آن ها

ص: ۱۸۳

۱- . المعارف ابن قتیبه، چاپ ۱۳۹۰ ه، ص ۱۲۵ و چاپ دار المعارف، ص ۲۸۶؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۵۲۶؛ فتح الباری، ج ۵، ص ۲۰۳؛ عمدہ القاری، ج ۱، ص ۱۳۱ و ج ۱۳، ص ۲۴۰؛ الاستیعاب، چاپ دار الجیل، ج ۳، ص ۹۵۷؛ اسد الغابه، ج ۳، ص ۲۳۳؛ الاصابه، ج ۴، ص ۱۶۶؛ تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۲۹۴؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۳، ص ۲۳۶؛ خلاصه تهذیب تهذیب الکمال، ص ۲۰۸؛ التاریخ الصغیر، بخاری، ج ۱، ص ۱۶۷ و ج ۵، ص ۵؛ التعدیل و التجریح، باجی، ج ۲، ص ۸۹۸؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۳۱، ص ۲۴۲ و ۲۴۴ و ۲۴۹؛ ابن حبان در کتاب الثقات، ج ۳، ص ۲۱۱ و مشاهیر علمای انصار، ص ۹۳ می گوید: بین او و پدرش، سیزده سال فاصله بود.

۲- . السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۲۶۹ و چاپ دار المعرفه، ج ۱، ص ۴۳۴؛ تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۳۶، ص ۳۰۱.

۳- . ر.ک: مجمع البیان، ج ۲، ص ۴۵۲ و ۴۵۳ و ۳۱۱؛ غنیة النزوع، حلبی، ص ۲۹۹؛ السرائر، ابن ادریس، ج ۳، ص ۱۵۷؛ جامع الخلاف و الوفاق، قمی، ص ۴۰۴؛ الارشاد، مفید، ج ۲، ص ۳۰؛ الفصول المختاره، شریف مرتضی، ص ۳۰۳؛ المسائل الجارودیه، مفید، ص ۳۵؛ النکت فی مقدمات الاصول، مفید، ص ۴۸؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۴۱ و ۳۶۸؛ بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۳۰۷؛ جوامع الجامع، طبرسی، ج ۳، ص ۷۰؛ اعلام الوری، ج ۱، ص ۴۰۷. شرح احقاق الحق (الملحقات)، ج ۲۶، ص ۴۸ به نقل از ابن کرام بیهقی در کتاب الرساله فی نصیحه العامه (نسخه عکس برداری شده در کتابخانه امپروزیانا در ایتالیا) ص ۱۸؛ مرعشی در ج ۹، ص ۲۱۷ به نقل از استاد توفیق ابو علم در کتاب اهل البیت، چاپخانه سعادت قاهره، ص ۱۹۵ نقل می کند: به طور متواتر از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: «این دو فرزند من، امام هستند؛ چه برخیزند و چه بنشینند. این ها ریحانه های من از این دنیا هستند».

دست کم از زمان گفتن این جمله، ایجاد و آغاز شد. و الحمد لله و الصلاة و السلام علی محمد و آله.

بلوغ و امامت امام جواد(علیه السلام)

پرسش شماره ۲۶ (۱۴۹)

شیعیان معتقدند که امام باید بالغ باشد؛ اما در عمل، دچار تناقض شده اند و ادعا کرده اند که محمد بن علی ملقب به جواد، با این که هنگام وفات پدرش علی بن موسی الرضا بالغ نشده بود، مقام امامت داشت.

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله الطیبین الطاهرین. السلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

در پاسخ به پرسش شماره ۴۶ که شبیه این سؤال بود، گفتیم که شیعه، بلوغ را از شرایط امامت نمی داند. البته تفاوت دو پرسش در این است که یکی درباره کم سن بودن امام جواد صلوات الله علیه می باشد و دیگری درباره کم سن بودن امام مهدی صلوات الله علیه. در هر صورت می توانید به آن پاسخ مراجعه فرمایید. و الصلاة و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

شرایط امام از دیدگاه شیعه

پرسش شماره ۲۷ (۱۵۱)

شیعیان، شرایطی را برای امام در نظر گرفته اند؛ از جمله این که: امام باید بزرگ ترین پسر پدرش باشد؛ زره رسول خدا، اندازه تن او باشد؛ عالم تر از همه مردم باشد؛ جنب و محتلم نشود؛ علم غیب داشته باشد؛ و غیر از امام، کسی او را

ص: ۱۸۴

غسل ندهد. اما به خاطر همین شروطی که خودشان وضع کرده اند، دچار مشکل شده اند؛ زیرا:

*برخی از امامان _ مانند موسی کاظم و حسن عسکری _ بزرگ ترین برادر نبودند.

*برخی از امامان را امام قبلی غسل نداد؛ مانند علی بن موسی الرضا که فرزندش محمد جواد او را غسل نداد و هنگام وفات پدر، تنها هشت سال داشت. موسی کاظم را هم پسرش علی الرضا غسل نداد؛ چون نزد پدرش حاضر نبود. حتی حسین بن علی را هم فرزندش علی زین العابدین غسل نداد؛ چون در بستر بیماری بود و سپاهیان ابن زیاد، مانع از این کار شدند.

*زره رسول خدا(صلی الله علیه و سلم)اندازه تن برخی از امامان نبود؛ مثل محمد جواد که هنگام وفات پدر، هشت سال داشت. و همین طور پسرش علی بن محمد که در دوران کودکی، پدرش از دنیا رفت.

*برخی از امامان به خاطر خردسالی، عالم ترین فرد در میان مردم نبودند.

*طبق احادیث شیعه، برخی از امامان، جنب و محتلم می شدند. آن ها روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «برای هیچ کس جایز نیست که در این مسجد جنب شود؛ مگر من و علی و فاطمه و حسن و حسین».(۱)

*علم غیب هم دروغی است که خداوند در کتابش آن را رد کرده است.

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

ص: ۱۸۵

یکم: شرایط امام از دیدگاه شیعه را باید از کتاب های کلامی شیعه به دست آورد. نخستین و مهم ترین شرط امام، این است که از سوی خدا و رسولش، به امامت او تصریح شود. این شرط اقتضا می کند که امامت، مشروط به سن معینی نباشد. پس امام کسی است که معصوم دیگر، به امامت او تصریح نماید؛ خواه مانند حضرت عیسی و حضرت یحیی و امام جواد و امام هادی و امام مهدی و امام حسن و امام حسین علیهم السلام خردسال باشد و خواه مانند دیگر امامان پاک نهاد و پیامبران معصوم علیهم السلام بزرگ سال باشد. همچنین فرقی نمی کند که پسر بزرگ تر باشد یا فرزند کوچک تر.

شرط دوم امام این است که معصوم باشد. شرط سوم این است که همه اصول کمالات نفسانی _ یعنی علم و فهم و شجاعت _ را دارا باشد. شرط چهارم این است که در آنچه که به عنوان کمال نفسانی به شمار می رود، برتر از دیگران باشد. شرط پنجم این است که عاری از هر گونه عیب نفرت انگیز باشد؛ اعم از نقص جسمانی یا ایراد در اصل و نسب یا اشتغال به کارهای پست و سخیف که باعث تنفر دیگران می شود. شرط ششم این است که دارای کرامت الهی باشد و به هنگام نیاز، خدا امور خارق العاده ای را برای او آشکار سازد تا مردم تصدیقش نمایند. ما در جایی ندیده ایم که شیعه بگوید: بلوغ و فرزند ارشد بودن و علم غیب و جنب نشدن، از شرایط امام است.

دوم: غسل امام توسط امام دیگر، یک ویژگی است که خدا برای احترام و بزرگ داشتن، به او هدیه کرده است و شایسته نیست گرامی داشت را به عنوان شرط امامت مطرح کنیم. از عطیه های خداوند به رسول گرامی صلی الله علیه و آله این بود که سایه اش بر زمین نمی افتاد و ازدواجش با بیش از چهار زن مباح بود و

باید همان جایی که از دنیا می رفت، به خاک سپرده می شد. همه این ها عطیۀ الهی بود و هیچ گاه آن ها را جزو شرایط نبوت به حساب نیاورده اند.

در مورد زره رسول خدا صلی الله علیه و آله و اندازه بودن آن به تن امام نیز همین گونه است. گر چه این مطلب در برخی از احادیث آمده است؛ ولی شیعیان آن را جزو عقاید ویژه خود و شرایط امامت نمی دانند و چه بسا به دلایل مختلف _ از جمله نداشتن سند مورد قبول یا اختصاص این مورد به برخی امامان _ به آن ترتیب اثر نداده اند.

سوم: این موضوع که حتماً باید امام، پسر بزرگ تر امام پیشین باشد، هرگز شیعه را به زحمت نینداخته است؛ چون آن ها داشتن سن معین را از شرایط امام به شمار نمی آورند. چیزی که شیعه بدان پای بند است، نص و حکم صریح از جانب خداوند می باشد. اگر در مورد کسی، حکمی صریح و آشکار وجود داشته باشد، او امام است. امام نشدن عبدالله افطح نیز به دو دلیل بود:

۱. او عیبی ظاهری داشت که موجب تنفر مردم می شد و او را انگشت نمای خلق می کرد. پیش از این گفتیم که امام باید از نظر جسمی و ظاهری، دارای صحت و سلامت کامل باشد.

۲. امام پیشین، او را به عنوان امام معرفی نکرده بود. در مورد امام حسن عسکری علیه السلام نیز همین گونه بود. با وجود معرفی آن حضرت به عنوان امام و نبود شرایط لازم در برادرش جعفر، دیگر مجالی نمی ماند که کسی جعفر را امام بیندارد و برایش بهره ای از امامت قائل شود.

چهارم: درباره حدیثی که می فرماید: «امام را فقط امام غسل می دهد»، باید بگوییم: هیچ دلیلی وجود ندارد که این امر، تحقق نیافته باشد؛ به ویژه آن که طبق

تصریح روایات، امام جواد صلوات الله علیه، پدرش امام رضا صلوات الله علیه را غسل داد(۱).

و امام رضا صلوات الله علیه نیز به غسل پدرش امام کاظم صلوات الله علیه اقدام نمود.(۲)

نمی توان هیچ اشکالی به این مسأله وارد کرد؛ چون نمونه تاریخی دارد. با این که سلمان فارسی در مدائن وفات یافت و به هنگام وفاتش، امام علی صلوات الله علیه در مدینه بود، اما غسل سلمان توسط امام علی علیه السلام انجام شد.(۳)

پنجم: امام حسین صلوات الله علیه به شهادت رسید و شهید نیاز به غسل ندارد. پس ایراد پرسش گر، کاملاً بی مورد است.

ششم: پرسش گر ادعا می کند که «امامان خردسال، عالم ترین مردم زمان خود نبودند». او باید علم غیب الهی داشته باشد تا بتواند مقدار دانش همه افراد بشر را تشخیص دهد و آن ها را با هم بسنجد و روشن سازد که چه کسی از امام جواد صلوات الله علیه که تنها شش سال داشت، عالم تر بود! و چه کسی از حضرت عیسی علیه السلام که در گهواره سخن می گفت، دانش بیشتری داشت! لابد بر او وحی نازل شده است و به طور حتم می داند که امام رضا صلوات الله علیه هزار باب از علم را که از هر بابش هزار باب دیگر گشوده می شد، به فرزندش نیاموخت!

هفتم: خوب بود که پرسش گر، هدیه ای ارزنده به ما می داد و می گفت منبع این سخن کجا است که می گوید: «از شرایط امام این است که جنب نشود و محتلم نگردد». ما در هیچ یک از کتاب های شیعی که در دسترس داریم، چنین مطلبی را پیدا نکردیم و می دانیم که در هیچ کجای زمین و آسمان نیز پیدا نخواهد شد.

ص: ۱۸۸

۱- الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۳۵۳؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۵۰ به نقل از الخرائج.

۲- . عیون الاخبار، ج ۱، ص ۱۰۵ و چاپ مؤسسه اعلمی، ج ۲، ص ۹۷؛ بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۲۵۴ به نقل از عیون الاخبار.

۳- . ر.ک: الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۵۶۲؛ مدینه المعاجز، بحرانی، ج ۲، ص ۱۴؛ بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۶۸ و ج ۳۹، ص ۱۴۷؛ نفس الرحمان فی فضائل سلمان، ص ۶۰۵؛ طرائف المقال، بروجردی، ج ۲، ص ۶۰۴.

هشتم: درباره علم غیب، گفتیم که ائمه صلوات الله علیهم از طریق آنچه که پیامبر صلی الله علیه و آله به آن ها آموخت و توسط پدران شان به آن ها رسید، از علم غیب آگاهی داشتند. پرسش گر، دلیلی ندارد که روشن سازد پیامبر صلی الله علیه و آله در خصوص وفات امامان، چیزی به آن ها گفته بود.

نهم: حتی اگر پیامبر صلی الله علیه و آله روز و ساعت وفات امامان را به ایشان خبر داده بود، شما معتقدید که قلم تقدیر، همه رویدادها را نوشته است و بشر نمی تواند به هیچ وجه آن را تغییر دهد. حتماً قلم تقدیر، این را هم نوشته است که فلان امام، با خوردن زهر کشته می شود. پس امام، توان سرپیچی ندارد؛ و گرنه _ العیاذ بالله _ علم خدا تبدیل به جهل می شود.

البته شیعه این سخن را نمی پذیرد؛ بلکه می گوید: امام نمی تواند بر اساس علمی که از راه غیرطبیعی _ همانند علم غیب _ بدان دست یافته، عمل نماید. این مسأله نیز از این قبیل است. و الصلاة و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

اثبات ویژگی پیامبران برای امامان، کفر است

پرسش شماره ۲۸ (۷۴)

فرقه قادیانیه، به خاطر ادعای نبوت برای پیشوای خود، کافر شدند. میان این فرقه و شیعیان که ویژگی پیامبران و بلکه افزون تر از آن را برای امامان خود قائل می شوند، چه فرقی وجود دارد؟ آیا این ادعا، نشانه کفر نیست؟ شیعیان باید برای ما بیان کنند که فرق اساسی میان امام و رسول چیست؟ آیا رسول خدا صلی الله علیه و سلم آمد تا در مورد دوازده امامی مژده بدهد که گفتارشان همانند گفتار او و کردارشان همانند کردار او است و کاملاً مثل او معصوم هستند؟

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: بزرگ ترین ایرادی که اهل سنت به شیعیان می گیرند، به خاطر اعتقاد شیعه به عصمت و علم غیب و توانایی فوق العاده امامان است. البته ما هیچ یک از این امور را شگفت انگیز نمی دانیم؛ چون موارد مشابه دارد. خدای متعال می فرماید: «قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رآه مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ» (۱) کسی که مقداری از علم کتاب نزد او بود، گفت: من پیش از این که چشم بر هم بزنی، تخت بلقیس را برایت می آورم. هنگامی که آن را در نزد خود مستقر دید، گفت: این از تفضل پروردگار من است تا مرا بیازماید که آیا سپاس گزارم یا ناسپاسی می کنم؟ هر کس سپاس گزار باشد، به سود او است و کسی که ناسپاسی کند، [بداند که] خدا بی نیاز و کریم است».

آصف بن برخیا با این که پیامبر نبود، ولی اندکی از علم الکتاب را داشت و توانست به وسیله آن، کاری خارق العاده کند و در یک چشم بر هم زدن، تخت بلقیس را از یمن به بیت المقدس ببرد. این در حالی است که پیامبر صلی الله علیه و آله جایگاه امام علی صلوات الله علیه را نسبت به خود، همچون جایگاه هارون نسبت به موسی معرفی کرد و خداوند متعال در آیه مباحله، او را نفس پیامبر صلی الله علیه و آله خواند. اگر ویژگی نبوت را _ که اختصاص به پیامبر صلی الله علیه و آله داشت _ استثنا کنیم، چه دلیلی برای استثنای دیگر ویژگی ها وجود دارد؟ با توجه به این که علی

ص: ۱۹۰

(علیه السلام) نفس پیامبر و برادر او بود و نسبت به پیامبر، جایگاهی همچون جایگاه هارون نسبت به موسی داشت، پس دارای این شایستگی بود که از آن الطاف و عطایای ربانی برخوردار گردد. نداشتن مقام نبوت، به این معنا نیست که خداوند، دیگر الطاف خود را از امام علی صلوات الله علیه دریغ نموده باشد.

اما درباره عصمت باید گفت که اگر چه این مقام از لوازم نبوت است، ولی از ویژگی های اختصاصی آن نیست؛ یعنی هر جا که نبوت باشد، عصمت هم هست؛ ولی گاه ممکن است افرادی همانند اوصیا، پیامبر نباشند و در عین حال، دارای مقام عصمت باشند. کسانی همچون مریم و خدیجه و آسیه بنت مزاحم، با این که پیامبر نبودند، اما مراتبی از عصمت را داشتند.

عصمت و توانایی بر انجام کارهای خارق العاده، به وسیله علوم خاصی تحقق می پذیرد که برخی اوصیا از آن برخوردارند. اطلاع از برخی امور غیبی از طریق اتصال به پیامبر نیز همین گونه است. پس اختصاص همه این امور به پیامبران، معنا ندارد.

دوم: مقایسه شیعیان که معتقدند بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله پیامبری وجود ندارد، با قادیانیه که منکر خاتمیت هستند و برای کسانی غیر از رسول خدا صلی الله علیه و آله ادعای نبوت می کنند، کاملاً بی جا است. و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

ادعای امامت توسط زید

پرسش شماره ۲۹ (۱۳۴)

از قواعد شیعیان این است که اگر کسی از اهل بیت، ادعای امامت کند و کارهای خارق العاده از او سر بزند که نشان گر صداقت و درستی او باشد، امامتش

ثابت می شود. با این که زید بن علی اعای امامت کرد، اما امامت او را قبول ندارند. در مقابل، امامت امام غایب شان مهدی را می پذیرند؛ با این که او نه ادعای امامت کرد و نه کارهای خارق العاده از او سر زد؛ چرا که به اعتقاد خود شیعیان، در کودکی غایب شد.

باسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: قاعده خدشه ناپذیر در نزد شیعیان، این است که امامت با نص (یعنی تصریح خدا و رسول) ثابت می شود؛ همچنین اگر امام پیشین _ که امامتش از طریق نص ثابت شده است _ به امام پس از خود تصریح نماید، امامت امام بعدی نیز ثابت می گردد. این قاعده شیعه امامیه است.

دوم: از دیدگاه زیدیه _ که پیرو زید بن علی بن الحسین هستند و به امامت او معتقدند _ امامت نه از طریق نص، بلکه با ادعای امامت و قیام با شمشیر ثابت می شود؛ البته به شرط آن که فرد مدعی، از نسل حضرت فاطمه صلوات الله علیها باشد.

سوم: شیعه امامیه معتقد است که امام سجاد صلوات الله علیه به امامت فرزندش امام باقر صلوات الله علیه تصریح کرد و از امامت زید، حرفی به میان نیاورد. امام باقر علیه السلام کسی است که پیامبر صلی الله علیه و آله به جابر فرمود که به او سلام برساند. (۱)

چهارم: پرسش گر باید ثابت کند که زید چنین ادعایی کرده است. شیعه امامیه اعتقاد دارد که هیچ گاه زید در مورد خودش ادعای امامت نکرد؛ بلکه به امامت

ص: ۱۹۲

۱- مناقب آل ابی طالب، چاپ مطبعه حیدریه، ج ۳، ص ۳۲۸؛ الاختصاص، مفید، ص ۶۲؛ بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۲۲۵ و ۲۲۶؛ اختیار معرفه الرجال (رجال طوسی)، ج ۱، ص ۲۱۷ و ص ۲۲۰؛ الثاقب فی المناقب، ابن حمزه طوسی، ص ۱۰۴؛ اعلام الوری، ج ۱، ص ۵۰۵.

فردی از آل محمد که همه به امامتش راضی باشند، دعوت می کرد. نظر زید این بود که امامت به برادرش امام باقر صلوات الله علیه و سپس امام صادق صلوات الله علیه اختصاص دارد.

پنجم: نه در نزد شیعه امامیه و نه در نزد زیدیه، ثابت نشده است که از زید، کارهای خارق العاده سر زده باشد.

ششم: امامت حضرت مهدی صلوات الله علیه برای همه شیعیان و بسیاری از اهل سنت ثابت شده است؛ همان طور که امامت حسن و حسین صلوات الله علیهما با این سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله ثابت می شود که فرمود: «حسن و حسین، هر دو امام هستند؛ چه برخیزند و چه بنشینند». امامت حضرت علی صلوات الله علیه نیز با نصوص مختلف ثابت می گردد. امامت دیگر امامان هم بر همین منوال، با تصریح امام قبلی و نصوص و دیگر دلایل به اثبات می رسد و نیاز به کارهای خارق العاده نیست. و الصلاة والسلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

ص: ۱۹۳

کلینی در کتاب کافی نوشته است: «ائمه می دانند که چه زمانی می میرند. آن ها جز با اختیار خودشان از دنیا نمی روند». مجلسی نیز در بحارالانوار، حدیثی را آورده که می گوید: «همه امامان را یا کشته اند یا مسموم کرده اند».^(۱)

اگر طبق گفته شیعیان، امام علم غیب می داند، باید از آب و غذایی که به او می دهند، آگاهی داشته باشد و در صورت مسموم بودن، از سم موجود در آن مطلع شود و از آن اجتناب نماید. اگر اجتناب نکند و آن را بخورد و بمیرد، خودکشی کرده است و قاتل خود می باشد؛ چون در عین آگاهی از مسموم بودن غذا، آن را خورده است. پیامبر صلی الله علیه و علی آله و صحبه و سلم می فرماید: «هر کس خود را بکشد، در آتش است». آیا شیعه چنین چیزی را برای ائمه می پسندد؟

ص: ۱۹۴

۱- ر.ک: اصول کافی، کلینی، ج ۱، ص ۲۸۵؛ کتاب فصول المهمه، حر عاملی، ص ۱۵۵؛ بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۳۶۴.

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: وجود یک حدیث در کتاب کافی یا هر کتاب دیگر، به معنای اعتقاد شیعه به مضمون آن حدیث نیست. برای معتقد شدن به مفاد یک حدیث، شرایط متعددی لازم است؛ از جمله این که درستی آن ثابت شود؛ معارض و نفی کننده ای نداشته باشد؛ مخالف قرآن و امور بدیهی و مسائل اولیه نباشد. حتی اگر حدیثی دارای سند صحیح باشد، ولی موجب جمع نقیضین یا ضدین شود، نمی توان آن را پذیرفت. اگر حدیثی بخواهد پایه یک امر اعتقادی قرار گیرد، علاوه بر این شرایط، باید متواتر هم باشد.

حال باید از پرسش گرسؤال کرد که آیا احادیثی که به آن ها اشاره کردی و به خاطر معنا و مضمون آن ها، شیعه را مورد بازخواست قرار دادی، شرایط گفته شده را دارند، یا جزو خبر واحد به شمار می روند که از جهت اعتقادی، نه موجب علم می شوند و نه در خور عمل اند؟ از مسائل معروف و بدیهی این است که شیعه، همه احادیث کتاب کافی را صحیح نمی داند؛ بلکه آن ها را مورد بررسی قرار می دهد و نسبت به سند و مضمون آن ها درنگ می کند.

دوم: خدا در حالی پیامبرانش را به سوی مردم فرستاد که آن ها از کارهای مردم آگاهی داشتند، یا اعمال مردم بر آن ها عرضه می شد و خدا این امکان را به آن ها داده بود که از کردار مردم مطلع شوند. خداوند متعال، سخن حضرت عیسی علیه السلام را این گونه حکایت می کند: «وَأُتْبِئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ؛^(۱) از آنچه که می خورید و در خانه های خود ذخیره می کنید، به شما خبر می دهم».

ص: ۱۹۵

با این حال، پیامبران حق نداشتند بر اساس علمی که در دسترس همگان نبود، با مردم معامله کنند. مثلاً اگر به واسطه جبرئیل یا فرشته ای دیگر، مطلع می شدند که فلان شخص دزدی کرده است، جایز نبود دست او را قطع کنند؛ مگر این که دو شاهد گواهی می داد یا خود سارق اقرار می کرد یا خود ایشان قضیه را به چشم خود می دیدند؛ البته اگر استناد به علم قاضی را جایز بدانیم. همچنین اگر دو نفر درباره یک قطعه زمین اختلاف داشتند و فرشته ای، صاحب حقیقی زمین را به پیامبر می شناساند، او نمی توانست بر اساس وحی عمل کند؛ بلکه باید بر اساس اقرار یا سوگند یا دو شاهد، قضاوت می نمود؛ حتی اگر آن دو شاهد، بر خلاف علم و حیانی پیامبر گواهی می دادند.

آنچه که از پیامبران خواسته شده، اجرای حکم ظاهری در میان مردم است. این همان سخن پیامبر صلی الله علیه و آله است که فرمود: «من بر اساس سوگند و شاهد در میان شما داوری می کنم. برخی از شما در اقامه دلیل به نفع خود، ماهرتر هستید. پس اگر من از برادرتان چیزی برای شما گرفتم [که حقتان نبود]، بدانید که تکه ای از آتش را به شما هدیه داده ام»^(۱).

اگر پیامبر یا امام از راه های غیر عادی بفهمد که در فلان روز و فلان ساعت خواهد مرد، نباید این علم را در راه مصلحت شخصی به کار گیرد؛ چرا که خدا این علم را در اختیارش قرار داده است تا وسیله ای برای هدایت و همراهی مردم باشد و آن را به عنوان ابزاری برای تربیت و آماده سازی مردم به کار گیرد و

ص: ۱۹۶

۱- . کافی، ج ۷، ص ۴۱۴؛ دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۵۱۸؛ تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۲۲۹؛ وسائل الشیعه، چاپ موسسه آل البیت، ج ۲۷، ص ۲۳۲ و چاپ دار الاسلامیه، ج ۱۸، ص ۱۶۹؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۳۶۱ و ۳۶۶؛ الفصول المهمه، حر عاملی، ج ۲، ص ۴۹۸؛ جامع احادیث شیعه، ج ۲۵، ص ۴۶؛ ۹۲؛ معانی الاخبار، ص ۲۷۹. و ر.ک: تفسیر امام حسن عسکری، چاپ موسسه امام مهدی علیه السلام، قم، ص ۶۷۳؛ سنن الکبری، بیهقی، ج ۱۰، ص ۱۴۳ و ۱۴۹؛ صحیح بخاری و صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۳۳۷.

بتواند برای رهبری جامعه، برنامه ریزی کند و در قیامت نیز، در پیشگاه خدا حاضر شود و به وسیله دانسته های خود، برای امتش گواهی دهد.

سوم: کشتن و مسموم کردن امامان، توسط دیگران صورت گرفت که خدا آن ها را آزاد و مختار آفریده بود. سزاوار نیست که عادل حکیم، با یک دست ببخشد و با دست دیگر پس بگیرد؛ یعنی به انسان، آزادی و اختیار بدهد و سپس آن را از انسان سلب کند و از به کارگیری آن جلوگیری نماید. این نشانه نادانی و ستم کاری است که از فرزانه عاقل و مهربان عادل سر نمی زد و خداوند نسبت به شرورترین و شقی ترین موجودات _ مانند ابلیس و لشکریانش _ نیز چنین کاری نمی کند؛ چه رسد به دیگر آفریدگانش.

به همین دلیل، خدا از کاری که نمودیان می خواستند در مورد حضرت ابراهیم علیه السلام انجام دهند، جلوگیری نکرد. آن ها هیزم جمع کردند و آتش افروختند و آن حضرت را در آن انداختند. سپس خدا در چیزی که خارج از دایره اختیار آن ها بود، مداخله کرد و بین آتش و سوختن حائل شد: «قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَ سَلَامًا عَلٰى اِبْرٰهِيْمَ» (۱) گفتیم: ای آتش! بر ابراهیم سرد و سلامت شو».

همچنین خدا از کاری که مشرکان مکه می خواستند در مورد پیامبر صلی الله علیه و آله انجام دهند، جلوگیری نکرد؛ بلکه بر در غار، درخت سدري رویاند و به عنكبوت دستور داد که بر در غار، تار بتند و از کبوتر وحشی خواست که در آنجا تخم بگذارد و بر روی آن بنشیند. خداوند با این امور، مشرکان را از ادامه جست و جو منصرف ساخت.

چهارم: پیش قدم شدن برای مرگی که وقوعش حتمی است، همیشه حرام نیست و در همه حال، خودکشی به حساب نمی آید. به همین خاطر، حضرت اسماعیل

ص: ۱۹۷

(علیه السلام) به پدرش گفت: «يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ»^(۱) ای پدر! آنچه را که به تو فرمان داده شده، به انجام برسان». با این جمله، نه تنها اسماعیل بریده شدن سر را از خود دور نساخت، بلکه از پدرش خواست که آن را عملی سازد. این در حالی بود که اگر او درخواست پدر را رد می کرد و می گفت: «چگونه برای چنین اقدامی، به یک خواب تکیه می کنی؟»، چه بسا پدرش از بریدن سر او دست می کشید؛ به ویژه آن که خود ابراهیم علیه السلام، کار را به اسماعیل واگذار کرد و به او گفت: «فَانظُرْ مَاذَا تَرَى»^(۲) بین نظرت چیست». با این توصیف، آیا درست است گفته شود: اسماعیل اقدام به خودکشی کرد و سزاوار آتش جهنم شد؟ آیا مؤمنان و مسلمانان، خواه از اهل سنت و خواه شیعیان، راضی می شوند به پیامبر معصوم، چنین نسبتی بدهند؟

پنجم: دسته ای از روایات می گوید: «اگر ائمه بخواهند، می دانند» و دسته دیگر می گوید: «از محل پنهان شدن خادم خود نیز خبر ندارند». شاید از کنار هم قرار دادن این روایات بتوان نتیجه گرفت که ائمه صلوات الله علیهم فقط در خصوص امور مربوط به امامت عامه، حفظ دین، امور مربوط به مسؤولیت های خطیر و بزرگ، امور مربوط به هدایت مردم و اثبات حقانیت خود، علم غیب دارند. همچنین از موارد تأثیرگذار بر حفظ ویژگی های امامت _ مثل عصمت و طهارت _ آگاهی دارند و از این رو، فقط چیزهایی را که واقعاً حلال و طاهر باشد، می خورند و می پوشند و به کار می گیرند. همچنین مسائلی را می دانند که به کمال و معرفت ایشان نسبت به خداوند بیفزاید و قرب و نزدیکی آن ها را افزون سازد و آنان را به مراتب عالی و رضوان الهی برساند. اما مسائل جزئی و دفع ضرر شخصی،

ص: ۱۹۸

۱- .سوره صافات، آیه ۱۰۲.

۲- .سوره صافات، آیه ۱۰۲.

برای ایشان اهمیتی ندارد. همچنین دانستن مسائلی همچون وزن و تعداد دانه‌شن که هیچ سودی ندارد، کاملاً برای ایشان بی اهمیت است؛ مگر این که در مقام مبارز طلبی جهت اثبات حق و امامت و برای هدایت مردم باشد.

ششم: در مورد مرگ اختیاری، در روایت آمده است که ملک الموت خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و سلام کرد و گفت: «ای احمد! خداوند مرا نزد تو فرستاده است تا از تو اطاعت کنم. آیا جانت را بگیرم یا بازگردم؟». پیامبر صلی الله علیه و آله به او اجازه داد و او حضرت را قبض روح کرد. (۱) همین معنا در روایات دیگر نیز آمده است. (۲) این حدیث می فهماند که خود پیامبر صلی الله علیه و آله مرگ را برگزید. حال آیا می توان گفت که آن حضرت، اقدام به خودکشی کرد؟

ابوداود طیالسی از شعبه، و او از سعد بن ابراهیم، و او از عروه بن زبیر روایت کرده است که عایشه گفت:

ما همیشه می گفتیم که پیامبر صلی الله علیه و آله پیش از مرگ، بین دنیا و آخرت مخیر می شود. وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله گرفتار بیماری منتهی به مرگ شد، صدایش تغییر کرد. شنیدم که می گوید: «فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا» (۳) در زمره کسانی هستند که خدا بر آنان نعمت بخشید؛ اعم از پیامبران و صدیقان و

ص: ۱۹۹

-
- ۱- . ر.ک: بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۵۲۲ و ۵۰۴ و ۵۳۲ و ۵۳۳؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۳۰۳ و ۳۰۶ و چاپ مکتبه حیدریه، ج ۱، ص ۲۰۴.
 - ۲- بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۵۰۴ و ۵۰۵؛ الانوار البهیة، ص ۳۷ و ۳۸؛ روضه الواعظین، ص ۷۱ و ۷۲؛ کتاب الدعاء، طبرانی، ص ۳۶۷ و ۳۶۸؛ کنز العمال، چاپ موسسه رسالت، ج ۷، ص ۲۵۰ و ۲۵۱؛ طبقات الکبری، ابن سعد، ج ۲، ص ۲۵۸ و ۲۵۹؛ تاریخ جرجان، ص ۳۶۲ و ۳۶۳؛ امتاع الاسماع، ج ۱۴، ص ۵۰۷؛ عیون الاثر، ج ۲، ص ۴۳۲؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۱۲، ص ۲۶۳ و ۲۶۴؛ سیره الحلبیه، ج ۳، ص ۴۷۲.
 - ۳- . سوره نساء، آیه ۶۹.

شهیدان و صالحان. اینان چه نیکو رفیقانی هستند». دانستیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بین مرگ و زندگی مخیر شده است.

بخاری و مسلم، این حدیث را به طور کامل از شعبه نقل کرده اند.^(۱) ابن کثیر از زهری نقل کرده است که سعید بن مسیب و عروه بن زبیر در میان حلقه ای از دانشمندان بزرگ، به ما خبر دادند که عایشه گفت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله همیشه می گفت و صحیح می گفت که هیچ پیامبری جان نداد تا این که جایگاه خود را در بهشت دید و میان مرگ و زندگی مخیر شد». او سپس چگونگی مخیر شدن آن حضرت به هنگام مرگ را بیان نمود.

ابن کثیر ادامه می دهد: بخاری و مسلم با همین سند (یا لفظ) و بدون پرداختن به صحت و سقم حدیث، به طور کامل از زهری نقل کرده اند.^(۲) در این زمینه، روایات دیگری نیز وجود دارد که همین معنا را می رساند.^(۳) پس این که پیامبر صلی الله علیه و آله مرگ را بر زندگی ترجیح داد، به معنای خودکشی نیست. حدیثی که پرسش گر مطرح کرد که «ائمہ صلوات الله علیهم جز به اختیار خودشان نمی میرند»، تفسیرش با این روایات روشن می شود. و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله الطاهرین.

ص: ۲۰۰

-
- ۱- السیره النبویه، ابن کثیر، ج ۴، ص ۴۷۵؛ البدایه و النهایه، چاپ دار احیاء التراث العربی، ج ۵، ص ۲۶۰؛ مسند ابی داود طیالسی، ص ۲۰۵. و ر.ک: مسند ابن راهویه، ج ۲، ص ۲۶۲؛ السنن الکبری، نسائی، ج ۴، ص ۲۶۰ و ج ۶، ص ۲۶۹ و ۳۲۵؛ کتاب الوفات، نسائی، ص ۴۹؛ مسند ابی یعلی، ج ۸، ص ۲۸؛ الاستذکار، ج ۳، ص ۸۵؛ التمهید، ابن عبد البر، ج ۲۴، ص ۲۶۸.
 - ۲- السیره النبویه، ابن کثیر، ج ۴، ص ۴۷۶؛ البدایه و النهایه، چاپ دار احیاء التراث العربی، ج ۵، ص ۲۶۰.
 - ۳- السیره النبویه، ابن کثیر، ج ۴، ص ۴۷۶؛ البدایه و النهایه، چاپ دار احیاء التراث العربی، ج ۵، ص ۲۶۱ به نقل از مسند احمد و نسائی و بیهقی.

علت تقیه، فقط ترس است. و ترس بر دو نوع می باشد: اول ترس از مرگ؛ دوم ترس از شکنجه و اذیت و آزار و توهین و ناسزا و هتک حرمت. ترس از مرگ، به دو دلیل از امامان منتفی است: نخست این که طبق گفته شما، مرگ امامان اختیاری است؛ دوم این که به پندار شما، ائمه از آنچه اتفاق افتاده و می افتد، آگاهی دارند و زمان و چگونگی مرگ خود را می دانند. پس تا زمان فرا رسیدن مرگ، نسبت به جان خود هراسی ندارند و نیازی نیست که در امور دینی، منافقانه رفتار کنند و مردم مؤمن را فریب بدهند. اما در مورد ترس نوع دوم _ یعنی ترس از شکنجه و آزار و توهین و فحش و هتک حرمت _ باید گفت که بی تردید، تحمل این گونه امور و شکیبایی در برابر آن، وظیفه علما است و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و سلم نسبت به تحمل چنین سختی هایی برای یاری رساندن به دین جدشان، سزاوارتر هستند. پس تقیه برای چیست؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: مرگ اختیاری در دین اسلام، امر ثابت شده ای است. بنا بر روایات خود شما، وقتی جبرئیل به دستور خداوند، پیامبر صلی الله علیه و آله را بین مرگ و زندگی مخیر کرد، او مرگ را بر زندگی ترجیح داد. ما در پاسخ به پرسش شماره هشت، این روایات را ذکر کرده ایم.

وقتی برای انتخاب مرگ و زندگی، به شخصی اختیار داده می شود، اسباب مرگ می تواند شهادت یا کشته شدن به وسیله سم خیری یا شمشیر فرد شقی یا جان دادن در بستر بیماری یا بدون هیچ درد و مرضی باشد. پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین صلوات الله علیه به همه این اسباب راضی بودند و به مرگ اشتیاق داشتند و نسبت به آن حرص می ورزیدند؛ زیرا به واسطه آن، به عظیم ترین پاداش الهی دست می یافتند.

شاید مقصود از مرگ اختیاری امامان هم همین باشد. امام حسین صلوات الله علیه می دانست که با شمشیر بنی امیه کشته می شود و خود نیز آن را انتخاب کرد؛ زیرا آگاه بود که چنین مرگی، باعث یاری دین و رسوایی دشمنان خدا می گردد.

در مورد امام علی صلوات الله علیه نیز که لقای پروردگار را بر بقای در دنیا برگزید، امر این گونه رقم خورد؛ اگر چه سبب مرگ ایشان، کشته شدن با شمشیر شقی ترین فرد در میان گذشتگان و آیندگان بود. دیگر امامان نیز همین گونه بودند. شاید این مطلب، مراد اهل بیت صلوات الله علیهم از این سخن را تفسیر کند که فرمودند: «رضا الله رضانا اهل البیت؛ خشنودی خداوند، مورد رضایت ما اهل بیت است» (۱).

دوم: بنا بر نظر پرسش گر، غیر ممکن است که امام یا پیامبر، اجل و کیفیت مرگ و زمان مردن خود را بدانند. فقط کسانی این موضوع را انکار می کنند که قائل به جبر الهی هستند و معتقدند که هر چه تا روز قیامت پیش آید، قبلاً نوشته شده

ص: ۲۰۲

۱- . ر.ک: مشیر الاحزان، ابن نما حلی، ص ۲۹؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۶ و ۳۶۷؛ العوالم الامام الحسین، ص ۲۱۶ و ۲۱۷؛ شجره طوبی، ج ۱، ص ۱۵؛ نزهه الناظر و تنبیه الخاطر، حلوانی، ص ۸۶؛ اللهوف، ابن طاووس، ص ۳۸؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۲۳۹؛ معارج الوصول، زرنندی شافعی، ص ۹۴.

است. این بدین معنا است که انتخاب زمان مرگ توسط پیامبر صلی الله علیه و آله، یک امر کاملاً صوری بوده و اصلاً زمان مرگ ایشان، قابل تقدیم و تأخیر نبوده است.

بر این مبنا، به طور کل اختیار انسان در همه زوایای زندگی اش، بی معنا و بدون اثر می شود. این اشکال، بر عقیده خود پرسش گر نیز وارد است. او چگونه این اشکال را برطرف می سازد؟ چگونه می تواند بین اختیار انسان و جبر الهی، سازش ایجاد کند؟

سوم: ائمه صلوات الله علیهم فقط به هنگام دادن فتوا، تقیه به کار می بستند تا شیعیان را در برابر خشم و قهر زورگویان حراست نمایند و آنان را به راهی برند که جانشان حفظ شود. اما پس از رفع خطر، احکام واقعی را بیان می کردند و به آن ها می فهماندند مسائلی که بر خلاف احکام واقعی گفته شده، از روی تقیه بوده است.

حکمی که بر اساس تقیه بیان می شود، تا ابد باقی نمی ماند؛ به ویژه آن که بر اساس حدیث ثقلین، اهل بیت صلوات الله علیهم در کنار قرآن باقی می مانند تا واجبات دین را به پا دارند و هدایت امت را بر عهده گیرند. امام هرگز در دینش دچار نفاق نمی شود؛ بلکه مردم را به کاری امر می کند که با انجام آن، شرّ سرکشان و زورگویان و فرعون های زمان کم گردد. والحمد لله والصلاه والسلام علی محمد وآله.

جاهل به حکم مذی و عالم به گذشته و آینده

پرسش شماره ۳۲ (۱۸۵)

شیعه می گوید که امامان، اخبار گذشته و آینده را می دانند و هیچ چیز بر آن ها پوشیده نیست و علی بن ابی طالب، دروازه علم است. پس چرا علی از حکم

ص: ۲۰۳

مذی اطلاع نداشت و فردی را نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم فرستاد تا احکام مربوط به مذی را به او بیاموزد؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: یاد گرفتن علم از پیامبر صلی الله علیه و آله، چیزی نیست که بتوان کسی را به خاطر آن عیب جویی کرد؛ به ویژه آن که شیعیان اذعان دارند که پیامبر صلی الله علیه و آله تنها معلم امام علی صلوات الله علیه بود.

دوم: پاسخ این سؤال، در متن آن نهفته است. پس از اثبات این که امام علی صلوات الله علیه دروازه شهر علوم نبوی است، دیگر جاهل بودن ایشان نسبت به حکم مذی، نامعقول می باشد و باید آن روایت را رد کرد و به آن توجه نمود. به ویژه آن که شیعه خود را ملزم به پذیرش این گونه روایات _ که حاکی از نقص و آفت در وجود امامان است _ نمی داند؛ خواه در کتاب کافی باشد و خواه در کتاب های دیگر.

حدیث مربوط به سؤال کردن امام علی (صلوات الله علیه) از حکم مذی، در صحیح بخاری آمده است که از آن حضرت نقل می کند: «مردی بودم که زیاد از من مذی خارج می شد. به خاطر جایگاه دختر پیامبر، شرم داشتم حکم آن را بپرسم. به شخصی گفتم که از پیامبر سؤال نماید. او پرسید و حضرت فرمود: وضو بگیر و شرمگاه خود را بشوی» (۱).

ص: ۲۰۴

حکم به نجاست مذی، چیزی است که امامان مذاهب اهل سنت به آن فتوا داده اند؛ در حالی که منی را پاک می دانند. اما روایات صحیح شیعی، تصریح دارند که مذی پاک است و باطل کننده وضو نیست. این حکم، مورد اجماع شیعیان است و تنها ابن جنید در مورد مذی خارج شده با شهوت، فتوای دیگری دارد.

روایتی که می گوید: «علی صلوات الله علیه مردی بود که مذی بسیار از او خارج می شد و به مقدار گفت که در حضور وی، از پیامبر در این باره سؤال کند»، در منابع شیعه نیز آمده است، ولی قابل اعتماد نیست؛ چون یک بار نقل می کند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) پاسخ داد: «اشکالی ندارد»^(۱) و یک بار نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «باید وضو بگیرد»^(۲).

سوم: شاید امام علی صلوات الله علیه عمداً از فرد دیگری خواست که از پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال نماید تا این حقیقت در ذهن ها ماندگار شود که خواسته اسلام، تعبد به احکام شرعی است و نباید در این باره، به گمانه زنی و فتوهای دلخواه و برآمده از نظرات شخصی اعتماد کرد. هیچ گاه امام علی صلوات الله علیه ادعا نداشت که می تواند به دلخواه خود فتوا بدهد و نیازمند یادگیری از کسی نیست و از پیامبر صلی الله علیه و آله بی نیاز است. و الصلاة والسلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

ص: ۲۰۵

-
- ۱- . تهذیب الاحکام، ج ۱، ص ۱۷؛ استبصار، ج ۱، ص ۹۱؛ وسائل الشیعه، چاپ مؤسسه آل البیت، ج ۱، ص ۲۷۸ و چاپ دار الاسلامیه، ج ۱، ص ۱۹۷.
 - ۲- . تهذیب الاحکام، ج ۱، ص ۱۸؛ الاستبصار، ج ۱، ص ۹۲؛ وسائل الشیعه، چاپ مؤسسه آل البیت، ج ۱، ص ۲۷۹ و ۲۸۱ و چاپ دار الاسلامیه، ج ۱، ص ۱۹۷ و ۱۹۹. و ر.ک: مسند احمد، ج ۱، ص ۸۲ و ۱۰۸ و ۱۱۰ و ۱۱۱؛ مسند الامام الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۴۰؛ صحیح بخاری، چاپ دار الفکر، ج ۱، ص ۴۲ و ۵۲؛ سنن نسائی، ج ۱، ص ۹۶ و ۲۱۴؛ سنن الکبری، بیهقی، ج ۱، ص ۱۱۵؛ کنز العمال، چاپ مؤسسه الرساله، ج ۲، ص ۳۶۲ و ج ۹، ص ۳۳۵؛ الدر المنثور، ج ۱، ص ۲۸۵؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۵۴، ص ۳۱۹ و ج ۶۰، ص ۲۲۹؛ سبیل الهدی و الرشاد، ج ۹، ص ۲۳۰.

حدیث کساء، تطهیر چهار تن از خانواده علی رضی الله عنه را شامل می شود. (۱) دلیل داخل کردن دیگر امامان در تطهیر و عصمت چیست؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

در این خصوص، دلایل متعددی برای عصمت پیامبران و امامان صلوات الله عليهم وجود دارد که در کتاب های مربوط به عصمت و امامت آمده است. ما در اینجا به چند مورد اشاره می کنیم:

یکم: روایت شده است که «هیچ گاه زمین خالی از حجت خدا نمی ماند. این حجت، یا آشکار و مشهور است، یا پنهان و مستور». پس از پیامبران، جانشینان

ص: ۲۰۶

۱- ایشان علی و فاطمه و حسن و حسین رضی الله عنهم هستند.

ایشان حجت خدا بر روی زمین هستند. به تصریح قرآن کریم و کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: «لا نبی بعدی»، آن حضرت خاتم پیامبران است و جانشینان وی، همان امامان و خلفای دوازده گانه هستند که حجت خدا بر آفریدگان محسوب می شوند.

امکان ندارد حجت خدا، معصوم از گناه و خطا و فراموشی نباشد؛ چون اگر دچار خطا شود یا فراموش کند یا عصمتش را هر چند نسبت به یک گناه از دست بدهد، دست کم در همان مورد خاص، نمی تواند حجت بر خلق باشد. و فرض بر این است که «زمین به هیچ وجه و در هیچ مورد، خالی از حجت نمی شود».

دوم: دلیل عصمت اصحاب کساء، منحصر به آیه تطهیر نیست؛ بلکه در منابع موجود، دلایل دیگری نیز دال بر عصمت ایشان وجود دارد. گویا پرسش گر گمان می کند که حدیث کساء، تنها دلیل بر عصمت پنج تن آل عبا است. در حالی که این سخن، به هیچ وجه درست و دقیق نیست.

سوم: حتی اگر بپذیریم که دلیل عصمت پنج تن، منحصر به حدیث کساء و آیه تطهیر می شود، همین که آن پنج تن، از عصمت دیگر امامان خبر بدهند، عصمت آنان نیز ثابت می شود. و الحمد لله و الصلاة والسلام علی محمد و آله.

منافات عصمت با تقیه

پرسش شماره ۳۴ (۸۶)

شیعیان از طرفی قائل به عصمت امامان خود هستند و از طرف دیگر می گویند که امامان تقیه می کردند؛ در حالی که عصمت و تقیه، با هم تضاد دارند و دو ضد، در یک زمان و مکان جمع نمی شوند. با توجه به این که نه دهم دین شما

ص: ۲۰۷

تقیه است و معلوم نیست کدام یک از رفتار و گفتار امامان صحیح و واقعی است، پس عصمت آن ها چه سودی دارد؟ از آنجایی که شما ثواب و رتبه تقیه را برابر با نماز قرار می دهید و ترک کننده تقیه را همانند ترک کننده نماز می دانید (۱) و معتقد هستید که نه دهم دین، تقیه است، (۲) پس شکی نیست که امامان شما، به همه آن نه دهم عمل کرده اند. و این با عصمت خیالی آنان منافات دارد.

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: همان گونه که خداوند متعال پیامبران را به نبوت برگزیند، جانشین پیامبران را هم انتخاب کرد. او نسبت به آفریدگانش آگاهی دارد و می داند چه کسانی کامل تر هستند و استحقاق این جایگاه را دارند. پس اگر خدا کسی را برگزید و پیامبرش به جانشینی و امامت او تصریح کرد، دیگر کسی حق ندارد به این گزینش اعتراض کند. خداوند می فرماید: «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ» (۳) هنگامی که خدا و پیامبرش امری را مقرر داشتند، هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارد [در برابر فرمان خدا] اختیاری از خود داشته باشد.

دوم: کسی که خداوند متعال او را به عنوان امام برمی گزیند، توان پاسداری از مفاهیم دینی و نگهداری از دین امت و پیشبرد آنان بر اساس احکام شریعت را دارد و به خوبی می داند چگونه و چه زمان باید اقدام کند یا دست از کار بکشد.

ص: ۲۰۸

۱- بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۴۲۱؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۲۵۴.

۲- اصول الکافی، ج ۲، ص ۲۱۷؛ بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۴۲۳.

۳- سوره احزاب، آیه ۳۶.

پس اگر شرایط ایجاب کرد که مردم تقیه نمایند، این امام است که حد و حدود تقیه را برای آنان مشخص می کند و احکام خدا را برایشان تبیین می نماید و آن ها را به سوی حقایقی که پای بندی و رعایتش در حال تقیه و پس از تقیه لازم است، سوق می دهد. لزوم تقیه در یک بازه زمانی برای حفظ جان مردم، به معنای از بین رفتن همیشگی آن حکم شرعی نیست.

سوم: در برخی مواقع، مردم مکلف به انجام یک حکم شرعی اضطراری هستند و مثلاً باید به جای وضو، تیمم کنند؛ یا در برهه ای مکلف می شوند که برای حفظ جانشان، به یک حکم ثانوی عمل کنند و مثلاً برای رهایی از قتل، باید مشرکان را همراهی نمایند و سخنان مورد علاقه آن ها را بگویند. اما هنگامی که شرایط ویژه برطرف شد، باید به همان حکم شرعی اولیه بازگردند.

اگر پیامبر به یک فرد گرفتار دستور بدهد که به حکم ثانوی یا اضطراری عمل کند، یا به مؤمن آل فرعون اجازه بدهد که ایمانش را پنهان سازد، یا به عمار یا سر اجازه کاری را دهد که برای حفظ جانش لازم است، هیچ خللی در عصمت پیامبر ایجاد نمی شود؛ بلکه همین عصمت پیامبر است که آن شخص را وادار می سازد که به دستور او عمل نماید. البته پس از برطرف شدن شرایط فوق العاده، انتظار می رود که پیامبر حکم واقعی را به اطلاع آن فرد برساند. این مسأله، هیچ منافاتی با عصمت ندارد و خللی بر آن وارد نمی سازد.

چهارم: درباره حدیثی که می گوید: «نه دهم دین، تقیه است»، باید بگویم که این حدیث از جهت سند، اعتبار ندارد و نمی توان به آن استناد کرد. در سند آن، ابو عمرو اعجمی قرار دارد که فردی مجهول و ناشناخته است. حدیث دیگر نیز سند ندارد و تنها از طریق حسین بن حمدان خصیبی نقل شده است. او جزو

غالیان می باشد و روایت غالی، اعتبار ندارد. پس سخن پرسش گر که گفت: «شما ثواب و رتبه تقیه را برابر با نماز قرار می دهید»، فاقد معنا و ارزش است. روایت حدیث، یک چیز است و اعتقاد به مضمون آن، چیز دیگری است.

پنجم: اگر پرسش گر اصرار بر بحث پیرامون این حدیث دارد، باید بگوییم که منظور حدیث این نیست که «تقیه در نه دهم دین واجب است و یک دهم باقی مانده، تقیه ندارد»؛ بلکه در صدد بیان این نکته است که تقیه چنان اهمیتی دارد و برای حفظ دین داران مفید است که پاداش آن، مانند پاداش کسی است که به نه دهم دین عمل نماید.

شاید علت صدور این گونه احادیث، این باشد که به کارگیری تقیه برای بسیاری از مردم، سخت بود و می پنداشتند که این کار، موجب نابودی دین و بی مبالاتی نسبت به احکام شرعی می شود و بهتر است هر پیش آمدی را بپذیرند و تلخی حق را به جان بخرند. صدور این روایات، برای این بود که مردم ترغیب شوند تا تقیه را به کار گیرند و جان خود را حفظ نمایند و بدانند که عمل به تقیه، چیزی از ارزش ها نمی کاهد و از پاداش های نیکو و فراوان، محروم نمی سازد. و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

شیعیان ادعا می کنند که امامان آن ها معصوم هستند. (۱) چندین موضوع مورد اتفاق وجود دارد که این ادعای شیعه را نقض می کند؛ به عنوان مثال:

الف: حسن بن علی درباره جنگ با خون خواهان عثمان، با پدرش علی مخالفت بود. بی شک یکی از آن ها درست می گفت و دیگری اشتباه می کرد؛ در حالی که هر دوی آن ها از نظر شیعه، معصوم بودند!

ب: حسین بن علی در ماجرای صلح با معاویه، با برادرش حسن مخالفت کرد. بدون شک، یکی درست می گفت و دیگری در اشتباه بود؛ در حالی که هر دو از دیدگاه شیعه، معصوم بودند!

ج: در برخی از کتاب های شیعه، از علی روایت شده است که «از سخن حق و مشورت عادلانه دست نکشید؛ زیرا من مصون از اشتباه نیستم». (۲).

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: در پاسخ به پرسش شماره ۱۴۰، بند الف و ب را پاسخ داده ایم.

دوم: درباره سخن امام علی صلوات الله علیه که فرمود: «من مصون از اشتباه نیستم»، باید بگوییم:

ص: ۲۱۱

۱- عصمت در نزد آن ها، به این معنا است که امام، از گناهان صغیره و کبیره معصوم است و در آرای فقهی خود، اشتباه نمی کند و در پاسخ دادن، خطایی از او سر نمی زند و سهو و نسیان در او راه ندارد و مشغول امور بیهوده دنیوی نمی شود. رک:

میزان الحکمه، ج ۱، ص ۱۷۴؛ عقائد الامامیه، ص ۵۱؛ بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۳۵۰ تا ۳۵۱.

۲- . الکافی، ج ۸، ص ۲۵۶؛ بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۲۵۳.

الف: علامه مجلسی در مورد این روایت می نویسد: «سند این روایت به خاطر عبدالله بن حارث، ضعیف است».(۱)

ب: با این که پرسش گر، منبع این حدیث را ذکر کرده، چگونه توانسته آن را تحریف نماید؟ متن روایت، آن گونه نیست که پرسش گر مطرح می کند؛ بلکه به این نحو است که علی بن حسن مؤدب، از برقی و احمد بن محمد، از علی بن حسن تیمی، همگی از اسماعیل بن مهران، از عبدالله بن حارث، از جابر، از ابوجعفر محمد باقر صلوات الله علیه نقل کرده اند که فرمود:

امیرالمؤمنین علیه السلام در صفین برای مردم خطبه خواند و پس از حمد و ثنای خداوند و فرستادن درود بر محمد صلی الله علیه و آله فرمود: «با من سازش کارانه رفتار نکنید و گمان نبرید که حق بر من سنگین می آید و توقع بزرگ داشت خود را دارم. کسی که گفتار حق بر او سنگین باشد و عرضه عدل بر او ثقیل آید، عمل به حق و عدل برایش سنگین تر است. از سخن حق و مشورت عادلانه با من دست بردارید؛ زیرا من به خودی خود، برتر از آن نیستم که اشتباه نکنم. من خود را از چنین چیزی در امان نمی بینم؛

مگر این که خداوند مرا ننگه دارد که او از خود من بر نفسم مالک تر است و من و شما، بنده و مملوک خدا هستیم».(۲)

ج: اگر عصمت امام علی صلوات الله علیه با دلایل حتمی و قطعی همچون آیه تطهیر ثابت شود، باید تلاش کنیم این سخن امام را متناسب با ادله عصمت بفهمیم؛ به

ص: ۲۱۲

۱- . مرآة العقول، ج ۲۶، ص ۵۱۷.

۲- . الکافی، ج ۸، ص ۲۹۳؛ بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۲۵۳ و ج ۴۱، ص ۱۵۴ و ج ۷۱، ص ۳۵۸ و ۳۵۹؛ نهج البلاغه، چاپ دار التعارف بیروت، ص ۲۴۵.

گونه ای که از قواعد خطابه خارج نشود. چنین کاری آسان است و هیچ مانع و محذوری ندارد. ابن ابی الحدید معتزلی می نویسد:

امام صلوات الله علیه این سخن را برای شکستن نفس و اظهار تواضع در برابر یارانش فرمود؛ درست همانند آنچه که از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: «سوگند به کسی که جانم در دست او است، مردم جز به کردار خویش، وارد بهشت نمی شوند». گفتند: «حتی شما ای رسول خدا؟!». پیامبر دست بر سر نهاد و صدایش را بالا برد و فرمود: «حتی من! مگر این که مورد رحمت و فضل خدا قرار گیرم».^(۱)

د: در کتاب های اهل سنت، از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: «هر یک از فرزندان آدم که به دنیا می آید، شیطان با انگشتش به پهلوی او می زند؛ اما وقتی خواست به پهلوی عیسی بن مریم بزند، انگشتش به حجاب و پرده اصابت کرد».^(۲) در روایت دیگر آمده است: «هر کودکی که از فرزندان آدم به دنیا می آید، شیطان او را لمس می کند و کودک از لمس شیطان، به گریه و فریاد

ص: ۲۱۳

۱- ر.ک: بحار الانوار، ج ۷، ص ۱۱؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۱، ص ۱۰۷ و ۱۰۸. حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله در این منابع یافت می شود: بحار الانوار؛ مسند احمد بن حنبل، چاپ دار احیاء التراث العربی، سال ۱۴۱۴ هـ، ج ۳، ص ۳۰۵ و ۲۳۰ و ۲۳۶ و ۱۷ و ۲۶۰ و ۲۷۰ و ۳۰۸ و ۴۵۲ و ج ۴، ص ۳۳۶ و ج ۲، ص ۴۶۷ و ۵۰۵ و ۵۱۹ و ۶۱۳؛ مجمع البیان، چاپ ۱۴۱۲ هـ، دار احیاء التراث العربی، ج ۳، ص ۳۵۲ که می گوید: آن را حسن در تفسیرش روایت کرده است؛ جامع الاصول، ج ۱، ص ۲۱۲ تا ۲۱۵ به نقل از بخاری و مسلم؛ صحیح بخاری، چاپ مکتبه الثقافیه بیروت، ج ۸، ص ۱۷۶ و ۱۷۷؛ صحیح مسلم، چاپ دار احیاء التراث العربی، ج ۴، ص ۲۱۶۹ تا ۲۱۷۱؛ سنن دارمی، چاپ دار الکتب العربی، سال ۱۴۰۷ هـ، ج ۲، ص ۳۹۶؛ سنن ابن ماجه، با شرح سندی، چاپ دار الجیل بیروت، ج ۲، ص ۵۵۰.

۲- صحیح بخاری، چاپ ۱۳۰۹ هـ، ج ۲، ص ۱۴۳ و چاپ دار الفکر، سال ۱۴۰۱ هـ، ج ۴، ص ۹۴؛ فتح الباری، ج ۶، ص ۳۳۸؛ عمده القاری، ج ۱۵، ص ۱۷۶؛ مسند الشامیین، ج ۴، ص ۲۸۳؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۵۰۰؛ البدایه و النهایه، ج ۱، ص ۷۰؛ تفسیر بغوی، ج ۱، ص ۲۹۵؛ السیره الحلبیه، چاپ دار المعرفه، ج ۱، ص ۱۱۵.

می آید؛ اما مریم و پسرش این گونه نبودند»^(۱) همچنین از آن حضرت روایت شده است: «همه مردم خطا کرده اند یا به خطا می روند؛ مگر یحیی بن زکریا»^(۲) کسانی که در کتاب های صحیح و مسند های موثق خود روایت کرده اند که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله خطا می کرد و شیطان با انگشتش به پهلوی او می زد و او را لمس می کرد، و در عین حال به عصمت پیامبران اعتقاد دارند و این گونه امور را منافی عصمت نمی دانند، چنین کسانی نباید دیگران را به خاطر روایت ضعیفی مؤاخذه کنند که ظاهرش این گونه است و در کتابی آمده که به تصریح علمای شیعه، روایات صحیح و ضعیف و مسند و مرسل در آن آمیخته است.

هز جمله ای که از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است، مقصود آن حضرت را در بر دارد و همه این ایرادها را از پایه دفع می کند؛ ولی پسرش گر آن عبارت را حذف کرده است. امام علی صلوات الله علیه از نفس خود حکایت می کند که اگر لطف و عنایت و توفیق خدا نباشد، نفسش در معرض خطا قرار می گیرد. از همین رو می فرماید: «من به خودی خود، برتر از آن نیستم که خطا نکنم». عبارت «به خودی خود» می فهماند که اگر به حال خود رها شود و عنایت ربانی شامل حالش نگردد، با چشم پوشی از عصمت الهی و بنا به سرشت بشری و طبیعت

ص: ۲۱۴

۱- صحیح بخاری، چاپ دار الفکر، سال ۱۴۰۱ هـ.ق، ج ۴، ص ۱۳۸؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۴، ص ۱۲۹؛ مسند الشامیین، ج ۴، ص ۱۶۷؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۲۷۴ و ۲۷۵؛ الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۵۱۰؛ کنز العمال، چاپ مؤسسه الرساله، ج ۱۱، ص ۵۰۱.

۲- مسند احمد، ج ۱، ص ۲۵۴ و ۲۹۲ و ۲۹۵ و ۳۰۱ و ۳۲۰؛ مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۵۹۱؛ السنن الکبری، بیهقی، ج ۱۰، ص ۱۸۶؛ المصنف، ابن ابی شیبه، ج ۷، ص ۴۶۸؛ مسند ابی یعلی، ج ۴، ص ۴۱۸؛ المعجم الکبیر، ج ۱۲، ص ۱۶۷؛ الفائق فی غریب الحدیث، ج ۳، ص ۲۱۹؛ قصص الانبیاء، ابن کثیر، ج ۲، ص ۳۵۵؛ البدایه و النهایه، چاپ دار احیاء التراث العربی، ج ۲، ص ۶۰؛ کنز العمال، چاپ مؤسسه الرساله، ج ۱۱، ص ۵۲۱؛ الکامل، ابن عدی، ج ۵، ص ۱۹۹؛ تفسیر القرآن العظیم، ج ۳، ص ۱۲۰. و ر.ک: منتخب مسند عبد بن حمید، ص ۲۲۲؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۶۴، ص ۱۹۳ و ۱۹۴.

انسانی اش، دچار خطا می شود. آن حضرت برای روشن شدن موضوع می افزاید: «مگر این که خدا مرا نگه دارد». پس اگر خدا او را مشمول الطافش نماید و به حال خود رها نسازد، از اشتباه در امان می ماند.

امام برای این که منظورش بهتر روشن شود، به عبارت قبلی بسنده نمی کند و در ادامه می فرماید: «خدا از خود من، بر نفسم مالک تر است» تا نشان دهد که مالکیت خدا نسبت به انسان، عمیق تر و قوی تر از مالکیت انسان نسبت به خود او است و همین برتری خداوند، او را درباره درستی کارهایش به یقین می رساند.

در پایان می فرماید: «من و شما، بنده و مملوک خدا هستیم» تا مردم را نسبت به بیان حرف های شان دلیر سازد و در سخن گفتن با حضرت، راحت باشند و از او نترسند و حرف های لازم را کتمان نکنند. همچنین پس از این که همه امتیازات را از خود سلب می کند و خود را با دیگران در یک رتبه قرار می دهد، با تأکید بر این که خدا مالک حقیقی انسان ها است، هر شبهه ای را از بین می برد تا کسی گمان نکند که او از نزد خود سخن می گوید.

این کلام امام، از آن رو بیان شده است که ایشان درباره خود و ابعاد بشری اش سخن می گوید و در صدد بیان عنایات الهی نسبت به خود نمی باشد؛ عنایاتی که ریشه در خشنودی خدا دارد و آن را شامل بندگان مخلصش می گرداند و به موجبش آن ها را برمی گزیند و به آن ها مقام و برتری می بخشد؛ چنان که نسبت به انبیا و اوصیا و اولیا و اهل طاعت و بندگی و خلوص و اخلاص چنین می کند.

با توجه به این مطلب، روشن می شود که اگر خدا پیامبرانی همچون نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام را به خودشان واگذار می کرد، آن ها نیز ایمن از خطا نبودند. به همین خاطر، خدا به پیامبرش می فرماید: «قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَ

لَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ؛^(۱) بگو برای خود، اختیار سود و زیانی را ندارم، جز آنچه که خدا بخواهد». این آیه، همان مضمونی را دارد که رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «... مگر این که خدا مرا به رحمت خویش دریابد».

و: این حدیث، در ماجرای صفین صادر شده است. امام علی علیه السلام می دانست اکثر کسانی که در آنجا سخنش را می شنوند، اعتقادی به عصمت وی ندارند. گویا حضرت می خواست بدون این که به حکام گذشته طعنه بزند و خشم کسی را برانگیزد، به مسلمانان بیازمود که چگونه با حاکمانی که به حق یا ناحق بر آن ها چیره می شوند، رفتار نمایند. امام می خواست به آن ها بفهماند که فرمانروا و حاکم نمی تواند مردم را از بیان حقیقت و پای بندی به دین و شریعت بازدارد. به همین خاطر، خود جلودار و اسوه این رفتار می شود تا مسلمانان از طریق معیاری که به دست می آورند، اهل عدالت و حقیقت را از ستم پیشگان و طغیان گران بازشناسند.

ز: لازم است پیامبر بر اساس مستندات عرفی همچون اقرار و شهادت و قرینه عمل نماید یا طبق دیده ها و شنیده های خود حکم کند و دست دزد را ببرد و زناکار و شراب خوار را شلاق بزند و به مالک بودن فردی که مالی را در دست دارد، حکم کند و به حلال بودن گوشت و پاک بودن اجناس موجود در بازار مسلمین فرمان دهد و این احکام را بر اساس مشاهده خود، اقرار متهم، شهادت فرد عادل، قاعده ید، حمل بر صحت، اصاله الطهاره و غیره صادر فرماید. اگر در این میان، خطایی نسبت به واقع امر صورت گیرد، این خطای بینه و اماره است؛ اما حکم، صحیح می باشد و حکم دهنده _ یعنی پیامبر (صلی الله علیه و آله)_ درست عمل کرده است. در احادیث معتبر نیز، مطالبی به این مضمون روایت شده است که

ص: ۲۱۶

پیامبر(صلی الله علیه و آله) فرمود: «من تنها بر اساس شاهد و سوگند در میان شما قضاوت می کنم. برخی از شما در اقامه دلیل به نفع خود، ماهرتر هستید. پس اگر به نفع کسی، چیزی از مال برادرش جدا کردم، بی شک تکه ای از آتش را برای او جدا کرده ام».(۱).

عبدالله بن ابی رافع در مورد ماجرای حکمیت در صفین می گوید:

خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام بودم که به ابوموسی اشعری سفارش کرد: «بر اساس کتاب خدا حکم کن و از آن تجاوز ننما». پس از این که ابوموسی رفت، امام فرمود: «گویا می بینم که او را فریب می دهند». گفتم: «ای امیر مؤمنان! چرا با این که می دانی فریب می خورد، او را فرستادی؟». فرمود: «پسرم! اگر خدا می خواست بر اساس علم خود با مردم رفتار کند، به وسیله رسولان برای آن ها برهان نمی آورد».(۲).

حتی اگر پیامبر(صلی الله علیه و آله) از طریق وحی می دانست که خالد با قبیله بنی جذیمه چه خواهد کرد، باز هم او را به سوی آن قبیله می فرستاد. البته اگر مردم به او خبر می دادند که خالد مصمم به جنگ با آن ها است، جایز نبود او را بفرستد.

ص: ۲۱۷

-
- ۱- ر.ک: الکافی، ج ۷، ص ۴۱۴؛ معانی الاخبار، ص ۲۷۹؛ تهذیب الحکام، ج ۶، ص ۲۲۹ و ۲۵۲؛ دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۵۱۸؛ وسائل الشیعه، چاپ مؤسسه آل البیت، ج ۲۷، ص ۲۳۲ و ۲۳۳ و چاپ دار الاسلامیه، ج ۱۸، ص ۱۶۹ و ۱۷۰؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۳۶۱ و ۳۶۶؛ الفصول المهمه، حر عاملی، ج ۲، ص ۴۹۸؛ جامع احادیث الشیعه، ج ۲۵، ص ۴۶ و ۹۲؛ تفسیر المنسوب للامام العسکری علیه السلام، ص ۲۸۴ و چاپ ۱۴۰۹ ه.ق، ص ۶۷۵؛ السنن الکبری بیهقی، ج ۱۰، ص ۱۴۳ و ۱۴۹؛ مسند ابی یعلی، ج ۱۲، ص ۳۰۵؛ تخریج الاحادیث و الآثار، ج ۱، ص ۱۱۷؛ الفتح السماوی، ج ۱، ص ۲۳۰؛ احکام القرآن، ابن عربی، ج ۱، ص ۳۶۴؛ تفسیر بیضاوی، ج ۱، ص ۴۷۴؛ تفسیر ابی السعود، ج ۱، ص ۲۰۲؛ صحیح بخاری، چاپ دار الفکر، ج ۸، ص ۶۲ و ۱۱۲؛ سنن ابی داود، ج ۲، ص ۱۶۰؛ مسند حمیدی، ج ۱، ص ۱۴۲؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۱، ص ۴۵۹؛ المعجم الکبیر، ج ۲۳، ص ۳۴۳ و ۳۴۵؛ مسند الشامیین، ج ۲، ص ۲۴۳؛ معرفه السنن و الآثار، ج ۶، ص ۳۰۵ و ج ۷، ص ۳۷۹.
- ۲- مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۲۶۱ و چاپ مکتبه حیدریه، ج ۲، ص ۹۸؛ الطرائف، ابن طاووس، ص ۵۱۱؛ مدینه المعاجز، ج ۲، ص ۱۸۴ و ۱۸۵؛ بحار الأنوار، ج ۴۱، ص ۳۱۰؛ منتخب الأنوار المزیئه، ص ۱۵۶.

امام رضا صلوات الله علیه نیز با این که می دانست و تصریح کرده بود که مأمون در آن جام سم ریخته است، آن را سر کشید. اگر خود مأمون اقرار می کرد که جام مسموم است، یا یکی از خادمان این مطلب را به امام می گفت، یا حضرت به چشم خود می دید که مأمون آن را مسموم کرد، دیگر جایز نبود آن را بنوشد. علم امام رضا صلوات الله علیه به مسمومیت آن جام، از راه غیر عادی به دست آمده بود؛ یعنی به واسطه اجداد طاهرینش و از رسول خدا صلی الله علیه و آله به او رسیده بود. به چنین علمی که از راه غیرعادی به دست می آید، نباید ترتیب اثر داد و واجب است که بر طبق ظاهر رفتار شود. اما اگر کسی اقرار می کرد که جام را مسموم کرده است، یا شاهدی این خبر را می داد، یا خود حضرت می دید که مأمون جام را زهر آگین می کند، دیگر جایز نبود از آن بنوشد. در واقع، حکم عوض می شد و واجب بود به علمی که از راه عادی به او رسیده است، عمل نماید.

خلاصه مطلب: منظور امام علی علیه السلام این است که اگر کاری پیش آمد که دست امام باز بود و مکلف به تحقیق یا ملزم به عملی خاص نبود، مردم به او مشاوره بدهند و نظر خود را اعلام کنند؛ حتی اگر امام از طریق غیرعادی، حقیقت امر را بداند.

در مورد پیامبر صلی الله علیه و آله نیز همین گونه است. اگر مدعی، سوگند دروغ بخورد یا شاهدان گواهی دروغ بدهند و پیامبر صلی الله علیه و آله به وسیله وحی، از دروغ آنان مطلع شود، به علم خود عمل نمی کند؛ بلکه بر اساس همان شهادت و اقرار، رفتار می نماید. اما اگر شاهدان دیگری پیدا شوند، گواهی شاهدان نخست نقض می شود.

البته در ماجرای نزول «وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا»^(۱) و ماجرای مرد یهودی که به دروغ، متهم به دزدی شد و مسلمانان علیه او شهادت دادند و همچنین هنگامی که یهودیان می خواستند پیامبر را به شهادت برسانند و جبرئیل به آن حضرت خبر داد، پیامبر صلی الله علیه و آله علم غیرعادی را به کار بست و اظهار معجزه کرد تا در نظر منکران، نبوتش مورد تأیید و تأکید قرار گیرد، نه این که با استناد به علم غیبش قضاوت نماید.

شاید حکمت این تدبیر الهی، این بوده که آینده امت اسلامی، بازیچه جباران و ستم گران و هواپرستان قرار نگیرد و چنین روشی را نردبان رسیدن به مطامع خود قرار ندهند و در برابر اهل صلاح و ایمان، فشار و شکنجه را به کار نگیرند و نگویند که ما با روش های غیرعادی می توانیم به حقایق پشت پرده دست یابیم و از طریق توانایی روحی، با ارواح پیامبران و اوصیای ایشان ارتباط برقرار کنیم و جن های مطلع از وقایع و امور را احضار نماییم و با مهدی موعود علیه السلام در ارتباط باشیم و ذهن و فکر دیگران را بخوانیم و...

پس هیچ مانعی ندارد که امام علی صلوات الله علیه از مردم بخواهد که مشاهدات خود را به او اطلاع دهند و باعث بطلان شهادت و بینه دیگران شوند و گمانه زنی و دلیل موجود در نزد وی را با دلایل خود ملغی سازند و به این نحو، وجوب عمل به آن را ساقط نمایند. امام علی صلوات الله علیه از مردم می خواهد که چشم از وقایع بردارند تا واقعیات حفظ شود. مسلماً چنین کاری، در عصمت او خللی وارد نمی سازد؛ همان گونه که به عصمت پیامبر صلی الله علیه و آله آسیبی نمی رساند. و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

ص: ۲۱۹

۱- . مدافع خیانت پیشگان مباش. سوره نساء، ۱۰۵.

در بسیاری از مسائل، نظرات متفاوتی از جعفر صادق نقل شده است و کم پیش می آید که در یک مسأله فقهی، دو یا چند حکم متناقض نداشته باشد. به عنوان نمونه، در مورد چاهی که در آن نجاست افتاده، یک بار می گوید: «چاه همچون دریایی است که هیچ چیز آن را نجس نمی کند»؛ یک بار می گوید: «باید همه آب آن کشیده شود»؛ یک بار می گوید: «باید شش یا هفت دلو از آن آب کشید».

وقتی از عالم شیعه می پرسیم: «چگونه می توان از این همه تناقض و اختلاف خلاص شد؟». می گوید: «مجتهد باید اجتهاد کند و از میان این نظرات، یکی را انتخاب نماید و دیگر نظرات را حمل بر تقیه کند». وقتی گفته می شود: «اگر مجتهد دیگری، اجتهاد کرد و نظری غیر از نظر مجتهد نخست برگزید، درباره اقوال و نظرات دیگر چه باید گفت؟». می گوید: «طبق نظر مجتهد دوم، اقوال دیگر تقیه است».

با این حساب، مذهب جعفر صادق از بین می رود؛ چون هر مسأله ای که به او نسبت داده شود، احتمال دارد تقیه باشد. هیچ نشانه ای نمی توان یافت که به وسیله آن، تقیه را از غیر تقیه بازشناخت!

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: اختلاف روایات در مورد آب کشیدن از چاه نجس شده، معمای پیچیده ای نیست و جزو مسائل عقیدتی به شمار نمی آید که بتوان به سبب آن، مذهب اهل

بیت صلوات الله عليهم را از اعتبار ساقط کرد؛ بلکه این ها صرفاً روایاتی است که امکان دارد با هم موافق یا مخالف باشند. در حالی که اختلاف روایات اهل سنت در بسیاری از مسائل، حد و حصر ندارد. پس چرا مذهب اهل سنت، به خاطر وجود این اختلافات فاحش، از درجه اعتبار ساقط نمی شود؟

دوم: چه کسی گفته است که منشأ اختلاف روایات، شخص امام صادق صلوات الله علیه است؟ چه بسا این اختلاف ها، از حافظه بد و ضعیف راوی نشأت گرفته باشد یا به امام، دروغ بسته باشند.

سوم: اختلاف روایات در مورد آب کشیدن از چاه، به راحتی قابل فهم است. روایات موجود در این زمینه می خواهد بگوید که هیچ چیز نمی تواند آب چاه را نجس کند؛ زیرا دارای ماده و ریشه است؛ مگر این که رنگ یا طعم یا بوی آن به واسطه نجاست تغییر کند. اما اگر نجاستی در چاه بیفتد، مستحب است مقدار مشخصی از آب آن برداشته شود، و اگر نجاست دیگری در آن بیفتد، متناسب با نوع آن، مستحب است مقدار دیگری از آب چاه کشیده شود؛ زیرا نجاست ها بر حسب نوعی که دارند، احکام مختلفی بر آن ها بار می شود.

چهارم: نظری که پرسش گر از عالم شیعه نقل کرد، حتی اگر بپذیریم که آن را به راستی و درستی نقل کرده است، فاقد ارزش می باشد. گوینده چنین سخنی، بهره ای از علم ندارد و نمی توان سخنانش را به همه شیعیان نسبت داد و به بهانه خن نادرست یک فرد، همه را مؤاخذه کرد. البته فرض ما بر این است که پرسش گر، سخن آن عالم را دقیق و درست نقل کرده باشد.

پنجم: در مورد احتمال تقیه در بیان احکام، باید بگویم: ما مکلف نیستیم احکامی را که بر اساس تقیه صادر شده است، تصحیح کنیم. این تکلیف امام است که آن را تصحیح نماید و در صورت امکان، حکم واقعی را بیان کند.

ششم: حکم صادر شده بر اساس تقیه، گمراهی به شمار نمی رود؛ بلکه حکمی الهی است که خدا آن را از امام و پیروانش می پذیرد.

هفتم: در بسیاری از مسائل فقهی، نظرات گوناگون و آشفته ای از علمای مذاهب اهل سنت نقل شده است. حنفی ها و شافعی ها در بسیاری از مسائل، با نظرات ابوحنیفه و شافعی اختلاف دارند. آیا می توانیم بگوییم که فقه ابوحنیفه و شافعی تباه شده است؟ و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

رد عصمت امامان با روایات مربوط به لغزش آنان

پرسش شماره ۳۷ (۱۴۶)

شیعیان ادعا می کنند که امامان آن ها معصوم هستند؛ اما با روایاتی که می گوید: «ائمہ ممکن است همانند دیگر انسان ها، دچار سهو و خطا شوند»، به زحمت افتاده اند؛ تا جایی که عالم بزرگ آن ها مجلسی اقرار می کند: «این مسأله در نهایت اشکال است؛ زیرا اخبار و آیات فراوانی وجود دارد که نشان می دهد آن ها دچار سهو و لغزش می شدند»^(۱).

پاسخ

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله الطیبین الطاهرین. السلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

یکم: دلایل قرآنی همچون آیه تطهیر و احادیث متواتر پیامبر صلی الله علیه و آله _ مبنی بر این که «زمین خالی از حجت نمی ماند» و «پس از من، دوازده خلیفه خواهد آمد» و حدیث متواتر ثقلین که نشان می دهد ائمه، هم سنگ قرآن هستند و تا روز

ص: ۲۲۲

قیامت، حجت خدا خواهند بود _ دلالت می کند که حجت خدا، معصوم است و از سهو و فراموشی و خطا و گناه در امان می باشد؛ زیرا اگر تنها در یکی از این موارد دچار لغزش شود، در همان مورد، زمین خالی از حجت می ماند.

دوم: پرسش گر می گوید: «شیعیان مدعی عصمت امامان هستند و این اعتقاد، آن ها را در برابر روایاتی که می گوید ائمه ممکن است مانند دیگر انسان ها، دچار سهو و خطا شوند، به زحمت فراوان می اندازد».

زحمت فراوان شیعه که پرسش گر ادعا می کند، تنها یک مصداق دارد و آن هم طبق گفته خود او، علامه مجلسی رحمه الله است. خود علامه مجلسی در این باره می گوید: «شیعیان اجماع دارند که امامان به طور مطلق و بدون هیچ قید و شرطی معصوم هستند و هیچ یک از شیعیان در این مسأله، دچار شک و تردید نشده اند».

سوم: علامه مجلسی رحمه الله تصریح می کند: «آنچه که او را به زحمت انداخته، اخباری است که نشان می دهد ائمه در غیر واجبات و محرمات _ مانند مکروهات و مباهات _ دچار سهو و لغزش می شدند». پس چگونه پرسش گر سخن علامه را به سهو و خطا در واجبات و محرمات تعمیم می دهد؟

چهارم: سخن علامه مجلسی رحمه الله تنها درباره امامان صلوات الله علیهم نیست؛ بلکه شامل پیامبران نیز می شود.

پنجم: علامه مجلسی اعتراف می کند که «برخی از آیات و اخبار و دلائل کلامی، به اثبات می رساند که آن حضرات، حتی از لغزش در مکروهات و مباهات نیز معصوم بودند. در مقابل، اخباری وجود دارد که بر جایز بودن لغزش آنان نسبت به مکروهات و مباهات دلالت می کند». معنای این سخن، آن است که علامه به حل اشکال موجود میان این دو دسته از اخبار و روایات نپرداخته است.

البته این اشکال، هم به شیعه و هم به اهل سنت برمی گردد. همان طور که باید شیعیان _ از جمله علامه مجلسی _ آن را حل کنند، بر غیر شیعیان نیز لازم است که به حل آن بپردازند؛ زیرا بدون شک، آیات قرآن تناقضی ندارند و روایات شیعه و سنی، به طور یکسان دارای چنین اشکالی هستند.

ششم: برای حل این اشکال، کافی است بگوییم که عصمت از لغزش در مورد واجبات و محرمات، از آن رو محقق می شود که معصوم به یک ملکه قوی دست می یابد و با وجود آن، ممکن نیست سهو و فراموشی بر او عارض گردد. چون این ملکه، یک امر بسیط و غیر قابل تجزیه می باشد، زمانی که حاصل شود، دیگر حافظه در هیچ موردی (خواه واجب و حرام، خواه مباح و مکروه) دچار لغزش و فراموشی نمی گردد. افزون بر این، خطا و لغزش در امور دنیوی، موجب می شود که مردم در همه امور دینی، نسبت به پیامبر و امام بی اعتماد شوند.

هفتم: در نگاه نخست به برخی آیات، شاید لغزش پیامبران به مشام برسد؛ اما پس از بررسی دقیق، می بینیم که این آیات، هیچ دلالتی بر لغزش پیامبران _ حتی در مورد مباحات و مکروهات _ ندارند. برای نمونه، دو آیه را بررسی می کنیم:

لَا تُؤَاخِذُنِي بِمَا نَسِيتُ

خداوند درباره حضرت موسی علیه السلام خبر می دهد که به حضرت خضر علیه السلام گفت: «لَا تُؤَاخِذُنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُزَهِّقْنِي مِنْ أَمْرِي عُشْرًا» (۱). به خاطر آنچه که از یاد بردم، مرا مؤاخذه نکن و در کارم بر من سخت نگیر». در نگرش سطحی به این آیه، به نظر می رسد که حضرت موسی علیه السلام، نسیان و فراموشی را به خود نسبت می دهد؛ اما درنگ و اندیشه در آن، روشن می سازد که:

ص: ۲۲۴

۱. حضرت موسی نمی خواست عصمت را از خود نفی نماید؛ چون پیمان شکنی نکرده بود. او اصلاً با حضرت خضر پیمان نبسته بود که اگر چیزی بر خلاف احکام شرعی و حقایق دینی مشاهده کرد، ساکت بماند؛ بلکه از لحاظ دینی، بر او واجب بود اعتراض کند و دلیل کار او را بپرسد و به خاطر التزام به احکام شرع، حساسیت نشان دهد. اگر او به حضرت خضر اعتراض نمی کرد، اصلاً سزاوار مرتبه نبوت و رسالت نبود.

۲. اگر حضرت موسی می گوید: «لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسَيْتُ»، به این معنا نیست که دلیل اعتراضش به حضرت خضر، نسیان و فراموشی است و به این خاطر، از او عذرخواهی می کنند. حضرت موسی نمی گوید: «به خاطر فراموشی مرا مؤاخذه نکن»؛ بلکه می گوید: «بِمَا نَسَيْتُ»؛ یعنی از این که باید وعده ام را نادیده بگیرم و از ذهنم پاک کنم، مرا مؤاخذه نکن تا با آنچه که خلاف شرع می دانم و واجب است از آن جلوگیری کنم، مقابله نمایم. پس مراد آیه این است که حضرت موسی علیه السلام پوزش می طلبد تا از کارهای دیگر صرف نظر نماید و به کارهای مهم تر پردازد.

۳. هنگامی که حضرت خضر علیه السلام به طور ضمنی تأکید کرد که کارش خلاف شرع نیست و به زودی باطن امر را در وقت مناسب مشخص خواهد کرد، حضرت موسی علیه السلام پذیرفت؛ اما چون دوباره کاری ظاهراً خلاف شرع تکرار شد، اعتراض کرد تا به تکلیف الهی خود عمل نماید. پس بر خلاف آنچه که برخی گفته اند، موسی نه شتاب کرد و نه پیمان شکست و نه دخالت بی جا نمود و نه در قبال مسئولیتی که داشت، بی انضباطی نشان داد.

۴. در بار سوم، کار حضرت موسی علیه السلام در راستای امور پیشین نبود؛ بلکه نتیجه قرار تازه ای بود که بین حضرت خضر و حضرت موسی علیهما السلام منعقد

شد. طبق مضمون آیه، موسی علیه السلام توافق کرد که «إِنْ سَأَلْتَكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا؛(۱) اگر پس از این، سؤالی از تو کردم، دیگر مرا همراهی نکن و از جانب من معذور هستی». با این توافق، حضرت موسی امکان یافت که به حضرت خضر اعتراض کند و از هم جدا شوند، یا سکوت کند و با هم ادامه دهند. اما حضرت موسی علیه السلام نه به خاطر فراموشی، بلکه با توجه کامل، جدایی را برگزید.

بنا بر این، مراد از نسیان در این آیه، ترک و بی توجهی است. اگر چه ظاهراً از فعلی استفاده شده است که مردم به آن فراموشی و نسیان می گویند، ولی در حقیقت این گونه نیست؛ بلکه موسی علیه السلام با این کار، وعده را کنار گذاشت و به انجام تکلیف شرعی اقدام نمود که اهمیت بیشتری داشت. پس به کار بردن تعبیر نسیان در این آیه، به معنای وقوع فراموشی نیست؛ بلکه خبر از کاری است که مردم آن را فراموشی می انگارند و در واقع فراموشی نیست.

۵. شاید قبولی موسی علیه السلام در این امتحان بود که اهلیت او را برای تصدی مقام نبوت و رسالت آشکار کرد و به ما فهماند که چرا خداوند از میان قومش، او را برگزید تا جزو پیامبران الوالعزم باشد.

۶. این آیه، ارتباطی به علم پیامبران و امامان ندارد؛ بلکه مرتبط با موضوع تنجز تکلیف(۲) و معذور بودن بنده در نزد خداوند است و می خواهد بفهماند که کارها باید بر اساس دلیل روشن صورت گیرد تا جباران و ظالمان نتوانند به بهانه اطلاع از باطن امور، دست به هر کاری بزنند.

ص: ۲۲۶

۱- .سوره کهف، آیه ۷۶.

۲- . تنجز تکلیف، به مرحله قطعی شدن تکلیف بعد از علم مکلف گفته می شود. مترجم

آیه «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسِيَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا»، (۱).

به حضرت آدم علی نبینا و آله و علیه السلام نسبت نسیان و فراموشی می دهد و می فرماید: «از پیش، به آدم سفارش کردیم؛ ولی فراموش کرد و در او عزمی استوار نیافتیم».

از امام باقر یا امام صادق صلوات الله علیهما درباره حضرت آدم علیه السلام روایت شده است که «او فراموش نکرد. چگونه می توانست فراموش کند؛ در حالی که به یاد داشت ابلیس به او گفت: مَآ نَهَاكُمْ رَبُّكُمْ عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَکَیْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِیْنَ» (۲). پروردگارتان شما دو نفر را از این درخت نهی نکرد، مگر از آن روی که [با خوردن از میوه آن] فرشته می شوید یا جاودانه می گردید» (۳).

این حدیث بیان می کند که مراد از نسیان و فراموشی در آیه «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسِيَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا» (۴)

— در صورتی که از رخداد میان آدم و ابلیس سخن بگویند — این است که حضرت آدم علیه السلام همانند افراد فراموش کار عمل کرد؛ یعنی کار را ترک کرد و از انجام آن منصرف شد؛ همان گونه که فرد فراموش کار، کارهای خواسته شده را انجام نمی دهد.

روایت مذکور تصریح می کند که «آدم علیه السلام نهی الهی از درخت معهود را فراموش نکرد». شاید این روایت، به همان چیزی که ما گفتیم، اشاره دارد. البته از امام صادق صلوات الله علیه روایت شده است که «فراموشی عهد در این آیه، مربوط به

ص: ۲۲۷

۱- سوره طه، ۱۱۵.

۲- سوره اعراف، آیه ۲۰.

۳- تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۹ و ۱۰؛ بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۱۸۷ به نقل از تفسیر عیاشی؛ تفسیر البرهان، ج ۲، ص ۶؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۲، ص ۱۴ و ج ۳، ص ۴۰۲؛ تفسیر الاصفی، ج ۲، ص ۷۷۲؛ تفسیر الصافی، ج ۳، ص ۳۲۳؛ تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۱۴۵ و ج ۱۴، ص ۲۲۷.

۴- سوره طه، آیه ۱۱۵.

نهی از درخت معهود نیست؛ بلکه مربوط به پیمانی است که در عالم ذر، از او گرفته شد». در این صورت نیز، همین سخنان پیش می آید و بررسی این موضوع، مجال دیگری می طلبد. و الصلاة و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

منافات عصمت با آمرزش خواستن حضرت علی (علیه السلام)

پرسش شماره ۳۸ (۱۸۲)

در کتاب نهج البلاغه آمده است که علی رضی الله عنه، این گونه با پروردگار خود مناجات می کرد: «خدایا! بیامرزش آنچه را که تو بهتر از من به آن آگاهی داری. اگر آن را تکرار کردم، آمرزش خود را بر من مکرر فرما. خدایا! بیامرزش آنچه را که وعده کردم و وفایی از من ندیدی. خدایا! بیامرزش آنچه را که با زبان به تو تقرب جستیم و با دل مخالفت کردم. خدایا! گردش چشمان و کلمات پریشان و فراموشی دل و لغزش زبان را بر من ببخشا» (۱).

علی رضی الله عنه به درگاه خدا دعا می کند تا گناهایی که به خاطر اشتباه و غیره برایش پیش آمده، آمرزیده شود. این با عصمتی که شما می پندارید، منافات دارد.

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله الطیبین الطاهرین. السلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

یکم: طلب آمرزش، به معنای وقوع گناه نیست. خداوند به پیامبرش می فرماید:

«إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ * وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا * فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا» (۲) هنگامی که نصرت الهی و پیروزی فرا

ص: ۲۲۸

۱- . نهج البلاغه، شرح ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۱۷۶.

۲- . سوره نصر، آیه ۱ - ۳.

برسد، مردم را می بینی که گروه گروه به دین الهی وارد می شوند. پس سپاس گزارانه پروردگارت را نیایش کن و از او آمرزش بخواه که او توبه پذیر است.

﴿فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ﴾؛ (۱) بدان که خدایی جز خداوند یگانه نیست. برای گناهان خود و مردان و زنان مؤمن، آمرزش بخواه.

﴿فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ﴾؛ (۲) شکیبایی پیشه کن که وعده الهی حق است. و برای گناهت آمرزش بخواه.

همچنین شما اهل سنت از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده اید که فرمود: «تمایلات نفسانی، بر قلب من چیره می شود. به همین خاطر در شبانه روز، بیش از هفتاد بار از پروردگام طلب آمرزش می کنم». (۳) البته این روایات از نظر شیعه مردود است؛ زیرا مسأله ای را به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت می دهد که با عصمت و طهارت ایشان منافات دارد.

دوم: در مورد دعا و استغفار معصوم، باید به چند نکته توجه داشت:

الف: خدا احکام دین را برای همه افراد بشر تشریح فرموده است و در این خصوص، پیامبر و جانشینان معصومش با مردم عادی برابرند و زن و مرد و عالم

ص: ۲۲۹

۱- .سوره محمد، آیه ۱۹.

۲- .سوره غافر، آیه ۵۵.

۳- .العهد المحمديه، شعرانی، ص ۵۵۴؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۱، ص ۱۸۴؛ تفسیر آلوسی، ج ۱، ص ۹۳ و ج ۱۵، ص ۳۱۸؛ احکام القرآن، ابن عربی، ج ۳، ص ۳۲۹؛ التفسیر الکبیر، رازی، ج ۲۵، ص ۹۰. و ر.ک: تفسیر بیضاوی، ج ۴، ص ۱۳۴؛ تفسیر ابی السعود، ج ۶، ص ۱۱۳؛ الآحاد و المثانی، ج ۲، ص ۳۵۶؛ السنن الکبری، نسائی، ج ۶، ص ۱۱۶؛ کتاب الدعاء، طبرانی، ص ۵۱۵؛ معرفه علوم الحدیث، حاکم نیشابوری، ص ۱۱۵؛ تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۲۳؛ امتاع الاسماع، ج ۲، ص ۳۲۲ و ج ۱۱، ص ۲۰۱؛ الشفا بتعریف حقوق المصطفی، ج ۲، ص ۱۰۶.

و جاهل و پیر و جوان، از هر رنگ و نژادی که باشند، تفاوتی با هم ندارند. اعمال دینی مانند نماز و حج و زکات و راستی و امانت، بر همگان واجب است. همه می توانند در اوقات خاص یا هر زمان که بخواهند، به دعا و نیایش بپردازند. انجام بسیاری از احکام دینی، ثواب دارد و ترک آن ها، موجب عقوبت می شود. این ثواب و عقاب، همه را در بر می گیرد؛ حتی اگر معنای آن الفاظ را نفهمند و عمق فلسفه احکام را درک نکنند و به خاطر ناآشنایی با زبان عربی یا نداشتن سواد کافی، بهره ای از نور علم نداشته باشند.

به طور مثال، تسیحات حضرت زهرا صلوات الله علیها ثوابی دارد و هر کس آن را با شرایطش انجام دهد، سزاوار پاداش می گردد. بر این عبادت، آثار ویژه ای مترتب است که به مجرد خواندن، حاصل می شود؛ هر چند خواننده، معنای کلمات را نفهمد. همچنین اگر کسی آخرین آیه سوره کهف را بخواند و در نظر داشته باشد که در فلان ساعت برای نماز صبح برخیزد، بیدار می شود. و اگر کسی برای خلاصی از بیماری یا پریشانی، فلان آیه و دعا را بنویسد، شفا می یابد.

این که در برخی روایات آمده است: «نماز معراج مؤمن است» یا «نماز موجب تقرب هر انسان پرهیزکار می شود»، این عروج و تقرب، با خواندن نماز به دست می آید؛ حتی اگر نمازگزار، معانی کلمات و فلسفه این نشستن و برخاستن را نداند. نفس اتصال به خداوند به وسیله نماز و تسیح و زیارت، به همان روشی که خدا معین فرموده، موجب تحقق این آثار و نتایج می شود؛ البته در صورتی که این اعمال، به نیت بندگی و فرمان بری و نزدیکی به خدا انجام گیرد و بر اساس معیار و کیفیت مشخص شده از سوی او باشد. در این صورت است که اهداف تربیتی و پرورش فکری که خدا می خواهد، تحقق می یابد.

به همین خاطر است که پیامبر صلی الله علیه و آله در نماز خود می گوید: «السلام علیک ایها النبی و رحمہ اللہ و برکاتہ»، و در اذان و اقامه می فرماید: «اشهد أن محمداً رسول الله». دیگران نیز همین عبارات را می گویند تا به ثواب آن دست یابند. شرط رسیدن به پاداش و آثار نماز، انجام همه مواردی است که واجب شده است؛ از جمله گفتن اَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ.

همچنین هنگام خواندن برخی دعاها، مرد و زن می گویند: «خدایا از رحمت خود، حورالعین را به همسری ما در آور». زن ها به هنگام خواندن این بند، مضمون دقیق و تفصیلی آن را قصد نمی کنند؛ بلکه مقصودشان این است که دعا را به همان نحوی که وارد شده است، بخوانند.

اگر سؤال شود: «آیا قابل تصور است که نماز پیامبر صلی الله علیه و آله یا امام علیه السلام، از لحاظ ثواب و تأثیر، همانند نماز دیگر افراد عادی باشد؟»، پاسخ این است که تفاوت در تأثیر و ثواب، به خاطر کیفیت اخلاص افراد یا رنج و مشقتی است که برای انجام آن کار متحمل می شوند. پاداش الهی، در ازای خصوصیتی _ همچون خشیت و فروتنی _ اعطا می شود که به عمل افزوده می گردد و خود آن خصوصیت نیز از شناخت خداوند سبحان و کمال عقل و غلبه بر شهوت و چیرگی بر امیال نفسانی و دیگر تلاش های بنده نشأت می گیرد و خدا نیز مناسب با آن تلاش، وعده پاداش می دهد؛ بر این اساس که «با فضیلت ترین اعمال، دشوارترین آن ها است».

از آنچه گذشت، روشن می شود که انجام عبادات متداول و خواندن دعاها مرسوم، لزوماً به معنای این نیست که آن فرد، مشمول همه مفاد آن است و استغفارش دلیلی بر انجام گناه می باشد.

ب: به گفته کسانى كه پى گیر مسائل علمى هستند، سیستم بدن انسان، کارهاىى انجام مى دهد كه اگر بخواهیم همان كارها را با ابزار ساخت بشر انجام دهیم، چه بسا برای پیاده كردن آن ابزار و دستگاه ها، به سطحى معادل با همه كره زمین نیاز داشته باشیم. این در حالى است كه تا كنون، تنها بخشى از كارهاىى كه جسم انسان انجام مى دهد، كشف شده است و بسىارى از اعمال آن هنوز روشن نیست. افزون بر این كه وجود انسان، محدود به جسم نمى شود و زوایای مختلفى دارد.

خداوند سبحان، لحظه به لحظه بر این جسم بشرى و دیگر زوایای آن، وجود و توان و زندگى مى بخشد. این فیوضات و آثار مهمى كه از آن به دست مى آید، و این گوناگونى و گستردگى حیرت انگیز، حكایت از عظمت علمى و مهارت و حكمت و تدبیر و قدرت و بى نیازى پدیدآورنده اش دارد.

پیامبر و امام معصوم، این نعمت ها را مى شناسند و مى دانند كه اگر خدا چنین نمى كرد، برای تحقق آن، نیازمند دستگاهى به وسعت همه زمین بودیم. همچنین ابعاد گوناگون و اهمیت و ظرفیت و بزرگى و تنوع این نعمت ها را دریافته اند و عمیقاً آگاهی دارند كه خاستگاه اصلی همه نعمت ها، خداوند است. از این رو، نعمت ها را در مسیر طاعت خدا به كار مى گیرند و آثار آن را در سراسر جسم و روح و جان خود احساس مى كنند و بسىارى از اسرار ملكوت خداوند سبحان را مى شناسند و طبق تصریح قرآن كریم، مى دانند كه هر ذره اى در این جهان، به خاطر آن ها و دیگر افراد بشر، مسخر گردیده است.

به همین خاطر، پیامبر بیش از هر كس دیگر، ارزش و عظمت و گستره نعمت هاى افاضه شده توسط خدا را مى داند و با وجود اطاعت محض از خداوند، همیشه به خاطر عدم شكرگزارى از این نعمت بخش بزرگ، خود را

مقصر و بلکه گناه کار می بیند و گریه می کند و در جلب رضایت او، تمام تلاش خود را به کار می گیرد و وقتی به او گفته می شود: «ای رسول خدا! با این که خداوند، گناهان قبل و بعد شما را آمرزیده است، پس چرا گریه می کنید؟»، پاسخ می دهد: «آیا بنده سپاس گزاری نباشم؟».

برای روشن شدن بحث، مثالی می آورم. اگر کسی بخواهد هدیه ای تقدیم پادشاه کند، چه بسا پیش کش خود را مناسب مقام و شکوه پادشاه نبیند و خود را در این باره، کم کار بداند و احساس گناه نماید؛ همانند آن چکاوک که ملخی را پیش کش سلیمان علیه السلام کرد. پس ارزش هدیه، به هدیه دهنده است.

روشن است که کیفیت ارتباط معصوم با خداوند، با افراد عادی تفاوت دارد. او خدا را به درستی می شناسد و عبادتش به خاطر ترس از آتش یا طمع در بهشت نیست؛ بلکه خدا را سزاوار پرستش می بیند و او را به سان عارفان و عالمان می پرستد. همچنین می داند که باید در جایگاه بندگی تام و خالص قرار گیرد؛ چرا که به حقیقت ذاتی خود _ از درماندگی و شدت نیاز به خدا در هر چیز و هر حالی _ آگاهی کامل دارد. او خود را به خاطر این کوتاهی، گناه کار می داند و از قطع شدن الطاف الهی و ناامیدی و شنیده نشدن دعا و گسسته شدن ریسمانی که توان و ثباتش به آن بستگی دارد، در تلاطم است. دعای کمیل که از امام علی صلوات الله علیه نقل گردیده، از همین قبیل می باشد.

ج: هدف از تألیف دعاها و اذکار، این است که مورد استفاده همه افراد بشر، از هر قشر و طبقه ای قرار گیرد و با احوال گوناگون و میزان توجه شان سازگار باشد و به طور فراگیر و متنوع، همه انسان ها را تحت پوشش قرار دهد و در یک نظام معنوی گرد آورد. روشن است که با گسترش معرفت نسبت به جایگاه الوهیت، بر وسعت دایره و گوناگونی افراد این نظام نیز افزوده می شود؛ همچنان که

معرفت به عنایات و نعمات الهی و شناخت اسرار آفرینش و آفریدگان خدا از یک سو، و شناخت نفس و جایگاه و حالات آن از سوی دیگر، در این افزونی مؤثر می باشد. با ملا-حظه این امور، شخص معصوم _ خواه پیامبر باشد و خواه امام _ خود را مقصر می بیند و نسبت به خداوند، احساس ذلت و خشیت و خشوع می نماید.

هنگامی که قاتل و دزد و دروغ گو، توبه و استغفار می کنند، توبه و استغفار آن ها به خاطر این است که می خواهند خود را از بار گناهان رها سازند و این اعمال را موجب شنیده نشدن دعا و نزول بلا و شکسته شدن حفاظ های نگهبان و فرو رفتن در گرداب سختی و مشکلات می دانند.

کسانی هم هستند که تنها مرتکب گناهان صغیره _ همچون نگاه به نامحرم و گرفتن دانه از دهان مورچه و خدمت نکردن به مؤمن _ شده اند. آن ها نیز این گناهان را موجب شنیده نشدن دعا و نزول بلا و شکسته شدن حفاظ های نگهبان و فرو رفتن در گرداب سختی و مشکلات می دانند و به خاطر گناهان خود، توبه و استغفار می کنند.

برخی از مردم نیز هستند که مرتکب هیچ گناه کوچک و بزرگی نشده اند، اما نفس خود را متهم می سازند که نسبت به خشوع و فروتنی در برابر خداوند، کوتاهی کرده اند و هنگام دعا و تضرع، توجه کافی نداشته اند و در برابر پروردگار خود گناه کار هستند و از رحمت مولایشان به دور مانده اند و نسبت به سرور خود، گستاخ شده اند. در نظر آنان، چنین مواردی جزو گناهان کبیره به شمار می آید و موجب دریده شدن پرده عصمت و فرود آمدن سختی ها و شنیده نشدن دعاها و قطع شدن امید می گردد و باید از آن ها توبه و استغفار کرد.

در این میان، انسان هایی هم هستند که همانند رسول خدا و امیر مؤمنان صلوات الله علیهما و آلهما، به مقامات والایی در معرفت خدا دست یافته اند که عبادت و دعا و لابه خود را لایق مقام والای الهی نمی دانند. بر همین اساس، از امیرالمؤمنین صلوات الله علیه روایت شده است که فرمود: «آیا نمی دانید که خدا بندگانی دارد که ترس و خشیت خداوند آن ها را ساکت کرده است؟ در حالی که لال و زبان بسته نیستند و دارای فصاحت و بلاغت و خرد می باشند و به خدا و ایامش آگاهی دارند، اما وقتی عظمت خدا را یاد می کنند، از بزرگی و عظمت و شکوه خداوند، زبان شان بند می آید و بند دل شان پاره می شود و عقل از سرشان می پرد و افکارشان پریشان می شود و وقتی به هوش می آیند، دوباره با اعمال پاکشان به سوی خدا سرعت می گیرند و در حالی که هرگز از وظایف شان کوتاهی نکرده اند، خود را در زمره خطاکاران و ستم پیشگان می شمارند. آگاه باشید که آنان در راه خدا، به کم راضی نمی شوند و کارهای بسیار خود را در برابر او کم می شمارند و با اعمال شان برای خدا ناز و دلال نمی کنند. هر گاه آن ها را ببینید، حیران و هراسان و ترسان و بیمناک و مضطرب هستند»^(۱).

چنین فردی، توجه به خوردن و آشامیدن و اکتفا به عبادات متداول را کوتاهی در بندگی می داند که لازم است برای بیرون رفت از آن، به کاری بزرگ و ژرف اقدام کند تا با شکوه و عظمت خدا و نعمت و فضل و احسان و کرم الهی، سازگار باشد. از دیدگاه او، اگر در انجام عبادت، به درجه ای نرسد که به او اهلیت پذیرش عمل بدهد، این کوتاهی، منتهی به محرومیت از نعمت های

ص: ۲۳۵

۱- . تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، ص ۳۷ و ۶۳۸؛ بحار الانوار، ج ۳، ص ۲۶۶ و ج ۹۴، ص ۵۵ و ۵۶ به نقل از تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام؛ الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج ۱، ص ۱۳۲؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج ۱۰، ص ۸۱؛ تفسیر بغوی، ج ۳، ص ۲۹۵ به نقل از ایوب علیه السلام.

شگرفی می شود که انتظارش را دارد، یا موجب پوشیده ماندن دعا‌های او می گردد و از فرود آمدن عطایای بزرگ و ارزشمند و دسترسی به جایگاه والا و باشکوه که به آن‌ها چشم دوخته، جلوگیری می کند. از دیدگاه این افراد، کردارشان به قدری کم و کاستی دارد که مانع از بالا رفتن دعا‌های شان می شود و نمی تواند آن‌ها را در کرانه‌هایی که بدان چشم دوخته اند، به پرواز درآورد. از این رو، اشتیاق به وصال خداوند، شوق پرواز و پیمودن پرشتاب منازل را در وجودشان روز افزون می سازد.

پس چیزی که انبیا و اوصیا از آن استغفار می کنند و گناه و جرم می شمارند، در دایره رسیدن به والاترین مراتب قرب و رضا و دست یابی به برترین تجلی الطاف الهی مطرح است. در این مسیر، هر رتبه‌ای در مقایسه با رتبه پیش از خود، کمال به شمار می آید و در این دایره، تغییر نعمت‌ها و نزول سختی‌ها و دریده شدن پرده‌های عصمت، ذاتاً بر اساس چیزی است که مناسب با اهداف مورد نظر معصومین می باشد.

خلاصه: هر گروه از افرادی که گفته شد، مقصود ویژه‌ای از توبه و استغفار دارند که همگام با وضع روحی، موقعیت، ظرفیت و چشم انداز آینده آن‌ها و متناسب با زندگی و اندیشه و واقعیات پیرامون شان می باشد. همچنین دعا خواندن معصوم و فهم و قصدش از معانی آن، با حالات روحی و درونی او تطابق دارد و هماهنگ با معارف و خواسته‌های او می باشد. با وجود این، از همان دعا‌هایی استفاده می کند که در برنامه همه انسان‌ها قرار داده شده است.

د: بدیهی است که بسیاری از انسان‌های غیر معصوم نیز گناهان ذکر شده در ادعیه را مرتکب نشده اند و در عین حال، این دعاها را می خوانند. پس چه ایرادی دارد که معصوم نیز آن دعاها را بخواند؟

هن برخی از علما گفته اند که «مغفرت» در برخی از دعاهای، به خصوص وقتی که معصوم آن را می خوانند، نه به معنای پاک شدن گناهان، بلکه به معنای دور ساختن گناهان است. در بسیاری از موارد، دعا کننده بنا بر فرض و تقدیر، دست به دعا برمی دارد و اعلام می کند که لطف خداوند، حافظ و نگهدار او است؛ اما فرض معصوم، واقعا این است که اگر لطف الهی نباشد، بدون شک در ورطه گناه می افتد. بر همین اساس، امیرالمؤمنین صلوات الله علیه می فرماید: «من برتر از آن نیستم که اشتباه نکنم و خود را از چنین چیزی در امان بینم؛ مگر خداوندی که بر نفس من مالک تر است، مرا از نفسم ننگه دارد».^(۱) و الصلاة والسلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

ص: ۲۳۷

۱- . کافی، ج ۸، ص ۲۹۳؛ بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۲۵۳ و ج ۴۱، ص ۱۵۴ و ج ۷۴، ص ۳۵۸ و ۳۵۹؛ نهج البلاغه، چاپ دار التعارف بیروت، ص ۲۵۴.

بخش سوم: خلفای پس از پیامبر (صلی الله علیه وآله)

اشاره

ص: ۲۳۹

رسول خدا صلی الله علیه و سلم بین ابوبکر و عمر دفن شده است؛ در حالی که شما شیعیان، آن دو را کافر می دانید. فرد مسلمان هرگز بین کافران دفن نمی شود. پس چگونه ممکن است که پیامبر صلی الله علیه و سلم بین دو کافر دفن شود و خدا او را از مجاورت دو کافر حفظ نکند؟ پس علی رضی الله عنه در آن هنگام کجا بود؟ چرا با این اشتباه بزرگ مخالفت نکرد؟

چاره ای ندارید جز این که بگویید: «ابوبکر و عمر، مسلمان بودند و به خاطر جایگاهی که نزد خدا و رسولش داشتند، خداوند چنین اعتبار و آبرویی را نصیب آنان کرد» که حق هم همین است؛ یا مجبورید بگویید: «علی رضی الله عنه در دین خود، سازش کرد» که او از چنین چیزی به دور می باشد.

به بیان دیگر، چگونه ممکن است که پیامبر برگزیده خداوند، در کنار کافران بدکار دفن شود؟ امیرالمؤمنین علی که پهلوان پهلوانان و شیر بیشه میدان بود، چگونه پذیرفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله بین دو کافر دفن شود؟ چرا خداوند،

پیامبر امینش را از چنین مکان پلیدی در امان نگاه نداشت؟ چرا پس از وفاتش، ابوبکر و عمر _ که بنا به گفته شیعیان بدکردار، دو بت قریش و سرکرده کفار بودند _ در کنار او آرمیدند؟

شاعر بی مایه آن ها می گوید: «إِلَامِ أَيُّهَا النَّاسُ سَتَبْقَى هَذِهِ الْبِدْعَةُ / رَسُولَ اللَّهِ مَدْفُونٍ وَ شَيْطَانَانَ فِي بَقْعَةٍ؛ اِیْ مَرْدَمِ! اِیْنَ بَدْعَتِ تَا چِه زَمَانِ بَاقِی مِی مَانَد کِه رَسُوْل خِدا صَلی اللهُ عَلَیْهِ وَ آله مَدْفُونِ بَاشَد وَ دُو شَیْطَانِ دَر اَن بَقْعَه بَاشَنَد؟».

«كَبِّرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا؛ (۱) چه سخن بزرگی از دهان شان بیرون می آید! آنان چیزی جز دروغ نمی گویند».

پاسخ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. وَ الصَّلَاةِ وَ السَّلَامِ عَلٰی عِبَادَةِ الذِّیْنَ اصْطَفٰی مُحَمَّدٌ وَ آلَهُ الطَّیِّبِیْنَ الطَّاهِرِیْنَ. السَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ.

یکم: این تعبیروهایی که در سؤال آمده است و ابوبکر و عمر را متصف به کفر می کند، بی ادبی بزرگی نسبت به دو خلیفه می باشد. نه رافضیان و نه هیچ مسلمان دیگری، این گونه عبارات را در مورد آن ها روا نمی دانند. نباید به سخن برخی افراد نادان و فتنه انگیز گوش سپرد و به خاطر گناه آنان، دیگران را سرزنش کرد.

دوم: اعتقاد شیعه دوازده امامی این است که بر خلاف نصی که وجود داشت، خلافت رسول خدا صلی الله علیه و آله از جایگاه اصلی خود دور شد و در مورد بیعتی که در روز غدیر از صحابه گرفته شده بود، کارشکنی صورت گرفت و امام علی صلوات الله علیه نتوانست کارها را طبق مأموریتی که داشت، پیش ببرد؛ همچنان که از دفن ابوبکر و عمر در کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله جلوگیری نکرد. به دلیل این که

ص: ۲۴۲

یا قدرت این کار را نداشت، همان طور که قدرت جلوگیری از کتک زدن همسرش را نداشت؛ یا ضرورتی برای جلوگیری از این کار نمی دید؛ یا دلایل دیگری داشت که ما از آن ها بی خبریم.

سوم: عثمان در «حش کوب» که قبرستان یهودیان بود، دفن شد و امام علی صلوات الله علیه نتوانست جلوی دفن او را در آن قبرستان بگیرد؛ همچنان که دو فرزندش امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهما را برای دفاع از او فرستاد و با این حال نتوانست از کشته شدنش جلوگیری نماید.

چهارم: چه کسی گفته است که امام علی صلوات الله علیه، ابوبکر و عمر را کافر و بدکار می دانست و بر او واجب بود که از دفن آن ها در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله جلوگیری کند؟

پنجم: این شعری که پرسش گر ذکر کرد، جز از خود او نشیده بودیم. وقتی بررسی کردیم، آن را تنها در یک کتاب، یعنی کتاب صراط مستقیم یافتیم که مؤلف، آن را به یک شاعر مجهول نسبت می دهد.^(۱) شاید شاعرش از غالیان باشد. پس درست نیست که اعتقاد غالیان در مورد ابوبکر و عمر، با اعتقاد شیعه دوازده امامی آمیخته شود و بار یکی را دیگری به دوش بکشد.

ضمن این که نقل یک مطلب، ضرورتاً به این معنا نیست که مؤلف، مضمون آن را قبول دارد؛ چه رسد به این که آن مطلب را به همه هم کیشان و هم مذهببان او نسبت دهیم و بگوییم که شیعیان چنین اعتقادی دارند. اگر این مبنا درست باشد، باید همه مطالبی که ابن قتیبه و ابن عبد ربه و دیگر مؤلفان در کتاب های خود آورده اند و حتی از دیگران نقل کرده اند، به خود نویسندگان نسبت دهیم و بگوییم که اهل سنت چنین می گویند و چنین عقایدی دارند.

ص: ۲۴۳

ششم: صحیح نیست سخنان مشتی بی خرد و احمق و فریب خورده را به فرقه و مذهبی که بدان منسوبند، نسبت دهیم؛ چرا که این گونه افراد، در همه مذاهب و فرقه ها وجود دارند و اعتقادات یک فرقه، از این اشخاص احمق و نادان و بیمار دل نشأت نمی گیرد.

اگر این چنین باشد، می توان گفت که اهل سنت نیز در مورد حضرت زهرا صلوات الله علیها بدگویی می کنند؛ چرا که ابن سکره در شعرش آن حضرت را هجو کرده است. و می توان گفت که اهل سنت، بار گناه یزید را به دوش می کشند که امام حسین صلوات الله علیه و خاندانش را کشت و دختران پیامبر را در بند کشید و با شعری که سرود، به هجو و بدگویی از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرداخت: «لَعِبْتُ هَاشِمًا بِالْمُلْكِ فَلَا / خَيْرَ جَاءَ وَلَا وَحْيٌ نَزَلَ؛ بنی هاشم با سلطنت بازی کردند. در واقع، نه خبری از سوی خدا آمده بود و نه وحیی نازل شده بود».

همچنین عمران بن حطان که در صحیح بخاری، روایاتی از اون نقل شده است، ابن ملجم را به خاطر کشتن امام علی صلوات الله علیه می ستاید و می گوید: «يَا ضَرْبَهُ مِنْ تَقِيٍّ مَا أَرَادَ بِهَا / إِلَّا لِيُبْلَغَ مِنْ ذِي الْعَرْشِ رِضْوَانًا؛ مرحبا بر آن ضربه انسان پرهیزکار که جز رسیدن به خشنودی صاحب عرش، چیزی اراده نکرد». و می توان ادعا کرد که اهل سنت، مسؤول سخن ابوسفیان هستند که گفت: «ای بنی امیه! حکومت را مانند یک گوی، در میان خود بچرخانید. سوگند به چیزی که ابوسفیان به آن سوگند می خورد، هیچ بهشت و جهنمی در کار نیست».

ولی ما شیعیان این گونه عمل نمی کنیم و می گوئیم که هر کس مسؤول گفتار و کردار خود می باشد. ما جایز نمی دانیم که سخنان کسی را به هم کیشانش نسبت دهیم؛ مگر این که دانشمندان و بزرگان یک مذهب، آن سخن را بپذیرند و در کتاب های کلامی و اعتقادی خود بیاورند. و الصلاة والسلام علی محمد و آله.

شیعیان می گویند که خلفای راشدین، کافر بودند. پس چگونه خدا آن ها را یاری کرد و کشورها را به دست آنان فتح نمود و اسلام در زمان آن ها قدرت یافت؛ به گونه ای که اسلام در هیچ دوره ای همانند دوره آنان قدرت نداشت. آیا چنین چیزی، با سنت الهی که خوار کننده کفار و منافقان است، سازگاری دارد؟

این در حالی است که در دوران کسی که شما معصومش می دانید و ولایت و حکومتش را رحمت الهی می پندارید، امت دچار تفرقه شد و با یکدیگر به جنگ پرداختند؛ به طوری که دشمنان چشم طمع به اسلام و مسلمین دوختند. اگر عقل دارید، بگویید حکومت معصوم، چه رحمتی برای این امت به ارمغان آورد؟

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: همیشه گفته ایم و باز می گوئیم که شیعیان، صحابه را به ارتداد و بازگشت به کفر و شرک محکوم نمی کند؛ بلکه می گویند: آن ها نسبت به اطاعت و بیعت مرتد شدند.

دوم: عقب گرد صحابه و بازگشت آن ها به قهقرا، چیزی است که در قرآن آمده است و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز یادآور شده است که تنها تعداد اندکی از صحابه پابرجا می مانند. (۱) آن ها آیات و روایات را به گونه ای تأویل و تفسیر

ص: ۲۴۵

۱- از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: فردای قیامت، من در کنار حوض می ایستم. گروهی از صحابه نیز می خواهند نزد من بیایند؛ ولی آن ها را از کنار حوض، به سوی دیگر برمی گردانند. می گویم: «این ها را کجا می برید؟». می گویند: «به خدا قسم این ها را به سوی آتش جهنم می بریم». می گویم: «مگر این ها چه کرده اند؟». می گویند: «درست است که این ها یاران تو بودند، اما بعد از تو مرتد شدند و بدعت ها گذاشتند و به دوران جاهلیت بازگشتند». سپس گروهی دیگر را همین گونه به سوی آتش می برند و جز تعداد بسیار اندک، هیچ یک از آنان نجات نمی یابد. ر.ک: صحیح بخاری، چاپ مشکول، ج ۸، ص ۱۵۰ - ۱۵۱؛ المصنف، صنعانی، ج ۱۱، ص ۴۰۶؛ دراسات و بحوث فی التاريخ و الاسلام، ج ۲، ص ۲۵۳ - ۲۷۱.

می کنند که به هیچ یک از صحابه، نسبت کفر و ارتداد داده نشود. این در حالی است که شما برخی از صحابه _ مانند مالک بن نویره _ را مرتد دانستید و قتل شان را جایز شمردید. پس به جای شیعیان، خود را سرزنش کنید.

سوم: کشورگشایی ممکن است به دست هر کسی صورت پذیرد؛ به ویژه اگر فرمانده ای قوی و دلیر و دوراندیش در کار باشد و شروط لازم در او جمع گردد. اکنون آمریکا بر بیشتر کشورهای دنیا سیطره دارد و پیش از آن نیز سیطره انگلیس به حدی بود که هیچ گاه خورشید در مستعمراتش غروب نمی کرد. پس آیا می توان گفت که حق با این کشورها است؟

چهارم: پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله، این حاکمان بودند که از عزت اسلام بهره جستند و آن را در راه منافع خود، به کار بستند. آن ها زمام امتی را به دست گرفتند که ظفرمند و قوی و پرتلاش بودند و آمادگی هر گونه ایثار و جان فشانی را داشتند. پس با این فتوحات، بر اسلام منت نگذارید؛ بلکه در این مورد، خدا بر شما منت دارد. خداوند در موردی شبیه به این می فرماید: «قُلْ لَا تَمُنُّوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُم بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ؛(۱) بگو به خاطر مسلمان شدن خود، بر من منت نگذارید؛ بلکه خدا بر شما منت دارد که به ایمان هدایت تان کرد». و می فرماید: «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَ لَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ؛(۲) عزت، مخصوص خدا و پیامبر و مؤمنان است، ولی منافقان نمی دانند».

ص: ۲۴۶

۱- . سوره حجرات، آیه ۱۷.

۲- . سوره منافقون، آیه ۸.

پنجم: شیعیان، مدعی کفر صحابه نیستند تا گفته شود: «سنت الهی بر خوار شدن کافران و منافقان است».

ششم: لشکریانی که دست به فتوحات زدند، مسلمان بودند و برانگیخته از احساسات دینی و ایمانی، می خواستند شوکت دشمنان خدا را در هم بشکنند. پس دلیلی نداشت که خدا آنان را یاری نکند؛ حتی اگر در میان سپاهیان، افرادی سست ایمان _ همانند قزمان _ وجود داشت.

پیامبر صلی الله علیه و آله درباره قزمان فرمود: «خدا این دین را به وسیله مردی فاجر پشتیبانی می کند».^(۱) با این که او در احد جنگید، حضرت فرمود: «او بی شک اهل آتش است». پس از این که قزمان، هفت یا هشت تن از مشرکان را کشت و خود زخمی شد، عده ای به او تبریک گفتند. گفت: «برای چه تبریک می گوید؟ به خدا قسم تنها برای افتخارات قبيله ام جنگیدم». او پس از این که جراحتش شدت یافت، خود را کشت.

هفتم: آیا از سخن پرسش گر، فهمیده نمی شود که ابوبکر و عمر و عثمان، برتر از پیامبر صلی الله علیه و آله بودند؟ چون سرزمین های بسیاری در زمان آن ها فتح شد و خدا آنان را پشتیبانی کرد و همه از اسلام در هراس افتادند. مسلمانان در هیچ دوره ای ندیده اند که خدا این چنین به اسلام عزت بخشیده باشد.

ص: ۲۴۷

۱- ر.ک: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۴، ص ۲۶۰؛ امتاع الاسماع، ج ۱۳، ص ۲۶۷ و ۲۶۸؛ تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، ص ۵۳۱ و چاپ مؤسسه الاعلمی، ج ۲، ص ۲۰۹؛ تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۴۳۸؛ المغازی واقدی، ج ۱، ص ۲۲۴ و ۲۶۳ و ۱۴؛ السیره النبویه، ابن هشام، ج ۳، ص ۹۳ و ۹۴؛ السیره الحلبیه، ج ۲، ص ۲۳۹؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۱۶۲؛ تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۲، ص ۲۰۴؛ البدایه و النهایه، چاپ دار احیاء التراث، ج ۴، ص ۴۱ و ۴۲؛ عمدہ القاری، ج ۱۴، ص ۱۸۱ و ۳۰۷ و ج ۲۳، ص ۱۵۲؛ نیل الاوطار، ج ۷، ص ۲۰۲؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۳۰۹؛ صحیح بخاری، چاپ دار الفکر، ج ۴، ص ۳۴ و ج ۵، ص ۷۴ و ۷۵ و ج ۷، ص ۲۱۲؛ صحیح مسلم، چاپ دار الفکر، ج ۱، ص ۷۳؛ المصنف، صنعانی، ج ۵، ص ۲۶۹؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۰، ص ۳۷۸؛ السنن الکبری، بیهقی، ج ۸، ص ۱۹۷؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۱۳؛ عمدہ القاری، ج ۱۴، ص ۳۰۷ و ج ۲۳، ص ۱۵۲؛ دیباچه مسلم، ج ۱، ص ۱۲۶؛ المعجم الکبیر، ج ۹، ص ۸۳.

هشتم: قیصر و کسری نیز بر بسیاری از کشورها و بندگان خدا فرمان می راندند و سلطنت گسترده ای داشتند و عزت شان آشکار بود. پس آیا می توان گفت که آن ها برتر از رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند و آن گونه که حکومت قیصر و کسری بالا- گرفت، حکومت پیامبر صلی الله علیه و آله بالا نگرفت؟ همچنین سرزمین های اسلامی در زمان هارون الرشید، گسترده تر از زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و ابوبکر و عمر و عثمان بود. پس آیا هارون الرشید، برتر از آنان بود؟

نهم: درباره جنگ هایی که در زمان امام علی صلوات الله علیه روی داد و امت را دچار تفرقه کرد، باید بگوییم:

الف: سیاست خلفای پیش از امام علی صلوات الله علیه، به ویژه سیاست آن ها در بذل و بخشش، و همین طور کارهای عمر بن خطاب برای تطمیع طلحه و زبیر و دیگران که زیر بار خلافت نمی رفتند، و سیاست های عثمان که مردم را نسبت به خود او و دیگر خلفا جسور کرد و او را به گونه ای کشتند که در قاموس تعامل با خلفا وجود نداشت، و همین طور شکستن بیعت غدیر و برکنار کردن کسی که پیامبر صلی الله علیه و آله او را به امامت و خلافت نصب کرده بود، و متهم کردن رسول خدا صلی الله علیه و آله به این که هذیان می گوید و درد بر او چیره شده است، و سرکشی از فرمان پیامبر در آماده سازی لشکر اسامه و بسیاری از موارد دیگر که مردم را از منطق و ضابطه دینی به دور ساخت، دست آویزی برای افراد سرکش شد و آن ها را نسبت به طغیان و بیعت شکنی در برابر امام و تلاش برای ریختن خونش جسور کرد.

ب: امام علی صلوات الله علیه در مقابله با آن ها، کار پسندیده ای انجام داد و از فرمان خدا _ درباره جلوگیری از افراد سرکش و نافرمان _ اطاعت نمود و همان گونه که

رسول خدا صلی الله علیه و آله نوید داده بود، وعده بزرگ الهی را با جنگیدن و کشتن ناکثین و قاسطین و مارقین تحقق بخشید. این مهم ترین وفای به عهد و برجسته ترین فضیلت امام علی علیه السلام بود که بر اساس تأویل قرآن جنگید، همچنان که پیش تر نیز بر اساس تنزیل قرآن جنگیده بود. او با این کار، رونقی دوباره به اسلام داد و قرآن را معنا بخشید. همان گونه که خدا دینش را در آغاز به وسیله او حفظ کرده بود، دوباره از دینش حفاظت کرد و رحمت الهی به واسطه ولایت امام معصوم، بر امت تجلی یافت.

با این که رسول خدا صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین صلوات الله علیه را به خاطر جنگ با ناکثین و قاسطین و مارقین می ستاید، اما پرسش گر، امام را به خاطر این جنگ ها نکوهش می کند. چقدر میان پیامبر صلی الله علیه و آله و پرسش گر فاصله است! بی گمان کسی که در دنیا با رسول خدا صلی الله علیه و آله مخالفت کند، در آخرت نیز چنین خواهد کرد. بترسید و مواظب باشید که با او مخالفت نکنید! والحمد لله والصلوة والسلام علی محمد و آله.

سلطنت موروثی

پرسش شماره ۴۱ (۸۴)

شیعیان می پندارند که ابوبکر و عمر، علی را از خلافت کنار زدند. این کار چه سودی برای آن ها داشت؟ پس چرا ابوبکر نیز همانند علی، یکی از فرزندانش را جانشین خود نکرد؟ چرا عمر نیز همچون علی، یکی از فرزندانش را به جانشینی خود برنگزید؟ اگر آن گونه که شیعیان رافضی تصور می کنند، ابوبکر و عمر، خلافت را به غنیمت بردند و در پی دنیاطلبی و حکمرانی بودند، چرا فرزندان و نزدیکان خود را به جانشینی انتخاب نکردند؟

ص: ۲۴۹

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: چیزی که شیعیان رافضی می گویند، این است که نتیجه کنار زدن امام علی صلوات الله علیه از خلافت، مخالف با تصریح خدا و رسول و نقض بیعت غدیر بود. بنا بر حدیثی که مسلم نقل کرده و در پرسش شماره ۲۳ آمده است، پیامبر فرمود: «جایگاه تو نسبت به من، همانند جایگاه هارون نسبت به موسی است». این نشان می دهد که خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله، تنها امام علی صلوات الله علیه بود. اما این که چه چیزی صحابه را واداشت تا با فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله مخالفت کنند، هیچ اهمیتی برای شیعیان رافضی ندارد. این یک امر تحلیلی است که امکان دارد انسان دچار خطا شود یا در بررسی آن، به نتیجه درست دست یابد.

ضمن این که غاصبان خلافت، در فرصت های مختلف، برای کارشان عذرها تراشیدند: یک بار گفتند: «مردم سن امام علی صلوات الله علیه را برای تصدی خلافت، کم می دانند»؛ یک بار گفتند: «قریشیان به خلافت او رضایت نمی دهند؛ زیرا در جنگ های دوران پیامبر صلی الله علیه و آله، آن ها را به زانو درآورده است»؛ یک بار گفتند: «خلافت او موجب می شود که نبوت و خلافت، در یک خاندان جمع شود»؛ بار دیگر گفتند: «خلافت او، مانع از گردش خلافت در دیگر قبایل می شود»؛ و بهانه های دیگری که مورخان نقل کرده اند و چه بسا در مناسبت های مختلف از آنان صادر شده است. یا شاید دلایل دیگری در کار بوده و منحصر به موارد مذکور نباشد؛ از جمله حسادت آن ها به امام علی صلوات الله علیه که برخی روایات به آن اشاره دارد و ابن ابی الحدید معتزلی ذکر کرده است.

دوم: در مورد این که چرا ابوبکر و عمر برای به خلافت رساندن نزدیکان خود تلاش نکردند، دلایل گوناگونی وجود دارد؛ از جمله این که نوشته اند: چون عبدالله بن عمر آشنایی به احکام نداشت و حتی بلد نبود همسرش را طلاق بدهد، عمر بن خطاب جانشینی او را نپذیرفت. (۱) ابوبکر نیز به این علت عمر را جانشین خود کرد که او را تواناتر از دیگران برای پذیرش این مسؤولیت می دانست.

چه بسا با وجود بزرگان صحابه، مردم راضی به فرزند این و آن نمی شدند؛ بر خلاف فرزندان امام علی صلوات الله علیهم که پیامبر صلی الله علیه و آله آن ها را به امامت منصوب کرد و درباره آنان فرمود: «حسن و حسین، هر دو امام هستند؛ خواه برخیزند و خواه بنشینند». (۲).

ص: ۲۵۱

۱- تاریخ الامم و الملوك، ج ۴، ص ۲۲۷ و چاپ مؤسسه اعلمی، ج ۳، ص ۲۹۲؛ الطبقات الكبرى، ابن سعد، ج ۳، ص ۳۴۳؛ بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۳۸۳ و ۳۸۴ و ج ۳۱، ص ۷۷ و ۷۸ و ۳۵۴ و ۳۵۶ و ۳۸۵ و ۳۹۴ و ج ۴۹، ص ۲۷۹؛ الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۲۰ و چاپ دار النعمان، ج ۲، ص ۱۵۴؛ الكامل فی التاريخ، ج ۳، ص ۶۵؛ نیل الاوطار، ج ۶، ص ۱۶۴؛ خلاصه عبات الانوار، ج ۳، ص ۳۳۰ و ۳۳۴؛ الغدير، امینی، ج ۵، ص ۳۶۰ و ج ۱۰، ص ۳۹؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۵۴؛ کنز العمال، ج ۲، ص ۶۸۱؛ الشافی فی الامامه، ج ۳، ص ۱۹۷؛ تقریب المعارف، ص ۳۴۹؛ قرب الاسناد، ص ۱۰۰؛ الايضاح، ابن شاذان، ص ۲۳۷؛ تاریخ المدینه، ابن شبه، ج ۳، ص ۹۲۲؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۶۰؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱، ص ۱۹۰.

۲- ر.ک: علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۱۱؛ ارشاد مفید، ج ۲، ص ۳۰؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۳۹۴؛ کشف الغمه، اربلی، ج ۱، ص ۵۳۳؛ روضه الواعظین، ص ۱۵۶؛ الفصول المختاره، شریف مرتضی، ص ۳۰۳؛ مجمع البیان، ج ۲، ص ۴۵۲ و ۴۵۳ و ۳۱۱؛ غنیة النزوع، حلبی، ص ۲۹۹؛ السرائر، ابن ادریس، ج ۳، ص ۱۵۷؛ جامع الخلاف و الوفاق، قمی، ص ۴۰۴؛ المسائل الجارودیه، مفید، ص ۳۵؛ النکت فی مقدمات الاصول، مفید، ص ۴۸؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۴۱ و ۳۶۸؛ بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۳۰۷؛ جوامع الجامع، طبرسی، ج ۳، ص ۷۰؛ اعلام الوری، ج ۱، ص ۴۰۷؛ شرح احقاق الحق (الملحقات)، ج ۲۶، ص ۴۸ به نقل از ابن کرامه بیهقی در کتاب الرساله فی نصیحه العامه، نسخه عکس برداری شده در کتابخانه امروزیانا در ایتالیا، ص ۱۸ و مرعشی در ج ۱۹، ص ۲۱۷ به نقل از استاد توفیق ابوعلم در کتاب اهل بیت، چاپ مطبعه السعاده قاهره، ص ۱۹۵ به تواتر از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که فرمود: «این دو فرزند من، امام هستند؛ چه برخیزند و چه بنشینند. این دو، ریحانه های من از این دنیا هستند».

سوم: فرض کنیم که رافضیان می گویند: «فلانی و فلانی برای رسیدن به ریاست دنیوی، اقدام به این کار کردند». این مسأله، چیز بعیدی نیست و افراد بسیاری در پی ریاست دنیوی هستند و برای رسیدن به آن، می جنگند و در این راه، می کشند و کشته می شوند. فرض کنیم که شیعیان در این باره، اشتباه کرده باشند؛ اما این اشتباه شیعیان، مخالفتی با نظر رسول خدا صلی الله علیه و آله ندارد و به این معنا نیست که جانشینی فردی غیر از امام علی صلوات الله علیه درست است.

چهارم: غنیمت، منحصر به مال دنیا نیست و بی شک بسیاری از مردم، خلافت و ریاست را غنیمت بزرگی می دانند؛ با این تفاوت که نمی توان به قصد و نیت افراد جهت دست یابی به مقام و منصب پی برد، مگر از گفتار و رفتار آنان.

ما اکنون در صدد بررسی این موضوع نیستیم و اصلاً درخور بحث و مناقشه نیست؛ بلکه پی بردن به حقیقت امر را به خود مردم واگذار می کنیم تا با نشانه هایی که در دست دارند، به نتیجه قانع کننده برسند. و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

از دواج پیامبر (صلی الله علیه و آله) با دختر یک حرام زاده

پرسش شماره ۴۲ (۱۲۰)

به یکی از شیعیان گفتند: آیا پیامبر صلی الله علیه و سلم به ما دستور نداده است که همسر خوب انتخاب کنیم و داماد خانواده ای محترم شویم؟ گفت: «بی شک همین طور است. گفتند: آیا دوست داری داماد یک زنازاده شوی؟ گفت: پناه به خدا! گفتند: شما به دروغ ادعا می کنید که عمر بن خطاب، پسر زنی زناکار به نام صهاک بود. (۱) نعمت الله جزائری با وقاحت تمام ادعا می کند که عمر تنها با آب

ص: ۲۵۲

۱- کشکول بحرانی، ج ۳، ص ۲۱۲؛ کتاب لقد شیعینی الحسین، ص ۱۷۷.

منی مردها، آرامش پیدا می کرد. (۱) شما ادعا می کنید که دخترش حفصه نیز همانند پدر، منافق و خبیث و کافر بود.

آیا رسول خدا، داماد یک فرد زنازاده شد؟ آیا ایشان یک زن فاسد و منافق برای خود برگزید؟ به خدا قسم، شما به رسول خدا و صحابه تهمت می زنید و چیزی را که برای خود نمی پسندید، سزاوار آن ها می دانید. آیا هیچ عاقلی می تواند قبول کند که سرآمد همه پیامبران، داماد مردی شود که به گفته رافضیان، زنازاده بود و دردی داشت که جز با منی مردها آرام نمی گرفت و خودش و دخترش کافر و منافق بودند؟

این مطالب را صاحب کشکول در ج ۳، ص ۲۱۲ و نعمت الله جزائری در انوار النعمانیه، ج ۱، ص ۶۳ ذکر کرده اند. مراجعه کنید و ببینید چه چیزهایی در مورد امیرالمؤمنین عمر نوشته اند!

پاسخ

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

این سؤال، به دو بخش تقسیم می شود:

انتخاب همسر شایسته

یکم: ازدواج دارای انگیزه ها و دلایل و شرایط ویژه ای است که گاه انسان را به چشم پوشی از برخی خواسته ها و ویژگی های مطلوب وامی دارد؛ و گاه مصالح دیگران باعث شکل گیری ازدواجی می شود که به هیچ وجه دلخواه و موفق نیست.

ص: ۲۵۳

۱- . الانوار النعمانیه، ج ۱، ص ۶۳.

پیامبر صلی الله علیه و آله نیز به خاطر اصرار و درخواست برخی پدران، ازدواج با دختران آن‌ها را می‌پذیرفت و در برخی موارد، با در نظر گرفتن معانی عمیق انسانی، ازدواج با زنی را بر خود لازم می‌شمرد. به عنوان نمونه، با این که ابوسفیان بی‌وقفه در تلاش بود تا علیه آن حضرت جنگی به راه بیندازد و ایشان را بکشد و یارانش را نابود سازد، اما پیامبر صلی الله علیه و آله با ام حبیبه دختر ابوسفیان ازدواج کرد؛ زیرا او در شرایط بدی قرار داشت و نیازمند کسی بود که او را از این بحران نجات دهد. همچنین به خاطر اصرار و فشار عمر بن خطاب بود که با حفصه ازدواج کرد و خود عمر نیز به این موضوع اعتراف داشت و به دخترش می‌گفت: «می‌دانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را دوست ندارد و اگر من نبودم، تو را طلاق می‌داد» (۱) و به خاطر شرایط ویژه‌ای که قانون الهی ایجاب می‌کرد و قرآن نیز بدان اشاره دارد، آن حضرت با زینب دختر جحش ازدواج نمود. و به خاطر اصرار مکرر ابوبکر و خویشانش، مجبور شد با عایشه ازدواج نماید. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

دوم: گاه انسان گمان می‌کند که فلان شخص، انسان درستی است؛ اما پس از معاشرت، چیزهایی را می‌بیند که از او انتظار ندارد. البته ما معتقدیم که پیامبر صلی الله علیه و آله همه آن حقایق را می‌دانست، ولی مصلحت اقتضا می‌کرد که با مردم، بر اساس ظواهر رفتار کند.

سوم: مردم در همه حالات، رفتاری یکسان ندارند و بر اساس راستی و درستی قدم بر نمی‌دارند. چه بسا فردی در یک بازه زمانی، نهایت راستی و درستی را به کار گیرد و پس از مدتی، حالش تغییر کند؛ یا بر عکس.

ص: ۲۵۴

۱- صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۸؛ فتح الباری، ج ۹، ص ۲۵۰؛ مسند ابی یعلی، ج ۱، ص ۱۵۰؛ صحیح ابن حبان، ج ۹، ص ۴۹۶ و ۴۹۷؛ کنز العمال، چاپ مؤسسه الرساله، ج ۲، ص ۵۲۸؛ احکام القرآن، ابن عربی، ج ۳، ص ۵۵۲ و ۵۵۳؛ المحرر الوجیز، ج ۲، ص ۸۴؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۸، ص ۱۹۰؛ الدر المنثور، ج ۶، ص ۲۴۲.

چهارم: شیعه، عایشه و حفصه را همان گونه که در قرآن آمده است، توصیف می کند و غیر از آنچه که علمای اهل سنت در کتاب های صحیح و مجامع حدیثی روایت کرده اند، چیزی به آن ها نسبت نمی دهد و آن ها را به شرک و کفر و غیره متهم نمی سازد؛ بلکه می گوید که آن ها معصوم نبودند. برای اثبات این سخن نیز به آیات سوره تحریم استدلال می کند که درباره رفتار آنان با رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد؛ اما اهل سنت این ها را تکفیر و سرزنش عایشه و حفصه تلقی می کنند. چگونه است که اهل سنت حق دارند این مطالب را در کتاب های خود روایت کنند، ولی دیگران حق ندارند روایات آن ها را بخوانند و بدان استناد و استدلال نمایند؟ چگونه است که اهل سنت، آیات سوره تحریم و غیره را می خوانند، ولی از خواندن و اندیشیدن شیعه درباره این آیات، جلوگیری می کنند؟

بدگویی درباره خلیفه دوم

یکم: رافضیان، راضی به این گونه گفتارهای زشت و سخیف نیستند و بازگو کردن آن ها را بد می شمارند و نسبت به کسانی که به این سخنان دامن می زنند، پرخاش می کنند و آن را نوعی فتنه انگیزی می دانند که نشان از حماقت و سادگی بیش از حد گوینده اش دارد. ما شک نداریم که این ها، بافته گروه های منحرف از اسلام است که برخی ساده اندیشان و بی خردان که در پی مطالب عجیب و غریب هستند، آن ها را بی هیچ آگاهی و اندیشه ای، گرد آورده اند.

دوم: در پاسخ به پرسش ۲۵ گفتیم که سخنان بی پایه افراد نادر در یک مذهب را نمی توان به حساب همه اهل آن مذهب گذاشت؛ مگر این که علمای مذهب، آن سخنان را در زمره عقاید خود بپذیرند و در کتاب های کلامی خود بیاورند و بزرگان مذهبی، عقاید خود را بر اساس آن پایه ریزی کنند.

اگر بتوان سخنان مشتی احمق و بی ریشه را پذیرفت، پس باید گفت: همه اهل سنت، در مورد حضرت زهرا صلوات الله علیها بدگویی کرده اند؛ و این سخن یزید را پذیرفته اند که می گوید: «لَعَبَتْ هَاشِمٌ بِالْمُلْكِ فَلَا / خَيْرٌ جَاءَ وَلَا وَحْيٌ نَزَلَ؛ بنی هاشم با سلطنت بازی کردند. در واقع، نه خبری از سوی خدا آمده بود و نه وحیی نازل شده بود»؛ و عقیده عمران بن حطان را قبول دارند که این ملجم را به خاطر کشتن امام علی صلوات الله علیه ستایش می کند و او را از پرهیزکاران می شمارد و می گوید: «يَا ضَرْبَهُ مِنْ تَقِيٍّ مَا أَرَادَ بِهَا/ إِلَّا لِيُبْلَغَ مِنْ ذِي الْعَرْشِ رِضْوَانًا؛ مرجا به آن ضربه انسان پرهیزکار که جز رسیدن به خشنودی صاحب عرش، چیزی اراده نکرد»؛ و موارد بی شمار دیگر.

سوم: شیعیان از اساس به چنین سخنانی راضی نیستند و بارها گفته اند و همیشه می گویند که اسلام، ما قبل خود را می پوشاند و معیار، رفتار انسان پس از پذیرش اسلام است. پس چرا پرسشش گر می خواهد آتش فتنه را شعله ور سازد و از این طریق، احساسات مردم را تحریک نماید؛ به طوری که انگار شیعیان غیر از دشنام و بدگویی به خلفا، هیچ فکر و ذکری ندارند!

چهارم: مشکل اینجا است که این اخبار و روایات را اهل سنت در کتاب های خود نقل کرده اند و سپس عده ای از غفلت زدگان که از مطالب عجیب و غریب خوششان می آید، آن ها را در کتاب های خود آورده اند. جالب این است که برخی، شیعیان را متهم به نقل این گونه مطالب می کنند؛ در حالی که خود اهل سنت، این سخنان عجیب و غریب را به شیعیان یاد داده اند. شماری از همین سخنان عجیب که در کتاب های اهل سنت آمده است، زمینه را برای دشمنان اسلام فراهم می کند تا افرادی همچون سلمان رشدی، در مورد اسلام و پیامبر اکرم بدگویی کنند.

پنجم: آوردن خبری شگفت انگیز یا مستهجن در یک کتاب، دلیل بر اعتقاد مؤلف به مضمون آن خبر نمی شود؛ چه رسد به این که بگوییم همه هم کیشان و هم مذهبیان او، بدان اعتقاد دارند. چه بسا بسیاری از آنان، نه آن خبر را شنیده باشند و نه آن کتاب و مؤلف را بشناسند.

ششم: شیعیان دربارهٔ حفصه، غیر از آنچه که قرآن گفته است و تاریخ نویسان نقل کرده اند، چیزی نمی گویند. مورخان نوشته اند که او با عایشه، بر ضد پیامبر صلی الله علیه و آله هم دست شد و خداوند سوره تحریم را در مورد آنان نازل کرد و فرمود که دیگر زنان مؤمن، برتر از آن دو هستند. علاوه بر این، عایشه با امام علی صلوات الله علیه جنگید و در صدد براندازی حکومت ایشان برآمد و باعث کشته شدن ده هزار مسلمان شد. گفته اند که حفصه نیز با این کار عایشه موافق بود و می خواست در این جنگ شرکت کند؛ ولی عبدالله بن عمر از این کار جلوگیری کرد.

همه این موارد، اخباری است که خود اهل سنت روایت کرده اند و بخشی از آن ها در قرآن نیز آمده است. حال گناه شیعیان چیست که آیات قرآن و روایات اهل سنت را بازگو می کنند؟ اگر بازگو کردن آیات قرآن و روایات اهل سنت ممنوع است، پس چرا این ممنوعیت را اعلام نمی کنید و دلایل آن را روشن نمی سازید؟ چرا به علمای خود اعتراض نمی کنید؟ چرا خدا را مورد بازخواست قرار نمی دهید که این مطالب را در قرآن ذکر کرد و تا روز قیامت خوانده می شود و عیوب و نواقص آنان بر ملا می گردد؟ و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

مالک اشتر که از یاران بزرگ علی رضی الله عنه بود و مورد احترام شیعه است، می گوید: «ای مردم! خداوند تبارک و تعالی، پیامبرش محمد صلی الله علیه و سلم را به عنوان بشارت دهنده و ترساننده در میان شما برانگیخت و کتاب خود را که حلال و حرام و واجبات و مستحبات در آن آمده است، بر او فرستاد و پس از این که پیامبر وظایفش را به انجام رساند، او را نزد خود برد. او ابوبکر را بر مردم گماشت و ابوبکر بر اساس سیره و سنت پیامبر رفتار کرد. ابوبکر نیز عمر را جانشین خود کرد و او نیز به همان روش عمل نمود» (۱).

مالک اشتر، آن گونه که شایسته ابوبکر و عمر است، آن ها را می ستاید؛ اما شیعیان درباره این تعریف و تمجید، خود را به کوری می زنند و در حسینیه ها و مجالس خود _ که خالی از عیب جویی شیخین نیست _ این حرف ها را بازگو نمی کنند. خدا آن ها را هدایت کند. چرا این گونه رفتار می کنند؟ پس چطور مالک اشتر که از یاران بزرگ علی رضی الله عنه است، ابوبکر و عمر را ستایش می کند؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: این روایت را نه شیعه نقل کرده است و نه بر آن صحه می گذارد؛ بلکه از روایات غیر شیعی است. وقتی کسی به مطلبی اعتراف ندارند، نمی توان با آن مطلب، علیه او استدلال کرد.

ص: ۲۵۸

دوم: لازم نیست هر سخن درست و نادرستی در مجالس و حسینیه ها ذکر شود؛ مگر این که آیات قرآن و روایات پیامبر و سخنان دوازده جانشین پیامبر باشد که به فرموده خود آن حضرت، پس از وی آمده اند.

سوم: رافضیان، معتقد به عصمت مالک و مصونیتش از اشتباه نیستند. او نیز همانند دیگر مردم است که گاه نظرشان مخالف شیعه می باشد و گاه موافق.

چهارم: مردم در طول حیات خود، به یک منوال حرکت نمی کنند. چه بسا امروز نظری داشته باشند و فردا نظری دیگر.

پنجم: سخن نقل شده از مالک، موضوعی را در بر دارد که شیعه و سنی آن را نمی پذیرند. متن سؤال، به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت می دهد که «او ابوبکر را بر مردم گماشت». این در حالی است که اهل سنت، خلافت ابوبکر را برآمده از نص و انتخاب پیامبر نمی دانند؛ بلکه معتقدند که او با گزینش اهل سقیفه به خلافت رسید. شیعیان نیز با این که می گویند امامت با نص ثابت می شود؛ اما همگی معتقدند که تنها در مورد امام علی صلوات الله علیه نص وجود دارد و پیامبر صلی الله علیه و آله در روز غدیر، برای ایشان بیعت گرفت.

ششم: ایراد دیگر در گفتار منسوب به مالک، این است که ادعا می کند عمر به سنت و روش ابوبکر عمل کرد. این سخن، به هیچ وجه درست نیست؛ زیرا عمر در بسیاری از امور، با ابوبکر مخالفت داشت. در این میان، کافی است به ماجرای تقسیم بیت المال اشاره کنیم که ابوبکر به روش پیامبر صلی الله علیه و آله عمل کرد و عمر از آن روی گرداند و دیوان ها را بر پایه نظامی خاص تنظیم نمود. هنگامی که امام علی صلوات الله علیه خلافت را در دست گرفت و تقسیم بیت المال را به روش پیامبر صلی الله علیه و آله باز گرداند _ که ابوبکر نیز به همان روش عمل می کرد _ عده ای

همچون طلحه و زبیر، علیه او قیام کردند و شد آنچه شد. عمر در بسیاری از امور، با ابوبکر مخالفت داشت که تحریم متعه و حذف «حی علی خیر العمل»، از آن جمله بود.

هفتم: بدگویی از شیخین که پرسش گر به آن اشاره می کند، به خاطر اتفاقاتی است که پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله رخ داد؛ از جمله: اقدام ابوبکر و عمر به کتک زدن حضرت زهرا صلوات الله علیها، سقط کردن جنین او، تلاش برای آتش زدن خانه و خانواده او _ یعنی امام علی و امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهم و خادمشان فضه _ که در آن خانه بودند.

آیا ذکر این حقایق، بدگویی به حساب می آید؟ اگر چنین است، چرا خود اهل سنت در کتاب های رجالی، در مورد عالمان و راویان حدیث بد می گویند و عیوب و نواقص آن ها را ذکر می کنند؟ اگر بگویید که «این برای شناخت حدیث صحیح از ضعیف است و ایرادی ندارد»، پس چه اشکالی دارد ما نیز رفتاری را که ابوبکر و عمر با حضرت زهرا صلوات الله علیها داشتند و بلایی را که توسط خالد بن ولید بر سر مالک بن نویره آوردند و دیگر اموری را که از آن ها سر زد، برای مردم بازگو کنیم تا همه بدانند که این دو، شایستگی خلافت نداشتند؛ همانند فلان عالم و راوی که صلاحیت نقل حدیث ندارند و نمی توان از آن ها دانشی فراگرفت.

البته فحش و ناسزا، هیچ گاه پسندیده و مقبول نیست و خدا و رسول و ائمه طاهرين صلوات الله علیهم از آن نهی فرموده اند. اگر عده ای نادان اقدام به این کار کنند، باید آن ها را نهی کرد و ارشادشان نمود؛ نه این که کار آن ها را به مذهبشان نسبت داد و جزو عقاید آن ها برشمرد. پیش تر نیز گفتیم که جاهلان غیر شیعه، در مورد امام صادق و حضرت زهرا و دیگر ائمه صلوات الله علیهم بدگویی و فحاشی کرده اند.

آیا درست است که این ها را به مذهب اهل سنت نسبت دهیم؟ و الصلاه و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله.

لعن سرپیچی کنندگان از سپاه اسامه

پرسش شماره ۴۴ (۱۳۶)

شیعیان حدیثی جعل کرده اند که می گوید: «لعنت خدا بر کسی که از سپاه اسامه سرپیچی کند». (۱) هدف آن ها از ساختن این حدیث، لعن عمر بن خطاب است؛ اما دو موضوع را در نظر نگرفته اند:

الف: اگر علی از سپاه اسامه تخلف نکرده باشد، این به معنای اعتراف علی به امامت ابوبکر است؛ زیرا به فرماندهی امیری که ابوبکر نصب کرده بود، تن داد.

ب: اگر علی از سپاه اسامه تخلف کرده باشد، این لعن ساختگی شامل حال او نیز می شود.

پاسخ

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاه و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

ساختگی نبودن حدیث

یکم: سخن پرسش گر که این حدیث را ساخته شیعیان معرفی می کند، بسیار ناپخته و بی جا است؛ زیرا این حدیث را شماری از علمای اهل سنت روایت کرده اند. آیا اینان نیز دست به جعل حدیث زده اند؟ برخی از این علما عبارتند از:

۱. ابوالفتح محمد بن عبدالکریم بن ابی بکر احمد شهرستانی، در کتاب الملل و النحل، چاپ دار المعرفه، ج ۱ ص ۲۳، و در حاشیه کتاب الفصل نوشته ابن حزم، ج ۱، ص ۲۰.

۲. ابوبکر احمد بن عبدالعزیز جوهری بصری، در کتاب السقیفه و فدک، ص ۷۶ و ۷۷.

۳. ابن ابی الحدید معتزلی شافعی، در کتاب شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۵۲، به نقل از کتاب السقیفه و فدک نوشته جوهری.

ص: ۲۶۳

۴. قاضی عضدالدین عبدالرحمن بن احمد ایجی، در کتاب المواقف، چاپ دارالجلیل، سال ۱۴۱۷ هـ.ق، ج ۳، ص ۶۵۰.

۵. قاضی علی بن محمد جرجانی، در کتاب شرح المواقف، چاپخانه سعادت، مصر، سال ۱۳۲۵ هـ.ق، ج ۸، ص ۳۷۶.

۶. عبدالرحمن بن عبدالرسول، در کتاب مرآه الاسرار. او نقل کرده است که «هر کس از لشکر اسامه تخلف کند، ملعون است».

۷. ابوالحسن آمدی در کتاب ابکار الافکار.

۸. ابراهیم بن عبدالله حموی در کتاب تاریخش.

و بسیاری از علمای اهل سنت که این حدیث را کتاب های خود نقل کرده اند.

دوم: از کلام پرسش گر برمی آید که آماده سازی سپاه اسامه، پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و به دستور ابوبکر صورت گرفت. این سخن نادرستی است؛ زیرا آماده سازی سپاه اسامه و دستور پیامبر صلی الله علیه و آله برای ملحق شدن به آن، پیش از وفات آن حضرت روی داد. رسول خدا صلی الله علیه و آله اصرار داشت که آن ها زودتر حرکت کنند؛ ولی آنان به این بهانه که می خواهند از سلامتی رسول خدا صلی الله علیه و آله اطمینان حاصل کنند، سستی نمودند و امروز و فردا کردند. این در حالی بود که آن حضرت، بارها و بارها و به مدت چندین روز، به آن ها اصرار می کرد و تأکید داشت که فرمانش را به اجرا درآورند. (۱).

درست است که ابوبکر پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله، سپاه اسامه را روانه کرد، اما دیگر وقت آن گذشته بود و او این کار را برای حفظ آبروی خود انجام داد. علاوه بر این، معنا نداشت ابوبکر از امام علی (علیه السلام) بخواهد که به

ص: ۲۶۴

۱- ر.ک: المغازی واقدی، ج ۳، ص ۱۱۱۷-۱۱۲۲.

سپاه اسامه بیبوندند. حتی اگر چنین دستوری هم می داد، اطاعت از دستور ابوبکر برای پیوستن به سپاه اسامه، بر امام علی صلوات الله علیه واجب نبود؛ زیرا نظر امام این بود که ابوبکر، بر جایگاهی تکیه کرده که از آن او نیست و حق امر و نهی ندارد. امر و نهی، حق امام علی صلوات الله علیه بود که از طرف خدا و رسولش به امامت منصوب شد و ابوبکر نیز در روز غدیر با او بیعت کرد.

سوم: روانه کردن سپاه اسامه، برای اطاعت از دستور پیامبر صلی الله علیه و آله صورت گرفت. اسامه را ابوبکر به فرماندهی سپاه منصوب نکرد، بلکه خود رسول خدا صلی الله علیه و آله این کار را انجام داد و اسامه را به فرماندهی همه صحابه _ از جمله ابوبکر و عمر _ برگزید. پس بر آن دو نیز واجب بود که به همراه سپاه حرکت کنند و تحت فرمان اسامه باشند؛ چرا که او امر و سفارش ها و برنامه ریزی های پیامبر صلی الله علیه و آله در زمان حیات و وفاتش نافذ بود. رسیدن ابوبکر به خلافت، نمی تواند عذر موجهی برای مخالفتش با دستور پیامبر صلی الله علیه و آله باشد؛ بلکه این کار، مصادره به مطلوب است.

چهارم: حتی اگر فرض کنیم که حدیث لعن سرپیچی کنندگان از سپاه اسامه درست نباشد، باز هم بدون تردید، سرپیچی از دستور پیامبر صلی الله علیه و آله، کاری زشت و غیر قابل قبول است و معصیت به شمار می آید و از جمله گناهان کبیره می باشد که فرد را مستحق عقوبت می کند؛ چه رسد به این که حضرت بر گسیل سپاه اصرار ورزد و آن ها به بهانه های مختلف، دستور ایشان را زیر پا گذارند. مسلماً این کار موجب آزار و خشم پیامبر می گردد و چنین کسانی، بهره ای از رحمت و خشنودی خدا ندارند.

پنجم: شکی نیست که امام علی صلوات الله علیه از پیوستن به لشکر اسامه، استثنا شده بود. از حسن بصری درباره امام علی صلوات الله علیه سؤال شد و او گفت: «چه بگویم»

درباره مردی که چهار ویژگی در او جمع بود: ابلاغ سوره براءت به او سپرده شد؛... و در حالی که امیران بر غیر او فرمان می راندند، هرگز کسی بر او فرمان نراند» (۱). از فضائل مشهور و قابل توجه امام علی صلوات الله علیه این است که گفته اند: «هرگز پیامبر صلی الله علیه و آله کسی را فرمانده او قرار نداد و در هر جنگی که خود حضور نداشت، علی علیه السلام را به عنوان فرمانده انتخاب می کرد» (۲). با این حال، هیچ گاه ندیده ایم کسی در مورد سپاه اسامه، اعتراض و پرسشی را مطرح سازد [و بگوید که علی علیه السلام در آن سپاه، تحت فرماندهی اسامه قرار داشت].

ششم: پرسش گر تلاش دارد سرپیچی از پیوستن به سپاه اسامه را به عمر اختصاص دهد تا گمان رود که او تنها کسی بود که از این کار، سر باز زد؛ در حالی که ابوبکر نیز جز متخلفان بود و ابو عبیده و عبدالرحمن بن عوف و طلحه و زبیر و اسید بن حضیر نیز از پیوستن به سپاه اسامه، تخلف ورزیدند (۳).

ص: ۲۶۶

- ۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۴، ص ۹۵ و ۹۶ به نقل از واقدی؛ الملل و النحل شهرستانی، ج ۱، ص ۴۴.
- ۲- ر.ک: الثقات، ج ۱، ص ۲۴۲؛ الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۲، ص ۵۸؛ الوفاء، ص ۶۸۹؛ تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۴۶۱؛ کتاب سلیم بن قیس، تحقیق انصاری، ص ۴۱۸؛ دلائل الامامه، ص ۲۶۱؛ شرح الاخبار، ج ۱، ص ۳۲۰؛ نوادر المعجزات، ص ۱۴۴؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۳۵۱؛ الطرائف، ص ۲۷۷؛ بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۱۶۵ به نقل از کازرونی و دیگران، و ج ۳۷، ص ۳۳۵ و ج ۴۷، ص ۱۲۷ و ج ۴۹، ص ۲۰۹؛ خلاصه عبات الانوار، ج ۷، ص ۱۲۱؛ النص و الاجتهاد، سید شرف الدین، ص ۲۳۷ و ۳۳۸؛ الغدیر، امینی، ج ۱، ص ۲۱۲؛ ابوهیریه، سید شرف الدین، ص ۱۲۳ و ۱۳۵؛ قاموس الرجال، ج ۱۲، ص ۱۵۱؛ نهج الایمان، ابن جبر، ص ۴۶۷؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۷۴؛ تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، ص ۵۵۵؛ زاد المعاد، ص ۷۱؛ حیب السیر، ج ۱، ص ۳۵۱؛ السیره الحلویه، ج ۲، ص ۲۶۴ تا ۲۶۵؛ السیره النبویه، دحلان، ج ۱، ص ۲۶۱.
- ۳- ر.ک: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۶، ص ۵۲؛ بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۴۳۰؛ الدرجات الرفیعه، ص ۴۴۲؛ اعلام الوری، ج ۱، ص ۲۶۳؛ قصص الانبیاء، راوندی، ص ۳۵۵؛ حیاة الامام الحسین علیه السلام، قرشی، ج ۱، ص ۲۰۵.

چون روشن است که برخی صحابه، از سپاه اسامه سرپیچی کردند و رسول خدا صلی الله علیه و آله آن ها را لعن فرمود، اهل سنت چاره ای ندیدند جز این که با وصله و پینه، ماجرا را درست کنند و سر و ته قصه را هم بیاورند. آن ها برای این کار، به دو روش متوسل شده اند:

ص: ۲۶۱

الف: به طور کل، لعن کردن رسول خدا صلی الله علیه و آله را انکار کرده اند. حلبی در رد این موضوع نوشته است: «در حدیث، هیچ لعنی وارد نشده است» (۱). به پندار آن ها، این حدیث از ساخته های رافضیان است (۲).

ب: مدعی شده اند که همراه نشدن ابوبکر با سپاه اسامه، به این دلیل بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله به او دستور داد برای مردم نماز جماعت بخواند (۳). حدیث پیامبر (صلی الله علیه و آله) که فرمود: «لعنت خدا بر کسی که از سپاه اسامه سرپیچی کند»، هم در منابع اهل سنت آمده است و هم در دیگر منابع روایی (۴). این حدیث را ابوبکر جوهری، از احمد بن اسحاق بن صالح، از احمد بن سیار، از سعید بن کثیر انصاری، از رجال خود، از عبدالله بن عبدالرحمن روایت

ص: ۲۶۲

- ۱- السیره الحلبیه، ج ۳، ص ۲۰۸.
- ۲- ر.ک: دلائل الصدق، ج ۳، ق ۱، ص ۴.
- ۳- السیره الحلبیه، ج ۳، ص ۲۰۸؛ المسترشد، طبری، ص ۱۱۶؛ دلائل الصدق، ج ۳، ق ۱، ص ۴ به نقل از ابن روزبهان؛ البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۲۴۲؛ السیره النبویه، ابن کثیر، ج ۴، ص ۴۴۱؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۴، ص ۲۵۰؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۵، ص ۳۷؛ کتاب شافعی، ج ۱، ص ۹۹؛ فقه السنه، ج ۱، ص ۲۵۹؛ اختلاف الحدیث، ص ۴۹۷؛ کتاب المستدرک، شافعی، ص ۲۹ و ۱۶۰؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۲۰۹ و ج ۶، ص ۲۴۹؛ صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۶۶ و ۱۷۵؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۳۸۹؛ سنن نسائی، ج ۲، ص ۸۴؛ السنن الکبری، بیهقی، ج ۲، ص ۳۰۴ و ج ۳، ص ۸۲؛ فتح الباری، ج ۱، ص ۴۶۴ و ج ۵، ص ۲۶۹؛ مسند ابن راهویه، ج ۳، ص ۸۳۱؛ المعجم الاوسط، ج ۵، ص ۱۸۰ و ج ۶، ص ۲۵۳؛ سنن دارقطنی، ج ۱، ص ۳۸۲؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۰، ص ۱۸۴ و ج ۱۳، ص ۳۳؛ کنز العمال، ج ۸، ص ۳۱۱؛ الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۲، ص ۲۱۵ و ۲۲۱؛ الثقات، ج ۲، ص ۱۳۱؛ الکامل، ج ۶، ص ۱۳۳؛ تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۴۴۳؛ تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، ص ۴۳۹.
- ۴- ر.ک: الملل و النحل، چاپ دار المعرفه، ج ۱، ص ۲۳؛ حاشیه الفصل ابن حزم، ج ۱، ص ۲۰ و چاپ سال ۱۴۱۰ هـ، ج ۱، ص ۳۰؛ السقیفه و فدک، جوهری، ص ۷۶ و ۷۷؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۶، ص ۵۲ به نقل از جوهری؛ المواقف ایجی، چاپ دار الجیل، سال ۱۴۱۷ هـ، ج ۳، ص ۶۵۰؛ شرح المواقف قاضی جرجانی، چاپ مطبعه السعاده مصر، سال ۱۳۲۵ هـ، ج ۸، ص ۳۷۶؛ المعیار و الموازنه (حاشیه)، ص ۲۱۰؛ جواهر المطالب فی مناقب الامام علی علیه السلام، ابن دمشقی، ج ۲ (حاشیه)، ص ۱۷۲ به نقل از شریف جرجانی در اواخر شرحش بر کتاب المواقف ایجی، چاپ استانبول، ص ۶۱۹ و چاپ هند، ص ۷۴۶ و چاپ مصر، ص ۳۷۶؛ شواهد التنزیل، حسکانی، ج ۱ (حاشیه)، ص ۳۳۸.

کرده است. (۱) شهرستانی هم آن را به گونه ای نقل کرده که نشان می دهد این حدیث در زمان وی، رواج داشته و مورد قبول بوده است. حال چگونه می توان ادعا کرد که این مطلب، در هیچ حدیثی نیامده است؟

در مورد نماز خواندن ابوبکر برای مردم نیز باید گفت که او سرخود و بدون دستور و اجازه پیامبر صلی الله علیه و آله، اقدام به این کار کرد؛ به طوری که رسول خدا صلی الله علیه و آله با شدت بیماری، بر امام علی صلوات الله علیه و فضل بن عباس تکیه کرد و به مسجد رفت تا ابوبکر را از این کار بازدارد و خود برای مردم نماز بخواند. (۲).

تلاش ناموفق برای بازسازی داستان

برخی از اهل سنت، به استدلالی دست زده اند تا داستان را پردازش کنند و حدیث «لعن سرپیچی کنندگان از سپاه اسامه» را نادرست جلوه دهند. فردی در مقاله اش ادعا کرده است: «سابقه ندارد که پیامبر صلی الله علیه و آله حتی منافقان را که از جنگ ها سر باز می زدند، لعن کرده باشد. آیات قرآن به روشنی بیان می دارد که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای آن ها استغفار می کرد». (۳)

این در حالی است که خداوند می فرماید: «إِنْ تَسْتَعْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ؛ (۴) اگر هفتاد بار برای آنان طلب آمرزش کنی، هرگز خدا آنان را نمی آمرزد».

در مورد این استدلال باید بگویم:

الف: خداوند متعال درباره کسانی که از شرکت در غزوات سر باز می زدند، با نهایت تندی سخن می گوید و تهدیدهایی را بیان می دارد که بسیار شدیدتر از لعن و نفرین است. پس انکار لعن پیامبر، سودی ندارد و این توجیحات خنک و تلاش های بی ثمر، شما را به خواسته های تان نمی رساند.

می توانید به آیات ۴۵، ۴۹، ۸۱، ۸۳، ۹۰، ۹۳ و ۹۵ سوره براءت مراجعه کنید و آیات ۲۰ تا ۲۳ سوره محمد صلی الله علیه و آله را بنگرید و نظر خود را به ما بگویید. آیا این آیات نیز ساخته و پرداخته شیعیان است که وارد قرآن کرده اند؟ پناه بر خدا!

ص: ۲۶۷

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۶، ص ۵۲؛ السقیفه و فدک، جوهری، ص ۷۶ و ۷۷.

۲- ر. ک: آفه اصحاب الحدیث، ابن جوزی؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۲۲۴ و ج ۱، ص ۲۳۱ و ۲۳۲ و ۳۵۶؛ المنتظم، ج ۴، ص ۳۱؛ دلائل النبوه، ج ۷، ص ۱۹۱؛ الاحسان فی تقریب صحیح ابن حبان، ج ۴، ص ۵۶۸؛ صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۶۵؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۳۱۲؛ المصنف، ابن ابی شیبه، چاپ هند، ج ۲، ص ۳۲۹ و ج ۱۴، ص ۵۶۱.

۳- مقاله فردی به نام عبدالرحمن دمشقیه، در «متدیات کل السلفین» با آدرس: [Http://www.kulalsalafiyen.com/Yb/showthread.php?t=۶۴۴۹](http://www.kulalsalafiyen.com/Yb/showthread.php?t=۶۴۴۹) و وبگاه صید الفوائد، با آدرس:

http://www.saaid.net/Doat/dimashqiah/.http ووبگاه ملتقى اهل الحديث با آدرس:
http://ahlalhdeth.cc/Yb/shwthread.php?p=۱۰۱۳۲۰۴

۴- .سوره براءت، آیه ۸۰.

ب: در کتاب های صحیح اهل سنت، موارد فراوانی دیده می شود که رسول خدا صلی الله علیه و آله افراد و گروه هایی را لعن فرموده است؛ به طور مثال: در مورد ابوسفیان و دو فرزندانش معاویه و یزید می فرماید: «خداوند، سواره و افسارکش و دنباله رو را لعنت کند» (۱) همچنین طبق گفته عایشه، زمانی که مروان در صلب پدر بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله پدر مروان را لعن فرمود» (۲) ما یقین داریم که نفرین رسول خدا صلی الله علیه و آله مستجاب می شود. سراغ نداریم که خداوند از هیچ یک از آنان، گذشت کرده باشد و آنان را مورد رحمت قرار دهد و از ایشان راضی شود. رسول خدا صلی الله علیه و آله، قریش و رعل و ذکوان و ابوسفیان و حکم بن ابی العاص را لعن کرد و افراد مسلمان و غیرمسلمان با ویژگی های خاص را مورد لعن قرار داد؛ همانند: زن نوحه گر و شنونده صدای او و بدعت گذار در مدینه و رباخوار و شراب خوار و خال کوب و خالکوبی شونده و موارد فراوان دیگر.

ج: لعن نکردن غائبان از جنگ، به این معنا نیست که سرپیچی کنندگان از جنگ نیز مورد لعن قرار نگیرند؛ به ویژه اگر این سرپیچی، موجب تباه شدن امر عظیمی

ص: ۲۶۸

۱- ر.ک: تذکره الخواص، ص ۲۰۱؛ تاریخ الامم و الملوک، ج ۸، ص ۱۸۵؛ الغدير، امینی، ج ۱۰، ص ۱۶۹؛ بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۲۹۶ و ج ۳۳، ص ۲۰۸؛ کتاب الاربعین، احوزی، ص ۱۰۳ و ۳۷۴؛ ربیع الابرار، زمخشری، ج ۴، ص ۴۰۰؛ مناقب اهل البيت عليهم السلام، شیروانی، ص ۴۶۵ و ۴۶۷؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۵، ص ۱۷۵؛ قاموس الرجال، تستری، ج ۱۰، ص ۱۱۲؛ النصائح الکافیة، ابن عقیل، ص ۲۶۱؛ الاحتجاج، طبرسی، ج ۱، ص ۴۰۸؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۱۳.

۲- ر.ک: مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۴۸۱؛ فتح الباری، ج ۸، ص ۴۴۳؛ عمده القاری، ج ۱۹، ص ۱۶۹؛ تخریج الاحادیث و الآثار، ج ۳، ص ۲۸۲؛ تفسیر القرآن العظیم، ج ۴، ص ۱۷۲؛ الدر المنثور، ج ۶، ص ۴۱؛ فتح القدير، ج ۵، ص ۲۱؛ تفسیر الآلوسی، ج ۲۶، ص ۴ و ۲۰؛ ابوهیره، سید شرف الدین، ص ۹۷؛ قاموس الرجال، تستری، ج ۱۰، ص ۳۴؛ حياه الحيوان، ج ۲، ص ۴۲۲؛ تاریخ الاسلام، ذهبی، ج ۴، ص ۱۴۸؛ امتاع الاسماع، ج ۱۲، ص ۲۷۷؛ جواهر المطالب، ابن دمشقی، ج ۲، ص ۱۹۱ و ۱۹۲؛ السيره الحلبیه، چاپ دار المعرفه، ج ۱، ص ۵۱۰؛ ینابیع الموده، ج ۲، ص ۴۶۹.

شود یا فساد و خرابی بزرگی به بار آورد؛ مثلاً موجب فراگیر شدن سرپیچی از اوامر رسول خدا صلی الله علیه و آله گردد و حرکت سپاه را مختل سازد.

روشن است که برای این گونه موارد، معیار و مقیاس واحدی وجود ندارد و هر یک، دارای دلیلی خاص است که نمی توان به دیگر موارد سرایت داد؛ زیرا هر مورد با دیگری تفاوت دارد و چه بسا مصلحت در یکی، چشم پوشی و مدارا باشد و دیگری، برخورد شدید و خشن را طلب کند.

بررسی حدیث در کتاب های شیعه

در مقاله مذکور آمده است: «به گمان سید عبدالحسین شرف الدین، این حدیث را شهرستانی به صورت مرسل روایت کرده است. این نشان می دهد که سید در یافتن حدیث از کتاب های خودشان ناتوان بوده است»^(۱) در پاسخ باید بگوییم:

الف: سخن علامه سید عبدالحسین شرف الدین رحمه الله این است که «شهرستانی صدور این حدیث را مسلم می دانسته و به خاطر مشهور بودنش، نیازی به ذکر سند ندیده است». خود آن فرد در مقاله اش به این مطلب اذعان کرده است.

ب: چگونه از سخن سید شرف الدین رحمه الله فهمیده می شود که او از یافتن این حدیث در کتاب های شیعه، ناتوان بوده است؟ همان گونه که این حدیث در کتب اهل سنت موجود است، در کتاب های شیعه نیز وجود دارد. پیش تر چند نمونه از منابع اهل سنت را ذکر کردیم و اکنون برخی از منابع شیعه را در پاورقی می آوریم که به نقل این حدیث پرداخته اند.^(۲) هر چند بر اساس قاعده الزام _ که

ص: ۲۶۹

۱- . به وبگاه های پیشین مراجعه شود.

۲- ر.ک: دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۴۱؛ الدرجات الرفیعه، ص ۴۴۲؛ المهذب، ابن براج، ج ۱، ص ۱۳؛ بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۱۳۲ و ۲۸۸ و ج ۳۰، ص ۴۳۱ و ۴۳۲ و ج ۹۰، ص ۱۲۴ و ج ۲۷، ص ۳۲۴؛ الاستغاثه، ص ۲۱؛ اثبات الهداه، ج ۲، ص ۳۴۳ و ۳۴۵ و ۳۴۶ به نقل از منهاج الكرامه و نهج الحق؛ مفتاح الباب الحادی، ص ۱۹۷؛ حق یقین، ص ۱۷۸ و ۱۸۲؛ منار الهدی، بحرانی، ص ۴۳۳؛ مجموع الغرائب، کفعمی، ص ۲۸۸؛ نفس الرحمن، ص ۵۹۸؛ منهاج الكرامه، ص ۱۰۹؛ غایه المرام، ج ۶، ص ۱۱۰؛ مجمع الفوائد، ج ۳، ص ۲۱۸؛ الرواشح السماویه، ص ۱۴۰؛ المسترشد، طبری، ص ۱۱۲؛ نفحات اللاهوت، ص ۱۱۳؛ تشیید المطاعن، ج ۱، ص ۴۷؛ معالم المدرستین، ج ۲، ص ۷۷؛ وصول الاخیار الی اصول الاخبار، ص ۶۸؛ کتاب الاربعین، شیرازی، ص ۱۴۱ و ۵۲۷؛ قاموس الرجال، ج ۱۲، ص ۲۱؛ نهج السعاده، ج ۵، ص ۲۵۹؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۵، ص ۲۰۹؛ النص و الاجتهاد، ص ۴۲؛ المراجعات، سید شرف الدین، ص ۳۷۴؛ احقاق الحق (الاصل)، ص ۲۱۸؛ سفینه النجاه، ص

می گوید: آن ها را به چیزی ملزم کنید که خودشان را بر آن ملزم می دانند _ نیازی به منابع شیعی نیست و برای استدلال، همان حدیث نقل شده توسط اهل سنت، کفایت می کند.

تناقض گویی رافضیان

همان فرد در مقاله اش می نویسد:

در کتاب های صحیح اهل سنت آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «اللهم إنما أنا بشر فمن لاعتته او سابته فاجعلها رحمه له؛ خدایا من بشر هستم. اگر کسی را لعن کردم یا به او دشنام دادم، آن لعن و دشنام را برایش رحمت قرار بده».

رافضیان منکر این حدیث هستند و می گویند: «شایسته نیست چنین روایاتی را نقل کنید و پیامبر صلی الله علیه و آله را به دشنام دادن و لعن کردن متهم سازید». اما برای تثبیت مذهبشان _ که مبتنی بر لعن و دشنام صحابه است _ وقتی نیاز به روایتی دارند تا ثابت کنند که پیامبر صلی الله علیه و آله صحابه را لعن کرده است، به این حدیث تمسک می جویند. (۱)

در پاسخ باید بگویم:

یکم: این یک اتهام است که دلیلی جز بدگمانی ندارد و نمی تواند حدیث «لعن متخلفان از سپاه اسامه» را باطل سازد. اگر خود اهل سنت روایاتی نقل کرده اند

ص: ۲۷۰

۱- . به وبگاه های پیشین مراجعه شود.

که دست و پاگیرشان می شود، به رافضیان چه ربطی دارد؟ بهتر است مقاله نویس، یا به هم کیشان خود حمله کند که چنین روایاتی را ذکر کرده اند، یا به درستی این روایات اعتراف نماید، یا دلیلی برای بطلان آن ها بیاورد. فحش و ناسزا به دیگران، دردی را دوا نمی کند؛ بلکه نشان می دهد که او از پاسخ مستدل عاجز است و نمی تواند ادب و اخلاق و احکام شرعی را رعایت کند.

شیعیان منکر این نیستند که پیامبر صلی الله علیه و آله کسانی را لعن کرده است؛ بلکه منکر این هستند که پیامبر، کسی را که سزاوار لعن نبوده، لعن کرده باشد و لعن ایشان، مایه بخشایش و ستایش فرد گردد.

دوم: رافضیان نمی خواهند دشنام به صحابه را توجیه کنند. آن ها معتقدند که دشنام به صحابه، کاری ناپسند و مجرمانه است و دین اجازه چنین کاری را نمی دهد. نه پیامبر صلی الله علیه و آله دشنام می داد و بدگویی می کرد، و نه امامان اجازه چنین کاری را می دادند. نهایت چیزی که شیعیان معتقدند، این است که برخی از صحابه، با این که در روز غدیر با امیرالمؤمنین علی صلوات الله علیه بیعت کرده بودند، به خطا رفتند و ایشان را از خلافت بازداشتند. همچنین در مورد بانوی دو جهان، مرتکب خطای بزرگی شدند و او را کتک زدند و به او اهانت کردند و جنین او را سقط نمودند.

مشکل اساسی این است که شما اهل سنت، بررسی خطای صحابه را دشنام و بدگویی و جنایت در مورد آن ها جلوه می دهید؛ چرا که نمی توانید در برابر این خطاها، توجیهی مناسب و پاسخی قانع کننده بیاورید. به طور حتم اگر شیعیان در این باره سکوت کنند و خطای صحابه را یادآور نشوند، دیگر شما مشکلی با آن ها نخواهید داشت. اما رخدادهای گذشته ثابت می کند که هیچ راهی برای ساکت کردن شیعیان وجود ندارد؛ مگر این که شما با دلایل محکم و قاطع به

آن‌ها ثابت کنید که چنین اعمالی صورت نگرفته است. البته هرگز نمی‌توانید ثابت کنید!

سوم: حدیث «فمن لاعنته او سابتته فاجعلها رحمه له» قابل قبول نیست. ما به چند دلیل حتم داریم که پیامبر صلی الله علیه و آله چنین کاری نکرده است:

۱. خود شما روایت کرده‌اید که پیامبر صلی الله علیه و آله اهل دشنام و بدگویی و فحش و ناسزا نبود.

۲. «مسابیه» و «ملاعنه» که در متن حدیث آمده، از باب مفاعله هستند و برای تحقق، نیاز به دو طرف دارند. در متونی که در دست داریم، هیچ‌گاه ندیده‌ایم آن حضرت و فرد دیگر، در برابر هم بایستند و به یکدیگر ناسزا بگویند.

۳. به هیچ وجه نمی‌توان پذیرفت که پیامبر صلی الله علیه و آله کسی را لعن کند و لعنش موجب رحمت برای آن ملعون گردد. اگر چنین چیزی صحت داشت، باعث می‌شد که مردم جرأت پیدا کنند و رسول خدا صلی الله علیه و آله را آزار دهند و مورد لعن ایشان قرار گیرند. در این صورت، لعن آن‌ها کاری سفیهانه و نامعقول می‌شد و نتیجه عکس می‌داد.

حدیث سپاه اسامه

مقاله نویس، حدیث سپاه اسامه را به گونه‌ای پیش می‌برد که خواننده گمان کند مردم شتاب داشتند فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله را اجرا نمایند، اما پیش از انجام دستور، آن حضرت از دنیا رفت؛ یعنی سرپیچی مردم از پیوستن به سپاه اسامه، پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله صورت گرفت. (۱).

ص: ۲۷۲

۱- به وبگاه‌های پیشین مراجعه شود.

این یک فریب آشکار است. رسول خدا صلی الله علیه و آله سپاه اسامه را آماده کرد و پرچم جنگ را به آن ها سپرد و در روز بیست و ششم یا بیست و هشتم صفر، دستور حرکت داد؛ اما سپاه به مدت پانزده روز درنگ کرد تا پیامبر (صلی الله علیه و آله) در دوازدهم ربیع الاول وفات یافت. (۱) از بررسی سخنان واقدی و دیگران به دست می آید که در این مدت، رسول خدا صلی الله علیه و آله به طور پیوسته از سپاه اسامه می خواست حرکت کنند.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) صحابه را لعن نکرد

مقاله نویس برای اثبات نادرستی حدیث «لعن سرپیچی کنندگان از سپاه اسامه»، استدلال می کند: «چگونه می توان پذیرفت که پیامبر، اصحاب خاص خود، یعنی ابوبکر و عمر را که برجسته ترین و بزرگ ترین افراد در میان مهاجران بودند، لعن کرده باشد؟ چگونه پیامبر صلی الله علیه و آله می تواند مهاجران و انصار را که مورد ستایش قرآن قرار گرفته اند، نفرین کند؟ آیا خداوند آن ها را تحسین می کند و پیامبرش لعن می نماید؟» (۲) در پاسخ باید بگوییم:

یکم: آیاتی که اهل سنت برای عدالت صحابه به آن ها استدلال می کنند و ستایش صحابه می دانند، هیچ دلالتی بر عدالت آن ها ندارد؛ زیرا ستایش یاد شده، مشروط به عدم تغییر و دگرگونی و همچنین عمل صالح و ایمان پایدار است. اطلاع از ایمان راستین یک فرد، برای مردم ممکن نیست و تنها خدا از آن آگاهی دارد؛ اما عمل صالح را مردم می بینند و اگر کسی به ظاهر اهل صلاح باشد، آیات قرآن را بر او تطبیق می دهند و اگر صالح نباشد، می فهمند که آیات، شامل او نمی شود.

ص: ۲۷۳

۱- ر.ک: المغازی، واقدی، ص ۱۱۱۷ تا ۱۱۲۰؛ المراجعات، ص ۳۶۶؛ النص و الاجتهاد، ص ۳۲.

۲- به وبگاه های پیشین مراجعه شود.

دوم: اگر یکی از صحابه مثل طلحه بن خویلد مرتد گردد، آیا باز هم آیات ستایش صحابه، شامل حالش می شود؟ اگر یکی از صحابه مانند حکم بن ابی العاص، پیامبر صلی الله علیه و آله را آزار دهد و او را مسخره کند و حضرت او را از خود براند و تبعید نماید، آیا باز هم آیات ستایش صحابه، شامل حالش می شود؟ آیا آیات ستایش، شامل منافقان اهل مدینه نیز می گردد؟ همانان که خداوند درباره آن ها خبر داد: «آنان با نفاق خو گرفته اند و پیامبر از آن ها اطلاع ندارد». چگونه باید این افراد را از مؤمنان با اخلاص بازشناخت؟

سوم: لعن صادر شده از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله، معلق بر فعل صحابه است و آنان در صورت سرپیچی از سپاه اسامه، مشمول این لعن می شوند. این سرپیچی، نافرمانی در برابر دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد و همانند رباخواری و خالکوبی و دزدی و دشنام به پدر و مادر است که مرتکبین آن ها را خدا لعن فرموده است. پس هر کس _ زن یا مرد یا صحابی _ این کارها را انجام دهد، مشمول این لعن می شود. تخلف کنندگان از سپاه اسامه نیز حتی اگر جزو صحابه باشند، مشمول لعن می شوند. اگر کسی بگوید که این لعن ها شامل صحابه نمی شود، باید دلیلی صریح برای این استثناء و عدم شمول بیاورد. و اگر بگوید که شامل آن ها نیز می شود، باید پاسخ دهد که چگونه صحابه ای که مورد ستایش قرآن بودند، مورد لعن پیامبر قرار گرفتند؟

سرزنش شهرستانی

مقاله نویس برای این که حدیث را از اعتبار ساقط کند، شهرستانی را مورد نکوهش قرار می دهد و می نویسد:

شهرستانی این روایت را بدون سند ذکر کرده است. او اصلاً حدیث شناس نیست و خود اعتراف دارد که به خاطر پرداختن به علم جدل و فلسفه، حیران و سرگردان شده است. او در صفحه سوم کتاب نه‌ایه الاقدام، به این دو بیت استشهاد می‌کند:

«لقد طفت فی تلك المعاهد

كلها و سیرت طرفی بین تلك المعالم

فلم أر إلا واضعاً كـ ف حائر

علی ذهن أو قارعاً سن نادم

من در همه آن مدارس گشتم و به این علوم نظر کردم. تنها کسانی را دیدم که از سرگردانی، دست به چانه داشتند و دندان ندامت می‌ساییدند».

در نزد اهل حدیث، شاهد آوردن از کسانی همچون شهرستانی، خنده دار است؛ به ویژه آن که سید شرف‌الدین دروغ پرداز، ادعا می‌کند که این حدیث، از مسلمات می‌باشد. این بزرگ‌ترین دروغ و نیرنگی است که از این حسین پرست ملقب به موسوی صادر شده است. بیشتر علما معتقدند که این احادیث مرسل، مدرکی محکمه پسند نیستند و با آن‌ها نمی‌توان در برابر روایات ثابت و قطعی ایستاد» (۱).

پاسخ ما به مقاله نویسنده این است که:

یکم: مرسل بودن یک حدیث، دلیل بر دروغ بودن آن نیست. اگر این قاعده درست باشد، باید علما همه احادیث مرسل را رد کنند و از کتب خود حذف نمایند؛ چرا که طبق این قاعده، همه آن‌ها دروغ و ساختگی به شمار می‌روند. با این حال، پس چرا علمای اهل سنت، این دروغ‌ها را حفظ می‌کنند و به تدوین درمی‌آورند و دست به دست می‌گردانند و در اختیار مردم قرار می‌دهند؟

ص: ۲۷۵

دوم: شیوه نقل شهرستانی، بیان گر آن است که این حدیث در نزد او و دیگران، ثابت و قطعی بوده است. او از دوران بیماری پیامبر صلی الله علیه و آله و اختلاف های پیش آمده در میان صحابه سخن می گوید. نخستین اختلاف را مربوط به زمانی می داند که پیامبر صلی الله علیه و آله در بستر بیماری بود و خواست چیزی بنویسد. عمر گفت: «درد بر این مرد غالب شده است». شهرستانی در ادامه می نویسد:

دومین اختلاف در دوران بیماری آن حضرت، به این شکل صورت گرفت که ایشان فرمود: «سپاه اسامه را آماده کنید. لعنت خدا بر کسی که از آن تخلف کند». در حالی که اسامه از مدینه خارج شده بود، عده ای گفتند: «اطاعت از دستور پیامبر صلی الله علیه و آله بر ما واجب است». و عده ای گفتند: «بیماری پیامبر صلی الله علیه و آله شدت یافته است و قلب ما طاقت ندارد که با این حال از او جدا شویم. می مانیم تا ببینیم کار او به کجا می کشد».

من به این خاطر این دو نزاع را ذکر کردم که مخالفان (یعنی شیعه) این دو را از اختلاف های تأثیرگذار در امر دین می دانند؛ در حالی که این گونه نیست».^(۱)

روشن است که شهرستانی در صدد نقل این روایت _ به عنوان یک روایت _ نبوده است تا از او سند بخواهیم؛ بلکه او حادثه ای را نقل کرده که بین مردم، متداول و مورد پذیرش بوده است. او می خواسته از این طریق، به تفسیر ماجرا پردازد و نتایج و آثار آن را مورد بررسی قرار دهد و روشن سازد که این حادثه، دومین اختلافی بوده که در دوران بیماری پیامبر صلی الله علیه و آله پیش آمده و امت اسلامی را تحت تأثیر قرار داده است. از گزارش شهرستانی به دست می آید که

ص: ۲۷۶

۱- ر.ک: الملل والنحل، چاپ دارالمعرفه، ج ۱، ص ۲۳ و چاپ سال ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۱۴.

وقوع این اختلافات، بین مردم مسلم و معروف بوده و او می خواسته تأثیر آن بر عقاید مردم و تقسیمات به وجود آمده در گذر زمان را بررسی کند.

سوم: شعری که نویسنده مقاله برای نشان دادن ضعف و سرگردانی شهرستانی آورده است، به دو دلیل نمی تواند خواسته او را برآورده سازد:

۱. شهرستانی این شعر را به عنوان شاهی برای سرگردانی خود در علم حدیث نمی آورد؛ بلکه درباره مسائل مربوط به فلسفه و کلام سخن می گوید که موضوع کتاب نهایی الاقدام فی علم الکلام است.

۲. هدف او از آوردن شعر مذکور، این است که بگوید: «کسانی به این علوم پرداختند که توان این کار را نداشتند و سرگردان شدند». گویا می خواهد با این شعر، عکس این موضوع را برای خودش ثابت کند و بگوید: «من توانایی بررسی موضوعات مطرح شده در کتاب نهایی الاقدام فی علم الکلام را دارم».

چهارم: اثبات یک رخداد و اتفاق، همیشه به صحیح بودن سند روایتش بستگی ندارد. گاه ممکن است رخدادی به خاطر وجود قرائن لازم، به اثبات برسد یا دست کم در مورد آن، گمانی به دست آید؛ مثلاً کسی که با فاش شدن آن رخداد در تنگنا قرار می گیرد و در صدد پنهان کردن آن برمی آید یا خود را به ندانستن می زند، خودش آن را نقل کند یا هوادارانش آن را در کتاب ها و مجامع روایی بازگو نمایند. آیا به کسی که خودش به آن رخداد اعتراف می کند، باید بگوییم: سخن تو را نمی پذیریم و روایات شما را قبول نداریم و آن ها را در استدلال بر ضد شما، به کار نمی بندیم؟

اگر شمر بن ذی الجوشن به ما خبر بدهد که با پلیدی و سنگ دلی امام حسین صلوات الله علیه را به شهادت رساند، باید بگوییم که ما به خبر تو اعتماد نداریم؟ اگر یزید به ما بگوید که خودش دستور کشتن امام حسین صلوات الله علیه را صادر کرد،

آیا به خاطر این که فرد قابل اعتمادی نبود و دروغ گو و شراب خوار بود و کعبه را ویران کرد و در واقعه حره، مدینه را برای سپاهیان حلال نمود، باید روایت او را رد کنیم و سخنش را نپذیریم؟

آیا ماجرای کشته شدن نه تبعه ترکیه در ناوگان آزادی که به دست اسرائیلی ها صورت گرفت، با سند صحیح و بر اساس ضوابط جرح و تعدیل به دست ما رسیده است؟ آیا همه حوادث بزرگ تاریخی، با سند صحیح نقل شده است؟ اگر بسیاری از رخدادهای تاریخی، سند مورد نظر شما را نداشته باشند، آن ها را دروغ و ساختگی می دانید؟

پنجم: نویسنده مقاله ادعا می کند که این روایات مرسل، با امور ثابت و قطعی تعارض دارد. گویا می خواهد بگوید که این روایات، با آیات ستایش صحابه در تعارض است. این در حالی است که ستایش قرآن از صحابه، بدون قید و شرط نیست؛ بلکه دو شرط اساسی دارد:

۱. «ایمان راستین» که جز خدا، کسی از حقیقی بودن آن خبر ندارد. خداوند می فرماید: «وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ» (۱). برخی از اعراب پیرامون شما، منافق هستند و گروهی از اهل مدینه، با نفاق خو گرفته اند. تو آنان را نمی شناسی. ما آن ها را می شناسیم». آیا خداوند متعال، این منافقان را که در بین صحابه بودند، مورد ستایش قرار داده است؟

۲. «عمل صالح» که باید با قرآن تطبیق دهیم و ببینیم خداوند چه کسانی را مورد ستایش قرار داده است. هر کس عمل صالح انجام دهد، می فهمیم ستایش

ص: ۲۷۸

۱- .سوره براءت، آیه ۱۰۱.

الهی شامل او می شود؛ و هر کس مرتکب کاری ناپسند شد، می فهمیم مشمول ستایش نمی گردد. آیه پایانی سوره فتح، روشن گر همین موضوع است:

«مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سَيِّمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ؛ (۱) محمد، پیامبر خدا است. کسانی که با او هستند، نسبت به کافران، سرسخت و با خودشان مهربانند. آن ها را در رکوع و سجود می بینی که بخشش و خشنودی خدا را طلب می کنند. از اثر سجود، نشانه آن ها در چهره هایشان [آشکار] است. این، توصیف آنان در تورات می باشد. و توصیفشان در انجیل، این است که همانند نهالی که جوانه اش را برآورد و آن را نیرومند سازد و ستر برآورد و بر ساقه هایش بایستد و کشاورزان را شاد و شگفت زده سازد تا از [دیدن] ایشان، کافران را به خشم آورد».

در ادامه می فرماید: «وَعِيدَ اللَّهِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا؛ (۲) خداوند به کسانی از ایشان که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند، آمرزش و پاداشی بزرگ وعده داده است». این بخش از آیه، نشان می دهد که ستایش مذکور درباره همراهان رسول خدا، شامل همه آن ها نمی شود؛ بلکه به برخی از آنان اختصاص می یابد که ویژگی خاصی دارند. این ویژگی، قابل مشاهده در همه آنان نیست.

آیه ای که درباره رضایت خدا از شرکت کنندگان در بیعت شجره نازل شده است، تنها به کسانی اختصاص دارد که دارای صفت ایمان باشند و به عهدی که

ص: ۲۷۹

۱- . سوره فتح، آیه ۲۹.

۲- . سوره فتح، آیه ۲۹.

با خدا بسته اند، وفادار بمانند و پیمان شکنی نکنند: «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا؛ (۱) کسانی که با تو بیعت می کنند، در واقع با خدا بیعت کرده اند. دست خدا بر فراز دست ایشان است. پس هر که پیمان شکند، به زیان خود پیمان شکسته است. هر کس به پیمانی که با خدا بسته است، وفا کند، خدا به زودی به او پاداشی بزرگ می بخشد». پس از بیان شرایط و سرزنش عهدشکنان می فرماید: «لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ؛ (۲) خدا از مؤمنانی که در زیر درخت با تو بیعت کردند، خشنود شد».

ششم: نگارنده مقاله اذعان می کند که شافعی، احادیث مرسل را در شرایط خاص پذیرفته است. پس چه معنا دارد که اگر کسی غیر از اهل سنت این کار را بکند، دنیا را بر سرش خراب می کنید؟

هفتم: نویسنده مقاله گمان می کند که شهرستانی، چیزی از علم حدیث نمی داند و عمر خود را در منطق و فلسفه تلف کرده است. این سخن، نیاز به اثبات دارد. نه او با شهرستانی زندگی کرده و نه پیامبر و فرشته ای جزئیات زندگی شهرستانی را به او خبر داده است که با قاطعیت می گوید: عمر او صرف فلان علم شد.

خود اهل سنت درباره شهرستانی گفته اند: «او پیشوایی برجسته و فقیهی متکلم بود. نزد احمد خوafi و ابونصر قشیری و دیگران، فقه آموخت و صاحب نظر شد. کلام را نزد ابوالقاسم انصاری فراگرفت و یگانه دوران گردید. کتاب هایی نوشته است که از جمله می توان به نهاییه الاقدام علی علم الکلام، الملل و النحل، المناهج و البينات، تلخیص الاقسام لمذاهب الانام، و کتاب المضارعه اشاره کرد. او محفوظات زیادی

ص: ۲۸۰

۱- .سوره فتح، آیه ۱۰

۲- .سوره فتح، آیه ۱۸.

داشت و خوش بیان بود و مردم را موعظه می کرد. در سال ۵۱۰ هـ ق وارد بغداد شد و سه سال در آنجا اقامت گزید و نزد عامه مردم، مقبولیت فراوان یافت. در نیشابور، از علی بن احمد المدینی حدیث شنید و حافظ ابوسعید عبدالکریم سمعانی، احادیث او را کتابت کرد و نام او را در کتاب الذیل آورد» (۱).

رافضی بودن جوهری

نویسنده مقاله ادعا می کند:

هر گاه رافضیان حدیث دلخواه خود را در هیچ یک از منابع اهل سنت نیابند، به ناچار می گویند: «جوهری این حدیث را در کتاب السقیفه آورده است». در حالی که جوهری رافضی است و هم کیشانش او را به درستی نمی شناسند. پس نمی توانند حرف های او را علیه ما به کار گیرند.

او سندی را به هم می بافتد و افراد ناشناخته را در آن ردیف می کند و می گوید:

جوهری برای شیعیان ناشناخته است. باید یادآور شوم که بسیاری از سناریوها و دروغ های ساختگی و مناظره ها و گفت و گوهای طولانی بین فاطمه و ابوبکر درباره فدک، از سلسله دروغ های همین جوهری است که آن ها را ساخته و در کتاب السقیفه آورده است.

خدا را سپاس که به ما توان داد تا مجهول بودن و بی اعتباری او را از جانب خود شیعیان به اثبات برسانیم. ناگفته نماند که سلسله سند جوهری نیز ضعیف است و دارای افراد ناشناخته ای است. جوهری می گوید: «احمد بن اسحاق بن صالح، از احمد بن یسار، از سعید بن کثیر انصاری، از رجال خود، از عبدالله بن عبدالرحمن برای ما نقل کرد».

ص: ۲۸۱

۱- ر.ک: وفيات الاعیان، ابن خلکان، ج ۴، ص ۲۷۳؛ مقدمه کتاب الملل و النحل شهرستانی، نوشته شیخ احمد فهمی محمد، ج ۱، ص (ل).

البانی دربارهٔ احمد بن اسحاق بن صالح نوشته است: «اثری از او نیافتم». منظور از «رجال» که در این سند آمده است، چه کسانی هستند؟ نمی دانیم. شاید عبدالله بن سبأ نیز جزو آن ها باشد.^(۱)

یکم: پیش از این گفتیم که ضعف سند روایت، به معنای دروغ بودن محتوای آن نیست. چه بسیار روایاتی که سند ضعیفی دارند و مضمون آن ها صحیح است. پس نمی توان با قاطعیت گفت که محتوا و مضمون آن ها، دروغ و ساختگی است.

دوم: اگر بپذیریم که جوهری در کتاب السقیفه، روایات ساختگی آورده است، مقاله نویس از کجا می داند که آن روایات، ساخته و پرداخته خود جوهری است؟ شاید فردی دیگر این کار را انجام داده و جوهری با حسن نیت و بدون غرض، از او روایت کرده است. این گونه حرف زدن و عنان سخن را رها کردن، نشان دهنده بی قید و بند بودن فرد به موازین دینی و شرعی است.

سوم: نویسندهٔ مقاله اعتراف می کند که جوهری، فردی ناشناخته است. پس چطور در مورد یک فرد ناشناخته، داوری می کند و او را دروغ گو و جاعل معرفی می نماید؟ شاید او جزو راست گوترین افراد باشد.

چهارم: نویسنده در آغاز سخن ادعا می کند: «سندی که جوهری برای حدیث لعن الله من تخلف عن جیش اسامه آورده، همه افرادش مجهول است». سپس حرف خود را تغییر می دهد و می گوید: «برخی از افراد آن مجهولند». در پایان، تنها به دو مورد بسنده می کند: ۱. «احمد بن اسحاق بن صالح» که به پندار البانی، اثری از او وجود ندارد؛ ۲. «رجال» که به نقل از سعید بن کثیر انصاری می گوید: «رجال چه کسانی هستند؟». سپس می نویسد: «عبدالله بن عبدالرحمن، همان عبدالرحمن بن ابی عمره انصاری است که فردی ناشناخته است».

ص: ۲۸۲

۱- . به وبگاه های پیشین مراجعه شود.

پنجم: فردی که البانی او را نیافته یا نخواستہ بیابد، همان ابوبکر وزان، یعنی احمد بن اسحاق بن صالح بن عطاء بغدادی است که در سال ۲۸۱ هـ ق از دنیا رفت. دارقطنی می نویسد: «او بسیار راستگو بود و عیب و ایرادی نداشت. در بغداد و سامرا به حدیث اشتغال داشت. روز شنبه، اول محرم از دنیا رفت».

ششم: چرا نویسنده مقاله، این قدر به پر و پای جوهری می پیچد و اصرار دارد که او را دروغ گو و حدیث ساز معرفی کند؟ چرا شهرستانی را این گونه متهم نمی سازد؟ آیا به این دلیل که می انگارد جوهری شیعه است و شهرستانی از اهل سنت می باشد؟ یا دلیل دیگری دارد؟

هفتم: سخن مقاله نویس که می گوید: «جوهری رافضی است»، هیچ اعتباری ندارد؛ چون ابن ابی الحدید معتزلی که خود سنی است، تصریح می کند که جوهری از محدثان اهل سنت بود. سنی بودن ابن ابی الحدید، کاملاً روشن است؛ چرا که او معتزلی است و معتزله، از اهل سنت هستند. البته معتزلی های بغداد، امام علی صلوات الله علیه را برتر از همه صحابه می دانند؛ ولی به خلافت ابوبکر و عمر و عثمان نیز اقرار دارند. ابن ابی الحدید به این عقیده تصریح می کند و می گوید:

«وآخر خلق الله بعد المصطفی

أعظ_مهم_ی_وم_الفخ_ار_شرفا

الس_ی_د_الم_ع_ظ_م_ال_وص_ی

بع_ل_الب_ول_المرت_ضی_علی

و_اب_ن_اه_ث_م_حم_زه_و_جعفر

ث_م_عتی_ق_بع_دهم_لا_ین_کر

المخلص_الص_دِیق_ث_م_عم_ر

فاروق دین الله ذاک القسور

و_بع_ده_عثم_ان_ذوالن_ورین

هذا ه_و_الح_ق_بع_یر_می_ن»(۱).

ص: ۲۸۳

ابن ابی الحدید معتزلی سنی، به وثاقت و ورع و سنی بودن جوهری گواهی می دهد. به طور قطع، او جوهری را بهتر از کسانی می شناسد که او را مجهول و ناشناس می دانند. ابن ابی الحدید درباره جوهری می نویسد: «او عالم و محدث و ادیب و مورد وثوق و اهل ورع است. محدثان او را ستوده اند و نوشته هایش را نقل کرده اند»^(۱). «او از رجال حدیث است و امانت دار و مورد اعتماد می باشد»^(۲).

علامه تستری می گوید: «در سنی بودن جوهری شکی نیست. کتاب او گواه این مطلب است»^(۳). ابو احمد عسکری که شاگرد جوهری بوده، درباره او می گوید: «او در ضبط مطالب، دقت داشت و علمش صحیح بود»^(۴).

دلیل دیگر بر سنی بودن او، مشایخی است که جوهری در کتاب السقیفه و فدک از آن ها روایت کرده است. با بررسی معلوم می شود که هیچ یک از این مشایخ، به عنوان شیعه شناخته نمی شوند و همگی از اهل سنت هستند. آن ها عبارتند از: عمرو بن شبه، مغیره بن محمد المهلبی، حباب بن یزید، احمد بن اسحاق بن صالح، ابن عفیر، سعید بن کثیر، یعقوب بن شیبه، احمد بن عبدالجبار عطاردی، احمد بن محمد بن یزید، عثمان بن محمد بن یزید، عثمان بن عمران فجیعی، محمد بن عبدالملک ابوجعفر واسطی، علی بن سلیمان ابوالحسن نوفلی، عبدالرحمن بن محمد ابوسعید، علی بن جریر طائی، ابوبکر باهلی، مؤمل بن جعفر، حسن بن ربیع، محمد بن زکریا غلابی، احمد بن منصور رمادی.

ص: ۲۸۴

- ۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۶، ص ۲۱۰؛ بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۲۱۵؛ اللمعه البيضاء، ص ۳۱۷؛ الکنی و الالقباب، ج ۲، ص ۱۶۳؛ سفینه النجاه، تنکابنی، ص ۱۶۵.
- ۲- ر.ک: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۲ ص ۶۰ و ج ۱۶، ص ۲۱۰؛ بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۳۱۷؛ حلیه الابرار، ج ۲، ص ۳۲۰؛ مقدمه السقیفه و فدک، جوهری، تحقیق محمد هادی امینی، ص ۲۸.
- ۳- قاموس الرجال، تستری، ج ۱، ص ۴۹۰ و ج ۱۲، ص ۲۰.
- ۴- ر.ک: مقدمه السقیفه و فدک جوهری، تحقیق محمد هادی امینی، ص ۲۵ به نقل از شرح ما يقع فيه التصحيف و التحريف، عسکری، ص ۴۵۷.

علمای اهل سنت که از جوهری نقل کرده اند، عبارتند از: ابوالفرج اصفهانی، ابوالقاسم طبرانی در المعجم الصغیر، ابو احمد عسکری، ابو عبدالله محمد بن عمران مرزبانی و دیگران.

هشتم: سعید بن کثیر انصاری، از این افراد روایت می کند: بسطام بن حریث مکی، رشدین بن سعد، سلیمان بن بلال (م س)، سهل بن حریر مصری مولی مغیره بن ابی لیث بن حمید بن عبدالرحمن بن عوف زهری، شداد بن عبدالرحمن بن یعلی بن شداد بن اوس انصاری، ضمیره بن ربیع، عبدالله بن لهیعه، عبدالله بن وهب (خ م)، عبدالحمید بن کعب بن علقمه تنوخی، فضل بن مختار بصری، قاسم بن عبدالله بن عمر عمری، کهمس بن منهال بصری، لیث بن سعد (خ قد س)، مالک بن انس، مغیره بن حسن بن راشد هاشمی، منذر بن عبدالله خزومی پدر ابراهیم بن منذر، مؤمل بن عبدالرحمن ثقفی، نافع بن یزید مصری، یحیی بن ایوب غافقی (بخ سی)، یحیی بن راشد براء، یحیی بن فلیح، یعقوب بن حسن ثقفی و یعقوب بن عبدالرحمن اسکندرانی (خ).

کسانی که از سعید بن کثیر انصاری روایت کرده اند، عبارتند از: بخاری، ابراهیم بن حسین بن دیزیل همدانی، احمد بن حماد بن زغبه، احمد بن داود مکی، احمد بن عاصم بلخی (بخ)، احمد بن محمد بن حجاج بن رشدین بن سعد، احمد بن یحیی بن وزیر بن سلیمان مصری (س)، پسرش اسد بن سعید بن کثیر بن عفیر، اسماعیل بن عبدالله عبدی سمویه، بکار بن قتیبه بکراوی قاضی، جعفر بن مسافر تنیسی، حسین بن عبدالغفار ازدی، حسین بن محمد بادی، حمزه بن نصیر عسال مصری، ابو زنباع روح بن فرج قطان، عبدالله بن حماد آملی، عبدالرحمن بن عبدالله بن عبدالحکم (سی)، عبدالعزیز بن عمران بن مقلاص، پسرش عبیدالله بن سعید بن عفیر، عثمان بن خرزاد انطاکی، علی بن عبدالرحمن

بن مغیره، علی بن عمرو بن خالد حرانی، علی بن معبد بن نوح، محمد بن اسحاق صاغانی (م)، محمد بن عبدالله بن عبدالرحیم بن برقی، محمد بن عبدالرحیم بن ثمیر صدفی مصری، محمد بن عمرو بن خالد حرانی، محمد بن مسکین یمامی، ابوالاحوص محمد بن هیثم بن حماد قاضی عکبرا، محمد بن وزیر مصری (قد)، محمد بن یحیی ذهلی، یحیی بن عثمان بن صالح سهمی، یعقوب بن سفیان فارسی و یونس بن عبدالاعلی صدفی.

ابوحاتم درباره سعید بن کثیر می گوید: «او راست گو بود؛ اما مطالب را نمی نوشت و از نوشته دیگران مطلب نقل می کرد». ابواحمد بن عدی می گوید: «از ابن حماد شنیدم که به نقل از سعدی می گفت: سعید بن عفیر، رگه ای از بدعت داشت و مطالبی را از خود می افزود و قابل اعتماد نبود». ابواحمد می گوید: «سخن سعدی بی معنا است. در مورد سعید بن کثیر بن عفیر، نه چیزی شنیده ام و نه کسی برایم مطلبی نقل کرده است. او در نزد مردم، راستگو و مورد اعتماد بود. بسیاری از پیشوایان دینی، از او حدیث نقل کرده اند» (۱).

نهم: عبدالله بن عبدالرحمن بن ابی عمره انصاری مازنی که مقاله نویس او را مجهول و ناشناخته می داند، هم از جدش ابو عمره روایت می کند؛ هم از عمویش که از ابوهریره روایت کرده است؛ و هم از پدرش. مسعودی این گونه از او نقل می کند: «از پدرم شنیدم که این را می گفت» (۲) عبدالکریم جزریانی و معقل بن عبیدالله نیز از او روایت کرده اند (۳).

ص: ۲۸۶

-
- ۱- تهذیب الکمال، ج ۱۱، ص ۳۷ تا ۳۹. و ر.ک: تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۷۴؛ الکامل، ابن عدی، ج ۳، ص ۴۱۱.
 - ۲- الجرح و التعديل، رازی، ج ۵، ص ۹۶.
 - ۳- الثقات، ابن حبان، ج ۷، ص ۴۵؛ الانساب، سمعانی، ج ۵، ص ۱۶۶.

افزون بر مطالبی که گذشت، ما متوجه نشدیم که چرا مقاله نویس می گوید: «مقصود از عبدالله بن عبدالرحمن، همان ابن ابی عمره است». این در حالی است که نزدیک به بیست نفر به این نام وجود دارد که علمای رجال، آن ها را نام برده اند و به درستی و اعتبار آن ها تصریح کرده اند و درباره آن ها مطلب نوشته اند. چرا نباید مقصود از این فرد، یکی از آن بیست نفر باشد؟ (۱) و الصلاة والسلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

ص: ۲۸۷

۱- .ر.ک: تهذیب التهذیب و تهذیب الکمال و کتاب های دیگر.

رسول خدا صلی الله علیه و سلم علوم دینی را به بسیاری از بلاد اسلامی ابلاغ کرد؛ اما نه از طریق علی رضی الله عنه. بیشتر کسانی که این علوم را از پیامبر صلی الله علیه و سلم دریافت کردند و به دیگران رساندند، جزو اهل بیت پیامبر نبودند. به عنوان نمونه: رسول خدا صلی الله علیه و سلم اسعد بن زراره را به مدینه فرستاد تا مردم را به اسلام دعوت کند و قرآن را به انصار بیاموزد و دین را به آن ها بفهماند. به همین منظور، علاء بن حضرمی را به بحرین، معاذ و ابوموسی را به یمن، و عتاب بن اسید را به مکه گسیل داشت. پس چرا شیعیان ادعا می کنند که جز علی یا فردی از اهل بیت، نمی تواند چیزی از جانب پیامبر صلی الله علیه و سلم ابلاغ کند؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: تبلیغ و تعلیم احکام شرعی، بر هر مسلمانی واجب است. ممکن است رسول خدا صلی الله علیه و آله برخی از مردم را برای این امر، به کار گرفته باشد و اصحاب خود را برای ابلاغ قوانین و دستورها و برنامه ها، به شهرهای مختلف فرستاده باشد؛ ولی ماجرای ابلاغ سوره براءت، با همه این ها تفاوت داشت و مورد ویژه‌ای بود که پیامبر صلی الله علیه و آله با آن روبه رو شد. او می خواست پیمان ها را محکم کند و با پیمان شکنان مقابله نماید و آن ها را به مجازات برساند و به کسانی که بر هتک حرمت مسجدالحرام پافشاری می کنند، اعلان جنگ نماید و بر سنت های جاهلی خط بطلان بکشد و برای مشرکان، مهلت تعیین کند. این گونه امور، تنها در صلاحیت خود پیامبر و امام پس از وی بود.

چون مشرکان آرزو داشتند که بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله، پایه های دین اسلام را نابود سازند، هدف این بود که مشرکان از به دست آوردن هر گونه امتیازی از سوی امام و خلیفه آینده، ناامید شوند. آن ها وقتی دیدند که ابلاغ کننده این تصمیم های کوبنده، همان کسی است که پیوسته پیامبر بر امامتش تأکید می کند، آرزویشان بر باد رفت؛ به ویژه آن که ابلاغ کننده این تصمیمات، همان کسی بود که پشت سرک را به خاک مالید و نقشه های آنان را نقش بر آب کرد. آری؛ این کار بزرگ، تنها در صلاحیت خود پیامبر صلی الله علیه و آله و امام پس از او بود و قابل مقایسه با دیگر کارها و فرستادن افراد معمولی برای ابلاغ های عادی نبود.

دوم: پرسش گر می گوید: «شیعیان ادعا می کنند که جز علی یا فردی از اهل بیت، نمی تواند چیزی از جانب پیامبر صلی الله علیه و سلم ابلاغ کند». در این سخن، دو نکته وجود دارد که باید بررسی شود:

یک: این ادعای شیعه نیست؛ بلکه سخنی است که مسلمانان از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده اند و هیچ شک و شبهه ای در آن وجود ندارد؛ چون خود پیامبر صلی الله علیه و آله ابوبکر را از راه مکه بازگرداند و فرمود: «جبرئیل از سوی خدا به من پیام رساند که ای محمد! جز تو یا فردی که از خود تو است، چیزی از جانب تو ابلاغ نکند» (۱) یا فرمود: «جز من و علی، کسی پیغامی از جانب من نمی رساند» (۲) یا فرمود: «این پیام را جز من یا مردی از اهل بیت من نمی رساند» (۳) دو: همان گونه که بیان شد، مقصود از این جمله، ابلاغ اموری بود که با امامت پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله ارتباط داشت؛ به طوری که اگر امام بعد از پیامبر آن را ابلاغ نمی کرد، کارها به هم می ریخت.

ص: ۲۹۰

- ۱- المستدرک حاکم، ج ۳، ص ۵۱؛ تخریج الاحادیث و الآثار، ج ۲، ص ۵۰؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۳۱۸؛ ذخائر العقبی، ص ۶۹؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۵۱؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۹؛ تحفه الاحوذی، ج ۸، ص ۳۸۶؛ تخریج الاحادیث و الآثار، ج ۲، ص ۵۰؛ کنز العمال، چاپ مؤسسه الرساله، ج ۲، ص ۴۲۲؛ تفسیر القرآن العظیم، ج ۲، ص ۳۴۶؛ الدر المنثور، ج ۳، ص ۲۰۹ و ۲۱۰؛ فتح القدیر، ج ۲، ص ۳۳۴؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۳۴۸؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۷۶؛ البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۴۶ و ج ۷، ص ۳۹۴؛ جواهر المطالب، ابن دمشقی، ج ۱، ص ۹۷؛ مناقب علی بن ابی طالب، ابن مردویه، ص ۲۵۲؛ ینابیع الموده لذوی القربی، ج ۲، ص ۱۶۱؛ ابوهریه، سید شرف الدین، ص ۱۲۴؛ الخصال، ج ۲، ص ۳۶۹؛ بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۲۸۶ و ج ۳۸، ص ۱۷۱؛ مصباح البلاغه (مستدرک نهج البلاغه)، ج ۳، ص ۱۲۸؛ شرح الاخبار، ج ۱، ص ۳۰۴؛ الاختصاص، مفید، ص ۱۶۸؛ اقبال الاعمال، ج ۲، ص ۳۷؛ حلیه الابرار، ج ۲، ص ۳۶۵؛ نور الثقلین، ج ۲، ص ۱۷۸.
- ۲- جامع البیان، ج ۱۰، ص ۶۴ و چاپ دار الفکر، ج ۱۰، ص ۸۴؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۳۱۷؛ خصائص امیرالمؤمنین، نسائی، ص ۹۰؛ و ر.ک: السنن الکبری، نسائی، ج ۵، ص ۱۲۸ و ۱۲۹؛ کشف الخفاء، ج ۱، ص ۲۰۵؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۳۴۵ و ۳۴۶؛ تحفه الاحوذی، ج ۱۰، ص ۱۵۲؛ انساب الاشراف، ص ۱۰۷.
- ۳- ر.ک: الغدیر، ج ۶، ص ۳۴۵؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۳۰۸ و ۳۱۵؛ تفسیر القرآن العظیم، ج ۲، ص ۳۴۷؛ احکام القرآن، ابن عربی، ج ۲، ص ۴۵۳؛ تفسیر البحر المحیط، ج ۱، ص ۶۷۲؛ فتح الباری، ج ۸، ص ۶۶؛ عمدہ القاری، ج ۱۸، ص ۱۷؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۷، ص ۲۸۸ و ج ۱۶، ص ۲۹۱ و ج ۱۷، ص ۱۹۵؛ خصائص امیرالمؤمنین، نسائی، ص ۹۲؛ تخریج الاحادیث و الآثار، ج ۲، ص ۴۹؛ تفسیر النسفی، ج ۲، ص ۷۷؛ التفسیر الکبیر، رازی، ج ۱۵، ص ۲۱۸؛ تفسیر بیضاوی، ج ۳، ص ۱۲۸؛ الدر المنثور، ج ۳، ص ۲۰۹؛ تفسیر ابومسعود، ج ۴، ص ۴۱.

سه: در صحت مثال هایی که پرسش گر بیان کرد، اشکال های متعددی وجود دارد که در کتاب الصحيح من سیره النبی الاعظم آن ها را ذکر کرده ام. خوانندگان محترم می توانند با مراجعه به آن کتاب، اشکال ها را دریابند. و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

فرمان برداری از ابوبکر و صحت خلافتش

پرسش شماره ۴۶ (۷۸)

بی شک ابوبکر صدیق، خلیفه بر حق پیامبر صلی الله علیه و سلم بود؛ چون:

۱. صحابه بر اطاعت از او، اجماع و اتفاق نظر داشتند و از او امر و نواهی او پیروی می نمودند و حرف های او را رد نمی کردند. اگر او خلیفه بر حق نبود، صحابه او را نمی پذیرفتند و فرمان بردارش نمی شدند. در حالی که آن ها از لحاظ زهد و ورع و دین داری، بی همتا بودند و در راه خدا، از ملامت کسی هراس نداشتند.

۲. علی رضی الله عنه هیچ مخالفتی با او نکرد و به جنگ با او برنخاست. عملکرد او، به خاطر یکی از این دلایل بود: یا به خاطر ترس از فتنه و آشوب ن جنگید؛ یا توان جنگیدن با او را نداشت؛ یا ابوبکر را بر حق می دانست نمی توان گفت که علی به خاطر ترس از فتنه و آشوب ن جنگید؛ چون وقتی خود را بر حق دید، با معاویه و طلحه و زبیر و عایشه به جنگ پرداخت و شمار زیادی در آن جنگ ها کشته شدند. او هیچ گاه به خاطر ترس از فتنه، جنگ را رها ن ساخت.

همچنین نمی توان گفت که او توان جنگیدن نداشت؛ زیرا کسانی که در جنگ با معاویه، او را یاری رساندند، در سقیفه و هنگام به خلافت رسیدن عمر و در

روز عاشورا نیز به او ایمان داشتند. اگر او را بر حق می دانستند، در برابر ابوبکر یاری اش می کردند؛ زیرا جنگ با ابوبکر، سزاوارتر از جنگ با معاویه بود. پس معلوم می شود که علی، ابوبکر را بر حق می دانست و به همین دلیل با او ننگید.

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

اطاعت صحابه از ابوبکر و فرمان برداری آن ها در برابر اوامر و نواهی او، دلیل بر حقانیت وی در تکیه بر خلافت و گرفتن فدک نمی شود. چه بسا مردم به خاطر ترس، از او اطاعت کردند؛ به ویژه آن که دیدند با بانوی دو عالم حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها چه ها کرد و او را کتک زد و جنینش را سقط نمود و می خواست خانه اش را به آتش بکشد و او و همسرش علی و فرزندانش حسن و حسین صلوات الله علیهم را بسوزاند؛ و دیدند که بر سر مالک بن نویره و افرادش در قبیله بنی حنیفه چه آمد و خالد بن ولید، این صحابی بزرگوار را به همراه ده ها تن از مسلمانان زجر کش نمود و همان شب، با همسرش زنا کرد؛ و دیدند که چه بلایی بر سر سعد بن عباده درآمد. با دیدن این ها، دیگر چه کسی جرأت مخالفت دارد؟

ما هم می گوئیم که زهد و دین داری صحابه، آن ها را واداشت که سکوت کنند و جان شان را حفظ نمایند؛ زیرا مخالفت، فایده ای جز هدر رفتن توان و افزایش دردسر و مصیبت و مشکلات نداشت و به دشمنان فرصت می داد که دین محمد صلی الله علیه و آله را نابود سازند. به ویژه آن که می دیدند خلیفه در بخشش اموال، دستی گشاده دارد و به تعبیر یکی از زنان، رشوه می دهد تا مردم دین فروشی

کنند. (۱) به عنوان نمونه: اموالی را که ابوسفیان به عنوان زکات جمع کرده بود، ابوبکر به خود وی بخشید و فرزندش را والی شام کرد و ابوسفیان دست از ستیز برداشت؛ در حالی که پیش از آن، ابوسفیان به امام علی صلوات الله علیه پیشنهاد کرده بود که علیه دستگاه حاکم، متحد شوند. (۲).

دوم: به دلایلی که پیش از این گذشت، میان «اجماع در مسأله خلافت ابوبکر» و «اجماع در اطاعت از وی پس از تصاحب خلافت»، فرق اساسی وجود دارد. گفتیم که او در برابر برخی، از فشار و زور استفاده می کرد و در برابر برخی دیگر، از رشوه مالی و پست حکومتی بهره می گرفت. پس اجماع در فرمان برداری، دلیل بر صحت خلافت نمی شود.

در پذیرش خلافت ابوبکر، هیچ گاه اجماعی صورت نگرفت؛ چرا که بنی هاشم و در رأس آن ها امام علی صلوات الله علیه، سعد بن عباده و خزرجیان، انصار، ابوسفیان، خالد بن سعید، ابی بن کعب، زبیر بن عوام، سلمان، ابوذر، مقداد، عمار و بسیاری از صحابه، به مخالفت با ابوبکر برخاستند.

سوم: امام علی صلوات الله علیه درباره ننگیدن با ابوبکر و دار و دسته اش فرمود: «جنگ با آن ها، مصیبت ها و دردهای غیر قابل تحمل به بار می آورد و کار به نابودی اسلام می انجامید». و در خطبه شفشقیه فرمود: «اندیشیدم که آیا با دست بریده جولان دهم یا بر تاریکی کور، شکیبایی ورزم». «من از بیعت دست کشیدم»

ص: ۲۹۳

۱- ر.ک: الطبقات الكبرى، ابن سعد، ج ۳، ص ۱۸۲؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۳، ص ۲۷۶؛ قاموس الرجال، ج ۱۲، ص ۲۱ و ۱۰۹؛ بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۳۲۷؛ کنز العمال، ج ۵، ص ۶۰۶ و ۶۰۷؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۲، ص ۵۳؛ حیاة الصحابه، ج ۱، ص ۴۲۰؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۸۸.

۲- ر.ک: تاریخ الامم و الملوک، چاپ مطبعه الاستقامه و چاپ مؤسسه الاعلمی، ج ۲، ص ۴۴۹؛ دلائل الصدق، ج ۲، ص ۳۹؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۲، ص ۴۴؛ قاموس الرجال، ج ۱۲، ص ۱۱۷؛ الغدير، امینی، ج ۹، ص ۲۵۴؛ العقد الفرید، ج ۲، ص ۲۴۹؛ السقیفه و فدک، جوهری، ص ۳۹.

تا این که دیدم گروهی از مردم، از اسلام برگشته اند و به نابود سازی دین محمد صلی الله علیه و آله دعوت می کنند. ترسیدم اگر اسلام و اهلش را یاری نکنم، در آن شکاف و فروپاشی به وجود آید که مصیبتش برایم سنگین تر از فقدان فرمانروایی باشد» (۱).

چهارم: امام علی صلوات الله علیه سر خود به جنگ با ناکثان و قاسطان و مارقان پرداخت؛ بلکه رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره جنگ با آنان، از امام پیمان گرفته بود. این ناکثان و قاسطان و مارقان بودند که بر ضد امام شوریدند و جنگ را آغاز کردند. او از خود دفاع کرد و آغازگر جنگ نبود.

پنجم: دوران سقیفه، با روزگار خلافت امام علی صلوات الله علیه فرق می کرد. او در سقیفه یاوری نداشت و مردم، تازه مسلمان بودند و اسلام، به جزیره العرب ختم می شد. اطراف آن را نیرومندترین کشورها فرا گرفته بودند و در داخل نیز، منافقان در اوج قدرت بودند و برای ضربه زدن به اسلام، انتظار می کشیدند. اما در دوران خلافت امام علی صلوات الله علیه، ایشان امور را دست داشت و کشورهای زورگو نیز سقوط کرده بودند. اسلام به عنوان یک حقیقت، موجودیت یافته بود و آرزوی منافقان در رهایی از اسلام و برپایی سنت جاهلی، بر باد رفته بود.

معاویه، زاییده سقیفه بود و گروهک بنی امیه که خلافت ابوبکر را پایه گذاری کردند، گرد او جمع شده بودند. اگر چه امام علی صلوات الله علیه با معاویه جنگید، اما در سقیفه، برای حفظ اسلام و مسلمانان، جنگ را رها کرد؛ نه این که _ به گفته پرسش گر _ ابوبکر را بر حق می دید. و الصلاة و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

ص: ۲۹۴

انصار به ستیز با ابوبکر برخاستند و در صدد برآمدند که برای سعد بن عبادہ بیعت بگیرند. در این میان، علی در خانۀ نشست و با هیچ یک همکاری نکرد. سرانجام انصار با ابوبکر بیعت کردند. ممکن است بیعت آن ها به یکی از این دلایل باشد:

۱. به زور از آنان بیعت گرفته شد.

۲. حقانیت ابوبکر بر آن ها آشکار شد و بیعتش را پذیرفتند.

۳. بدون دلیل این کار را کردند.

به هیچ وجه نمی توان شق چهارمی در نظر گرفت.

اگر شیعیان بگویند که به زور از آنان بیعت گرفته شد، دروغ گفته اند؛ چون هیچ گونه جنگ و زد و خورد و ناسزا و تهدید و اسلحه ای در کار نبود. محال است که انصار به خاطر ترس، تن به این کار داده باشند. آن ها گروهی یکپارچه بودند که بیش از دو هزار پهلوان تک سوار داشتند؛ دلیری آن ها زبان زد همگان بود؛ هشت سال مداوم، با عرب ها جنگیدند و در معرض مرگ قرار گرفتند؛ در موته و جاهای دیگر، با قیصر روم جنگیدند. پس محال بود که آنان، از ابوبکر و دو همراهش _ که نه از قبیله پر جمعیتی بودند و نه یار و مال و گروهی داشتند _ بترسند و با علم به باطل بودن آن ها، با ابوبکر بیعت کنند. بیعت آن ها بدون هیچ گونه تردید و کشمکش صورت گرفت.

همچنین نمی توان پذیرفت که آنان، طایفه خود را سزاوار خلافت بدانند و با این حال، از بیعت با پسر عموی شان دست بکشند. محال است که آن گروه

عظیم، ابتدا ابوبکر را باطل بدانند و سپس با او بیعت کنند؛ مگر این که ترس یا طمع مال و مقام، آن ها را به این کار وادارد و امور را به کسی بسپارند که هیچ عشیره و پاسبان و دربان و مال و یاوری ندارد.

چون همه این موارد باطل است، پس راهی جز این نداریم که بگوییم: علت این که انصار بازگشتند و با ابوبکر بیعت کردند، به خاطر این بود که دلیلی روشن از سخنان پیامبر صلی الله علیه و سلم یافتند و دست به دامن اجتهاد و ظن و گمان نشدند.

به بیان دیگر، زمانی که بر خلافت انصار، خط بطلان کشیده شد و ریاست آن ها بر باد رفت، چه چیزی آن ها را واداشت که همگی، نص پیامبر بر خلافت علی را انکار کنند؟ محال است همگی برای کمک به کسی که به آنان ستم کرد و حقشان را غصب نمود، هم داستان شوند.

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: پرسش گر، رویدادها را اشتباه نقل کرده است. انصار هیچ ستیزی با ابوبکر نداشتند، بلکه ابوبکر وقتی شنید که انصار در سقیفه گرد آمده اند و می خواهند پیش دستی کنند و با سعد بن عباده بیعت نمایند، شتابان خود را به آنجا رساند و وارد جمع انصار شد.

علت پیش دستی انصار این بود که خود را در معرض خطر می دیدند؛ چون به چشم خود مشاهده کردند که وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله قلم و دوات خواست تا چیزی بنویسد و امتش را از گمراهی نجات دهد، به مقام وی جسارت شد و به هذیان گویی و غلبه درد متهم گردید. و دیدند که در دوران بیماری آن حضرت،

ابوبکر اصرار داشت که نماز جماعت بخواند، تا این که خود پیامبر دخالت کرد و او را برکنار نمود. و دیدند که مخالفان علی صلوات الله علیه علی رغم تأکید پیامبر صلی الله علیه و آله، از حرکت با سپاه اسامه، سر باز زدند. و پیش از آن نیز در عرفات دیده بودند که به محض این که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «امامان، دوازده نفرند و همگی از قریش هستند»، چگونه عده ای شیون به پا کردند و فریادشان را بالا بردند تا جلوی سخن گفتن پیامبر را بگیرد و حاضران، حرف های آن حضرت را نشنوند.

انصار می ترسیدند مبدا گروهی بر کار مسلط شود که در صدد انتقام از آن ها برآید. از این رو، سعی کردند که در این امر، پیش دستی کنند؛ اما ناگهان ابوبکر و عمر، در میان آنان حاضر شدند و کار به آنجا رسید که می دانید.

دوم: وقتی حوادث سقیفه پیش آمد، امام علی صلوات الله علیه مشغول کفن و دفن پیامبر صلی الله علیه و آله بود و حاضران در سقیفه، او را از گردهمایی خود، با خبر نکردند. پس چطور می توان گفت که او در خانه نشست و با هیچ گروهی همکاری نکرد؟ حتی اگر خبر آن گردهمایی به او می رسید، باز هم امکان نداشت جنازه پیامبر صلی الله علیه و آله را رها کند و در جمع آنان حاضر شود؛ زیرا کفن و دفن پیامبر، از هر کاری واجب تر بود. افزون بر این، با توجه به تصریح رسول خدا صلی الله علیه و آله بر امامت و ولایت علی صلوات الله علیه و بیعت مردم در روز غدیر، گردهمایی سقیفه توجیهی نداشت.

سوم: بر خلاف گفته پرسش گر، همه انصار با ابوبکر بیعت نکردند؛ بلکه سعد بن عباده که سرکرده خزرجیان بود، بر مخالفت خود باقی ماند و افرادی از قومش پشتیبان او بودند. بعد از آن ماجرا، او به شام رفت و موضع گیری هایش

برای حاکمیت، دردسر آفرین شد. گفته می شود که خالد بن ولید او را ترور کرد و با تیر زد. سپس ادعا کردند که جن او را کشته است. (۱) با این که پیش و پس از آن ماجرا، هیچ گاه جنیان با کسی چنین نکرده اند.

حال که مقدمات مطرح شده توسط پرسش گر باطل شد، یا دست کم مورد شک و تردید قرار گرفت، نتایج طرح شده او در مراحل سه گانه نیز باطل می شود.

چهارم: در سؤال شماره ۷۸، پرسش گر می گوید که صحابه در مورد اطاعت از ابوبکر، اجماع داشتند؛ اما در اینجا مطرح می کند که صحابه با ابوبکر به نزاع برخاستند. این دو سخن، چگونه قابل جمع است؟

پنجم: پرسش گر می گوید: «بیعت انصار با ابوبکر، به زور صورت نگرفت». این سخن درستی نیست؛ چون واقعیت این است که بیعت، با زور و فشار انجام شد. برای روشن شدن موضوع، باید به چند نکته توجه کرد:

الف: پیش تر گفتیم که آنچه با حضرت زهرا صلوات الله علیها انجام دادند و او را کتک زدند و جنینش را سقط کردند و برای آتش زدن او و همسرش علی و فرزندان او و فرزندانش حسن و حسین صلوات الله علیهم اقدام نمودند و مانع از گریستن او در داغ پدر شدند و فدک و میراث پدرش را به زور از او گرفتند، همین ها برای ساکت کردن معترضان مدینه کافی بود. و آنچه که با مالک بن نویره و بنی حنیفه انجام دادند،

ص: ۲۹۸

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۰، ص ۱۱۱ و ج ۱۷، ص ۲۲۳؛ قاموس الرجال، تستری، ج ۸، ص ۳۸۸ و ج ۹ ص ۵۸۷ به نقل از جزری؛ مجالس المؤمنین، ج ۱، ص ۳۳۵؛ بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۴۹۴؛ الاستغاثه، ج ۱، ص ۸؛ و ر.ک: سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۲۷۶؛ العبر و دیوان المبتدأ و الخبر، ج ۲، ص ۶۴؛ الاستیعاب، چاپ دار الجیل، ج ۲، ص ۵۹۹؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۲۵۳؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۲۰۶؛ المصنف صنعانی، ج ۳، ص ۵۹۷ و ج ۱۱ ص ۴۳۴؛ بغیه الباحث، ص ۳۸؛ المعجم الکبیر، ج ۶، ص ۱۵؛ خلاصه تهذیب تهذیب الکمال، ص ۱۳۴؛ فیض الغدیر، ج ۶، ص ۴۴۵؛ الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۳، ص ۶۱۷ و ج ۷، ص ۳۹۱؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۰، ص ۲۴۳ و ۲۶۸ و ۲۶۹؛ اسد الغابه، ج ۲، ص ۲۸۴؛ تهذیب الکمال، ج ۱۰، ص ۲۸۱؛ تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۴۱۲؛ تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۳، ص ۱۵۰؛ البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۴۰.

دل ها را به وحشت انداخت و عقل ها را حیران کرد و عاقبت معترضان را روشن ساخت.

انصار و دیگران فهمیدند که هر کس بخواهد کوچک ترین اقدامی کند و از بیعت سر باز زند، سرانجامی بهتر از دختر و داماد پیامبر و نوه اش محسن که بی گناه به شهادت رسید، نخواهد داشت؛ و بهتر از آنچه که نصیب مالک بن نویره و قومش شد، بهره ای نخواهد برد. به ویژه آن که هزاران نفر از بنی اسلم و دیگر قبائل، خود را به مدینه رساندند و آنجا را اشغال کردند؛ به طوری که در کوچه های مدینه، جای سوزن انداختن نبود. (۱) به گفته خود عمر، او وقتی آن ها را دید، یقین کرد که پیروزی با آن ها است. این گونه بود که در زیر سایه شمشیرها، بیعت گرفته شد و قانون قلع و قمع مخالفان، بعدها نیز ادامه یافت.

ب: بهره گیری از زور و قدرت، همیشه نیاز به خون ریزی ندارد. کافی است مردم از آنچه که برای دیگران اتفاق می افتد، عبرت بگیرند و بدانند که اگر چنین راهی را ادامه دهند، کارشان به کجا ختم می شود.

ج: پرسش گر می گوید که در بیعت با ابوبکر، هیچ گونه تهدید و ضرب و شتمی صورت نگرفت. این سخن، گزافه ای آشکار است؛ زیرا آنان تهدید کردند که خانه حضرت زهرا صلوات الله علیها را آتش می زنند. آن ها این تهدید را عملی کردند و به خانه حضرت حمله ور شدند و عمر، شمشیر زیر را شکست (۲) و امام علی صلوات الله

ص: ۲۹۹

۱- ر.ک: تاریخ الامم و الملوک، چاپ مؤسسه اعلمی، ج ۲، ص ۴۵۸ و ۴۵۹؛ بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۳۳۵؛ الشافی فی الامامه، شریف مرتضی، ج ۳، ص ۱۹۰؛ سفینه النجاه، سرابی تنکابنی، ص ۶۸؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۲، ص ۴۰؛ الدرجات الرفیعه، ص ۳۲۸؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۳۱.

۲- ر.ک: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۶، ص ۴۸؛ قاموس الرجال، ج ۸، ص ۳۸۸؛ کتاب سلیم بن قیس، ص ۴۱۱؛ السقیفه و فدک، جوهری، ص ۴۸ و ۷۳؛ بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۳۱۵؛ الغدیر، امینی، ج ۵، ص ۳۵۶؛ السنن الکبری، ج ۸، ص ۱۵۲؛ کنز العمال، ج ۵، ص ۵۹۷؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۳۰، ص ۲۸۷؛ البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۲۷۰ و ج ۶، ص ۳۳۳؛ السیره النبویه، ابن کثیر، ج ۴، ص ۴۹۶.

علیه را دست بسته و کشان کشان برای بیعت بردند؛ همان گونه که شتر رم کرده را می کشند. این تعبیری است که در نامه امام علی صلوات الله علیه به معاویه آمده است. (۱)

در سقیفه نیز تهدید و ناسزا رخ داد و حباب بن منذر، مورد ضرب و شتم قرار گرفت (۲) و عمر، به سعد بن عباده حمله ور شد و او را تهدید کرد و فریاد زد: «سعد را بکشید! خدا او را بکشد!». (۳) د: انصار، دو هزار تک سوار نبودند؛ بلکه از ماجرای بیعت رضوان به دست می آید که بسیار کمتر بودند. کسانی که در بیعت رضوان با پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت کردند، طبق بالاترین آمار، به دو هزار نفر هم نمی رسید؛ با این که مهاجران و انصار و اهل مدینه و اطراف مدینه در آن شرکت داشتند.

انصار، دو گروه بودند:

ص: ۳۰۰

۱- ر.ک: نهج البلاغه، شرح عبده، ج ۳، ص ۳۳؛ الاحتجاج، طبرسی، ج ۱، ص ۲۶۲؛ الصوارم المهرقه، ص ۲۲۰؛ کتاب الاربعین، شیرازی، ص ۱۶۵؛ بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۳۶۸ و ج ۲۹، ص ۶۲۱ و ج ۳۳، ص ۵۹ و ۱۶۲ و ۱۰۸؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۷، ص ۵۰۵؛ الامام علی بن ابی طالب علیه السلام، همدانی، ص ۷۳۳؛ نهج السعاده، محمودی، ج ۴، ص ۱۹۷؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۵، ص ۱۸۳؛ جواهر المطالب، ابن دمشقی، ج ۱، ص ۳۷۴؛ تقریب المعارف، ابو الصلاح الحلبي، ص ۲۳۷؛ غایه المرام، ج ۵، ص ۳۲۹؛ شرح احقاق الحق (الملحقات)، ج ۲، ص ۳۶۹؛ سفینه النجاه، تنکابنی، ص ۳۲۷؛ صفین، منقری، ص ۸۷؛ منهاج البراعه، ج ۱۹، ص ۹۹ و ۱۰۴ به نقل از منابع بسیار.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱، ص ۱۷۴؛ تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، ص ۵۴۹.

۳- ر.ک: تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۴؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱، ص ۱۷۴ و ج ۲۰، ص ۲۱ و ج ۲، ص ۲۵ و ج ۶، ص ۴۰؛ الدرجات الرفیعه، ص ۱۹ و ۳۲۹؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۲۵؛ عمده القاری، ج ۱۶، ص ۱۸۶؛ المصنف، ابن ابی شیبیه، ج ۸، ص ۵۷۲؛ تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، ص ۴۵۹ و ۴۴۷؛ العبر و دیوان المبتدأ و الخیر، ج ۲، ص ۶۴؛ السقیفه و فدک، جوهری، ص ۶۶؛ صحیح ابن حبان، ج ۲، ص ۱۵۲ و ۱۵۷؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۵۶؛ کنز العمال، ج ۵، ص ۶۴۷؛ الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۳، ص ۶۱۶؛ الثقات، ابن حبان، ج ۲، ص ۱۵۵؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۲۸؛ تاریخ الاسلام، ذهبی، ج ۳، ص ۸ و ۱۱؛ البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۲۶۷؛ السیره النبویه، ابن کثیر، ج ۴، ص ۴۸۹؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۱۲، ص ۳۱۴؛ النهایه فی غریب الحدیث، ج ۴، ص ۱۳؛ السنن الکبری، بیهقی، ج ۸، ص ۱۴۳.

۱. قبیله اوس که یکی از سرکردگان آن‌ها، اسید بن حضیر بود و ارتباط نزدیکی با ابوبکر داشت.

۲. قبیله خزرج که در میان آن‌ها، بشیر بن سعد از طرفداران ابوبکر بود؛ چون با ابوبکر نسبت خویشاوندی داشت و با سعد بن عباده رقابت می‌کرد و به وی حسد می‌ورزید و می‌خواست پیمان‌ش را با وی بشکند.

مهاجران و قبیله‌هایی همچون اسلم و جهینه و مزینه و غفار که در اطراف مدینه زندگی می‌کردند، طرفدار ابوبکر بودند و در لحظه شکل‌گیری بیعت، وارد مدینه شدند؛ به طوری که در کوچه‌های مدینه، جای سوزن انداختن نبود و عمر گفت: «وقتی اسلمیان را دیدم، به پیروزی یقین کردم».

زیر فشار این نیروها که سر و صدای مخالفان را خاموش کرد، بیعت با ابوبکر انجام شد و جز گروهی از خزرجیان، کسی با سعد بن عباده باقی نماند. با این وجود، چرا باید اجبار انصار برای بیعت با ابوبکر، غیر ممکن باشد؟ مگر بنی‌هاشم و دیگر طرفداران امام علی صلوات الله علیه را با همین روش، مجبور به بیعت نکردند؟

روشن شد که همه انصار، پشتیبانان سعد نبودند؛ بلکه گروهی از انصار و حتی عده‌ای از خزرجیان، به ابوبکر گرایش داشتند؛ همچنان که مهاجران و دیگر قبائل، حامی ابوبکر بودند. پس بر خلاف سخن پرسش‌گر، ابوبکر حزب ضعیفی نداشت و منحصر به سه نفر نبودند و یک لقمه چپ به حساب نمی‌آمدند.

البته این سخن، منافاتی با این ندارد که سردمداران مخالفت با امام علی علیه السلام و تلاش‌کنندگان برای انحراف خلافت از وی، تعداد محدودی بودند و دیگران از روی طمع یا ترس یا بی‌اعتنایی به حوادث پیرامون، از آن‌ها تبعیت می‌کردند.

پنجم: پرسش گر می گوید: «اگر انصار خود را بر حق می دانستند، از مواضع خود عقب نشینی نمی کردند». این سخن، به چند دلیل صحیح نیست:

یکم: اگر این سخن درست بود، انصار می دانستند که حقی ندارند و در صدد برنمی آمدند که به رهبری سعد بن عباد، خلافت را در دست بگیرند. پس همین که به این کار اقدام کردند و بنا بر گفته پرسش گر _ به نزاع با ابوبکر برخاستند، نشان می دهد که آن ها خود را بر حق می دانستند و می خواستند به حق خود دست یابند.

دوم: بسیاری از انسان ها وقتی بینند که بهای رسیدن به حقشان، بیشتر از بهای چشم پوشی است، از حق خود می گذرند. امام علی صلوات الله علیه می فرماید: «من از بیعت دست کشیدم؛ تا این که دیدم گروهی از مردم، از اسلام برگشته اند و به نابود سازی دین محمد صلی الله علیه و آله دعوت می کنند. ترسیدم اگر اسلام و اهلش را یاری نکنم، در آن شکاف و فروپاشی به وجود آید که مصیبتش برایم سنگین تر از فقدان این فرمانروایی باشد» (۱).

سوم: انسان ها اگر از یاران پیامبر هم باشند، گاه به دنبال چیزی هستند که حق آن ها نیست. انصار و ابوبکر و امام علی صلوات الله علیه، خواهان خلافت بودند؛ در حالی که تنها یکی از آن ها بر حق بود. این نشان می دهد که حکم به عدالت همه صحابه درست نیست؛ چون امکان ندارد که همه آن ها نسبت به حکم خدا درباره خلافت، جاهل بوده باشند. حتی اگر بر فرض که همگی به آن جاهل بودند، جاهل نباید چیزی را مطالبه کند که نمی داند واقعاً حق او هست یا نیست؛ چه رسد به این که برای رسیدن به آن، دیگران را مورد توهین و ضرب و شتم قرار دهد و دست به کشتار بزند. و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

ص: ۳۰۲

چه چیزی ابوبکر را مجبور کرد که در هجرت، پیامبر را همراهی کند؟ اگر طبق گفته شیعیان، او منافق بود، پس چرا از قوم کافرش _ که در مکه، عزت و قدرت داشتند _ فرار کرد؟ اگر دورویی و نفاق او برای منافع دنیوی بود، چه منفعتی او را واداشت که در آن برهه خطرناک، پیامبر صلی الله علیه و سلم را همراهی کند؟ پیامبری که تنها و رانده شده بود و از سوی کافران بی ایمان، در معرض خطر و کشته شدن قرار داشت! چه چیزی ابوبکر صدیق را بر آن داشت که خود را به خطر بیندازد و همراه با امام المرسلین صلی الله علیه و آله مهاجرت کند و در کنار کافران قریش _ که برای کشتنش جایزه تعیین کرده بودند _ ایمن نماند؟

اگر می گوید که «برای منافع دنیوی هجرت کرد»، چه منفعتی باعث می شود که مردی، خانواده و خاندانش را رها سازد و به همراه رفیقش، در معرض کشته شدن قرار گیرد؟ چطور می شود که همسفر رسول خدا صلی الله علیه و آله، یک فرد منافق باشد؟ آیا یک انسان فهمیده در میان شما نیست که این چیزها را بفهمد؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: شیعه امامیه فقط می گوید که ابوبکر در امر خلافت، با تصمیم خدا و رسولش مخالفت کرد؛ چرا که طبق نصوص وارده در قرآن و سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله، خلافت تنها سزاوار امام علی صلوات الله علیه بود و صحابه نیز در روز غدیر، با او بیعت کرده بودند؛ اما بعدها از بیعت خود سرپیچی نمودند.

در هیچ یک از کتاب های عقیدتی شیعیان نمی یابید که گفته باشند: «ابوبکر و دیگران، منافق بودند». بارها گفته ایم که عقاید شیعیان را باید از کتاب های عقیدتی آن ها که مورد تایید همه علمای شیعه است، به دست آورید. پس طرح این سؤال، کاملاً بی معناست.

دوم: تعیین جایزه برای کشتن ابوبکر را برخی از روایان نقل کرده اند؛ اما نیاز به بررسی و پالایش دارد. در هر صورت، چیزی از بار گناه ابوبکر _ که خلافت را به ناحق از صاحب شرعی اش غصب کرد _ کم نمی کند. اگر این سخن صحت داشته باشد، نشان می دهد که در آن بازه زمانی _ که ده سال پیش از غصب خلافت امام علی صلوات الله علیه بود _ قریشیان نسبت به ابوبکر، کینه داشتند. بدون شک، کارهای جدیدی که در این ده سال صورت گرفت، آب رفته را به جوی بازگرداند و به ابوبکر امکان داد که با مسأله خلافت، چنین مخالفتی پیش گیرد.

سوم: ابوبکر را از محوریت بحث خارج کنیم و به نکته ای دیگر پردازیم. پرسش گر می گوید: «پیامبر با یک منافق همسفر نمی شود». پاسخ این است که:

الف: انسان در مسافرت می تواند با هر فردی _ اعم از عالم و جاهل و بزرگ و کوچک و دارا و ندار و از هر دین و قبیله ای _ همراه شود؛ مگر این که بترسد او را غافل گیر کنند. پیامبر صلی الله علیه و آله چنین ترسی از ابوبکر نداشت؛ بلکه می خواست با این کار، به او خوبی کند.

ب: در میان اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله که با ایشان به مسافرت می رفتند، هم انسان با اخلاص بود و هم بی اخلاص. آیات قرآن، این موضوع را به صراحت بیان می کند. گاه برخی از منافقان نیز با ایشان همسفر می شدند و فردی همچون ابن ابی و دیگران، در سفر بدر و دیگر سفرها، با پیامبر همراه بودند.

ج: اوضاع درونی افراد، همیشه بر یک منوال نیست. چه بسا انسان در دوره ای نسبت به دنیا بی رغبت باشد و بعدها، دنیا در چشمش زیبا جلوه کند. گاه ممکن است برعکس باشد و شخصی که در دوره ای از زندگی اش اهل دنیا بوده، نسبت به آن بی رغبت شود و دنیا را سه طلاقه کند و همه دارایی خود را رها سازد و به راز و نیاز و بندگی رو آورد. تاریخ، شاهد بسیاری از این دگرگونی ها بوده است.

چهارم: هجرت می تواند برای نجات دین صورت گیرد و می تواند هدف های دیگری داشته باشد. از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: «کردار انسان، به نیت او بستگی دارد. هر کس در گرو چیزی است که نیت می کند. هر کس هجرتش به سوی خدا و رسولش باشد، به سوی خدا و رسول کوچ کرده است. هر کس هجرتش برای رسیدن به دنیا باشد، به آن می رسد، و اگر برای رسیدن به زن باشد، با او ازدواج می کند. پس هجرتش به سوی همان چیزی است که به خاطر آن کوچ کرده است» (۱).

پنجم: نفاق، یک امر درونی است و غیر از خدا و برگزیده اش که از لطف خدا بهره مند است، کسی نمی تواند نهان مردم را کشف کند و از دل آنان با خبر شود؛ مگر این که خود منافق، راز دلش را فاش سازد یا رفتار او، نفاقش را آشکار نماید. البته در این صورت، از حالت نفاق خارج می شود و کفرش علنی می گردد.

ص: ۳۰۵

۱- صحیح بخاری، کتاب الایمان ۴۱، کتاب العتق ۶، بدء الوحی ۱، مناقب الانصار ۴۵، کتاب النکاح ۵، کتاب الایمان ۲۳ در دو موضع، کتاب الحیل ۱ و چاپ دار الفکر، ج ۱، ص ۲۰ و ج ۳، ص ۱۱۹ و ج ۶، ص ۱۱۸ و ج ۷، ص ۲۳۱؛ صحیح مسلم، کتاب الاماره ۱۵۵ و چاپ دار الفکر، ج ۶، ص ۴۸؛ سنن ابی داود، کتاب الطلاق ۱۱ و چاپ دار الفکر، ج ۱، ص ۴۹۰؛ سنن ترمذی، فضائل الجهاد ۱۶ و چاپ دار الفکر، ج ۳، ص ۱۰۰؛ سنن نسائی، کتاب الطهاره ۵۹، کتاب الطلاق ۲۴، کتاب الایمان ۱۹ و چاپ دار الفکر، ج ۱، ص ۵۸ و ج ۶، ص ۱۵۸ و ج ۷، ص ۱۳؛ سنن ابن ماجه، کتاب الزهد ۲۶ و چاپ دار الفکر، ج ۲، ص ۱۴۱۳؛ سنن الکبری، بیهقی، ج ۱، ص ۴۱؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۲۵ و ۴۳.

موضوع بحث حاضر، این نیست و چنین گرایشی در اینجا، از اساس نادرست است. اگر کسی از قواعد مورد قبول خارج شود، نباید آن را به حساب همه هم فکran او گذاشت. در میان علمای اهل سنت، کسانی بودند که از حضرت زهرا صلوات الله علیها بد می گفتند؛ امویان و امامان جماعت آن ها در سراسر شهرهای اسلامی، به مدت هزار ماه، امام علی صلوات الله علیه را در نمازها و بر فراز منبرها لعن می کردند؛ ابن زبیر نیز همین کار را در مورد آن حضرت انجام می داد. آیا درست است بگوییم که همه اهل سنت، لعن علی و حسن و حسین صلوات الله علیهم و ابن عباس را صحیح می دانند و هجو حضرت زهرا صلوات الله علیها را جایز می شمارند؟ و الصلاة والسلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

شیعه و سنی اتفاق نظر دارند که عمر در بسیاری از کارها، با علی مشورت می کرد. (۱) اگر عمر طبق ادعای شما ظالم بود، با اهل حق مشورت نمی کرد؛ چون ظالم در پی حقیقت نیست.

به بیان دیگر، همان گونه که در صفحه ۳۲۵ نهج البلاغه آمده است، عمر در بسیاری از قضایا، با علی مشورت می کرد. چطور ممکن است یک ظالم، از اهل حق کمک بگیرد؟ چگونه ممکن است علی به یک فرد ظالم، مشاوره بدهد؟ ای مردم! اندکی فکر کنید. عقیده شما، تقلیدی کورکورانه و تعصبی ناپسند است!

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

ص: ۳۰۷

یکم: عمر برای کارهای باطل و ظالمانه، از امام علی صلوات الله علیه مشورت نمی خواست که گفته شود: امام علی صلوات الله علیه مشاور یک ظالم بود؛ بلکه عمر در مورد مصالح اسلام و مسلمین، با امام مشورت می کرد. از این رو، واجب بود امام آنچه را که موجب حفظ دین و عزت و کرامت و دوام امت می داند، در اختیار عمر قرار دهد.

دوم: هر حاکمی به هنگام نیاز، با خبرگان و اهل فن مشورت می کند و در دایره تخصصی که دارند، از آن ها کمک می گیرد؛ خواه اهل فن، دین دار و حقیقت مدار باشند و خواه غیرمسلمان. حتی اگر حاکم بداند که یک فرد کافر یا مسیحی می تواند مشکل پیش آمده در امور پزشکی و معماری و اقتصادی را برطرف سازد، چه بسا با او مشورت کند و برای این مشاوره، اموال هنگفتی خرج نماید.

البته مشورت حاکمان، گاه با انگیزه های سیاسی صورت می گیرد و می خواهند خود را اهل انصاف و عدالت جلوه دهند و شبهه ستم گری را از خود دور سازند. حتی دیده ایم که ستمگران و غیرمسلمانان و کسانی که با حقیقت بیگانه اند، با مسلمانان و اهل ایمان مشورت می کنند؛ همچنان که فرعون مصر با یوسف پیامبر علیه السلام مشورت کرد و یوسف از خیرخواهی و دادن مشورت، دریغ نرزید؛ همچنین یهودیان بنی قریظه درباره موضع گیری خود در برابر رسول خدا صلی الله علیه و آله، با ابولبابه مشورت کردند که داستان مشهور و معروفی دارد.

سوم: مشورت، نشان دهنده نیاز شخص به نظر و تدبیر و دانش مشاور است، نه احسان به مشاور. شاید این نیاز، محدود به زمانی خاص باشد و به خاطر حفظ و تقویت حکومت، به دست آوردن یک منفعت، دفع یک ضرر و خطر، یا به دست آوردن دل مشاور صورت گیرد و به نفع اسلام و مسلمین باشد.

آنچه که قابل تردید نیست، این است که نیاز عمر به امام علی صلوات الله علیه و اجابت خواسته وی از سوی آن حضرت و خیرخواهی امام برای عمر، نشان می دهد که آن حضرت، والاتر از آن بود که با کسی خصومت شخصی داشته باشد. او تنها به مصلحت و منافع عالی اسلام می اندیشید. مشورت دادن او، دلیل بر این نیست که خلافت عمر را پذیرفته باشد و آن را شرعی و قانونی بداند؛ بلکه نشان می دهد که او در راه رسیدن به هدفی والا و گران قدر، با غاصبان خلافت مدارا می کرد.

چهارم: این مشورت خواستن ها نشان می دهد که امام علی صلوات الله علیه، جایگاه ویژه ای در علم و حکمت و تدبیر داشت. مردم به او نیاز داشتند و او از همه بی نیاز بود. و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

عدم اعتراض حضرت علی(علیه السلام) در ماجرای هذیان

پرسش شماره ۵۰ (۱۵)

وقتی پیامبر(صلی الله علیه و سلم)خواست قبل از وفاتش چیزی برای اصحاب بنویسد تا بعد از او گمراه نشوند، چرا علی رضی الله عنه چیزی نگفت و اعتراضی نکرد؟ او که شجاعت داشت و از کسی جز خدا نمی هراسید و می دانست هر کس حق را نگوید، شیطان لال است!

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله الطیبین الطاهرین. السلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

منظور پرسش گر این است که وقتی عمر گفت: «پیامبر هذیان می گوید» و «درد بر او غلبه کرده است»، باید امام علی صلوات الله علیه اعتراض می کرد.

ص: ۳۰۹

یکم: خداوند می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقَدَّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَهِيدٌ عَلِيمٌ» (۱) ای مؤمنان! بر حکم خدا و رسولش پیشی نگیرید و از خدا پروا داشته باشید. بی گمان خداوند شنوای دانا است». امام علی صلوات الله علیه کسی نبود که با فرمان الهی مخالفت کند و بر پیامبر صلی الله علیه و آله پیش دستی نماید. چون پیامبر دستوری نداده بود، او نمی توانست بدون فرمان یا اجازه آن حضرت، دست به کاری بزند.

دوم: اگر امام علی صلوات الله علیه لب از لب می گشود، چه بسا عده ای سخن او را بهانه قرار می دادند و بر صحت گفته عمر _ که پیامبر هذیان می گوید و درد بر او غلبه کرده است _ اصرار می کردند.

اگر کسی رویداد حجه الوداع را پیگیری کند و بداند که عده ای نگذاشتند پیامبر صلی الله علیه و آله سخن خود را در مورد امامان دوازده گانه به پایان رساند، و همچنین حوادث قبل و بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله را دنبال نماید و از گستره دست اندازی ها علیه خاندان پیامبر و دخترش حضرت زهرا صلوات الله علیها آگاهی یابد، خواهد دید که گروهی به مقابله با خود پیامبر صلی الله علیه و آله برخاستند. پس چنانچه کسی لب به اعتراض می گشود، به ویژه اگر از اهل بیت علیهم السلام بود، به مراتب رفتاری بدتر با او داشتند.

سوم: اعتراض امام علی صلوات الله علیه به عمر، به کشمکش در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله می انجامید؛ در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به صراحت فرمود که این کار در حضور پیامبران، شایسته نیست. وقتی بین صحابه اختلاف پیش آمد و عده ای گفتند: «آنچه را که رسول خدا صلی الله علیه و آله می خواهد، برایش بیاورید» و

ص: ۳۱۰

عده ای دیگر، سخن عمر را تکرار کردند، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «برخیزید و از پیش من بروید. کشمکش در نزد من سزاوار نیست» (۱). البته در برخی منابع آمده است که ابن عباس این سخن را گفت (۲).

چهارم: اگر امام علی صلوات الله علیه در این کار دخالت می کرد و دخالتش منجر به نوشتن چیزی نمی شد، پس دخالتش ضرورتی نداشت؛ و اگر دخالتش منجر به نوشتن همان چیزی می شد که پیامبر صلی الله علیه و آله برای نوشتنش قلم و دوات خواسته بود، عمر و حامیانش پافشاری می کردند که نوشته پیامبر ارزشی ندارد و در حال هذیان نوشته شده است. این پافشاری، شبهه را قوی تر و بحران را شدیدتر می کرد و چه بسا کار به جاهای باریک تر کشیده می شد. و الحمد لله و الصلاه و السلام علی محمد و آله.

کمک سلمان و عمار به عمر

پرسش شماره ۵۱ (۱۰۹)

شیعه و سنی ثبت کرده اند که در زمان عمر، سلمان فارسی بر مدائن حکومت می کرد (۳) و عمار یاسر نیز امیر کوفه بود (۴). به ادعای شیعه، این دو از یاران و

ص: ۳۱۱

۱- ر.ک: صحیح بخاری، چاپ دار الفکر، ج ۱، ص ۳۷؛ عمده القاری، ج ۱۴، ص ۲۹۸؛ الدرر، ابن عبدالبر، ص ۲۷۰؛ المواقف، ایجی، ج ۳، ص ۶۵۰؛ الاحکام، ابن حزم، ج ۷، ص ۹۸۴؛ امتاع الاسماع، ج ۱۴، ص ۴۴۷؛ شرح المواقف، جرجانی، ج ۸، ص ۳۷۶؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۲، ص ۸۷؛ فتح الباری، ج ۸، ص ۱۰۱؛ عمده القاری، ج ۱، ص ۲۹۸.

۲- ر.ک: صحیح بخاری، چاپ دار الفکر، ج ۴، ص ۳۱ و ۶۶، ج ۵، ص ۱۳۷؛ السنن الکبری، بیهقی، ج ۹، ص ۲۰۷؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۲۲۲؛ صحیح بخاری، چاپ دار الفکر، ج ۵، ص ۷۵؛ المصنف، صنعانی، ج ۶، ص ۵۷ و ج ۱۰، ص ۳۶۱؛ مسند حمیدی، ج ۱، ص ۲۴۲؛ مسند ابی یعلی، ج ۴، ص ۲۹۸؛ الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۲، ص ۲۴۲؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۲۰؛ امتاع الاسماع، ج ۱۴، ص ۴۴۷؛ البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۲۴۷؛ فتح الباری، ج ۸، ص ۱۰۱؛ عمده القاری، ج ۱۴، ص ۲۹۸ و ج ۱۵، ص ۹۰ و ج ۱۸، ص ۶۱.

۳- سیر اعلام النبلاء، ذهبی، ج ۱، ص ۵۴۷.

۴- همان، ج ۱، ص ۴۲۲.

شیعیان علی رضی الله عنه بودند. اگر آن دو، عمر را نسبت به علی ظالم و سرکش می دانستند، هیچ گاه آن امارت را نمی پذیرفتند. چگونه می توان به ستمگران و مردتدان کمک کرد، در حالی که خداوند می فرماید: «وَلَا تَزْكُونا إِلَی الذِّینَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ؛ (۱)» به ستم پیشگان گرایش نیابید که آتش دوزخ به شما خواهد رسید». با این فرمایش خداوند، چرا سلمان و عمار حاضر شدند در دوران خلافت عمر، امارت مدائن و کوفه را بپذیرند و به یک ظالم مرتد کمک کنند؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: شیعیان نمی گویند که عمر مرتد شد و از اسلام خارج گردید؛ بلکه می گویند که او پس از این که در روز غدیر با امام علی صلوات الله علیه بیعت کرد، خلافت را از صاحب شرعی اش غصب نمود و به خانه حضرت زهرا صلوات الله علیها حمله ور شد. از این رو، به نافرمانی از خدا و رسولش برخاست و مرتکب گناهی بزرگ شد. نافرمانی از خدا و رسول، ارتداد به حساب نمی آید؛ و گرنه لازم بود همه کسانی را که مرتکب معصیت می شوند، تکفیر نماییم.

دوم: گفتید که «یاری ظالم درست نیست». این سخن در پاره ای از موارد صحیح است؛ مثلاً اگر کمک به ظالم، همکاری در ظلم باشد. اما اگر برای برپایی دین و حقیقت با او همکاری شود، این کمک به او نیست، بلکه کمک به دین خدا است.

دلیل این مطلب، آیات قرآن است که نشان می دهد حضرت یوسف علیه السلام با فرعون مصر همکاری کرد؛ در حالی که از لحاظ دینی، با هم اختلاف داشتند.

ص: ۳۱۲

پس مانعی ندارد که ظالم یاری شود؛ اما نه در ظلم، بلکه برای برپایی حق و پاسداری از دین و حفاظت از مسلمانان و مؤمنان و مستضعفان. البته به شرط آن که همکاری با ظالم، تأیید ظلم او به شمار نیاید.

همین که سلمان و عمار از یاران و شیعیان امام علی صلوات الله علیه بودند، نشان می دهد که آن دو از غضب خلافت امام، رضایت نداشتند. اگر راضی به غضب خلافت بودند، جزو شیعیان ابوبکر و عمر می شدند، نه از شیعیان علی صلوات الله علیه.

سوم: وقتی سلمان و عمار والی شدند، عمر از آن ها نخواست که به مردم ظلم کنند یا از اجرای حق و عدالت دست بردارند. همچنین از آن ها نخواست که برای رسیدن به اهداف شخصی اش به او یاری رسانند و در ظلم به دیگران، با او همکاری کنند. و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

ص: ۳۱۳

شیعیان از امام جعفر صادق _ که به پندار آن ها مؤسس مذهب جعفری است _ روایت کرده اند که با افتخار می گفت: « ولدنی ابوبکر مرتین؛ ابوبکر دو بار مرا زاده است»؛^(۱) زیرا نسب جعفر صادق، از دو طریق به ابوبکر می رسید: اول از طریق مادرش فاطمه، دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر؛ دوم از طریق مادر مادرش که اسماء دختر عبدالرحمن بن ابی بکر بود. با این حال می بینیم که شیعیان، احادیثی دروغین از امام صادق روایت کرده اند که درباره مذمت جدش ابوبکر می باشد.

چگونه ممکن است امام صادق از یک سو به جدش افتخار کند و از سوی دیگر، به او ناسزا بگوید؟ شاید چنین سخنی از یک بازاری جاهل سر بزند، اما از امامی که به گفته شیعیان، فقیه ترین و پرهیزکارترین فرد دوران به شمار می رفت و مجبور به ستایش و نکوهش کسی نبود، بسیار بعید است.

ص: ۳۱۴

۱- . کشف الغمه، اربلی، ج ۲، ص ۳۷۴.

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

فحاش نبودن امام صادق (عليه السلام)

امام صادق صلوات الله عليه فقيه ترين و پرهيزكارترين فرد دوران خود بود و به اعتراف موافقان و مخالفان، اهل ناسزا و لعن و طعن و بدگویی نبود؛ زیرا:

الف: بدترین فرد، لعن کننده ناسزاگو است. (۱) جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله و پدران پاکش، الگو و پیشوای او بودند و پای بندی به شرع و دین، روش و مسلک ایشان بود. پس هر آنچه خارج از این رویه به او نسبت داده شود، باید در آن درنگ کرد و مورد بررسی قرار داد.

ب: صرف نظر از مطالب گذشته، اهل بیت صلوات الله عليهم کسانی بودند که به ما فرمودند: «به مردم ناسزا نگوئید تا دشمنی آن ها را به سوی خود جلب نکنید»؛ (۲) این سخن، از امام باقر صلوات الله علیه نقل شده است. همچنین می فرماید: «چیزی را به مردم بگوئید که دوست دارید به شما گفته شود. خداوند عزوجل از لعن کننده، ناسزاگو، طعن زننده به مؤمنان، دریده فحاش و گدای سمج بدش می آید و افراد باحیا و بردبار و پاکدامن و پارسا را دوست دارد». (۳) همچنین از پیامبر (صلی الله علیه و آله)

ص: ۳۱۵

۱- . الکافی، ج ۲، ص ۲۹۰؛ وسائل الشیعه، چاپ مؤسسه آل البيت، ج ۱۵، ص ۳۴۱ و چاپ دار الاسلامیه، ج ۱۱، ص ۲۷۰؛ بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۱۰۷؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۵، ص ۳۸۶؛ موسوعه احادیث اهل البيت، نجفی، ج ۴، ص ۱۶۳ و ج ۱۲، ص ۱۲۱.

۲- . الکافی، ج ۲، ص ۳۶۰؛ وسائل الشیعه، چاپ مؤسسه آل البيت، ج ۱۲، ص ۲۹۷ و چاپ دار الاسلامیه، ج ۸، ص ۶۱۰؛ بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۱۶۰ و ۱۶۱ و ج ۷۲، ص ۱۶۳؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۴، ص ۴۲۶؛ الف حدیث فی المؤمن، ص ۲۰۳؛ موسوعه احادیث اهل البيت، نجفی، ج ۵، ص ۲۶ و ج ۷، ص ۱۰۶.

۳- . الامالی، صدوق، ص ۳۲۶؛ روضه الواعظین، ص ۳۷۰؛ مشکاه الانوار، طبرسی، ص ۳۳۴؛ بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۶۱ و ۳۴۰ و ج ۷۵، ص ۱۸۱؛ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۸؛ تفسیر مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۸۶؛ تفسیر کتر الدقائق، ج ۱، ص ۲۸۷؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۲۱.

نقل شده است: «به هیچ کس ناسزا نگو. اگر کسی به تو ناسزایی گفت که از وجود آن در تو خبر ندارد، تو به او ناسزایی نگو که از وجود آن در او خبر داری. در این صورت، تو پاداش می‌بری و او بار گناه» (۱). احادیث در این زمینه، بسیار است.

زاده شدن از ابوبکر

جمله «ولدنی ابوبکر مرتین»، به چند دلیل مورد تردید است:

یکم: شیعیان آن را نقل نکرده‌اند؛ بلکه از روایات اهل سنت است و نمی‌تواند برهانی علیه شیعیان باشد.

دوم: حتی اگر شیعیان آن را روایت کرده باشند، باز هم افتخاری برای ابوبکر و تأییدی بر کارهای او نیست؛ بلکه بازگویی چیزی است که اتفاق افتاده و ستایش و نکوهشی در بر ندارد. وقتی می‌گوییم فلانی، فرزند یا عمو یا همسر یا شوهر فلانی است، برای هیچ یک از طرفین، مدح و ذمی اثبات نمی‌شود. مواردی از این دست، در قرآن کریم آمده است که به عنوان نمونه، می‌توان به سوره تحریم مراجعه کرد.

سوم: بی‌شک کسی که نسبش به رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌رسد، نیازی ندارد به خویشاوندی اش با دیگران افتخار کند؛ به ویژه با رفتاری که ابوبکر با جده اش زهرا صلوات الله علیها و جدش علی صلوات الله علیه داشت و ماجرا بر کسی پوشیده نیست.

چهارم: در مورد صحت حدیث «ولدنی ابوبکر مرتین»، (۲) مناقشه وجود دارد:

ص: ۳۱۶

-
- ۱- کنز الفوائد، ص ۹۵؛ بحار الانوار، ج ۷۳؛ ص ۳۵۵؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۴؛ ص ۴۲۷.
 - ۲- ر.ک: تهذیب الکمال، ج ۵، ص ۸۱ و ۸۲؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۲۵۹؛ طبقات الحفاظ، ج ۱، ص ۱۶۷؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۴، ص ۴۵۵؛ اخبار الدول و آثار الاول، چاپ شده در پاورقی الکامل فی التاریخ، سال ۱۳۰۲ هـ.ق، ج ۱، ص ۲۳۴.

۱. قرمانی می نویسد: «مادر امام صادق صلوات الله علیه، ام فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی سمره بود» (۱). اگر نام قاسم بن محمد بن ابی سمره در کتاب های رجالی نیامده، به معنای موهوم بودن این شخص نیست؛ چرا که تاریخ، به دلایل مختلف، از برخی شخصیت های حقیقی یاد نکرده است. شاید به همین سبب، شهید اول به «ام فروه دختر قاسم بن محمد» بسنده می کند. (۲)

۲. عده ای از جمله جنابزی گفته اند که ام فروه، همسر امام باقر و مادر امام صادق صلوات الله علیهما نبود، بلکه مادر بزرگ مادری امام باقر بود. (۳)

۳. شاید شهرت قاسم بن محمد بن ابی بکر باعث شده است که با گفتن قاسم بن محمد، نام او به ذهن راویان متبادر شود و به هنگام نوشتن محمد بن قاسم، کلمه «ابن ابی بکر» را از سر عادت یا بر اساس گرایش و علاقه قلبی، به آن افزوده باشند. علاوه بر این، نام مردان بسیاری، قاسم بن محمد بوده که با مراجعه به کتاب های تاریخ و تراجم، این موضوع ثابت می شود.

۴. این روایت، نه از طریق شیعیان نقل گردیده و نه سندی برای آن ذکر شده است تا بتوان درباره آن بحث کرد. پس چگونه پرسش گر می تواند پیش از اثبات درستی روایت، آن را به امام صادق صلوات الله علیه نسبت دهد؟ چگونه می توان با چیزی که شیعیان نقل نکرده اند، بلکه از مخالفان آن ها نقل شده است، بر ضد شیعیان احتجاج کرد؟ گذشته از این مطالب، اگر کوتاه بیاییم و بپذیریم که امام صادق صلوات الله علیه این سخن را فرموده و دو بار زاده شدن از ابوبکر صحیح است،

ص: ۳۱۷

۱- اخبار الدول و آثار لاول، در پاورقی الکامل فی التاریخ، سال ۱۳۰۲ هـ.ق، ج ۱، ص ۲۳۴.

۲- ر.ک: بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۱.

۳- کشف الغمه، چاپ سال ۱۳۸۱ هـ.ق، مطبعه علمیه قم، ج ۲، ص ۱۲۰؛ ناسخ التواریخ، حیات الامام الصادق، ج ۱، ص ۱۱؛ بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۲۱۸.

شاید امام می خواسته با این سخن، آزار و اذیت خلفا را از شیعیان دور سازد. و الحمد لله و الصلاه و السلام علی محمد و آله.

دوستی با ابوبکر و عمر در کلام امام صادق (علیه السلام)

پرسش شماره ۵۳ (۶۱)

برخی از کتاب های شیعه نقل کرده اند که زنی از جعفر صادق سؤال کرد: «آیا می توانم ابوبکر و عمر را دوست داشته باشم؟». گفت: «دوست شان داشته باش». زن گفت: «وقتی پروردگارم را ملاقات کردم، آیا بگویم که تو مرا به دوستی با آن ها امر کردی؟». گفت: «آری». (۱).

همچنین روایت کرده اند که وقتی محمد باقر، از ابوبکر با عنوان صدیق یاد کرد، یکی از یارانش شگفت زده شد و گفت: «او را با این عنوان توصیف می کنید؟».

باقر گفت: «آری؛ او صدیق بود. هر کس به او صدیق نگوید، خدا سخنش را در آخرت تصدیق ننماید!». (۲).

با توجه به این احادیث، نظر شیعیان درباره ابوبکر صدیق چیست؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاه و السلام علی عبادہ الذین اصطفی محمد و آله الطیبین الطاهرین. السلام علیکم و رحمہ الله و برکاتہ.

یکم: شیعه چیزی را می پذیرد که با دلیل روشن و برهان قاطع ثابت شود. روایتی که از ابوبکر با عنوان صدیق یاد می کند، قابل مناقشه است. امیرالمؤمنین

ص: ۳۱۸

۱- . روضه الکافی، ج ۸، ص ۲۳۷.

۲- . کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۶۰.

(صلوات الله عليه) در زمان خلافتش، بر فراز منبر بصره فرمود: «من صدیق اکبر و فاروق اعظم هستم. پس از من، جز فرد دروغ گو و لاف زن، چنین ادعایی نمی کند» (۱).

این روایت و دیگر روایات شبیه به آن، نشان می دهد که استفاده از لقب صدیق برای کسی جز امام علی علیه السلام، پس از دوره ابوبکر رایج شد. از این رو، در صحت روایتی که اربلی رحمه الله در کتاب کشف الغمه نقل می کند، تردید فراوان وجود دارد. ممکن نیست امام صادق صلوات الله علیه سخن جدش علی علیه السلام را در این باره تکذیب کند؛ و ممکن نیست امام باقر صلوات الله علیه جدش را نفرین نماید و بگوید: «خدا سخنش را در آخرت تصدیق نکند!».

دوم: هر دو روایتی که در سؤال مطرح شد، سند ضعیفی دارند و نمی توان بر آن ها تکیه کرد و به آن ها احتجاج نمود. علامه مجلسی رحمه الله در کتاب مرآه العقول، روایت نخست از امام صادق علیه السلام را ضعیف می داند؛ (۲) همچنان که روایت کشف الغمه از امام باقر علیه السلام نیز ضعیف می باشد. او سند روایت را ذکر نکرده است.

ص: ۳۱۹

۱- ر.ک: مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۱۲؛ تلخیص مستدرک، ذهبی، حاشیه همان صفحه؛ الاوائل، ج ۱، ص ۱۹۵؛ فرائد السمطين، ج ۱، ص ۲۴۸؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۳، ص ۲۲۸ و ج ۱، ص ۳۰؛ البدایه و النهایه، ج ۳، ص ۲۶؛ الخصائص، نسائی، ص ۴۶ با سندی که رجال آن مورد وثوق است؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۴ با سند صحیح؛ تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، ص ۵۶؛ الکامل فی التاريخ، ج ۲، ص ۵۷؛ ذخائر العقبی، ص ۶۰ به نقل از خلفی؛ الآحاد و المثانی، مخطوط در کتابخانه کوپرلی، شماره ۲۳۵؛ معرفه الصحابه، ابو نعیم، مخطوط در کتابخانه طوب قپوسرای، شماره ۴۹۷، ج ۱؛ تذکره الخواص، ص ۱۰۸ به نقل از مسند احمد؛ تاریخ ابن عساکر، تحقیق محمودی، ج ۱، ص ۴۴ و ۴۵؛ المصنف، ابن ابی شیبه، ج ۶، ورق ۱۵۵/أ؛ کنز العمال، چاپ دوم، ج ۱۵، ص ۱۰۷ به نقل از ابن ابی شیبه و نسائی و ابن ابی عاصم در کتاب السنه و عقیلی و حاکم و ابو نعیم؛ کتاب الضعفاء، عقیلی، ج ۶، ورق ۱۳۹؛ معرفه الصحابه، ابو نعیم، ج ۱، ورق ۲۲/أ؛ تهذیب الکمال، مزی، ج ۱۴، ورق ۱۹۳/ب؛ شرح احقاق الحق (الملحقات)، ج ۴ ص ۳۶۹؛ میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۴۱۷ و ج ۲، ص ۱۱ و ۲۱۲؛ الغدیر، امینی، ج ۲، ص ۳۱۴ به نقل از بیشتر افراد مذکور؛ الرياض النضره، ص ۱۵۵ و ۱۵۸ و ۱۲۷؛ اللثالی المصنوعه، ج ۱، ص ۳۲۱.

۲- مرآه العقول، ج ۵، ص ۲۴۴.

ابونعیم و ابن عساکر، این روایت را از یونس بن بکیر روایت کرده اند و او از ابو عبدالله جعفری و او از عروه بن عبدالله نقل کرده است. (۱)

جعفی مذکور در سند، همان عمرو بن شمر است که عامه و خاصه، بر ضعیف بودنش اتفاق نظر دارند. نسائی و دیگران نیز ابن بکیر را ضعیف می دانند. در کتب رجالی شیعه، عروه بن عبدالله به وثاقت توصیف نشده است؛ بلکه فردی مجهول می باشد. (۲) او همان کسی است که به واسطه «بعض» (یعنی: یک فرد نامشخص) از عبدالله بن زبیر روایت می کند. کسی که از عبدالله بن زبیر روایت کند، جایی برای توثیق ندارد؛ به ویژه آن که روایت درباره ابوبکر یا علی صلوات الله علیه باشد؛ زیرا او نسبت به امام علی صلوات الله علیه کینه داشت.

سوم: پرسش گر، روایت امام صادق صلوات الله علیه را به طور کامل نقل نکرده است. دیگر بخش های این روایت نشان می دهد که منظور امام صادق صلوات الله علیه، چیزی نیست که پرسش گر در نظر دارد. حال روایت را به صورت کامل نقل می کنیم تا مطلب روشن شود:

زنی اجازه خواست که به خدمت امام صادق (صلوات الله علیه) شرفیاب شود. امام به ابوبصیر فرمود: «می خواهی سخن او را بشنوی؟». گفت: «آری». امام به زن اجازه ورود داد و ابوبصیر را در کنار خود نشاند. زنی سخنور وارد شد

ص: ۳۲۰

۱- . ر.ک: حلیه الاولیاء، ج ۳، ص ۱۸۵؛ صفه الصفوه، ج ۲، ص ۱۰۹؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۵۴، ص ۲۸۳؛ سیر اعلام النبلاء، ذهبی، ج ۴، ص ۴۰۸.

۲- . تنقیح المقال، ج ۲، ص ۲۵۱؛ رجال نجاشی، ص ۲۸۷؛ رجال ابن غضائری، ص ۷۴؛ خلاصه الاقوال، ص ۳۷۸ و ۹۴؛ رجال ابن داود، ص ۲۶۴ و ۲۳۵؛ قاموس الرجال، تستری، ج ۱۰، ص ۲۳۹ و ج ۱۱، ص ۱۵۹؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱۴، ص ۱۱۷؛ الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۶، ص ۳۸۰؛ تاریخ ابن معین، ج ۱، ص ۲۰۶ و ۳۲۱؛ تاریخ الصغیر، ج ۲، ص ۱۸۶؛ تاریخ الکبیر، بخاری، ج ۶، ص ۳۴۴؛ کتاب الضعفاء و المتروکین، ص ۲۲۰؛ الضعفاء، عقیلی، ج ۳، ص ۲۷۵؛ الجرح و التعذیل، ج ۶، ص ۲۳۹؛ کتاب المجروحین، ابن حبان، ج ۲، ص ۷۵؛ الکامل، ابن عدی، ج ۵، ص ۱۲۹؛ کتاب الضعفاء، ابو نعیم، ص ۱۱۸.

روایت مذکور، صلاحیت آن را ندارد که پرسش گر برای مقصود خود، به آن استدلال نماید؛ چرا که از جهت سند، ضعیف است و از جهت معنا، به طور روشن و مستدل، خلاف مقصود پرسش گر را بیان می کند.

چهارم: نظر شیعه درباره ابوبکر این است که او دچار اشتباه سهمگینی شد و با این که در روز غدیر با امام علی صلوات الله علیه بیعت کرده بود، پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله بر خلافت چیره گشت. او در مورد گرفتن فدک از حضرت زهرا صلوات الله علیها نیز دچار اشتباه شد و در همه مواردی که دخالت داشت و نسبت به انجامش راضی بود، به خطا رفت؛ مثل حوادث تلخ و ناگواری که برای حضرت زهرا صلوات الله علیها روی داد و ایشان کتک خورد و جنینش سقط گردید و خانه اش به آتش کشیده شد؛ در حالی که خود و همسر و فرزندان در خانه بودند.

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی محمد و آله.

فهرست مطالب

مقدمه... ۷

مقدمه مترجم... ۸

آشنایی با میزان الحق... ۹

مقدمه مؤلف در چاپ دوم... ۱۳

مقدمه مؤلف... ۱۵

یک بام و دو هوا... ۱۶

روش گفت و گوی شیعیان... ۱۷

پیدایش گفت و گوی شیعه و سنی... ۱۸

کهنه نو... ۲۰

تکرار مکررات... ۲۱

نگران جوانان شیعه نیستیم... ۲۱

برای کدام جوانان نگرانیم؟... ۲۲

نگاهی گذرا بر پرسش ها... ۲۳

هدف از تعدد پرسش ها... ۲۴

علت پاسخ به پرسش ها... ۲۵

روش ناپسند... ۲۵

تکرار و اصرار... ۲۶

بحث های دامنه دار... ۲۶

سپاس و احترام... ۲۷

اگر بخواهیم سؤال کنیم!...۲۷

بخش اول: اعتقادات عمومی...۲۹

فصل اول: توحید و شرک...۳۱

توسل و شرک...۳۱

پرسش شماره ۱(۲۰۱)...۳۱

پاسخ...۳۱

تعظیم و تبرک به قبور...۳۳

پرسش شماره ۲(۲۰۲)...۳۳

پاسخ...۳۳

فصل دوم: عقاید شیعیان...۳۶

بداء و نسبت جهل به خدا...۳۶

پرسش شماره ۳(۱۰۳)...۳۶

پاسخ...۳۶

فوائد اعتقاد به بداء...۴۱

آثار اعتقاد به نبود بداء...۴۲

ناآگاهان از بداء...۴۳

نکته پایانی...۴۴

فصل سوم: قرآن کریم...۴۶

تفسیر الهی قرآن در کتاب کافی...۴۶

پرسش شماره ۴(۱۶)...۴۶

پاسخ...۴۶

روایاتی دربارهٔ تحریف قرآن...۴۸

ص: ۳۲۴

پرسش شماره ۵ (۵۸) ... ۴۸

پاسخ ... ۵۳

الف: آیه استشهد در عالم ذر... ۵۵

ب: عزت و احترام به پیامبر (صلی الله علیه وآله)... ۵۶

ج: جبت و طاغوت... ۵۷

د: لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ... ۵۸

ه: مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ... ۵۹

و: بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ... ۶۰

ز: إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ... ۶۰

ح: آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا فِي عَلِيِّ... ۶۰

ط: كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ... ۶۱

ی: سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ... ۶۲

ک: فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا... ۶۳

جایگاه رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در مصحف حضرت فاطمه (سلام الله علیها)... ۶۴

پرسش شماره ۶ (۱۰) ... ۶۴

پاسخ ... ۶۵

جعفر و جامعه و مصحف حضرت فاطمه (سلام الله علیها)... ۷۲

پرسش شماره ۷ (۴۷) ... ۷۲

۱. کتاب جامعه... ۷۲

۲. صحیفه ناموس... ۷۲

٣. صحيفه عيطه...٧٣

٤. صحيفه ذؤابه السيف...٧٣

ص:٣٢٥

۵. صحیفه علی...۷۳

۶. جفر...۷۴

۷. مصحف فاطمه...۷۵

۸. تورات و انجیل و زبور...۷۶

پاسخ...۷۶

عدم ارائه مصحف در دوران خلافت حضرت علی (علیه السلام)...۸۴

پرسش شماره ۸(۱۳۷)...۸۴

پاسخ...۸۴

آغاز سخن...۸۶

گردآوری قرآن توسط امام علی (علی علیه السلام)...۸۷

مصحف امام علی (علیه السلام) کجاست؟...۹۶

ویژگی های مصحف امام علی (علیه السلام)...۹۶

دو نکته مهم...۹۷

فایده کتب موجود نزد ائمه (علیهم السلام اجمعین)...۹۸

پرسش شماره ۹(۱۵۴)...۹۸

پاسخ...۹۹

محرومیت مردم از کتاب های ائمه (علیهم السلام اجمعین)...۱۰۰

پرسش شماره ۱۰(۱۵۵)...۱۰۰

پاسخ...۱۰۱

آیات سخیف (نعوذ بالله)...۱۰۳

پرسش شماره ۱۱ (۱۷۶) ... ۱۰۳

پاسخ ... ۱۰۵

ص: ۳۲۶

فصل الخطاب در ترازوی داوری... ۱۰۷

چکیده روایی... ۱۱۳

اصول حدیثی شیعه... ۱۱۵

اهل سنت و تحریف قرآن... ۱۱۶

تقابل ناموفق... ۱۱۸

صحابه و تحریف قرآن... ۱۱۸

تفسیر نازل شده... ۱۱۸

بخش دوم: امام و امامت... ۱۲۱

فصل اول: امامت... ۱۲۳

دوستی با حضرت علی (علیه السلام) و بیعت با ابوبکر... ۱۲۳

پرسش شماره ۱۲ (۱۷۵)... ۱۲۳

پاسخ... ۱۲۴

دریافت پیام از پیامبر یا امام... ۱۳۱

پرسش شماره ۱۳ (۱۷۷)... ۱۳۱

پاسخ... ۱۳۲

حضرت علی (علیه السلام) ناتوان از انتقال سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله)... ۱۳۷

پرسش شماره ۱۴ (۱۵۹)... ۱۳۷

پاسخ... ۱۳۷

محافظت از ابوبکر و وانهادن حضرت علی (علیه السلام)... ۱۴۲

پرسش شماره ۱۵ (۲۷)... ۱۴۲

پاسخ... ۱۴۲

صدیق بودن ابوبکر... ۱۴۳

ص: ۳۲۷

همراهی ابوبکر با پیامبر(صلی الله علیه وآله)...۱۴۴

واکنش احتمالی ابوبکر در برابر خواسته پیامبر(صلی الله علیه وآله)...۱۴۴

منافات نداشتن جان فشانی با خلافت...۱۴۵

نزول آیه شراء درباره حضرت علی(علیه السلام)...۱۴۷

علم غیب حضرت علی(علیه السلام)...۱۴۹

فرق پیامبر و امام...۱۵۰

پرسش شماره ۱۶(۱۲۸)۱۵۰

پاسخ...۱۵۲

خلافت حضرت علی(علیه السلام) و مرگ هارون در زمان حضرت موسی...۱۵۲

پرسش شماره ۱۷(۱۰۱)۱۵۲

پاسخ...۱۵۲

علت نیامدن ولایت حضرت علی(علیه السلام) در قرآن...۱۵۳

پرسش شماره ۱۸(۵۵)۱۵۳

پاسخ...۱۵۴

پیش نمازی حضرت علی(علیه السلام) هنگام بیماری پیامبر(صلی الله لیه وآله)...۱۵۷

پرسش شماره ۱۹(۲۵)۱۵۷

پاسخ...۱۵۷

کامل شدن نور با نشر اسلام یا ولایت حضرت علی(علیه السلام)...۱۶۳

پرسش شماره ۲۰(۵۹)۱۶۳

پاسخ...۱۶۳

اطاعت از رسول و بی نیازی از امام...۱۶۵

پرسش شماره ۲۱(۶۳)...۱۶۵

ص:۳۲۸

پاسخ... ۱۶۷

اطاعت از امام در قرآن... ۱۶۷

ذکر امامت در قرآن... ۱۶۹

فصل دوم: شرایط و ویژگی های امام... ۱۷۱

عدم صلاحیت فرد ناتوان برای امامت... ۱۷۱

پرسش شماره ۲۲ (۱۸) ۱۷۱

پاسخ... ۱۷۱

برچیدن ظلم، بدون داشتن نایب... ۱۷۴

پرسش شماره ۲۳ (۲۹) ۱۷۴

پاسخ... ۱۷۴

علت محرومیت عبدالله افطح از امامت... ۱۷۷

پرسش شماره ۲۴ (۴۲) ۱۷۷

پاسخ... ۱۷۷

بلوغ، شرط امامت... ۱۷۸

پرسش شماره ۲۵ (۴۶) ۱۷۸

پاسخ... ۱۷۸

بلوغ شرط امامت نیست... ۱۷۸

پیدایش حد و مرز بلوغ... ۱۸۰

چگونگی تحقق بلوغ... ۱۸۲

بلوغ و امامت امام جواد (علیه السلام)... ۱۸۴

پرسش شماره ۲۶ (۱۴۹) ۱۸۴...

پاسخ ۱۸۴...

ص: ۳۲۹

شرایط امام از دیدگاه شیعه... ۱۸۴

پرسش شماره ۲۷ (۱۵۱)... ۱۸۴

پاسخ... ۱۸۵

اثبات ویژگی پیامبران برای امامان، کفر است... ۱۸۹

پرسش شماره ۲۸ (۷۴)... ۱۸۹

پاسخ... ۱۹۰

ادعای امامت توسط زید... ۱۹۱

پرسش شماره ۲۹ (۱۳۴)... ۱۹۱

پاسخ... ۱۹۲

فصل سوم: علم امام... ۱۹۴

خودکشی و علم غیب امام... ۱۹۴

سؤال شماره ۳۰ (۸)... ۱۹۴

پاسخ... ۱۹۵

منافات تقیه با مرگ اختیاری و علم غیب... ۲۰۱

پرسش شماره ۳۱ (۲۸)... ۲۰۱

پاسخ... ۲۰۱

جاهل به حکم مذی و عالم به گذشته و آینده... ۲۰۳

پرسش شماره ۳۲ (۱۸۵)... ۲۰۳

پاسخ... ۲۰۴

فصل چهارم: عصمت... ۲۰۶

عدم دلالت آية تطهير بر عصمت همه امامان... ۲۰۶

پرسش شماره ۳۳ (۳۳)... ۲۰۶

ص: ۳۳۰

پاسخ... ۲۰۶

منافات عصمت با تقیه... ۲۰۷

پرسش شماره ۳۴ (۱۶)... ۲۰۷

مخالفت امامان با یکدیگر، دلیلی بر عدم عصمت آنان... ۲۱۱

پرسش شماره ۳۵ (۱۳۲)... ۲۱۱

پاسخ... ۲۱۱

تناقض در احکام فقهی امام صادق (علیه السلام)... ۲۲۰

پرسش شماره ۳۶ (۱۴۲)... ۲۲۰

پاسخ... ۲۲۰

رد عصمت امامان با روایات مربوط به لغزش آنان... ۲۲۲

پرسش شماره ۳۷ (۱۴۶)... ۲۲۲

پاسخ... ۲۲۲

لَا تُؤَاخِذُنِي بِمَا نَسِيتُ... ۲۲۴

وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا... ۲۲۷

منافات عصمت با آمرزش خواستن حضرت علی (علیه السلام)... ۲۲۸

پرسش شماره ۳۸ (۱۸۲)... ۲۲۸

پاسخ... ۲۲۸

بخش سوم: خلفای پس از پیامبر (صلی الله علیه وآله)... ۲۳۹

فصل اول: خلفا... ۲۴۱

دفن پیامبر (صلی الله علیه وآله) بین دو کافر... ۲۴۱

پرسش شماره ۳۹(۷۶)...۲۴۱

پاسخ...۲۴۲

ص: ۳۳۱

اعتلای اسلام به دست کافران و منافقان... ۲۴۵

پرسش شماره ۴۰ (۲۰) ۲۴۵...

سلطنت موروثی... ۲۴۹

پرسش شماره ۴۱ (۸۴) ۲۴۹...

پاسخ... ۲۵۰

ازدواج پیامبر (صلی الله علیه وآله) با دختر یک حرام زاده... ۲۵۲

پرسش شماره ۴۲ (۱۲۰) ۲۵۲...

پاسخ... ۲۵۳

انتخاب همسر شایسته... ۲۵۳

بدگویی درباره خلیفه دوم... ۲۵۵

اعتراف مالک اشتر درباره ابوبکر و عمر... ۲۵۸

پرسش شماره ۴۳ (۱۲۴) ۲۵۸...

پاسخ... ۲۵۸

لعن سریچی کنندگان از سپاه اسامه... ۲۶۱

پرسش شماره ۴۴ (۱۳۶) ۲۶۱...

پاسخ... ۲۶۱

معضل سریچی از سپاه اسامه... ۲۶۱

ساختگی نبودن حدیث... ۲۶۳

تلاش ناموفق برای بازسازی داستان... ۲۶۷

بررسی حدیث در کتاب های شیعه... ۲۶۹

تناقض گویی رافضیان... ۲۷۰

حدیث سپاه اسامه... ۲۷۲

ص: ۳۳۲

پیامبر (صلی الله علیه وآله) صحابه را لعن نکرد... ۲۷۳

سرزنش شهرستانی... ۲۷۴

رافضی بودن جوهری... ۲۸۱

فصل دوم: ابوبکر... ۲۸۸

تنها پیام رسان پیامبر... ۲۸۸

پرسش شماره ۴۵ (۱۶۰)... ۲۸۸

پاسخ... ۲۸۸

فرمان برداری از ابوبکر و صحت خلافتش... ۲۹۱

پرسش شماره ۴۶ (۷۸)... ۲۹۲

پاسخ... ۲۹۲

بیعت اختیاری انصار با ابوبکر... ۲۹۵

پرسش شماره ۴۷ (۸۳)... ۲۹۵

پاسخ... ۲۹۶

تناقض در نفاق و هجرت ابوبکر... ۳۰۳

پرسش شماره ۴۸ (۹۲)... ۳۰۳

پاسخ... ۳۰۴

فصل سوم: عمر بن خطاب... ۳۰۹

مشورت عمر با حضرت علی (علیه السلام)... ۳۰۹

پرسش شماره ۴۹ (۱۰۸)... ۳۰۹

پاسخ... ۳۰۹

عدم اعتراض حضرت علی (علیه السلام) در ماجرای هذیان... ۳۱۱

پرسش شماره ۵۰ (۱۵)... ۳۱۱

ص: ۳۳۳

پاسخ...۳۱۱

کمک سلمان و عمار به عمر...۳۱۳

پرسش شماره ۵۱(۱۰۹)...۳۱۳

پاسخ...۳۱۴

فصل چهارم: خلفا و امامان...۳۱۶

دو بار زاده شدن از ابوبکر...۳۱۶

پرسش شماره ۵۲(۳۴)...۳۱۶

پاسخ...۳۱۷

فحاش نبودن امام صادق(علیه السلام)...۳۱۷

زاده شدن از ابوبکر...۳۱۸

دوستی با ابوبکر و عمر در کلام امام صادق(علیه السلام)...۳۲۰

پرسش شماره ۵۳(۶۱)...۳۲۰

پاسخ...۳۲۰

ص:۳۳۴

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

